

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



گروه فرهنگی تطهیرا

کتاب «امام یگانه دوران»

نویسنده: مرتضی طاهری

Tathira.com

امامزاد پیکانہ ووزراں

پہلی بار شائع شدہ
۱۴۰۲ھ

پبلشر: مولانا محمد رفیع
پتہ: مولانا محمد رفیع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام یگانه دوران

نویسنده:

مرتضی طاهری

ناشر چاپی:

دلیل ما

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	امام علیه السلام یگانه دوران
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	سخن آغازین
۱۱	بر بلندای آفرینش
۱۴	نقش امامت در زندگی
۱۵	مفهوم امامت
۱۶	ستاره ای بدرخشید و...
۱۶	امام رضا در نیشابور
۱۷	زنجیره‌ی طلایی
۱۷	امام رضا در مرو
۱۸	امامت در کلام رضوی
۱۸	اشاره
۲۴	اختلاف چرا
۲۴	اشاره
۲۴	رافع اختلاف
۲۵	اتمام حجت
۲۵	همانندی با غدیر
۲۶	در مسیر اثبات امامت
۲۶	اشاره
۲۶	بیان مطلب
۲۶	عالی‌ترین پیام، کامل‌ترین کلام
۲۸	دو یادگار ماندگار

۲۸	اثبات امامت
۲۹	دعای مستجاب
۲۹	منصب الهی
۳۱	داوری منصفانه
۳۲	تعیین وصی
۳۵	قرآن و غدیر
۳۶	غدیر از زبان امیرالمؤمنین
۳۷	تحریف بزرگ
۳۹	فراتر از انتخاب
۳۹	اشاره
۳۹	مردم کجا و انتخاب امام کجا
۴۲	امامت، لوح افتخار
۴۲	اشاره
۴۳	اوج افتخار ابراهیم
۴۳	امامت ظالم
۴۴	جهل گرایان
۴۶	بلندای مقام امامت
۴۶	اشاره
۴۶	مقام خلیفه اللهی
۴۷	زمام دین
۴۷	نظام امت
۴۸	سامان جهان و عزت مؤمنان
۴۹	پایه‌ی بالنده‌ی اسلام
۴۹	شئون امام

۴۹	اشاره
۴۹	تمامیت دین
۵۰	روح حج
۵۱	پاسدار دین
۵۲	شیوهی دعوت
۵۴	امین خدا
۵۴	حجت خدا
۵۵	جانشین خدا
۵۵	دعوت کننده‌ی الهی
۵۶	جلوه‌های امام
۵۶	اشاره
۵۷	خورشید فروزان
۵۸	ماه تابان
۵۸	نور درخشان
۵۹	ستاره هدایت
۶۰	فانوس گم گشتگان
۶۰	چشمه سار مهر
۶۰	اشاره
۶۱	آب گوارا
۶۲	بوستان و گلستان
۶۳	آسمان سایه افکن
۶۴	زمین گسترده
۶۵	مهر بی کران
۶۵	اشاره

- ۶۵ انیس دلها
- ۶۶ فراتر از مهر مادری
- ۶۷ پدر مهربان
- ۶۹ وعده‌ی خوبان
- ۶۹ احسان امام
- ۷۰ پناه بی پناهان
- ۷۰ فتنه فراگیر
- ۷۱ مصون از خطا
- ۷۱ اشاره
- ۷۲ عصمت در قرآن
- ۷۳ عصمت امیرالمؤمنین
- ۷۳ بی عیب و نقص
- ۷۴ دانش بی کران
- ۷۴ الگوی بردباری
- ۷۵ یگانه‌ی دوران
- ۷۹ همه معترفند
- ۷۹ اشاره
- ۸۱ فراتر از عقول
- ۸۴ ناتوانی همگان
- ۸۵ فقط آل محمد
- ۸۶ اشاره
- ۸۶ دودمان رسالت
- ۸۷ اعتراف اهل سنت
- ۸۸ حقانیت اهل بیت

- ۹۳ اهل بیت در کتب آسمانی
- ۹۴ فرار از انتخاب الهی
- ۹۴ اشاره
- ۹۵ نشانه‌های فتنه
- ۹۶ نفرین امام
- ۹۶ کار شکنی
- ۹۷ آسیب شناسی
- ۹۷ تعصبات قومی و جاهلی
- ۹۷ کینه‌های دیرینه
- ۹۹ حسادت
- ۱۰۱ بیعت شوم
- ۱۰۳ حدیث مظلومیت
- ۱۰۴ اوصاف بی کران
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۵ عالمی که جهل در او راه ندارد
- ۱۰۸ سرپرستی که کوتاهی نمی‌کند
- ۱۰۹ معدن قداست و پاکی
- ۱۰۹ مخصوص به دعای پیامبر
- ۱۱۰ جامعیت اوصاف
- ۱۱۱ میراث دار فضایل
- ۱۱۲ پسندیده‌ی خدا
- ۱۱۲ شرافت اشراف
- ۱۱۳ ابر مرد توانمند
- ۱۱۳ سیاستمدار واقعی

- ۱۱۴ اطاعت از واجب
- ۱۱۵ قائم به امر خدا
- ۱۱۵ خیرخواه بندگان
- ۱۱۵ حافظ دین خدا
- ۱۱۶ علم امام
- ۱۱۶ اشاره
- ۱۱۹ تأیید امام
- ۱۲۰ نکوهش مردم
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۰ دریغ و درد
- ۱۲۳ پاورقی
- ۱۳۵ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

امام علیه السلام یگانه دوران

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: امام علیه‌السلام یگانه دوران: جلوه‌های امامت و ولایت در کلام امام رضا علیه‌السلام / طاهری، مرتضی، شارح. مشخصات نشر: قم: دلیل ما، انتشارات، ۱۳۸۴. مشخصات ظاهری: ص ۴۱۲ شابک: ۹۶۴-۳۹۷-۱۷۹-۱ وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا عنوان دیگر: جلوه‌های امامت و ولایت در کلام امام رضا علیه‌السلام موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۲۰۲ - ۵۳ق.-- احادیث رده بندی کنگره: BP۴۷/ط۲۵الف ۸ رده بندی دیوبندی: ۲۹۷/۹۵۷ شماره کتابشناسی ملی: م ۴۷۰۷۹-۸۴

سخن آغازین

بر بلندای آفرینش

اگر دیدگان دل را بر افق خلقت بگشاییم و اندکی فراتر از محسوسات را بنگریم، چهارده حقیقت ملکوتی و چهارده وجود نورانی را خواهیم دید که بر بلندای آفرینش به بندگی حضرت حق مشغولند؛ در جایگاهی چندان رفیع که نه تنها از دسترس عرشیان و فرشیان به دور است، که درک عظمت و نورانیت شگرفش حتی برای اندیشه‌های ژرف نیز میسر نیست. آری شناخت حقیقت وجودی پیامبر و امام علیهماالسلام به تمام و کمال آن، برای ما خاکیان - و حتی افلاکیان - امری است ناممکن و دست نیافتنی و از این روست که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمود: هر فیض و برکتی که در عالم خلقت نصیب موجودات شده از دامنه‌ی کوهسار من جاری گردیده است، و مرغان بلند پرواز اندیشه‌ها به بلندای دانش و ارزش من نتوانند رسید. [۱]. و در زیارت جامعه کبیره نیز این حقیقت، نیک تبیین شده که: خداوند شما را به شریف‌ترین جایگاه اهل کرامت رسانده، در برترین منازل مقربان سکنی بخشیده و در رفیع‌ترین درجات مرسلین قرار داده [صفحه ۱۴] است، جایگاهی که هیچ کس به آن نرسد و بر آن تفوق نیابد، سبقت نجوید، و طمع در ادراک آن نبندد [۲]. و براساس همین حقیقت بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: علی جان! جز خدا و من کسی تو را نشناخت و جز خدا و تو، کسی مرا نشناخت و غیر از من تو، کسی خدا را نشناخت [۳]. به عقل کل شبی گفتم: علی کیست؟ بگفت: آن کس که وصفش حد کس نیست علی ویران نشین عرش پیماست از این پایین‌تر زان نیز بالاست همه در هر زمان وصفش شنیدند نمی‌دانم ورا کی آفریدند؟ چه می‌پرسی؟! که می‌داند علی کیست؟ علی اعجوبه‌ای در کل هستی است علی با آن که از هر اوج بالاست به هر کس بنگری گوید که از ماست علی هم حق بود هم محور حق گواهی می‌دهد پیغمبر حق علی شخصی که عمری بی صدا سوخت چراغ عدل را در عالم افروخت علی ای سر نامعلوم هستی علی ای اولین مظلوم هستی علی ای انبیا را از تو بینش علی ای ناشناس آفرینش سخن کوتاه قلم لرزان زبان سخت تهی دستم، تهی دستم تهی دست چه گویم تا نریزد آب رویم تو خود گو کیستی تا من بگویم علی را قدر، پیغمبر شناسد که هر کس خویش را بهتر شناسد [۴]. بر مبنای مضمون احادیث فوق و نظایر آن، شناخت کامل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام دور از دسترس است و هر کس هر چه در فضیلت آنان داد سخن داده و به [صفحه ۱۵] گمان خویش کلام را به اوج رسانده، تنها به جلوه‌ای از جمال و کمال آن بزرگواران اشارتی داشته است؛ چرا که فضائل و کمالات آنان عظیم‌تر از آن است که همه‌ی آن در آینه فکر و دل دیگران جای گیرد. شاید بتوان توصیف‌هایی را که از معصومین علیهم‌السلام شده به ترسیم تمثال‌هایی که هنرمندان از سیمای آن والا-مقامان بر بوم نقش می‌کنند، تشبیه نمود؛ یعنی همان گونه که نقاشان نهایت توان خود را به کار می‌گیرند تا

زیباترین و ملکوتی‌ترین سیمایی را که در خیالشان می‌گنجد، بر لوح نقاشی ترسیم نمایند، دانشمندان و اندیشمندان نیز در بالاترین مرتبه‌ی همت خویش تلاش می‌کنند تا عالی‌ترین فضیلت‌ها و بلندترین کمالاتی را که در فکرشان می‌گنجد و در تصورشان می‌آید بر صفحات کاغذ رقم زنند. اما آن صورتها و این توصیفها کجا و حقیقت آن بزرگواران کجا؟! یکی از اشتباهات بزرگی که جاهلان در ارتباط با حضرات معصومین علیهم‌السلام بدان دچار گشته‌اند این بوده که به حکم شباهت پیکر جسمانی آنان با ما خاکیان، آن بزرگواران را در همه‌ی ابعاد همانند سایر ابنای بشر پنداشته‌اند. این داوری حس گرایانه خطای بزرگی است که نخستین بار - به هنگام امر خداوند به سجده بر آدم - ابلیس بدان دچار گشته و چنین گفت: (أنا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین) [۵]؛ من از آدم بهترم؛ زیرا مرا از آتش و او را از خاک آفریدی. و همین امر منشأ سرپیچی او از فرمان الهی و رانده شدن ابديش از بارگاه ربوبی گردید و نیز همین اشتباه، منکران پیامبر اسلام را واداشت که بگویند: (ما لهذا الرسول يأکل الطعام و یمشی فی الأسواق) [۶]؛ این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟! [صفحه ۱۶] بدون تردید هر که بخواهد عهده‌دار هدایت و دستگیری بشر شود، باید جامعه‌ی انسانی بر تن کند و به شکل و شمایل بشر درآید تا بتواند با آنان ارتباط برقرار کند و دیگران در نتیجه مجالست و مؤانست با وی، از او بهره‌مند گشته و الگو بگیرند و به طریق سعادت و کمال هدایت شوند. از همین رو خداوند در پاسخ کسانی که می‌گفتند: چرا قرآن بر فرشته‌ای نازل نشد و ملکی پیامبر نگردید، فرمود: (ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا - و للبسنا علیهم ما یلبسون) [۷]؛ حتی اگر پیامبر را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، او را به شکل مردی در می‌آوردیم و همان جامه بشری را که انسانها بر تن دارند بر او می‌پوشانیم. و از این جا رمز فراز شریف (أنا بشر مثلكم) [۸] آشکار گشته، خطای آنان که براساس پیکر ظاهری، در مورد اولیای خدا به قضاوت نشستند و بدلیل شباهت جسمانی، گمان همتایی با آنان را در سر پروراندند ظاهر می‌گردد. کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نوشتن شیر، شیر از آن جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام اسماء حسناى الهی می‌باشند [۹]، لذا هر کس به شناخت و معرفت آنان دست یابد به معرفه الله نایل گشته است؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «... شناخت مقام نورانی من، معرفت خدای - عزوجل - است» [۱۰]. [صفحه ۱۷]

امام حسین علیه‌السلام نیز در پاسخ شخصی که در مورد حقیقت شناخت خدا از آن حضرت سؤال کرد، فرمود: معرفت مردم هر زمان نسبت به امام خویش، معرفت خداست، همان امامی که اطاعت و فرمانبری از وی بر آنها واجب شده است. [۱۱]. بنا به فرموده‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، این بزرگواران همان عالین می‌باشند که ابلیس از سجده در مقابل آنان سر بر تافت و مورد عتاب الهی قرار گرفت، خداوند خطاب فرمود: (أستکبرت أم كنت من العالین) [۱۲]؛ آیا دچار خود بزرگ بینی شدی و تکبر ورزیدی، یا این که از عالین بودی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای گرامی‌شان از همه‌ی مخلوقات - حتی پیامبران اولوالعزم و فرشتگان مقرب الهی - برترند [۱۳]، تا جایی که اولوالعزم شدن برخی از پیامبران و مقرب گردیدن بعضی از فرشتگان از این رو بود که توانستند بار معرفت این والا مقامان را متحمل شوند [۱۴]. آنان بزرگوارانی هستند که در ترتیب آفرینش موجودات، نخستین جلوه و اولین آفریده‌اند [۱۵] آن گاه که نه عالمی بود و نه آدمی، آنان بودند و تسبیح خداوند می‌سرودند، و آن هنگام که خداوند متعال فرشتگان را آفرید، برای این که ملائک - به سبب عظمت نور این برگزیدگان - خدایشان نپندارند، خود در برابر فرشتگان به [صفحه ۱۸] تسبیح خداوند پرداختند و این گونه خدا را به ملائک معرفی نموده و تسبیح را به آنان آموختند. [۱۶]. اگر جبریل امین حامل علوم الهی و درس آموز پیامبران و اوصیای ایشان شد، تنها میوه‌ای نارس، از باغ علوم و معارف آنان چشید و نخستین درس معرفت را از محضر ایشان آموخت [۱۷] که بدان مرتبت نایل گشت [۱۸]. و خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم در اشاره به همین مرحله فرمود: من پیامبر بودم، در حالی که آدم هنوز بین آب و گل بود [و خلقتش پایان نیافته بود] [۱۹]. و همین بیان از امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز نقل شده که: من ولی بودم، در حالی که حضرت آدم علیه‌السلام میان آب و گل بود [۲۰]. بودم آن روز من از طایفه دردکشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان آری! آفرینش به برکت آنان آفریده

شده، و سفره‌ی خلقت برای آنان گسترده گشته و بقیه مخلوقات به طفیل آنان پای در این عالم گذارده‌اند، که خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر تو نبودی، افلاک را نمی‌آفریدم [۲۱]. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه می‌فرماید: [صفحه ۱۹] ما مصنوع پروردگاران هستیم، و پس از آن، خلاق برای ما آفریده شدند [۲۲]. آری! خداوند آفرینش را به آنان آغاز نموده و به آنان خاتمه می‌بخشد [۲۳]. امامان معصوم علیهم‌السلام واسطه رحمت بین خداوند و مخلوقاتند و از هستی و مراتب کمالات، هر چه به آفریدگان رسیده از طریق آنان بوده است. در نتیجه ثبات و بقای عالم به وجود آنان وابسته است. امام علیه‌السلام می‌فرماید: ما بیم که خدا به واسطه‌ی ما آسمان را از فرو افتادن بر زمین نگه داشته، مگر فرمائش شرف صدور یابد، و به وسیله ما زمین را از جنباندن اهلش [به طوری که زندگی بر آنان دشوار گردد] حفظ فرموده و به خاطر ماست که رحمت را گسترده و برکات زمین را بیرون می‌آورد، و اگر از ما خاندان کسی در زمین نباشد اهلش را فرو می‌برد [۲۴]. ایشانند که خلیفه و قائم مقام خداوند در امر فرمانروایی و اداره‌ی عالم خالق‌اند: اراده‌ی تکوینی پروردگار در تقدیر امور جهان آفرینش، به سوی ایشان فرود آمده، و از خانه‌هایشان صدور می‌یابد [۲۵]. همچون روحی در پیکر عالم، مدیر و مدبر ملک و ملکوت جهانند و همه موجودات عالم در برابر اراده‌ی آنان تسلیم می‌باشند [۲۶]. ایشان به اذن و عنایت خدای رحمن، در تمام جهان حاضر و بر هر آشکار و پنهان [صفحه ۲۰] ناظرند. دانای همه‌ی اسرار و بینای همه‌ی اقطارند. واقف به احوال پیشینیانند و آگاه به آمال آیندگان [۲۷]. ایشان خاصان درگاه حضرت حقند و در عرصه‌ی قیامت نیز، همه‌ی امور به آنان سپرده خواهد شد و تمامی خلائق به محضرشان احضار می‌شوند و در پیشگاهشان حسابرسی می‌گردند، و هم آنانند که جواز عبور بر صراط را صادر کرده، بهشتیان را به جنت و دوزخیان را به جهنم راهی می‌سازند. بازگشت خلق به سویتان و حسابرسی آنان بر عهده‌ی شماست [۲۸]. از این روست که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: من تقسیم کننده بهشت و دوزخ [۲۹]. عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، خزانه داران علم پروردگار و تنها راسخان در علم و آگاهان بر مقصود خداوند از الفاظ وحی و تبیین کنندگان حقیقت کتاب الهی و شارحان معصوم دین خدایند [۳۰]. گفتار و کردارشان بر همگان حجت است و معیار و میزان دین و ایمانند، به گونه‌ای که هر کس از آنان پیش افتد یا عقب بماند به گمراهی دچار شده و سرگشته وادی ضلالت خواهد شد و هر کس به آنان پیوسته و از ایشان تبعیت نماید، اهل نجات است و در دو جهان سعادت‌مند خواهد بود [۳۱]. آل محمد علیه‌السلام، معلمان دین خدا و مبلغان و مروجان آیین اسلامند [۳۲] راهبر و تعالی بخش اندیشه‌ها و اسوه و الگوی عملی انسانهای طالب فضیلتند. [صفحه ۲۱] آنان حاکمان و اداره کنندگان حقیقی جامعه اسلامی و پیاده کنندگان شایسته احکام الهی‌اند [۳۳]. ایشان متخلقان به اخلاق ربانی و تزکیه کنندگان روح و جان تشنگان کمال و وارستگی‌اند. محبت و دوستیشان و ولایت و فرمانپذیری از ایشان، شرط قبولی طاعات و عبادات و رمز سعادت دنیوی و اخروی انسانهاست و بدون ولایتشان، هیچ طاعت و عبادتی به درگاه الهی پذیرفته نمی‌شود [۳۴]. پس هر کس از شما ائمه روگرداند و اعراض نماید، از دین بیرون رفته و هر کس ملازمت شما گزیده و اطاعتتان را پذیرا شود، سرانجام به شما ملحق گشته و همراهتان خواهد بود و هر کس در حق شما تقصیر و کوتاهی روا دارد، از بین برود. هر کس ولایت شما را دارد، ولایت خدا را داشته و هر کس شما را دشمن گیرد، به تحقیق خدا را دشمن گرفته است. هر کس شما را دوست بدارد، به یقین خدا را دوست داشته و هر کس بغض شما را به دل گیرد خدا را مبغوض داشته. هر کس به رشته شما در آویزد، به خدا اعتصام جسته است و چون پذیرای ولایت شما شد، به سعادت دست یافت و آن که به دشمنی شما برخاست هلاک می‌شود و هر کس به انکارتان پرداخت، نومید می‌گردد و هر که از شما جدا شد، به گمراهی می‌افتد و هر کس به شما پیوست، کامیاب می‌گردد و چون به شما پناه برد، امنیت می‌یابد و هر که شما را تصدیق نمود، به سلامت می‌ماند و هر کس به دامان شما چنگ زد، هدایت می‌یابد. هر که از شما پیروی کرد، جایگاهش بهشت و هر کس با شما مخالفت کرد، قرارگاهش دوزخ است و هر که به [صفحه ۲۲] انکار شما پرداخت، کافر است و هر کس به کارزار با شما برخاست، مشرک است و هر آن که حکم شما را رد کرد، در عمیق‌ترین

ژرفای دوزخ جای دارد. گواهی می‌دهم این مقامات در گذشته برای شما وجود داشته و در آینده نیز برقرار خواهد بود [۳۵]. تمامی آنچه تاکنون گفته شد، اندکی از بسیار و ذره‌ای از بی‌شمار فضایل آن پاکیزگان است و حقیقت ایشان با آنچه بر شمرديم فاصله‌ای غیر قابل تصور دارد. عدم ظرفیت و توان فکری لازم در اکثر مردم و احتمال مبتلا شدن امت به غلو، سبب شد که اهل بیت علیهم‌السلام بسیاری از حقایق را در مورد مقامات خود ناگفته بگذارند؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: علی جان! اگر بیم آن نداشتم که گروهی از امت من درباره‌ی تو بگویند آنچه را که نصاری درباره‌ی عیسی پسر مریم گفتند، امروز در فضیلت تو سخنی می‌گفتم که بر هیچ جمعیتی نمی‌گذشتی مگر این که خاک زیر قدمهایت را [به قصد تبرک] بر می‌داشتند [۳۶]. آنچه که در این سطور به استناد احادیث اهل بیت علیهم‌السلام بدان اشارت شد به استناد عقل و وحی دقیقاً، قابل تبیین و اثبات است و هیچ تردیدی در آن جایز نیست و در برابر این مقامات و کمالات، عقل و وحی به ما فرمان می‌دهد به: [صفحه ۲۳] - شناخت و معرفت اهل بیت علیهم‌السلام. - درک عقلی و باور قلبی مقاماتشان. - محبت و دلدادگی نسبت به آنان. - اطاعت و فرمانبرداری از ایشان. و اقتدا و الگوپذیری از این بزرگواران. امید است به فضل و توفیق الهی و با عنایت و الطاف آن بزرگواران، این همه، نصیب دوستان و ارادتمندان به اهل بیت علیهم‌السلام گردد. [صفحه ۲۴]

نقش امامت در زندگی

مسأله امامت و نحوه‌ی موضع‌گیری در قبال آن، حقیقتی است که نه تنها خط مشی انسان را در طول حیات دنیوی معین می‌کند، بلکه سرنوشت آینده او را نیز ترسیم خواهد نمود. این که فرد در شاه راه هدایت گام بردارد و یا در بیراهه‌ی جاهلیت قدم نهد، ثمره‌ی این انتخاب است. به بیان دیگر رسیدن به سعادت جاودانی و یا شقاوت ابدی نتیجه پذیرش و یا عدم قبول این اصل اصیل اسلامی است. از این روست که امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «من مات لا يعرف أئمة مات ميتة جاهلیة» [۳۷]؛ هر کس در حالی که عارف به امامانش نباشد، بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است. بر پایه اعتقاد به امامت است که معنا و مفهوم حقیقی اسوه در عرصه عمل عینیت می‌یابد؛ همان معنا و مفهومی که رشد و تکامل شخصیت انسان از ابتدای طفولیت - دانسته یا ندانسته - بر پایه آن استوار است و هر فرد براساس همان دریافت نحوه‌ی زندگی خویش را انتخاب نموده و راهی را که به آن منتهی می‌شود، بر می‌گزیند. همچنین این انتخاب تأثیر بسزایی در شالوده‌ی نفسانی و تربیتی هر فرد و دستیابی وی به سجایای انسانی و صیانت از آنها دارد. به دیگر سخن، امامت همان است که حق را از باطل، نیکی را از ابدی، و موجبات خسران را از بهره‌وری جدا می‌کند و انسان با پای بندی به اصول آن با امام معصوم مرتبط شده، در سایه‌ی همراهی با او تکامل می‌یابد. همچنین امامت به انسان معیارها و سرفصل‌هایی ارائه می‌دهد که باید به آنها ملتزم گردیده، از آنها آغاز کند و موضع‌گیری‌های خود را نیز بر مبنای آنها انجام دهد. [صفحه ۲۵] امامت حتی در کیفیت اندیشیدن انسان و نیز در زندگی خصوصی و در فرهنگ و آداب و رسوم نقش اساسی ایفا می‌کند. در یک کلام باید گفت: مسأله امامت در متن حیات انسان و در سرنوشت او جایگاهی ویژه داشته، در تمام زوایای زندگی او تأثیری ژرف می‌گذارد. بر این اساس، در برابر مسأله امامت موضعی صریح و روشن لازم است، تا هر انسانی از وضعیت خویش آگاه گردیده، مبدا - آن سان که امام رضا علیه‌السلام فرمودند - به مرگ جاهلیت از دنیا برود. از آن جا که در کلام آن امام همام نجات از هلاکت با عبارتی عام و فراگیر به معرفت امام مشروط شده، این حکم شامل تمام انسانها می‌شود (حتی اگر به اسلام نیز گردن نهاده باشند)؛ زیرا حضرت فرمودند: «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد.» بدین ترتیب واضح است که تجاهل در مسأله امامت و عدم موضع‌گیری صریح در انتخاب امام و پیشوا، به معنای انکار و طرد آن از گستره‌ی زندگی است و ثمره‌ی آن مرگ بر جاهلیت و بر جا ماندن آثار مهلک و مخرب بر مجموعه حیات انسان و فرجام بد او در دنیا و آخرت است. امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام در بیانی به این حقیقت چنین تصریح دارند که در قیامت: یدعی کل اناس بامامهم و کتاب ربهم و سنه نبیهم [۳۸]. [در

آن روز] هر قومی به نام امام زمانشان و کتاب پروردگار و سنت پیامبر خویش خوانده می‌شوند. امام صادق علیه‌السلام نیز نتیجه باور داشت امامت را در قیامت چنین ترسیم می‌نمایند: [صفحه ۲۶] شما حمد و سپاس خدای را بجا نمی‌آورید؟! هنگامی که روز قیامت فرا برسد، خداوند هر گروهی را با کسی که ولایت او را پذیرفته‌اند می‌خواند. ما همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و شما همراه ما خواهید بود. فکر می‌کنید شما را در این حال به کجا می‌برند؟ به خدای کعبه سوگند به بهشت، به بهشت، به بهشت [۳۹]. یکی از شواهدی که اهمیت اصل امامت را بخوبی روشن می‌سازد، کلام خداوند متعال در آیه‌ی تبلیغ است [۴۰] خدای سبحان در این آیه شریفه، نرساندن مسأله امامت را به منزله‌ی عدم ابلاغ رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله قلمداد فرموده است. این سخن بدان معناست که در موضوع امامت جای هیچ‌گونه تسامح و مصلحت‌اندیشی نیست؛ زیرا کنار نهادن امامت به معنای کنار نهادن و تعطیلی تمام دین و پذیرفتن آن - به عنوان موضوع محوری و تعیین‌کننده در حیات انسان و جهت‌گیری‌های او - از اهم مهمات است. [صفحه ۲۷]

مفهوم امامت

گاهی ضمن گفتگو درباره‌ی مسأله‌ی امامت این توهم پیش می‌آید که این مبحث همان اختلاف و منازعه بر سر زمامداری مسلمین و حکومت آنهاست - که قرن‌ها پیش در میان دو دسته از امت پیش آمده و در نتیجه‌ی آن گروهی غالب و گروهی مغلوب شدند - و اکنون بازگویی و یادآوری آن در شرایط مختلف جز تفرقه و اختلاف میان امت اسلام ثمری ندارد. در حالی که باید توجه کرد مسأله امامت مافوق همه‌ی این بحث‌هاست. سخن اصلی در مورد امامت، حول زمامداری و حاکمیت نیست، که فراتر از آن است. زمامداری مسلمین تنها یکی از شئون امامت است که تحت شرایط خاصی بر امام لازم و واجب می‌شود (و البته در طول تاریخ اسلام در این زمینه بسیاری سد راه ائمه شدند و در راه سکانداری جامعه مسلمین توسط آنان ایجاد مانع کردند). اما موضوع امامت نه تنها یک مسأله تاریخی و کهنه نیست، بلکه مسأله‌ای نو و تازه و اساساً یک امر حیاتی است؛ یعنی مسلمانان از آن نظر که دین را عامل حیات خود می‌دانند و معتقدند همان‌گونه که ماهی در آب زنده است و بدون آن ادامه حیاتش ممکن نیست، انسان مسلمان نیز اگر از اصول اساسی اسلام جدا شود، مرده است و روشن است که امامت از ارکان دین و اصول این آیین می‌باشد و چنانچه امامت از اسلام گرفته شود، چیزی جز جسدی بی روح باقی نخواهد ماند. و البته مردم جایگاه حقیقی و بلند مرتبه امامت را به آسانی نه می‌شناسند و نه می‌توانند بشناسند، تا چه رسد به این که در مقام رقابت برآیند، یا در تعیین و رساندن امام به این مقام، نقشی داشته باشند. مقام امامت ناشی از استعداد و شایستگی عینی ویژه‌ای است که محصول عطا و عنایت الهی است. نه تکیه بر این مسند عالی کار هر کسی است و نه ردای امامت برانزده‌ی هر قامتی. [صفحه ۲۸] امام علیه‌السلام یگانه‌ی دوران خویش است [۴۱] و همواره تنها یک نفر، به عنوان امام، فرمانروای مطلق دین و دنیای مردم بوده و خواهد بود. از امام رضا علیه‌السلام پرسیدند: آیا ممکن است در یک زمان دو امام وجود داشته باشند؟ حضرت فرمود: لا، الا و أحدهما صامت [۴۲]. نه، مگر این که یکی از آنها ساکت باشد. تا هر زمان که انسانی بر روی زمین زندگی کند، ناگزیر امامی وجود خواهد داشت و جهان هستی و جامعه‌ی انسانی، هرگز بدون امام نخواهد ماند. امام باقر علیه‌السلام فرمود: اگر لحظه‌ای زمین بی امام بماند، همانند دریا موج و بی قرار خواهد شد [۴۳]. با توجه به همه‌ی آنچه که گذشت، بدون تردید تنها راه نیل به سعادت و نجات از هلاکت، معرفت امام و اطاعت از اوست و این مفهوم فرمایش امام صادق علیه‌السلام است؛ آن جا که می‌فرماید: خداوند، فرمانبرداری از ما را بر مردم واجب کرده است و خلق هیچ راهی، جز شناخت ما، در پیش ندارند و چنانچه ما را نشناسند، هیچ عذر و بهانه‌ای از آنان پذیرفته نخواهد شد [۴۴]. و البته شناخت مقام امام و شأن امامت کاری سهل و آسان نیست، بلکه به توفیق الهی و معرفی خداوند امکان‌پذیر است [۴۵]. کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که ترکم سر انگشت و صفحه بشمارم [صفحه ۲۹] و بیان اوصاف و ویژگی‌های امام نیز به تمامت

از هیچ کس ساخته نیست، که بحری را در سبویی جای نتوان داد. کی می‌توان کمال و جمالش بیان نمود با این زبان الکن و کوتاه مجالها تنها راه شناخت شایستگی‌های امام، این تجسم تقوی و فضیلت، بهره جستن از کلام این هادیان نور است که بسان چلچراغی ظلمت جهل را می‌شکنند و روشنای هدایت را ارزانی می‌دارند و تلاش ما نیز در این مقال بر آن است که از محضر نادره گلی از این بوستان بهره بگیریم که قرن‌ها پیش، کوتاه زمانی میهمان سرزمینمان بوده است. از عطر کلام حضرت ثامن الحجج علیه‌السلام شمیم جانمان را نوازش دهیم و از دریای معرفت آن امام همام لبی تر کنیم. [صفحه ۳۲]

ستاره‌ای بدرخشید و...

امام رضا در نیشابور

خوشبختانه از ورود حضرت رضا علیه‌السلام به نیشابور گزارشهای متعددی در منابع و تذکره‌ها به چشم می‌خورد. از این رو مسیر حرکت و منازلی که امام علیه‌السلام از نیشابور به سرخس و از آن جا به مرو طی کرده‌اند بیش از سایر مناطق و شهرها قابل تعیین است. در سال ۲۰۰ هجری، شهر نیشابور با قدم مبارک امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام قرین مباحات و افتخار شد. مردم نیشابور مقدم مقدس آن حضرت را گرامی داشتند و شادیه‌ها کردند و به اتفاق قطب الأنام، شیخ ابویعقوب، اسحاق بن راهویه مروزی - که شیخ شهر و مقدم ارباب ولایت بود - به استقبال آن حضرت، از شهر نیشابور بیرون شدند و تا قریه مویدیه - که از قرای نیشابور است - به استقبالش شتافتند و شیخ با وجود کبر سن، مهار ناقه‌ی آن حضرت را به دوش گرفت و تا شهر نیشابور پیاده راه پیمود و شیخ محمد بن اسلم طوسی نیز در التزام رکاب مبارک بود و چون آن حضرت به نیشابور وارد شد در محله‌ی «قز»، کوچه‌ی «بلاس آباد» نزول اجلال فرمود و مقام اختیار کرد [۴۶]. شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام بنا بر نقل ابو واسع، محمد بن احمد بن اسحاق نیشابوری (که او نیز از جد‌های خود خدیجه بنت عمران روایت کرده) چنین می‌گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام وارد شهر نیشابور شد، در محله‌ی «غز» در ناحیه‌ی معروف به «بلاش‌آباد» در خانه‌ی جدم، پسند [۴۷]، وارد شد. [صفحه ۳۳] هنگامی که حضرت وارد خانه شد، دانه‌ی بادامی در گوشه‌ای از خانه کاشت، دانه روید و تبدیل به درخت شد و پس از یک سال بادام داد. مردم از آن درخت با خبر شدند و هر کس که به مرضی مبتلا می‌شد برای تبریک جستن از آن بادام می‌خورد و شفا می‌طلبید و به برکت حضرت سلامتی‌اش را باز می‌یافت. در زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده‌ی صاحب نظران خواهد بود مهم‌ترین و معتبرترین گزارشی که از توقف حضرت رضا علیه‌السلام در نیشابور ضبط شده است، روایت عبدالسلام بن صالح، ابوصلت هروی است که حدیث مشهور و معروف «سلسله الذهب» را از امام رضا علیه‌السلام در نیشابور نقل می‌کند. این روایت به تواتر در منابع حدیث از محدثان مختلف نقل شده است [۴۸]. زمانی که حضرت ثامن الحجج علیه‌السلام پس از یک توقف کوتاه در نیشابور این شهر را به قصد مرو ترک می‌گفتند، از میان انبوه بدرقه کنندگان که در بین آنان علما و دانشمندان نیز دیده می‌شدند، دو تن از پیشوایان حفظ حدیث، به نامهای «ابوزرعه رازی» و «محمد بن اسلم طوسی» خدمت امام علیه‌السلام رسیده عرضه داشتند: ای بزرگوار! ای بازمانده از دودمان وحی! ای سلاله‌ی پاکان وای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله! شما را به حق پدران و اجداد نیکو مقامت سوگند می‌دهیم، پرده محمل کنار زده، رخ بنمایی و حدیثی از نیاکان خود برای ما بازگویی تا خاطره‌ای به یادماندنی از شما داشته باشیم. در حالی که عده زیادی از اهل دانش در محل «مربعه» اطراف امام را گرفته بودند و مهار استر امام علیه‌السلام بر دوش برخی کشیده می‌شد، حضرت علیه‌السلام مرکب را از حرکت بازداشت، پرده‌ی هودج را کنار زد و در حالی که ردایی از خز بر دوش داشت، سر از هودج بیرون آورد و همچون خورشید طلوع نمود. [صفحه ۳۴] انبوه جمعیت، چون دریا، تا ساحل نگاه امام موج می‌زد. هر یک تلاش می‌کردند شاید خود را به امام نزدیک‌تر کنند و بر رکاب

حضرتش بوسه زنند. در میان ابراز احساسات وصف ناشدنی، فریاد اندیشه‌وران صاحب قلم بلند شد که مردم را به سکوت و آرامش دعوت می‌کردند تا سخن امام را بشنوند و ثبت کنند [۴۹]. منظره عجیبی بود. حدود بیست هزار (و به نقلی بیست و چهار هزار نفر) قلمها را از قلمدانها بیرون آورده و منتظر سخن امام بودند.

زنجیره‌ی طلایی

امام علیه‌السلام در آن اجتماع عظیم به بیان روایتی از اجداد خویش پرداخت که به حدیث «سلسله‌ الذهب» یا «زنجیره‌ی طلایی» موسوم گردید. این نام‌گذاری از آن رو است که تمامی روایان این حدیث، امامان معصوم می‌باشند و این خود موجب اعتبار و وثاقت سند آن گردیده است. امام رضا علیه‌السلام فرمود: پدرم حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام، از پدرش حضرت جعفر بن محمد علیه‌السلام و ایشان از پدرش حضرت محمد بن علی علیه‌السلام و آن حضرت از پدرش حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام و ایشان از پدرش حضرت حسین بن علی علیه‌السلام و آن جناب از پدرش حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نقل فرمود که: از حبیب و روشنی چشمانم پیامبر خدا علیه‌السلام شنیدم که جبرئیل برایش از جانب خداوند عزوجل حدیثی آورده بود که: حضرت حق فرمود: [صفحه ۳۵] «لا اله الا الله» حصنی. فمن دخل حصنی أمن من عذابی [۵۰]. «لا اله الا الله»، دژ من است. هر کس وارد این دژ شود از عذاب من در امان خواهد بود. همان گونه که می‌بینیم امام علیه‌السلام در این موقعیت با مردم از مسائل فرعی (نظیر اخلاق، احکام و امثال آن) سخن نمی‌گوید و نیز آن گونه که مرسوم دانشمندان آن زمان بود به موعظه‌هایی که مردم را به بی‌میلی نسبت به دنیا و گرایش به آخرت ترغیب کند، نمی‌پردازد، بلکه او به عنوان رهبری الهی، مردم را متوجه مهم‌ترین مسأله‌ای می‌سازد که مسیر زندگی و حال و آینده ایشان به آن مربوط است. امام از توحید سخن می‌گوید و سپس در آخرین لحظات حرکت کاروان، این عبارت را به کلام شریفش می‌افزاید که: «بشروطها و انا من شروطها» [۵۱]. [داخل شدن در این دژ] شرایطی دارد که از جمله‌ی آن شروط من هستم. امام علیه‌السلام این سخن را در حالی که از ایشان جدا می‌شد، بیان فرمود تا یادبود گران‌بهایی باشد و ناگزیر اثر ژرفی در وجود مردم و اعتقادات آنان بگذارد. امام رضا علیه‌السلام در این اجتماع انبوه، ولایت و امامت را پس از توحید، مطرح نمود و با این بیان به مردم فهماند که مسأله امامت و ولایت از جانب خداست، نه از جانب مأمون. حضرت به دهها هزار نفر ابلاغ کرد که از طرف خدا امام مسلمانان است و اطاعت از او بر آنان واجب می‌باشد. رفتار امام علیه‌السلام در این مورد از جهتی به رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم شباهت دارد. آن حضرت نیز در میان آن جمعیت انبوه و در نقطه‌ای که مردم ناگزیر از گردش [صفحه ۳۶] پراکنده شده و به سرزمین‌های خود باز می‌گشتند، مسأله «ولایت» را به مسلمانان ابلاغ فرمود. شاید بازگرداندن گروهی از مردم که محل غدیر را ترک کرده بودند، شبیه به سر بیرون آوردن امام علیه‌السلام از هودج باشد که هر دو به قصد جلب توجه صورت گرفته است و این نکته را نیز باید افزود که آن اجتماع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آخرین اجتماع عمومی ایشان با مردم بود [۵۲] امام رضا علیه‌السلام در طی این دیدار عمومی و با بیان این دو جمله - که در نهایت فصاحت و بلاغت طرح گردیده و از همه ظرایف سخنوری در آن بهره گرفته شده است - یک بار دیگر می‌کوشد با بیانی نو پیام غدیر را از ورای قرن‌ها به گوش مسلمانان برساند و پیوند استوار توحید و ولایت را یادآور شود [۵۳]. [صفحه ۳۷]

امام رضا در مرو

مرو یکی از شهرهای قدیمی ایران و مهم‌ترین شهر خراسان به شمار می‌رفت و بنا به گفته‌ی مقدسی و یاقوت حموی، بنیان‌گذار آن اسکندر بوده است. (معجم البلدان ۱۱۳: ۵) شهر مرو را «مرو» هم گفته‌اند از این رو منسوب به مرو را «مروزی» می‌نامند. (برهان قاطع، ذیل ماده‌ی مرو) مرو در واقع به دو شهر مرو علیا و مرو سفلی (بالا مرو و پایین مرو) اطلاق می‌شده است. این شهر در قرن

چهارم سه مسجد جامع داشت که عبارت بودند از: «مسجد قلعه» - که آن را مسجد بنی ماهان می‌گفتند. «مسجد کهنه» - که جلو دروازه‌ی سرخس بود. و «مسجد نو» - که بیرون دروازه‌ی «ماجان» و متصل به بازار بزرگ مرو بود. در میدان مسجد نو و محل اقامت فرمان فرمای مرو (یعنی دارالاماره مرو) زندان شهر قرار داشت. این میدان و اماکن داخل آن به فرمان ابومسلم خراسانی بزرگ‌ترین حامی عباسیان و مؤثرترین عامل خلافت آنان ساخته شده بود. با روی کار آمدن مأمون مرو مرکز خلافت شد، ولی در قرن سوم، وی دارالحکومه را از مرو به نیشابور منتقل کرد. (طبری، تاریخ طبری ۴: ۵-۲۶۳) مرو در سال ۱۳۱۰ هجری قمری به تصرف روسها در آمد و تا این زمان جزء خاک شوروی سابق باقی مانده و مردم آن به زبانهای فارسی، ترکی و روسی صحبت می‌کنند. پس از تسلط روسها بر مرو، شهر جدیدی در کنار شهر قدیمی بنا شد که هم اکنون به «بیرام علی» مشهور است. (عباس سعیدی، خراسان بزرگ، ص ۲۳۴). هنگامی که امام رضا علیه‌السلام وارد مرو شدند، استقبال با شکوهی از آن حضرت به عمل آمد و مأمون در تعظیم و تکریم ایشان بسیار کوشید. خوشبختانه منابع تاریخی، گزارش‌های زیادی از حوادثی که برای آن حضرت در مرو روی داده ثبت کرده‌اند که بسیاری از آنها را مناظره‌ها و گفتگوهای میان امام علیه‌السلام و مأمون تشکیل می‌دهد. مهم‌ترین ماجرای که در مرو صورت گرفت، پذیرش ولایتعهدی از سوی امام علیه‌السلام بود که پس از آن مأمون به نام حضرت رضا علیه‌السلام سکه زد و نام ایشان را در [صفحه ۳۸] خطبه‌ها آورد. وی سپس - برای استحکام این پیمان - دست به اقدامات دیگری زد، که از آن جمله ازدواج سیاسی یکی از دخترانش با حضرت رضا علیه‌السلام بود. پذیرش ولایتعهدی از سوی حضرت رضا علیه‌السلام - چنان که منابع مختلف نوشته‌اند - تحت فشار شدیدی صورت گرفت و امام، زمانی که تهدیدهای مأمون جدی شد، آن را پذیرفت. علاوه بر ماجرای پذیرش ولایتعهدی امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام وقایع دیگری نیز در مرو روی داد که از یک سو متأثر از ماجرای ولایتعهدی و از سوی دیگر روشن‌گر ماهیت آن است. این حوادث عبارتند از: ماجرای نماز و دعای باران، برپایی نماز عید و سلسله بحث و مناظراتی که در مجلس مأمون و مسجد جامع مرو روی داده است. [صفحه ۳۹]

امامت در کلام رضوی

اشاره

واژه‌ی ژرف امامت، خورشید وضوح و پیدایی بر پیشانی دارد و دنیایی از معرفت و مهر را بر بال می‌کشد و این معانی بلند را کسی جز مقام امامت که مهبط وحی و خازن علم الهی است نمی‌تواند بیان کند. امامت مبحثی دور آشناست که قرن‌ها بخش عظیمی از فرهنگ اسلامی را به خود اختصاص داده اما به جرئت می‌توان گفت که موضوعی دیر آشنا نیز هست، چرا که نه تنها بسیاری از اهل اسلام معنی آن را نفهمیده یا اشتباه دریافته‌اند، بلکه ما شیعیان نیز خود را به آن نزدیک نکرده‌ایم و با گذر از لایه‌ی رویین، وارد اعماقش نشده‌ایم. امامت شیعه، واژه‌ای بلند و اعتقاد بزرگمردانی است که تعداد آنها انگشت شمار بود و آنان کسانی بودند که پس از گذشت دو ماه و اندی از غدیر، حقایق روز غدیر را فراموش نکردند و بیانیه همه جانبه و پر شور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به گوش جان گرفتند و تا پای جان پیرو فرمان خداوند و ابلاغ پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. حدیث رضوی - درباره‌ی امامت - که در شهر مرو و میان پیروان مذاهب مختلف مسلمان و غیر مسلمان از لبان مبارک امام رضا علیه‌السلام همچون چشمه‌ای زلال جوشیده، گستره‌ای وسیع از حقیقت امامت را در بر دارد. امام علیه‌السلام نه تنها امامت و ولایت را تبیین فرموده، بلکه زوایایی از اعماق آن را نیز به مشتاقان نشان داده است. نکته قابل توجه این که در این کلام وحی گونه به آیات قرآنی، روایات و نصوص پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره شده و همچنین از منظر عقل، بیان روشنی درباره‌ی مفهوم امامت ارائه گردیده است، به گونه‌ای که هر کس در دل شک و شبهه‌ای از امامت دارد، شاه کلید حل مشکلات را به آسانی می‌یابد. [صفحه ۴۰]

مضامین این حدیث بی‌نیاز از سند است؛ چرا که جز امام معصوم علیه‌السلام کسی نمی‌تواند چنین تعریف کامل و عمیقی از مقام امامت داشته باشد. از این رو سزاوار است هر شیعه‌ای - حتی برای یک بار در عمر خود - این حدیث را مطالعه و سیری در ژرفای آن نماید. عبدالعزیز بن مسلم می‌گوید: همراه با امام رضا علیه‌السلام در شهر مرو بودیم. در آغاز ورودمان به شهر، روز جمعه‌ای در مسجد جامع گرد آمدیم. در آن روز موضوع امامت را مورد بحث قرار داده و در مورد اختلاف بسیار مردم در این زمینه سخن می‌گفتم. پس از آن من نزد امام رسیده و گفتگوی مردم در این زمینه را به ایشان عرضه داشتم. آن حضرت تبسمی کرده [۵۴] و [صفحه ۴۱] روایت گهر باری انشاء فرمودند [۵۵] که بیان‌کننده اوصاف و خصال امام و ویژگی‌های امامت الهی می‌باشد و به روشنی ثابت می‌کند که این مقام، تنها شایسته برگزیدگانی است که دست عنایت حضرت حق آنان را به امامت برگزیده و این اصطفای الهی جز در مورد امامان دوازده‌گانه شیعه صادق نمی‌آید. [صفحه ۴۲] متن روایت [۵۶]. حدثنا أبو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق الطالقانی - رضی الله عنه - قال: حدثنا أبو أحمد القاسم بن محمد بن علی الهارونی قال: حدثني أبو حامد عمران بن موسى بن ابراهیم، عن الحسن بن القاسم الرقاص قال: حدثني القاسم بن مسلم، عن أخيه عبدالعزیز بن مسلم قال: كنا في أيام علي بن موسى الرضا عليهما السلام بمرو، فاجتمعنا في مسجد جامعها في يوم الجمعة في بدء مقدمنا، فأدار الناس أمر الإمامة و ذكروا كثرة اختلاف الناس فيها. فدخلت علي سیدی و مولای الرضا علیه‌السلام، فأعلمته ما خاض الناس فيه، فتبسم عليه السلام، ثم قال عليه السلام: يا عبدالعزیز! جهل القوم و خدعوا عن آرائهم. ان الله - عزوجل - لم يقبض نبيه صلى الله عليه و آله حتى أكمل له الدين و أنزل القرآن. فيه تبيان كل شيء. بين فيه الحلال و الحرام و الحدود و الأحكام و جميع ما يحتاج اليه الناس كملا، فقال عزوجل: (ما فرطنا في الكتاب من شيء) [۵۷] و أنزل في حجة الوداع و هي آخر عمره صلى الله عليه و آله: (اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام دينا) [۵۸] و أمر الإمامة من تمام الدين و لم يمض صلى الله عليه و آله حتى بين لامته معالم دينهم و أوضح لهم سبيلهم و تركهم على قصد سبيل الحق و أقام لهم عليا عليه‌السلام علما و اماما و ما ترك [لهم] شيئا يحتاج اليه الامة الا بينه. فمن زعم أن الله - عزوجل - لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله و من رد كتاب الله فهو كافر به. هل يعرفون قدر الإمامة و محلها من الامة فيجوز فيها اختيارهم؟ ان الإمامة أجل قدرا و أعظم شأنًا و أعلى مكانا و أمنع جانبا و أبعد غورا من أن يبلغها الناس بعقولهم، [صفحه ۴۳] أو ينالوها بآرائهم، أو يقيموا اماما باختيارهم. ان الإمامة خص الله عزوجل بها ابراهيم الخليل عليه‌السلام بعد النبوة و الخلقة مرتبةً ثالثةً و فضيلةً شرفه بها و أشاد بها ذكره، فقال: (اني جاعلك للناس اماما) [۵۹] فقال الخليل سرورا بها: (و من ذريتي)؟ قال الله - تبارك و تعالی: (لا ينال عهدى الظالمين). فأبطلت هذه الآية امامة كل ظالم الى يوم القيامة و صارت في الصفوة. ثم أكرم الله تعالی بان جعلها في ذريته أهل الصفوة و الطهارة، فقال: (و هبنا له اسحاق و يعقوب نافلةً و كلا جعلنا صالحين - و جعلناهم أئمة يهدون بأمرنا و أوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصلاة و ايتاء الزكاة و كانوا لنا عابدين) [۶۰]. فلم تزل في ذريته، يرثها بعض عن بعض، قرنا فقرنا، حتى ورثها الله - تعالی - النبي صلى الله عليه و آله فقال جل و تعالی: (ان أولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه و هذا النبي و الذين آمنوا و الله ولى المؤمنين) [۶۱] فكانت له خاصة، فقلدها صلى الله عليه و آله عليا عليه‌السلام بأمر الله تعالی على رسم ما فرض الله. فصارت في ذريته الأصفياء الذين آتاهم الله العلم و الايمان، بقوله تعالی: (و قال الذين أوتوا العلم و الايمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث) [۶۲] فهي في ولد علي عليه‌السلام خاصة الى يوم القيامة؛ اذ لا نبي بعد محمد صلى الله عليه و آله. فمن أين يختار هؤلاء الجهال؟ ان الإمامة هي منزلة الأنبياء و ارث الأوصياء. ان الإمامة خلافة الله و خلافة الرسول صلى الله عليه و آله و مقام أميرالمؤمنين عليه‌السلام و ميراث الحسن و الحسين عليهما السلام. ان الإمامة زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و عز المؤمنين. ان الإمامة اس الاسلام النامي، و فرعه السامي. بالامام تمام الصلاة و الزكاة و الصيام و الحج و الجهاد و توفير الفیء و الصدقات و امضاء الحدود و الأحكام و منع الثغور و الأطراف [... صفحه ۴۴] امام عليه‌السلام چنین فرمودند: ای عبدالعزیز! مردم نمی‌دانند و در اندیشه و نظرشان فریب خورده‌اند. خداوند هنگامی پیامبرش را از دنیا برد که دینش را کامل کرده و قرآن را - که

روشن گر همه چیز است - بر آن حضرت نازل کرده بود. در قرآن حلال، حرام، حدود، احکام و تمام آنچه که مردم به آن نیاز دارند. بیان شده است؛ چرا که خداوند خود فرموده: «ما در این کتاب هیچ چیزی را فرو گذار نکردیم». و در حجة الوداع - که اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله بود - این آیه را نازل کرد: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین [جاودان] شما پذیرفتم.» و برآستی که امامت نشانه‌ی تمامیت دین است. نعمت تمام گشت به ابلاغ این پیام آری کمال دین به دوام ولایت است پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت مگر این که نشانه‌های دین را برای امتش تبیین فرمود و راه را برایشان آشکار ساخت و آنان را در مسیر حق قرار داد و علی علیه السلام را به عنوان امام و راهنمای ایشان تعیین فرمود و تمام آنچه را که امت به آن نیاز داشت، بیان کرد. بنابراین هر کس گمان کند خداوند دینش را کامل نکرده، در حقیقت کتاب خدا را رد کرده است و هر کس کتاب خدا را رد کند، کافر است. آیا مردم به قدر و ارزش امامت و موقعیت آن در بین امت آگاهند، تا انتخاب آنان در آن مورد، قابل قبول باشد؟! امامت، قدرش والا-تر و شأنش بزرگ‌تر، جایگاهش والا-تر و کرانه‌هایش دورتر و عمقش ژرف‌تر از آن است که مردم با خرد خود به آن دست یابند، یا به آرا و عقاید خود آن را دریابند، یا بتوانند با انتخاب خود امامی برگزینند. امامت مقامی است که خداوند، ابراهیم خلیل را در مرتبه‌ی سوم - بعد از نبوت و [صفحه ۴۵] خلت - به آن اختصاص داد و به چنین فضیلتی مشرفش فرمود و با این مقام نامش را پر آوازه کرد و خطاب به او فرمود: «ای ابراهیم! تو را به عنوان امام مردم، برگزیدم.» و ابراهیم علیه السلام با مسرت تمام عرض کرد: «آیا از فرزندان و نسل من هم امام برمی‌گزینی؟» خداوند فرمود: «عهد من به ظالمین نمی‌رسد.» و این آیه، امامت هر ستمگری را تا روز قیامت باطل کرد و امامت ویژه‌ی خواص و پاکان شد. آن گاه خداوند با قرار دادن امامت در خاصان و پاکان نسل وی، او را گرمی داشت و فرمود: «و به او اسحاق و یعقوب را - اضافه بر خواسته‌اش - بخشیدیم و همگی آنان را از شایستگان قرار دادیم. آنان را امامانی مقرر داشتیم تا به امر ما هدایت کنند و انجام کارهای نیک و اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات را به آنها وحی کردیم و آنان بندگان ما بودند.» و امامت، همواره در نسل ابراهیم علیه السلام باقی بود و یکی پس از دیگری، نسل به نسل آن را به ارث می‌بردند، تا این که پیامبر ما صلی الله علیه و آله وارث آن گردید و خداوند می‌فرماید: «سزاوارترین و شایسته‌ترین مردم - در انتساب به ابراهیم - کسانی هستند که از او پیروی کرده و نیز این پیامبر و کسانی که ایمان آوردند از آنان می‌باشند و خداوند یاور مؤمنان است.» پس این امامت مخصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله گردید و به فرمان خداوند آن را به عهده‌ی علی علیه السلام نهاد و سپس در میان فرزندان برگزیده‌ی او - که خدا به آنها علم و ایمان عطا فرموده بود - قرار گرفت. خداوند می‌فرماید: [صفحه ۴۶] «کسانی که علم و ایمان به آنها داده شده (ائمه معصومین علیهم السلام) به مجرمین گویند: شما در کتاب و علم خدا تا روز قیامت در عالم برزخ درنگ کرده‌اید و امروز همان روز قیامت است.» بنابراین، چون بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبری نیست، امامت تا روز قیامت تنها در فرزندان علی علیه السلام باقی خواهد بود. حال، این نادانان از کجا و به چه دلیل، از پیش خود، امام انتخاب می‌کنند؟! امامت، مقام پیامبران است و میراث اوصیا. امامت جانشینی خداست و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و منزلت امیرالمؤمنین است و میراث امام حسن و امام حسین علیهما السلام. به حق، امامت، زمام دین و مایه‌ی نظام و انتظام مسلمین است و صلاح دنیا و سبب عزت مؤمنین. امامت پایه‌ی بالنده‌ی اسلام و شاخه و ثمره‌ی والای آن است. به واسطه‌ی امام است که نماز، روزه، زکات، حج و جهاد به کمال خود می‌رسند و فیء [۶۳] و صدقات افزونی می‌یابند، حدود و احکام جاری می‌گردند، و مرزها حفظ و حراست می‌شوند. الامام یحل حلال الله و یحرم حرم الله و یقیم حدود الله و یذب عن دین الله و یدعو الی سبیل ربه بالحکمة و الموعظة الحسنه و الحجة البالغة. الامام کالشمس الطالعة المجللة بنورها للعالم و هی فی الاقبحی لا تنالها الایدی و الأبصار. الامام البدر المنیر و السراج الزاهر و النور الساطع و النجم الهادی فی غیاب الدجی و أجواز البلدان و القفار و لجاج البحار. الامام الماء العذب علی الظماء، و الدال [صفحه ۴۷] علی الهدی و المنجی من الردی. الامام النار علی الیفاع. الحار لمن اصطلی به و الدلیل فی المهالك. من فارقه

فها لک. الامام السحاب الماطر و الغیث الهاطل و الشمس المضيئة و السماء الظلیلة و الأرض البسیطة و العین الغزیرة و الغدیر و الروضة. الامام الأنیس الرفیق و الوالد الشفیق و الأخ الشقیق و الام البرة بالولد الصغیر و مفرع العباد فی الداهیه النآد. الامام أمین الله فی خلقه و حجته علی عبادہ و خلیفته فی بلادہ و الداعی الی الله و الذاب عن حرم الله. الامام المطهر من الذنوب و المبرأ عن العیوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدین و عز المسلمین و غیظ المنافقین، و بوار الکافرین. الامام واحد دهره. لا یدانیه أحد و لا یمعادله عالم و لا یوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظیر. مخصوص بالفضل کله، من غیر طلب منه له و لا اکتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب؛ امام علیه السلام حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می‌کند. حدود خدا را اجرا و از دین او دفاع نموده، با حکمت و اندرز و دلیل برتر، مردم را به راه پروردگارش فرا می‌خواند. امام علیه السلام چون خورشید فروزانی است در افق که از دسترس دستها و دیدگان بدور است و نورش عالم را منور ساخته است. امام علیه السلام ماه تابان، چراغ فروزان و نور درخشان است و ستاره‌ای راهنما در دل تاریکی‌ها و در گذر شهرها و کویرها و گرداب دریاهاست. امام علیه السلام آب گوارایی است برای تشنگان، و راهنمای هدایت و منجی از هلاکت است. امام علیه السلام همچون آتش است در بلندی‌های بیابانها که گرمابخش سرمازدگان است و راهنمای مهلکه‌ها و هر که از او جدا شود، هلاک می‌گردد. امام علیه السلام ابری است پر باران و بارانی است پر برکت، خورشیدی است فروزنده، [صفحه ۴۸] آسمانی سایه افکن و زمینی گسترده، او چشمه‌ای جوشنده است و برکه‌ای پر آب و باغی پر گل. امام علیه السلام همدم است و رفیق و مانند پدر، مهربان. برادری همزاد است و مادری دلسوز نسبت به کودک خود. و در گرفتاری و سختی، پناه گاه بندگان است. امام علیه السلام امین خدا در میان خلقش، حجت او بر بندگانش، خلیفه‌ی او در سرزمینش، دعوت کننده به سوی او و مدافع حرمت‌های الهی است. امام علیه السلام از گناهان پاک است و از عیبها مبرا، علم مختص او و خویشتن داری نشانه‌ی اوست. امام علیه السلام یگانه‌ی زمان خویش است، که نه کسی با او هم طراز است و نه دانشمندی با او برابر. جایگزین و نظیر ندارد. فضیلت‌ها همه به او اختصاص دارد، بدون این که در طلب آن رفته و آن را کسب کرده باشد. این کمالات امتیازی است که خدا به فضل خود به او عنایت فرموده است. فمن ذا الذی ینبغ معرفه الامام، أو یمکنه اختیاره؟! هیهات! هیهات! ضلت العقول و تاهت الحلوم، و حارت الألباب و خسئت العیون و تصاغرت العظماء و تحیرت الحکماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و کلت الشعراء و عجزت الادباء و عیبت البلغاء عن وصف شأن من شأنه، أو فضیله من فضائله و اقرت بالعجز و التقصیر. و کیف یوصف بکله، أو ینعت بکنهه، أو ینفهم شیء من أمره، أو یوجد من یقوم مقامه و ینبغ غناه؟! لا، کیف و أنى؟! و هو بحیث النجم من ید المتتوالین و وصف الواصفین. فأین الاختیار من هذا؟ و این العقول عن هذا؟ و این یوجد مثل هذا؟! [صفحه ۴۹] بنابراین چه کسی می‌تواند امام را بشناسد یا او را انتخاب کند؟ نه، هرگز! هرگز! این جاست که خرده‌ها سرگشته، عقلها سرگردان شده و دیده‌ها بی‌نور می‌گردد. بزرگان احساس کوچکی می‌کنند، حکیمان متحیر می‌شوند، اندیشه‌ی خردمندان قصور می‌یابد، خطیبان در می‌مانند، اندیشمندان قادر به درکش نیستند، شعرا و امانده، ادیبان عاجز و بلیغان از آن ناتوانند که شأنی از شؤون امام یا فضیلتی از فضایلش را توصیف کنند و همگی به عجز و کوتاهی خود اقرار می‌کنند. چگونه امام به تمامی عظمت خویش به وصف درآید؟! و یا کنه و حقیقت کار او فهمیده شود؟! چگونه می‌توان کسی چون او یافت که جای او گیرد و دیگران را مستغنی از وی کند؟! نه، هرگز ممکن نیست! و حال آن که نسبت امام و وصف کنندگانش همچون ستاره‌ها و دست مردم است. پس انتخاب مردم کجا و این مقامات کجا؟! عقل و اندیشه‌ها کجا و درک این منزلت کجا؟! کجا می‌توان چنین شخصیتی یافت؟! أتظنون أن ذلک یوجد فی غیر آل الرسول محمد صلی الله علیه و آله؟! کذبهم أنفسهم و منتهم الأباطیل. فارتقوا مرتقا صعبا دحضا، تزل عنه الی الحضيض أقدامهم. راموا اقامه الامام بعقول حائرة باثرة ناقصة و آراء مضلة. فلم یزدادوا منه الا بعدا [قاتلهم الله أنى یؤفکون] و لقد راموا صعبا و قالوا افکا و ضلوا ضلالا بعيدا و وقعوا فی الحیره اذ ترکوا الامام عن بصیره و زین لهم الشیطان أعمالهم فصدهم عن السبیل و کانوا مستبصرین. رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسول الله صلی الله علیه و آله

و أهل بيته الى اختيارهم و القرآن [صفحه ۵۰] يناديهم: (و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة سبحان الله و تعالى عما يشركون) [۶۴] و قال عزوجل: (و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله أمرا أن يكون لهم الخيرة من أمرهم) [۶۵] الآية و قال: (ما لكم كيف تحكمون - أم لكم كتاب فيه تدرسون - ان لكم فيه لما تخيرون - أم لكم أيمان علينا بالغة الى يوم القيامة ان لكم لما تحكمون - سلهم أيهم بذلك زعيم - أم لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين) [۶۶] و قال عزوجل: (أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها) [۶۷] أم طبع على قلوبهم فهم لا يفقهون، أم (قالوا سمعنا و هم لا يسمعون - ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون - ولو علم الله فيهم خيرا لأسمعهم ولو أسمعهم لتولوا و هم معرضون) [۶۸] أم قالوا سمعنا و عصينا، بل هو فضل الله يؤتیه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم؛ گمان می‌برند که امام علیه السلام در غیر خاندان رسول خدا، محمد صلی الله علیه و آله، یافت می‌شود؟! به خدا که نفسشان به آنان دروغ گفته و بیهوده آرزو بردند. به قله‌ای بلند و دشوار صعود کرده‌اند که پاهایشان از آن خواهد لغزید و به پایین خواهند افتاد. خواستند با خود سرگشته و ناقص خود و با آرای گمراه کننده‌ی خویش، تعیین امام کنند؟! پس جز دوری از حق بهره‌ای نبردند. خدا آنان را بکشد! به کجا منحرف می‌شوند؟! درصدد کاری بس دشوار برآمده و خلاف حق سخن گفته‌اند. به گمراهی عمیقی دچار گشته و در سرگردانی فرو رفتند؛ زیرا با آگاهی امام را ترک کرده‌اند. شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراسته و آنان را از راه حق بازداشته، حال آن که بینا و بصیر بودند [۶۹]. [صفحه ۵۱] آنان از انتخاب خدا و رسول و اهل بیتش علیهم السلام روی گردان شده و به انتخاب خویش روی آوردند، در حالی که قرآن ندا می‌دهد که: «این پروردگار توست، هر چه را بخواهد می‌آفریند و بر می‌گزیند. آنان را حق انتخابی نیست. منزّه است خدا و از هر چه برایش شریک قائل شوند برتر است.» و می‌فرماید: «آن گاه که خدا و رسولش به کاری دستور دادند، هیچ مرد و زن مؤمنی از پیش خود حق انتخاب نخواهد داشت.» و می‌گوید: «شما را چه می‌شود؟ چه سان داوری می‌کنید؟ آیا شما را کتابی آسمانی است که از آن می‌خوانید و آنچه اختیار می‌کنید در آن است، یا با ما پیمانی - پایدار تا قیامت - بسته‌اید که به هر چه حکم کنید حق با شما باشد؟ از ایشان پرس کدام یک از آنان چنین چیزی را ضمانت می‌کنند؟ آیا آنان را شریکانی است؟ اگر راست می‌گویند شریکان خود را بیاورند.» و فرموده است: «آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ یا بر دلهاشان قفلهاست؟ یا خدا بر دلهاشان مهر نهاده است، در نتیجه آنان نمی‌فهمند؟» و نیز: «آنان گفتند: شنیدیم، در حالی که نمی‌شنوند. بدترین جنبدگان در نزد خدا افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند و اگر خدا خیری در آنان می‌یافت، شنوایشان می‌ساخت و اگر هم آنان را شنوا ساخته بود، روی برمی‌تافتند و روی گردان می‌شدند.» [صفحه ۵۲] یا این که گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم. آری! منصب امامت اکتسابی نیست، بلکه فضلی است از جانب خدا که به هر کس بخواهد، عطا می‌فرماید و خداوند دارای فضلی عظیم است. فکیف لهم باختيار الامام؟ و الامام عالم لا یجهل و راع لا ینکل، معدن القدس و الطهارة و النسک و الزهادة و العلم و العبادة، مخصوص بدعوة الرسول صلی الله علیه و آله و نسل المطهرة البتول، لا مغمز فيه فی نسب، و لا یدانیه ذو حسب، فی البیت من قریش و الذروة من هاشم و العترة من الرسول صلی الله علیه و آله و الرضا من الله - عزوجل - شرف الأشراف و الفرع من عبد مناف، نامی العلم، کامل الحلم، مضطلع بالامامة، عالم بالسیاسة، مفروض الطاعة، قائم بأمر الله - عزوجل - ناصح لعباد الله، حافظ لدين الله. ان الأنبياء و الأئمة - صلوات الله عليهم - یوفقهم الله و یؤتیهم من مخزون علمه و حکمه ما لا یؤتیهم غیرهم. فیکون علمهم فوق علم أهل الزمان فی قوله تعالى: (أفمن یهدی الى الحق أن یتبع أم من لا یهدی الا أن یهدی فما لكم کیف تحكمون) [۷۰] و قوله - تبارک و تعالی: (و من یؤت الحکمة فقد أوتی خیرا کثیرا) [۷۱] و قوله فی طالوت: (ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم) [۷۲] و قال لنبیه صلی الله علیه و آله: (و أنزل الله علیک الكتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما) [۷۳] و قال فی الأئمة من أهل بیت نبیه و عترته و ذریته - صلوات الله عليهم -: (أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل [صفحه ۵۳] ابراهیم الكتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما - فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا) [۷۴]. و ان

العبد اذا اختاره الله - عزوجل - لامور عبادته، شرح صدره لذلك و أودع قلبه ينابيع الحكمة و ألهمه العلم الهاما. فلم يعى بعده بجواب و لا- يحير فيه عن الصواب. فهو معصوم مؤيد موفق مسدد، قد أمن من الخطايا و الزلل و العثار، يخصه الله بذلك ليكون حجته على عباده و شاهده على خلقه و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم. فهل يقدررون على مثل هذا فيختارونه، أو يكون مختارهم بهذه الصفة فيقدمونه؟! تعدوا - و بيت الله - الحق و نبذوا كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون، و في كتاب الله الهدى و الشفاء. فنبذوه و اتبعوا أهواءهم، فذمهم الله و مقتهم و أتعسهم، فقال جل و تعالی: (و من أضل ممن أتبع هواه بغير هدى من الله ان الله لا يهدي القوم الظالمين) [۷۵] و قال: (فتعسالمهم و أضل أعمالهم) [۷۶] و قال: (كبر مقتا عند الله و عند الذين آمنوا كذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار) [۷۷] و صلى الله على النبي محمد و آله و سلم تسليما كثيرا. پس چگونه ایشان می توانند امام انتخاب کنند؟ در صورتی که امام عالمی است که جهل در او راه ندارد. فرمان روایی است که نمی ترسد و عقب نشینی نمی کند. معدن قداست، پاکیزگی، طاعت، زهد، علم و عبادت است. [صفحه ۵۴] دعای خاص پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او بوده [۷۸] و از نسل پاک فاطمه‌ی بتول علیهما السلام است. در نسب او هیچ عیبی نیست و هیچ کس در شرافت نژاد به وی نمی رسد. از خاندان قریش و از برجستگان بنی هاشم و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و مورد پسند خداست. شرافت اشراف است و زاده عبد مناف. علمش دائما رو به فزونی [۷۹] و حلمش کامل است. بر امر امامت توانا و به نحوه‌ی اداره‌ی امور امت عالم و آگاه است. اطاعتش واجب، قائم به امر خدا و خیر خواه بندگان و نگهبان دین خداست. خداوند به پیامبران و امامان علیهم السلام توفیق عطا می فرماید و از علم و حکمت مخزون خود علومی به آنان می دهد که به دیگران نداده. از این رو علم آنان برتر و بالاتر از دانش مردم زمانشان می باشد. این فرمایش خداست که: «آیا آن که به حق راه می نماید به متابعت سزاوارتر است، یا آن که به حق راه نیافته و خود نیازمند هدایت است؟ شما را چه می شود؟! چگونه حکم می کنید؟!» و فرمود: «به هر کس حکمت عطا شد، خیر فراوان داده شده است.» و درباره‌ی طالوت بیان داشته: «خدا او را بر شما برگزید و به او افزونی در علم و قدرت جسمانی اعطا فرمود و خدا پادشاهی خود را به هر که خواهد عطا می کند که خداوند غنی، توانمند و دانا است.» [صفحه ۵۵] و نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: «خداوند بر تو کتاب و حکمت نازل فرمود و چیزهایی به تو آموخت که پیش از این نمی دانستی و خدا لطف بزرگ خود را بر تو ارزانی داشت.» و نسبت به امامان اهل بیت و عترت و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده ...: «آیا مردم به خاطر نعمتی که خدا از فضل خویش به آنان (ائمه علیهم السلام) ارزانی داشته، حسد می برند؟! در حالی که ما به خاندان ابراهیم علیه السلام کتاب و حکمت دادیم و فرمان روایی بزرگ ارزانی داشتیم. پس بعضی از آنان به ایشان ایمان آورده و بعضی نیز [مردمان را] از راه حق بازداشتند و آتش افروخته‌ی جهنم آنان را کفایت می کند.» زمانی که خداوند کسی را برای اصلاح امور بندگان برگزیند، به او شرح صدر و آمادگی کامل این کار را عنایت می فرماید و چشمه‌های حکمت را در دلش می جوشاند و علمی به او الهام می کند که در جواب هیچ سؤالی درمانده نشده و در پاسخ صحیح متحیر نگردد. پس او معصوم، تأیید شده با توفیق الهی، بی عیب و نقص و از هر گونه خطا و لغزشی در امان است. خدا او را به این صفات امتیاز بخشیده تا دلیل و حجت او بر بندگان و گواه او بر آفریدگانش باشد و این بخشش و کرم خداست، به هر کس بخواهد عطا می کند و خدا دارای فضلی عظیم است. حال آیا مردم توان آن را دارند که چنین کسی را انتخاب کنند؟! و آیا ممکن است برگزیده‌ی آنان این گونه باشد تا او را پیشوا سازند؟! به خانه‌ی کعبه سوگند که این مردم از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را پشت سر انداختند. تو گویی که نمی دانند، در صورتی که هدایت و شفا در کتاب خداست. اینان کتاب خدا را دور انداختند و از هوس خود پیروی نمودند. خداوند هم ایشان را نکوهش کرده و دشمن داشت و تباه نمود و فرمود: «او کیست گمراه‌تر از آن کس که بی آن که راهنمایی از خدا خواهد از پی هوای نفس خویش رود؟ بدرستی که خدا مردم ستمکار را هدایت نمی کند.» [صفحه ۵۶] و گفت: «هلاکت و بدبختی بر آنان باد، و خدا اعمالشان را باطل کند.» و فرمود: «خدا و مؤمنان کار ایشان را سخت ناپسند و دشمن می دارند، این چنین خدا بر دل هر متکبر

جباری مهر می‌نهد.» درود و سلام فراوان خدا بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او باد! [صفحه ۵۸]

اختلاف چرا

اشاره

یا عبدالعزیز، جهل القوم و خدعوا عن آرائهم؛ «ای عبدالعزیز! این مردم نادانند و در آرای خود فریب خورده‌اند» [۸۰].

رافع اختلاف

بدیهی است که هیچ قومی بدون پیشوا باقی نمی‌ماند [۸۱] لزوم امامت یکی از مستقلات عقلی است و کمال آن در رهبران الهی است. رهبری که اطاعتش بر همه‌ی امت لازم، حکمش در همه‌ی امور نافذ و کلامش فصل الخطاب باشد. در غیر این صورت اختلاف و تفرقه روز به روز افزوده خواهد شد و دنیا و آخرت همه، به فساد و تباهی کشیده خواهد شد. قرآن کریم می‌فرماید: (انما أنت منذر و لكل قوم هاد) [۸۲]. ای پیامبر! تو فقط بیم دهنده هستی و البته برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است. از جمله عوامل مهم تباهی جوامع و فرو پاشی نظامها، وجود اختلاف در میان افراد و طوایف آنها، و از همه مهم‌تر اختلافات علمی و نظری موجود در میان بزرگان و رؤسای جامعه است. با اندکی تأمل در تحولات و دگرگونی‌های جوامع در طول تاریخ روشن می‌شود که ریشه بیش‌تر آنها به اختلافات فکری و اعتقادی برمی‌گردد و روشن است که برطرف کردن چنین اختلافاتی در توان دانشمندان بشری نیست، بلکه برای این کار [صفحه ۵۹] عالمی مقدس لازم است که علاوه بر احاطه‌ی علمی بر تمام افکار و ضمائر، از عصمت الهی نیز برخوردار باشد تا هیچ گونه نقصی در او یافت نشود و او کسی نیست جز امام معصومی که از ناحیه‌ی خدای متعال منصوب شده است. در این مورد نیز تردیدی نیست که هر گاه مردم به امام مراجعه نموده و از او کسب تکلیف کنند، در امور آنها دخالت کرده، اعمال حاکمیت و رفع اختلاف می‌کند. خدای متعال می‌فرماید: (و اذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به ولو ردوه الی الرسول و الی اولى الأمر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و لو لا فضل الله علیکم و رحمته لا تبغتم الشیطان الا قلیلاً) [۸۳]. و هنگامی که خبری از پیروزی و شکست به آنها برسد، [بدون تحقیق] آن را شایع می‌سازند، در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان [که قدرت تشخیص کافی دارند] ارجاع دهند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد و اگر فضل و رحمت خدا نبود همگی - جز عده کمی - از شیطان پیروی می‌کردید. امام باقر علیه‌السلام در ذیل این آیه می‌فرماید: منظور از «الذین یستنبطون» اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند [۸۴] پس بدون تردید در هر زمانی حجتی معصوم از طرف خدا، هادی امت است و هم او برطرف کننده اختلافات و درگیری‌هاست. این موضوع از نظر شیعه چنان روشن و قطعی است که وقتی عده‌ای از شیعیان، درباره‌ی امامت امام حسن عسکری علیه‌السلام دچار شک و تردید می‌شوند، با استدلال امام علیه‌السلام به همین موضوع، تردید و اختلاف آنها برطرف می‌گردد. امام علیه‌السلام در نامه‌ای به یکی از یارانش می‌نویسد: [صفحه ۶۰] این گروه، درباره‌ی پدران من، به اندازه‌ای که در امامت من شک کردند، دچار تردید نشدند. اگر اعتقاد شما آن است که امر امامت تا زمان معینی است، برای این شک و شبهه جایی هست، اما تا زمانی که دین خدا برقرار است، امر امامت نیز پیوسته و پایدار بوده و دیگر جایی برای تردید نیست. و چون شیعیانی که به دام این تردید افتاده بودند، نامه حضرت را خواندند، آنها که بهره‌ای از فهم و دانش داشتند، از زن و مرد و پیر و جوان، به امامت امام حسن عسکری علیه‌السلام اقرار و اعتراف کردند و وقتی احمد بن اسحاق این گزارش را به ایشان داد، حضرت فرمود: «أما علمتم أن الأرض لا تخلو من الحجّة؟ و أنا ذلک الحجّة.» [۸۵]. مگر نمی‌دانستید که زمین از حجت خالی نمی‌ماند؟! من همان حجت هستم. در راستای امر هدایت امت، امام و حجت الهی، عامل رفع اختلاف در بین مردم است. در گزارشی هشام به

حکم درباره مناظره‌اش با یکی از مخالفان [۸۶]، به امام صادق علیه‌السلام چنین عرض می‌کند: به آن مرد مخالف گفتم: خداوند اعضا و جوارح تو را، بی رهبر رها نکرده و برای بدن تو یک مرکز فرماندهی قرار داده تا در آنچه نسبت به آن شک و تردید داری درست را از نادرست به تو بنمایاند، اما تو می‌پنداری همان خداوند حکیم، این مردم را در حیرت و شک و سرشکستگی و اختلاف رها می‌کند و امام و پیشوایی برای ایشان قرار نمی‌دهد تا در هنگامه‌ی حیرت و تردید، به او مراجعه کنند! [۸۷]. هشام در مناظره دیگری در محضر امام صادق علیه‌السلام با دانشمندی از اهل شام، به او می‌گوید: [صفحه ۶۱] به من بگو، آیا خدای تو نسبت به آفریدگان خویش داناتر و دلسوزتر است یا آفریدگان نسبت به خودشان؟ مرد پاسخ می‌دهد: البته خداوند. هشام می‌پرسد: خداوند در این دلسوزی و توجهش نسبت به دین مردم، چه اقدامی فرموده است؟ مردم پاسخ می‌دهد: آنان را مکلف ساخته و برای انجام این تکلیف، حجت و دلیلی اقامه داشته است. هشام دوباره می‌پرسد: دلیل و راهنمایی که خداوند برای مردم منصوب فرموده کدام است؟ مردم می‌گوید: رسول خدا همان حجت و دلیل و راهنمای مردم به سوی خداست. هشام می‌پرسد: پس از پیامبر چه کسی چنین نقشی را بر عهده دارد؟ مرد شامی پاسخ می‌دهد: کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. هشام این بار سؤال می‌کند: آیا امروز هم کتاب و سنت در حل اختلاف میان من و تو سودمند می‌افتد تا پراکندگی ما را از میان بردارد و یکپارچگی و همدلی ایجاد کند؟ مرد شامی می‌گوید: آری، می‌تواند. هشام این بار با شگفتی و حیرت آمیخته به سرزنش می‌گوید: پس از چه روست که من و تو، هم اینک با هم اختلاف داریم تا آن جا که از شام برای ابراز مخالفت با ما به اینجا آمده‌ای و پندار تو این است که رأی و اندیشه هر کس راه درست دین است؟! در حالی که تو خود اقرار داری به این که دو رأی مختلف بر یک مسأله جمع نمی‌شود و هر کس پیرو رأی خود گشته و دوباره اختلاف پدید می‌آید [۸۸]. امام صادق علیه‌السلام فرمود: [صفحه ۶۲] «ما من أمر یختلف فیه اثنان الا- و له أصل فی کتاب الله و لکن لا تبلغه عقول الرجال» [۸۹]؛ هیچ امری که دو نفر در آن اختلاف کنند نیست، جز آن که برای آن مطلب اصلی در کتاب خدا وجود دارد، ولی عقلهای مردم به آن راه ندارد. کاملاً روشن است که وقتی اندیشه مردم از درک مطلبی در کتاب خدا ناتوان است، باید برای کلام حضرت حق از سوی او معلم و مفسری آگاه باشد تا مردم را راهنمایی نموده و راه گشای مشکلات گشته، اختلافات را از میان بردارد و حقایق را عیان سازد [۹۰].

اتمام حجت

مطرح کردن مسأله امامت و اتمام حجت به وسیله‌ی آن به قدری مهم است که ائمه علیهم‌السلام با این که در ذکر برخی مسائل خطیر، تقیه را رعایت می‌کردند، اما غالباً در مطرح نمودن موضوع امامت خود، این امر را روا نمی‌دانستند. از جمله روزی گروهی از واقفی مذهب [۹۱]، نزد امام رضا علیه‌السلام آمدند، از آن میان، علی بن حمزه گفت: ما را از حال پدرت آگاه ساز. حضرت فرمود: پدرم از دنیا رحلت فرموده است. علی بن حمزه گفت: پس امامت را به چه شخصی سپرده است؟ امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: به من. علی بن حمزه گفت: آیا از جانب هارون و طرفدارانش احساس خطر نمی‌کنی؟ [صفحه ۶۳] امام علیه‌السلام فرمود: هرگز! برای آن که اطمینان پیدا کنی که از ناحیه هارون نگرانی ندارم، من همان کلامی را می‌گویم که رسول خدا با شنیدن تهدید ابوجهل، فرمود [۹۲]: «وی هرگز موفق نخواهد شد گزند ی به من برساند.» [۹۳].

هماندی با غدیر

حسین بن بشیر گوید: امام همام، موسی بن جعفر علیه‌السلام در تأسی به جد بزرگوارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم، به جهت نمایاندن اهمیت مسئله‌ی امامت، فرزند خود علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را بر سر دست بلند نموده و فرمود: «یا اهل المدینه! هذا وصیی من بعدی» [۹۴]. ای مردم مدینه! این جانشین بعد از من است. [صفحه ۶۶]

در مسیر اثبات امامت

اشاره

ان الله - عزوجل - لم يقبض نبيه صلى الله عليه و آله حتى أكمل له الدين و أنزل عليه القرآن. فيه تبيان كل شىء. بين فيه الحلال و الحرام و الحدود و الأحكام و جميع ما يحتاج اليه الناس كملا، فقال عزوجل: (ما فرطنا فى الكتاب من شىء) [۹۵] و أنزل فى حجة الوداع و هى آخر عمره صلى الله عليه و آله (اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الاسلام دينا) [۹۶] و أمر الامامة من تمام الدين و لم يمض صلى الله عليه و آله حتى بين لامته معالم دينهم و أوضح لهم سبيلهم و تركهم على قصد سبيل الحق و أقام لهم عليا علما و اماما و ما ترك [لهم] شيئا يحتاج اليه الاممة الا بينه؛ خداوندی که عزیز است و جلیل، جان پیامبرش را نگرفت مگر بعد از آن که دین را برایش کامل گرداند و قرآن را بر او فرستاد، که در این قرآن بیان هر چیزی آمده است: حلال و حرام و احکام، و نیازمندی‌های مردمان به طور کامل و تمام؛ که خداوند تبارک و تعالی چنین فرمود: «در کتاب خدا به هیچ روی از بیان چیزی کوتاهی نکردیم.» و در آخرین حج از عمر شریف آن حضرت چنین نازل شد: [صفحه ۶۷] «امروز دین را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما بیان تمام نمودم و اسلام را به عنوان دینتان پسندیدم»، که امامت تمام کننده‌ی دین و کامل کننده آن است. و پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت مگر این که نشانه‌های دین را برای امتش تبیین فرمود و راه را برایشان آشکار ساخت و آنان را در مسیر حق قرار داد و علی علیه‌السلام را به عنوان امام و راهنما برایشان تعیین فرمود و تمام آنچه را که امت به آن نیاز داشت بیان کرد. [صفحه ۶۸]

بیان مطلب

حضرت ثامن الحجج علیه‌السلام در این فراز از روایت، در تأکید بر این امر که نصب امام علیه‌السلام از جانب خداوند صورت می‌گیرد و تعیین آن از اختیارات امت نیست به این دلیل استناد می‌کنند که: آیاتی در قرآن کریم بر این دلالت دارند که: خداوند تبارک و تعالی دین خود را برای این امت تمام نمود، شریعت و احکام آن را تبیین کرد و از آنچه که آنان بدان نیازمندند چیزی فرو گذار نمود. در نتیجه، چگونه ممکن است که امر امامت را - که بنا به اجماع علمای شیعه و عامه از مهمترین امور است - واگذاشته باشد؟! به عنوان مثال امام علیه‌السلام به آیه‌ی شریفه‌ی (و نزلنا علیک الكتاب تبیانا لكل شىء) [۹۷]؛ و ما بر تو فرو فرستادیم کتابی را که در آن بیان هر چیزی است، اشاره می‌فرمایند. آیا ممکن است کتابی شریف که بیان‌گر هر چیزی است، در امر خطیر امامت سکوت اختیار کرده و بیانی روشن نداشته باشد؟ قرآنی که از امام رضا علیه‌السلام درباره‌ی آن سؤال شد و حضرتش فرمود: «کلام الله لا- تتجاوزوه و لا تطلبوا الهدی فی غیره فتضلوا» [۹۸]؛ قرآن کلام خداست، از آن پا فراتر ننهید و از رهنمودهایش تجاوز نکنید و از غیر آن هدایت مجوید؛ زیرا اگر از کتاب و منبع دیگری جز قرآن، هدایت طلب کنید، گمراه می‌شوید. هم ایشان نقل می‌فرمایند که مردی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: چگونه است که قرآن هر چه منتشر می‌گردد و تدریس می‌شود، جز بر طراوت و تازگی آن افزوده [صفحه ۶۹] نمی‌گردد؟ امام علیه‌السلام در پاسخ به این پرسش فرمود: «لأن الله لم ينزله لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس. فهو فی کل زمان جدید و عند کل قوم غض الی یوم القيامة» [۹۹]؛ زیرا که خداوند قرآن را چنان نازل نفرموده است که فقط برای یک زمان معین و یک گروه خاص از مردم باشد. بنابراین قرآن در همه‌ی زمانها و نزد همه‌ی اقوام تا روز قیامت تازه و با طراوت است.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پی بیان تمامیت کلام وحی و پاسخ‌گویی آن به همه نیازها و ضرورت‌های زندگی معنوی و مادی بشر، به این آیه استشهاد فرموده است که: (ما فرطنا فی الكتاب من شیء) [۱۰۰]؛ به هیچ وجه در کتاب (قرآن) چیزی را فرو نگذارده‌ایم. سپس به آیه تبلیغ استناد جسته‌اند - که در ماههای آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از حجه الوداع نازل شده است - (الیوم أكملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) [۱۰۱]. امروز دینتان را برایتان کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و این اسلام را به عنوان دین، برایتان پسندیدم. آن حضرت پس از بیان این دو آیه از قرآن برای تبیین این حقیقت که دین اسلام و [صفحه ۷۰] کتاب آسمانی آن، دین و کتابی کامل هستند و همه جانبه‌های ضروری معنوی و مادی زندگی انسان را در نظر گرفته‌اند فرموده است: «مسأله امامت (رهبری امامان معصوم علیهم السلام) از تمامیت دین است. رسول خدا صلی الله علیه و آله چشم از این جهان فرو بست مگر این که پایه‌ها و معیارهای مهم دین را برای مردمان بیان فرمود، راهها را برایشان روشن ساخت، آنان را در مسیر حق قرار داد و علی علیه السلام را به عنوان امام و راهنما برایشان تعیین کرد و تمامی مسایلی را که مردم بدان نیاز دارند برای آنان بیان نمود. اگر کسی گمان کند که خداوند دینش را کامل نساخته است، در حقیقت کتاب خدا را رد کرده و کافر شده است.» از مضمون بیانات امام علیه السلام برمی آید که حضرت خواسته‌اند به اشارتی بفرمایند: استخراج، فهم و بیان همه علوم و دانشها از قرآن، کار هر کس نیست [۱۰۲] در روایت زیر نیز امام کاظم علیه السلام به روشنی و وضوح این مطلب را بیان می‌دارند: راوی از ایشان سؤال می‌کند که: «آیا پیامبر صلی الله علیه و آله تمامی آنچه پیامبران پیشین [از علم و قدرت] داشته‌اند، به ارث برده است؟» امام موسی کاظم علیه السلام پاسخ می‌دهد: «آری، از زمان آدم علیه السلام تا روزگار خاتم [هر چه پیامبران پیشین داشته‌اند به حضرت ختمی مرتبت رسیده است]. سپس می‌افزاید: «خداوند هیچ پیامبری را بر نینگیخت مگر این که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از او اعلم بود.» راوی می‌گوید: من پرسیدم: حتی از عیسی بن مریم که مرده‌ها را به اذن خدا زنده می‌کرد [هم بالاتر و برتر بود؟] امام پاسخ دادند: «آری، حتی از او.» [صفحه ۷۱] راوی این روایت - که گویا مطلب برایش جالب یا سنگین بود - دوباره پرسید: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همچون حضرت سلیمان بن داود - که سخن گفتن پرندگان را می‌دانست - بر این امور قادر بود؟ و امام علیه السلام برای آن که میزان برتری دانش پیامبر - و به دنبال ایشان، میزان علم و آگاهی امامان - را کاملاً برای او بیان کرده باشند، افزودند: خداوند به هدهد نیرویی داده بود که می‌توانست بفهمد در کدام مناطق زیر زمین آب وجود دارد و برای همین او به استخدام سپاهیان حضرت سلیمان درآمده بود تا محل آب را به جناب سلیمان بنمایاند. در آن مدتی که هدهد به سرزمین سبا رفت و مدتی غایب شد، حضرت سلیمان از این که هدهد حضور نداشت تا محل آب را نشان دهد و لشکر در آن جا فرود آید و اردو زند خشمگین شد. خداوند به آن پرنده‌ی کوچک نیرویی داده بود که به جناب سلیمان نداده بود، با آن که باد و طوفان و آدمیان و پریان و شیاطین طاغی همگی فرمان بردار او بودند، اما با این همه قدرت، خدای متعال او را نیازمند یک پرنده کوچک قرار داده بود. امام علیه السلام در ادامه چنین فرمود: خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «اگر قرآنی باشد که کوهها با آن به حرکت در آیند و زمین به آن پیموده شود و مردگان به سخن در آیند [همین قرآن است، اما باز هم ایمان نمی‌آورند] تمامی امر از آن خداست.» آن گاه امام علیه السلام در ادامه فرمود: «براستی ما وارثان قرآنیم. در این قرآن دانشی است که کوهها به وسیله آن از جا کنده می‌شوند و شهرها و سرزمین‌ها پیموده می‌گردند و مردگان به آن زنده می‌شوند و این ما هستیم که آن را می‌دانیم. هر آنچه از دانش که خدای برای پیشینیان نوشته است در «ام الكتاب» آمده. خداوند می‌فرماید: هیچ چیز نهان و پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر این که در [صفحه ۷۲] کتاب مبین آمده است. سپس می‌گوید: آن گاه این کتاب را به بندگان برگزیده‌ی خود به ارث دادیم. ما آن بندگانیم هستیم که پروردگار ایشان را برگزید و ما وارث قرآنی گشته‌ایم که بیان همه چیز در آن است.» [۱۰۳]. از روایاتی که آورده شد، بخوبی روشن می‌شود که همه چیز در اسرار باطنی و درونی آیات قرآن آمده است، اما بیان و استخراج آن علوم و دانش‌ها از قرآن، فقط به وسیله معلمان و مفسران حقیقی قرآن، یعنی ائمه

علیهم‌السلام مقدور و ممکن است.

دو یادگار ماندگار

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من در میان شما دو گوهر گران قدر به جای می‌گذارم. تا زمانی که به آن دو چنگ می‌زنید، هرگز گمراه نخواهید شد. یکی از آنها از دیگری برتر است و آن کتاب خداست. ریسمانی کشیده از آسمان تا به زمین و دیگری عترت من، که همان اهل بیت من هستند. این دو هیچ گاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن گاه که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس بنگرید که بعد از من با این دو یادگار چه می‌کنید.» [۱۰۴]. مجاشعی از حضرت رضا علیه‌السلام از پدرانیش از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: از من در مورد کتاب خدا هر چه می‌خواهید پرسید. به خدا سوگند هر آیه‌ای از قرآن فرود آمد، در شب یا روز، در سفر یا حضر، رسول خدا علیه‌السلام آن آیه را بر من قرائت می‌کرد و تأویل آن را به من تعلیم می‌فرمود. در این هنگام ابن‌الکوا برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان! هنگامی که شما غایب بودی و آیه نازل می‌شد چه می‌کردی؟ [صفحه ۷۳] فرمود: هر گاه آیه‌ای فرود می‌آمد و من غایب بودم، پس از آن که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می‌شدم آن را بر من قرائت می‌کرد و می‌فرمود: ای علی! این آیه بر من فرود آمده و تأویل و تفسیرش چنین است [۱۰۵]. ابن‌بابویه نیز از امام رضا علیه‌السلام روایت کرده است که حضرت فرمودند: «نحن أهل البيت، لا يقاس بنا أحد، فينا نزل القرآن و فينا معدن الرسالة» [۱۰۶]؛ هیچ کس نباید با ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مقایسه شود. قرآن در خانه‌ی ما نازل شده و معدن رسالت نزد ما خاندان است.

اثبات امامت

یکی از محورهای مناظرات گوناگون امام رضا علیه‌السلام در مجمع بزرگ اندیشمندان مرو و طوس، محور امامت بود. با توجه به این که مسأله امامت جنبه‌ی سیاسی داشت و مأمون سعی داشت که امام رضا علیه‌السلام را به این گونه مباحث بکشاند، گاهی خود به عنوان ناظر می‌نشست و سایرین را تحریک می‌کرد که با امام علیه‌السلام وارد بحث شوند. در یکی از همین مجالس شخصی از امام رضا علیه‌السلام پرسید: دلیل بر امامت امام چیست؟ ایشان فرمودند: دو راه برای اثبات امامت وجود دارد: الف. تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامت امام (نص). [صفحه ۷۴] ب. نشانه‌های امامت. دوباره پرسید: نشانه‌های امامت در چیست؟ و امام رضا علیه‌السلام فرمود: در علم و اجابت دعای او در درگاه خداوند متعال. وی افزود: شما چگونه از آینده خبر می‌دهید؟ و حضرت علیه‌السلام گفت: آیا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را نشنیده‌ای که فرمود: «اتقوا فراسه المؤمن فانه ينظر بنور الله» (از تیز بینی هشیارانه مؤمن بپرهیزید که او با هدایت خدا امور را می‌بیند). دوباره عرض کرد: بله، این سخن به ما رسیده است. و امام علیه‌السلام فرمود: هر مؤمنی به مقدار ایمان و درجه بصیرت و توان علمی خود از آن فراست برخوردار است، ولی خداوند آنچه از این فراست در همه‌ی مؤمنان به صورت پراکنده قرار داده، یک جا به ما خاندان عطا فرموده است. و ادامه داد: خداوند می‌فرماید: (ان في ذلك لآيات للمتوسمين) [۱۰۷]؛ براستی که در آن عبرتهاست برای اهل فراست. و اولین متوسم رسول خداست و سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بعد هم امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام و امامان از نسل امام حسین تا روز قیامت. مأمون با نگاهی معنی‌دار رو به امام کرد و گفت: یا اباالحسن! از آنچه خدا به شما اهل بیت داده بیش تر بگو. امام رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند ما را با روحی پاک و مقدس، که همانند ستونی از نور بین ما و خداست تأیید می‌کند. این روح با احدی از گذشتگان جز پیامبر ما صلی الله علیه و آله همراه نبوده و همین روح است که همیشه با ما ائمه می‌باشد [۱۰۸]. [صفحه ۷۵]

دعای مستجاب

پس از منصوب شدن امام رضا علیه‌السلام به ولایتعهدی، مدتی در خراسان باران نبارید، مخالفان حضرت می‌گفتند: این هم از قدوم علی بن موسی است که چون به مرو آمده و ولایتعهد گشته، باران قطع شده است. مأمون روز جمعه‌ای به حضرت عرض کرد: یا اباالحسن! خشکسالی شده. دعا کنید. شاید خدا باران بفرستد. امام علیه‌السلام فرمود: مانعی ندارد. مأمون پرسید: چه زمانی این کار را خواهید کرد؟ و امام علیه‌السلام روز دوشنبه را وعده فرمود. چون دوشنبه از راه رسید، حضرت علیه‌السلام همراه با جمعیت بسیاری به صحرا آمده و ضمن ستایش خداوند این چنین مسألت نمودند: «اللهم! یا رب! أنت عظمت حقنا أهل البيت، فتوسلوا بنا كما أمرت و أملاوا فضلک و رحمتک و توقعوا احسانک و نعمتک فاسقهم سقيا نافعا عاما غیر رات و لا ضائر و لیکن ابتداء مطرهم بعد انصرافهم من مشهدهم هذا الی منازلهم و مقارهم» [۱۰۹]؛ خدایا! تو حق ما اهل بیت را بزرگ داشتی و آنچنان که دستور فرمودی، مردم به ما متوسل گشته‌اند و امید به فضل تو دارند... پروردگارا! باران فراگیر و مفیدی برای آنان بفرست. خدایا! ابتدای باران وقتی باشد که به خانه‌هایشان رسیده باشند. راوی گوید: به دنبال دعای حضرت علیه‌السلام، تغییرات جوی شروع شد و پاره‌های ابر در آسمان ظاهر گشت. جمعیت به سوی خانه‌های خود روانه شدند. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ای مردم! این ابر این جا نمی‌بارد و مأمور است به منطقه دیگری [صفحه ۷۶] برود. دومین پاره ابر ظاهر شد. حضرت علیه‌السلام فرمود: این ابر نیز از آن شما نیست. زمانی که دهمین پاره ابر بر صفحه‌ی آسمان پدیدار شد، ایشان فرمودند: به خانه‌هایتان بروید که این ابر مأمور است این جا بیارد. پس از متفرق شدن مردم باران باریدن گرفت، به طوری که دشت و صحرا از آن سیراب گشت. مردم به یکدیگر می‌گفتند: این کرامت، بر فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله مبارک باد. ولی این جریان به زیان حکومت تمام شد؛ زیرا سیاست آنان این بود که مردم، از عظمت این خاندان آگاه نشوند. بر این اساس حمید بن مهران به مأمون گفت: جلسه‌ی مناظره‌ای تشکیل بده تا من آبروی رضا را ببرم. پس از تشکیل جلسه به حضرت علیه‌السلام عرض کرد: مردم از تو قصه‌ها می‌گویند و در حق تو زیاده‌روی می‌کنند! تو دعا کردی و بارانی که همیشه می‌باریده، این بار نیز باریده است، اما مردم این را معجزه تو می‌دانند، گویا تو بهترین مردم روی زمین هستی!! سپس ادامه داد: چرا بارانی را که به موقع باریده، به حساب خودت گذاشتی؟! گویا معجزه‌ی ابراهیم را آورده‌ای! آن گاه اشاره به تصویر دو شیر که بر پرده‌ای نقش شده بود، کرده و گفت: اگر راست می‌گویی این دو را زنده کن تا مرا بدرند. حضرت برای اثبات قدرت الهی خود به آن دو نقش شیر امر فرمود: «دونکما الفاجر»؛ این فاجر را بگیر! ناگهان به امر خدا این دو تصویر تبدیل به دو شیر زنده شدند و سپس حمید بن مهران را بلعیدند. مأمون از این جریان به شدت وحشت‌زده و بیهوش شد که به دستور امام علیه‌السلام او را به هوش آوردند [۱۱۰]. مأمون از امام علیه‌السلام درخواست بازگرداندن حمید بن مهران را نمود، اما ایشان فرمودند: اگر عصای موسی ریسمان ساحران را بازگرداند، این شیران نیز ابن مهران [صفحه ۷۷] را بر می‌گردانند. اشاره به این که آن کسی که حجت خدا را استهزا کند، از قهر خدای قهار در امان نمانده و به عذابی سخت گرفتار می‌آید و دیگر راهی برای رهایی او نیست. علاوه بر این، فرمایش امام علیه‌السلام اشاره به فرعونیت مأمون و برتری وصی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از موسای کلیم علیه‌السلام نیز دارد.

منصب الهی

نصوص فراوان موجود به خوبی روشن‌گر جایگاه مولا علی علیه‌السلام و لزوم پذیرش ولایت و پیروی از امامت آن حضرت است و این امری الهی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بدان تصریح فرموده بود تا جای هیچ شک و شبهه‌ای نماند و مردم با رو آوردن به ایشان از سر رضا و رغبت و فهم و بصیرت، نظام مطلوب الهی را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله تحقق بخشند و سعادت‌مند گردند. در همان اوان بعثت، رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد قبله بنی عامر رفته و آنان را به اسلام دعوت فرمودند.

مردی از ایشان - به نام بحیره بن فراس - گفت: «به خدا سوگند که اگر من این جوان را از قریش بستانم، با نیروی او عرب را تحت فرمان خویش در می‌آوردم.» سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «اگر ما در این امر از تو پیروی کنیم، آن گاه که به یاری خدا پیروز شوی، آیا پس از خود زمامداری را به امام و می‌گذاری؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الأمر الی الله یضعه حیث یشاء» اختیار این امر به دست خداست و آن را هر کجا قرار می‌دهد. بحیره گفت: «شگفتا! سینه‌های خود را هدف دشمنان تو قرار دهیم و آن گاه که پیروز شدی، زمامداری به دست دیگران افتد؟! آنان نپذیرفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز - هر چند که یاری و همراهی آن جماعت بسیار را از دست می‌داد و همچنان غریب و تنها می‌ماند - حاضر نشد در مورد مسأله جانشینی خویش - که امری الهی بود - با آنها [صفحه ۷۸] تسامح کرده و کنار بیاید.» [۱۱۱]. همچنین پس از واقعه غدیر خم و منتشر شدن خبر آن، شخصی [۱۱۲] براساس بینش جاهلی و نگاه قبیله گرایانه‌ی خود - از سر اعتراض - نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای محمد! ما را فرمان دادی که به یگانگی خدا و رسالت تو شهادت دهیم، پذیرفتیم. آن گاه فرمان دادی در شبانه روز پنج وعده نماز بگزاریم و در رمضان روزه بگیریم و حج بگزاریم و زکات بپردازیم، ما نیز پذیرفتیم، ولی به این همه راضی نشدی و بسنده نکردی و اینک پرورده‌ی خود، پسر عمویت را بر کشیدی و او را بر همه‌ی مردم برتری بخشیدی و اعلام داشتی که: «من کنت مولاه، فعلی مولاه». بگو این فرمان از جانب توست یا از جانب خداوند؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «و الله الذی لا اله الا هو انه من الله و لیس منی»؛ سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، این فرمان از جانب خداوند بود، نه از سوی من. و این سوگند و سخن خود را سه بار تکرار کرد [۱۱۳]. بنابراین کاملاً روشن شد که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مانند خود ایشان صلی الله علیه و آله باید به فرمان خداوند و از جانب خالق هستی تعیین گردد، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از نخستین روزهای اعلام رسالت، مردمان را به این امر توجه داد. البته شأن این جانشین آن است که دین را تبلیغ کرده و معارف آن را بیان کند و آنچه را به اجماع عنوان شده، تفصیل دهد. گره‌ها را گشوده و امور پیچیده را روشن نماید. مفاهیم را بر مصادیق تطبیق دهد و همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر تنزیل قرآن پیکار [صفحه ۷۹] کرد، درباره‌ی تأویل آن پیکار نماید. شأن وصی این است که دین خدا و راه و رسم فرستاده او را عینیت و تداوم بخشد و همچون پیامبر مردمان را از بندگی غیر خدا آزاد کرده و به بندگی خدا رهنمون گردد. آنان را به درستی راه نماید و حقوق ایشان را حفظ کند. حرمتشان را پاس دارد و امور دنیا و آخرتشان را به تدبیر الهی خویش سامان بخشد. و امام علی علیه السلام چنین بود. آری! امامت و خلافت علی علیه السلام امری الهی و فرمانی ربوبی بوده و پذیرش آن بر مردم لازم بود. آن حضرت به سبب شایستگی‌هایش از سوی خداوند به عنوان جانشین پیامبر منصوب شده بود و مردم نیز می‌بایست آن را بپذیرا می‌شدند تا شایسته‌ی هدایت او گردند. چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسلمانان فرموده بود: «و ان تولوها علیا، تجدوه هادیا مهدیا» [۱۱۴]؛ اگر ولایت علی را بپذیرا شوید و کار را به او بسپارید، او را چنان خواهید یافت که از سوی حق راهنمایی شده و به درستی همه را - بر آنچه باید و شاید - هدایت می‌کند. شایستگی حضرت علی علیه السلام برای جانشینی پیامبر علیه السلام به قدری بر همگان مبرهن و روشن بود که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر نزدیک شدن رحلت خود را به مسلمانان داد، از تمام اموری که پس از رحلت آن حضرت باید انجام دهند، پرسش کردند، جز جانشینی وی که به یقین برایشان روشن بود و جای پرسیدن نداشت. آنان از غسل آن حضرت و کفن ایشان و این که چه کسی بر آن حضرت نماز بگذارد، کجا وی را دفن نمایند و مسایل دیگر پرسش کردند، اما هیچ کس نپرسید که: پس از شما رهبری امت با کیست؟ آیا جز این است که امر رهبری روشن شده بود و پیامبر مکرر آن را بیان [صفحه ۸۰] کرده و جانشین خویش را به همگان معرفی فرموده بود؟! این ابی‌الحدید پس از ذکر این مطلب که یاران پیامبر با شنیدن خبر نزدیک شدن رحلت آن حضرت درباره‌ی همه چیز پس از وی پرسش کردند، می‌نویسد: «به راستی جای شگفتی است از آنان که چطور در آن ساعت از حضرت نپرسیدند که ای رسول خدا! پس از تو چه کسی عهده‌دار زمامداری ماست؟ در حالی که مسأله زمامداری از پرسش درباره دفن و چگونگی

نماز گزاردن بر آن حضرت مهم‌تر است و من نمی‌دانم در این باره چه بگویم.» [۱۱۵]. حق این است که آنان در این باره چیزی نپرسیدند چون می‌دانستند، و در غدیر رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت را تمام کرده بود و از همگان برای امام بیعت گرفته بود. مدارک بسیار و کتب و آثار گران قدری مانند الغدیر صدها بار ثابت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرفی جانشین خود هیچ کوتاهی نکرده و برای تثبیت امامت علی علیه‌السلام اقدامات لازم را انجام داده بود تا برای کسی عذری باقی نماند [۱۱۶] و مردم بتوانند به امام حق روی آورند و صراط مستقیم را با پیروی از او طی نمایند، و حاشا که پیام آور هدایت و رحمت در چنین امر خطیری کوتاهی کرده باشد. ابن ابی‌الحدید در شرح گفتگوی خود با نقیب علوی درباره‌ی «سقیفه» و «شورا» می‌نویسد که به ابو جعفر یحیی بن محمد علوی (نقیب بصره)، گفتم: دلم راضی نمی‌شود بپذیریم اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و با آن حضرت مخالفت کردند و نص [غدیر] را زیر پا گذاشتند. نقیب علوی در پاسخ گفت: دل من نیز راضی نمی‌شود بپذیریم پیامبر صلی الله علیه و آله اهمال کار بود و امت را به حال خود [صفحه ۸۱] رها کرد و رفت و مسلمانان را بی سرپرست و سرگشته گذاشت، با آن که هر گاه از مدینه بیرون می‌رفت، امری بر آنان می‌گماشت و این در حالی بود که هنوز خود زنده بود و از مدینه نیز چندان دور نمی‌شد. پس چگونه ممکن است برای پس از مرگش - که قادر به جبران آنچه پیش بیاید نیست - کسی را امیر مسلمانان قرار ندهد؟! [۱۱۷]. این سخن بسی دقیق و درست است. چگونه می‌توان پذیرفت انسانی فرزانه و کامل و آخرین و برترین پیامبر الهی از جانب خدا بیاید و پس از بیست و سه سال تلاش و مبارزه‌ی پی‌گیر امتی فراهم آورد، حکومتی بر پا سازد، جامعه‌ای دینی سامان دهد و آن گاه همین امت، حکومت و جامعه‌ی خود را بی سرپرستی که راه او را ادامه دهد رها کند تا دچار انحراف، دگرگونی و ارتجاع شود؟! [۱۱۸]. با ملاحظه تاریخ رهبران بزرگ، همواره این نکته مشترک را در زندگی سیاسی آنان می‌بینیم که برای رهبری پس از خود، فکر و اندیشه‌ای داشته‌اند. شاهان، در طول تاریخ برای خود ولی عهد تعیین می‌کردند و خلفا خود نیز برای بعد از خود برنامه‌ریزی می‌کردند؛ مثلاً- ابابکر، عمر را جانشین خود معرفی می‌کند و عمر نیز به ظاهر شورایی شش نفره تشکیل می‌دهد تا فردی را از بین خود انتخاب نمایند [۱۱۹]. نقل کرده‌اند که عبدالله بن عمر - هنگامی که پدرش در بستر مرگ افتاد - به او گفت: مردم می‌گویند تو جانشینی برای خود بر نمی‌گزینی؟! حال آن که اگر چوپان یا شتر چرانی داشته باشی و او نزد تو آید و آنچه را زیر دستش بوده است رها کرده باشد، می‌گویی کوتاهی کرده و کار را به تباهی کشانده است، با این که سرپرستی مردم دشوارتر و مهم‌تر از سرپرستی گوسفند و شتر است. اگر خدای بزرگ و گرامی را این [صفحه ۸۲] چنین دیدار کنی که در میان بندگانش جانشینی برای خود تعیین نکرده باشی، به او چه خواهی گفت؟! [۱۲۰]. همچنین عایشه به عبدالله به عمر گفت: فرزندم! سلام مرا به عمر برسان و به او بگو امت محمد را بدون سرپرست رها نکند و کسی را جانشین خود برایشان قرار دهد و آنان را سرگردان نسازد، که به راستی می‌ترسم آشوبی روی دهد؛ زیرا اگر مردم را بی سرپرست و لجام گسیخته رها کند، بیم آن می‌رود که کارشان به آشفتگی و آشوب کشد [۱۲۱]. معاویه نیز هنگام منصوب کردن یزید به عنوان جانشین خویش و برای توجیه این ولایتعهدی رسوا می‌گفت: می‌ترسم امت محمد را پس از خود چون رمه‌ای بی شبان رها کنم!! [۱۲۲]. علامه‌ی امینی رحمه الله پس از ذکر چنین مواردی می‌نویسد: ای کاش می‌دانستم چرا این گونه استدلال‌های عقلی را - که همگان بر آن اتفاق دارند - درباره‌ی پیامبر بزرگ اسلام و جانشینی او نادیده گرفته‌اند و آن حضرت را به چشم پوشی از آن متهم کرده‌اند؟ نمی‌دانم!!! [۱۲۳]. چگونه می‌توان پذیرفت که آن همه نص صریح بر لزوم جانشینی علی علیه‌السلام به این سادگی نادیده گرفته شود؟! [صفحه ۸۳]

داوری منصفانه

ابوالحسن الرفاء [۱۲۴] به ابن رامین (فقیه) [۱۲۵] گفت: ابن‌رامین! آن وقت که پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه خارج شد، کسی را بر جای خود گذاشت؟ ابن‌رامین: آری. علی را به جای خود گماشت. ابوالحسن: پس چرا به اهل مدینه نفرمود خودتان کسی را

انتخاب کنید؟! ابن‌رامین: چون پیامبر خدا نگران اختلاف و درگیری میان مردم بود. ابوالحسن: مگر چه عیبی داشت، که اختلافی رخ دهد؟ هنگامی که از مسافرت باز می‌گشت آن را اصلاح می‌نمود! ابن‌رامین: ولی عمل رسول خدا که خود جانشینی برای دوران عدم حضورش تعیین می‌فرمود، به محکم کاری نزدیک‌تر و عملی مناسب‌تر و منطقی‌تر بود. ابوالحسن الرفاء: بنابراین یقیناً باید برای پس از مرگ خود نیز، کسی را به جای خود تعیین کرده باشد؟ ابن‌رامین: نه. رفاء: آیا مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله از مسافرتش مهم‌تر نبود؟ سفر دنیا کوتاه است و سفر مرگ طولانی و ابدی. پس چگونه شد که هنگام مرگ خاطر آن حضرت از اختلاف امت آسوده بود و جانشینی تعیین نکرد، اما در مسافرت چند روزه‌ی دنیا نگران امت بود و با این که خود آن حضرت زنده بود و می‌توانست اختلافات را اصلاح نماید جانشین تعیین می‌کرد. [صفحه ۸۴] ابن‌رامین در مقابل سخنان منطقی ابوالحسن الرفاء نتوانست حرفی بگوید و ساکت شد [۱۲۶].

تعیین وصی

همواره مرگ، بین آدمی و اندوخته‌هایش فاصله می‌اندازد و قدرت حفظ، تصرف یا افزایش آن را از او می‌گیرد. از این رو هر کس که اندوخته‌ای مادی یا معنوی دارد و می‌خواهد پس از مرگ، تصرفی در آن داشته باشد یا آن را حفظ کند و افزایش دهد، به وصیت نیاز دارد. بر این اساس، وصیت، یکی از پیمان‌های مشترک بین ملت‌ها و ملیت‌های مختلف شمرده می‌شود و شرع مقدس اسلام نیز بر آن، بسیار تأکید کرده، به گونه‌ای که مرگ بدون وصیت را مرگ جاهلی نامیده است: من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة [۱۲۷]. تناسب بین وصی و مورد وصیت نیز امری ضروری است. هیچ عالمی چاپ کتاب خود یا تصحیح و تعلیقه بر آن را به شخصی عامی و بی‌سواد واگذار نمی‌کند، چنانچه هیچ تاجر یا صاحب شرکتی، اداره‌ی امور تجارت خویش را به فردی نا آشنا نمی‌سپارد. قرآن کریم به عنوان کتاب سعادت آفرین و اسلام به عنوان دین حیات‌بخش، آسان به دست نیامده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای ترقی اسلام و حفظ و اعلام آن، سالها رنج رسالت را تحمل کرد، به گونه‌ای که طبق فرمایش خود حضرت هیچ پیامبری به اندازه‌ی ایشان اذیت و آزار نشد. ما اوذی نبی مثل ما اوذیت [۱۲۸]. [صفحه ۸۵] بنابراین نخستین، عاقلانه‌ترین و طبیعی‌ترین انتظار از آن حضرت این است که برای پس از خود، چاره‌ای بیندیشد تا رنج‌های او ناقص و بی‌حاصل نماند. این انتظار، با وصیت آن حضرت برآورده می‌شود. در واقع، انتخاب وصی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای استمرار رسالت و نیل به اهداف آن است. بدین ترتیب، کسی که منکر تعیین وصی و اعلان آن از سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، یا باید منکر رنج رسالت شود و ادعا کند چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای تبلیغ دین تحمل نکرد، به حفظ آن علاقه‌ای نداشت و آن را رها کرد، یا باید بگوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای نشر آیین خود، رنج فراوانی کشید، لیکن آن قدر بی‌تدبیر بود که هیچ فکر و برنامه‌ای برای پس از خود نداشت! با اندکی تأمل، در می‌یابیم که این اشکال به مدبر نظام هستی (یعنی پروردگار متعال) نیز وارد است (پناه بر خدا)! در حالی که خلیفه اول و دوم، آن چنان آینده‌نگر، برنامه‌ریز و دلسوز بودند که اصرار داشتند تکلیف وصی و جانشین خود را قبل از مردنشان روشن کنند!! مرحوم فضل بن شاذان نیشابوری که از دانشمندان نامی و متکلمین و محدثین اصحاب امام رضا علیه‌السلام بوده، می‌گوید: اهل تسنن گناه بزرگی را به پیامبر نسبت می‌دهند و آن ترک واجب است (یعنی ترک وصیت)!! از طرفی شیعه را تکفیر می‌کنند که: چرا به ابوبکر و عمر جسارت می‌کنند. و به همین دلیل جان و مال شیعه را مهدور و مباح می‌دانند و از طرف دیگر خود به پیامبر اسائه ادب می‌کنند و نسبت گناه به او می‌دهند که واجبی را ترک گفته است. مگر قرآن در مورد وصیت فرموده است: (کتب علیکم اذا حضر أحدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الأقریین بالمعروف حقا علی المتقین) [۱۲۹]. [صفحه ۸۶] بر انسان‌های متقی لازم است وقتی احساس کردند مرگشان نزدیک شده، چنانچه خیری از خود باقی می‌گذارند، درباره‌ی آن وصیت کنند. اگر فرد متقی

ترک وصیت کند، گناه کرده و دیگران نیز چنانچه در وصیت تبدیل و تغییر ایجاد کنند، مرتکب گناه شده‌اند. حال باید اندیشید آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله متقی نبود؟! آیا خیری از خود باقی نگذاشت؟ چه خیری بالاتر از دین خدا و کلام او می‌توان تصور کرد؟ آیا پیامبر به این آیه ایمان نداشت؟! مگر قرآن نمی‌فرماید: (آمن الرسول بما أنزل الیه من ربه) [۱۳۰]. آیا او که اولین مسلمان و نخستین مؤمن است از ترک واجب نمی‌ترسید؟ در حالی که خدایش به او فرموده: (قل انی أخاف ان عصیت ربی عذابی یوم عظیم) [۱۳۱]؛ بگو من نیز می‌ترسم اگر گناه کنم عذاب روز بزرگ گریبانگیرم شود. به مؤمن فرمان داده‌اند که همواره وصیت‌نامه‌اش زیر بالینش باشد، مبادا بی وصیت از دنیا برود. اگر ما بشنویم کسی بی وصیت مرده، او را انسان عاقل و حکیمی نمی‌دانیم پس چگونه اهل سنت ادعا می‌کنند پیامبر بی وصیت از دنیا رفته است؟ آیا اسائیه ادبی از این بالاتر تصور می‌شود؟! در ادامه ابن‌شاذان می‌گوید: شما می‌گویید ابوبکر و عمر برای امر خلافت وصیت کردند؛ چرا که ابوبکر نگران بود که بعد از او کار امت به کجا می‌رسد و لذا گفت: عمر را که بهترین مردم است برای خلافت انتخاب کردم و گرنه مردم گرفتار فتنه می‌شوند. عمر نیز وصیت کرد تا بعد از او کسی باشد که اداره‌ی امور امت را به عهده گیرد و البته نقشه‌ای طرح کرد که بعد از او عثمان به خلافت برسد. در سطور پیشین خواندید که حتی عایشه نیز دلش به حال اسلام و مسلمانان بعد از عمر می‌سوخت! [صفحه ۸۷] آیا ابوبکر و عمر و عایشه دلسوز اسلام و مسلمین بودند، ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دلسوز نبودند؟ اگر وصیت حق است، چرا تصور می‌کنید پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیت نکرده؟ و اگر حق نیست، چرا ابوبکر و عمر وصیت کردند؟ ممکن است گفته شود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با واگذار کردن امر تعیین وصی به امت، تکلیف خود را ادا و آینده‌نگری خود را اثبات فرمود. در پاسخ باید گفت: وصیت باید مشکل را حل کند، نه این که مشکلی جدید ایجاد نماید. بر این اساس، از شخصیتی مانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - که عقل کل است و با تدبیر خود، جنگ و نزاع طولانی و خونین اوس و خزرج را حل کرده - انتظار نمی‌رود که برنامه‌ریزی او موجب جنگ و نزاع جدیدی در امت اسلام شود و همانند استخوان درون زخم، در میان این امت باقی بماند. اساساً واگذاری بی حد و حساب تعیین جانشین به امت - بدون آن که شرایط انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده و شرایط انتخاب و حدود اختیارات بیان شود - تدبیری عالمانه نیست. گذشته از این، تعیین وصی برای پیامبر نه تنها کار امت نیست، بلکه از عهده‌ی نبی نیز خارج است؛ زیرا همان گونه که هیچ پیامبری در نبوت خود نقشی ندارد و رسالت او به اراده‌ی الهی بستگی دارد [۱۳۲]، تعیین وصی برای مقام نبوت او نیز بر عهده‌ی خداوند است و نقش پیامبر در این امر، تنها ابلاغ و اعلان‌گزینش پروردگار است. قابل توجه آن که: خلیفه‌ی اول از راه اجماع ادعایی سقیفه - که اصحاب آن چند نفر بیش نبودند! - انتخاب گردید. خلیفه دوم نیز با استخلاف و تعیین خلیفه اول برگزیده شد و در مورد خلیفه سوم امر تعیین خلیفه بر عهده‌ی شورایی شش نفره بود که [صفحه ۸۸] عبدالرحمن بن عوف در آن، حق و تو داشت. حضرت علی علیه‌السلام با اجتماع و اصرار مردم، به خلافت ظاهری رسید و معاویه با کودتای نظامی و نیرنگ عمر و عاص و سایرین بر مسند حکومت نشست. این اختلاف روش‌ها نشان می‌دهد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وصیت کلی نکرده بود. از سوی دیگر، نمی‌توان گفت که بدون وصیت و تعیین تکلیف، امت را رها کرده. پس چاره‌ای نیست جز آن که بگوییم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرد مشخصی را به عنوان وصی خود معین فرمود. حضرت در ماه‌های آخر عمر شریفش وقتی از حجۃ الوداع بازگشت بارها راجع به این مطلب سخن می‌گفت و می‌فرمود: عمر من سر رسیده و نزدیک است از میان شما بروم. بعد از من فتنه‌ها بوجود می‌آید. مراقب باشید خود را در فتنه‌ها گم نکنید و مسیر و مقصد را اشتباه نروید [۱۳۳]. شفقت و دلسوزی رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به سرنوشت اسلام و مسلمین، امری مسلم و جدی است و سرسپاری به فرمان جانشینی که او تعیین کرد، می‌توانست از بروز هر نوع اختلاف پس از خود جلوگیری نموده و وحدت اسلامی را از گزند تفرقه دور نگاهدارد. اما دریغ و درد که اهل سنت، جانشینی پیامبر را از اوج مفهوم امامت و خلافت تنزل داده و آن را تا حد یک سلطنت عادی پایین آوردند. حق آن است که هیچ

کس به عنوان وصایت از پیامبر عهده‌دار زمام امت نشد، جز علی علیه‌السلام که مدعی صادق چنین مقامی بود. آن گاه امامت به امر ربوبی در علی علیه‌السلام و اولاد برگزیده‌اش - که علم و ایمان از جانب الهی به آنان ارزانی شده بود - استقرار یافت. و امامت تا قیامت تنها در میان فرزندان علی علیه‌السلام خواهد بود؛ زیرا پیامبری بعد از [صفحه ۸۹] رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم نخواهد آمد (تا عهده دار مقام امامت شود). رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ابتدای دعوت تا زمان رحلت، به روش های گوناگون جانشین خود را معرفی می‌کرد و با تعیین ملاکهای رهبری و نشان دادن شایستگی امام علی علیه‌السلام برای این امر مهم، زمینه‌ی لازم را برای ادامه یافتن نهضت خویش فراهم می‌ساخت. آن حضرت همچنین تلاش فراوان کرد تا فرهنگ جاهلی را در هم شکند و شرط شیخوخیت را در تصدی امور و رهبری نفی کند. ایشان در مواقع مختلف به جوانان شایسته مسئولیت می‌داد. گاه فرماندهی جنگی را به آنان می‌سپرد و بزرگان و شیوخ را تحت فرماندهی آنها قرار می‌داد تا روح جاهلیت عرب را خرد کند و اصل «رعایت شایستگی در تصدی امور» را حاکم سازد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچنین این حقیقت را بیان فرمود که امامت فرمان خالق است، نه اختیار خلق تا مردم بدانند که امامت نیز همچون رسالت امری الهی است و در آن طمع نورزند. آن حضرت در موارد بسیاری شایستگی جانشین خود، امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را در معرض مقایسه قرار می‌داد تا مردم به میزانی روشن دست یابند و توانایی علی علیه‌السلام و ناتوانی دیگران را در عرصه‌ی سیاست و فرماندهی جنگ و راه و رسم مدیریت بوضوح مشاهده کنند [۱۳۴]. خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد تاریخ، شاهد زنده‌ای بر این مدعاست و اسناد تاریخی موجود، گواهی محکم و استوار بر این حقیقت‌اند [۱۳۵]. [صفحه ۹۰] پس از سه سال دعوت پنهانی و مسلمان شدن گروهی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خدا فرمان یافت تا دعوت خود را آشکار کرده و مردم را آشکارا و بی‌پروا به اسلام فراخواند. آیات زیر منشور همان فرمان است: (فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشركین) [۱۳۶]؛ پس آنچه را بدان فرمان یافتی آشکار کن و از مشرکان روی برتاب. (و أنذر عشیرتک الأقریین) [۱۳۷]؛ خویشاوندان نزدیک را انذار کن و هشدار ده. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اقوام و خویشاوندان نزدیک خود را به خانه عمویش ابوطالب دعوت کرد. در آن روز تاریخی چهل نفر در آن محفل حضور داشتند که از جمله آنان [صفحه ۹۱] عموهای آن حضرت ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن محفل به آنان گفت: «ای فرزندان عبدالمطلب! به خدای سوگند، من جوانی در میان عرب نمی‌شناسم که چیزی برتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، برای قوم خود آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برایتان آورده‌ام و خداوند مرا فرمان داده است که شما را بدان فراخوانم. اینک کدام یک از شما مرا در این امر یاری می‌کند تا همو برادر، وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟» همه ساکت ماندند، اما علی علیه‌السلام - با آن که از همه کم سن و سال‌تر بود - برخاست و گفت: «یا رسول الله! من در این کار وزیر [و یاور] تو خواهم بود.» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر دوش علی علیه‌السلام نهاد و فرمود: «ان هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و أطيعوه»؛ این علی برادر، وصی و خلیفه‌ی من در میان شماست. از او حرف شنوی داشته باشید و اطاعتش کنید [۱۳۸]. شایان توجه است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز مردم را به هیچ مسأله‌ای جز وصایت و جانشینی علی علیه‌السلام پس از خود دعوت نفرمود. مسأله وصایت و جانشینی علی علیه‌السلام و معرفی آن حضرت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمانهای مختلف به قدری روشن است که از دانشمندان اهل سنت نیز بسیاری به آن تصریح دارند؛ از جمله ابن ابی‌الحدید می‌گوید: از نظر ما هیچ شک و تردیدی نیست که علی، وصی پیغمبر بود. (هر چند که در میان اهل سنت کسانی که منسوب به دشمنی با حقیقت‌اند و با تعصب [صفحه ۹۲] گفته‌اند که چنین نیست و پیامبر وصیت نکرده است.) چرا که علی علیه‌السلام برترین بشر پس از رسول خدا و سزاوارترین افراد برای خلافت از میان همه مسلمانان است. لیکن خود حق خلافت خویش را وا گذاشت. چون دید فعلا مصلحت نیست که او زمامدار شود. به جهت آنچه که مصلحت می‌دانست و هم آنچه که او و مسلمانان دیگر از مصالح می‌دیدند، که اگر او از حقش نگذرد حال اسلام

پریشان شود. و وحدت کلمه مسلمانان در مقابل حسد عرب از بین رود [۱۳۹]. جای بسی تعجب است که می‌گویند: علی علیه‌السلام از خلافت کناره گرفت در حالی که این دروغ بزرگی است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام خود می‌فرماید: «کنارم زدند»، نه این که «کنار رفتم». به ابن ابی‌الحدید و سایر علمای اهل سنت باید گفته شود که خطبه سوم نهج‌البلاغه (خطبه شفشقیه) را بخوانید و آن جا صدای قلب پردرد علی علیه‌السلام را بشنوید که می‌فرماید: «أما والله لقد تقمصها فلان (ابن أبی قحافه) و انه لیعلم أن محلی منها محل القطب من الریح، ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر و طفتت أرتئی بین أن أصول بید جذاء أو أصبر علی طخیة عمیاء.» «فرأیت أن الصبر علی هاتا أحجی. فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی. أری ترائی نهبا» [۱۴۰]؛ هان! بدانید: سوگند به خدا پسر ابی قحافه پیراهن خلافت را (که خدا) [صفحه ۹۳] برای من دوخته بود) به قامت خود پوشید، با این که خودش به خوبی می‌دانست که موقعیت من نسبت به خلافت مانند موقعیت محور و قطب است برای سنگ آسیا [۱۴۱] حقیقت و حکمت از دامنه وجود من سیل آسا سرازیر می‌شود و هیچ تیز پروازی به ستیغ اوج رفعت من نمی‌رسد. فکر کردم چه کنم؟ آیا با دست خالی و تنها حمله کنم و یا به ناچار کنار بنشینم و صبر پیش گیرم؟ پس به نظر رسید که صبوری عاقلانه‌تر است پس صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم می‌دیدم که میراث مرا به یغما می‌برند. خار در چشم استخوانم در گلو ناتوان از دیدن و از گفتگو امام علیه‌السلام سپس در ادامه فرمود: «کأنهم لم یسمعوا کلام الله»؛ گویی هرگز این کلام خدا را نشنیده بودند که می‌فرماید: (تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الأرض و لا فسادا و العاقبة للمتقین) [۱۴۲]. «بلی و الله لقد سمعوها و عوها و لکنهم حلیت الدنیا فی أعینهم و راقهم زبرجها»؛ چرا به خدا قسم هم شنیده بودند و هم در حافظه‌شان بود، ولیک دنیا در چشمشان زینت شد و زیب و زیور آن اسیرشان کرد. [صفحه ۹۴]

قرآن و غدیر

بنیان‌گذار هر مکتب و مرامی به پایدار بودن و ثمر بخشیدن آن علاقه‌مند است و بهترین تدبیر برای تأمین این منظور، آن است که رهبری بینا و دلسوز بر آن بگمارد و او را به وضعی روشن در میان توده‌ی مردم برای این مقام پر اهمیت معرفی کند. این عملی خردمندانه و روشی فطری است که خداوند حکیم نیز پیامبران را به آن مأمور ساخته است. در بسیاری از آیات قرآن کریم [۱۴۳] در این باره حقایقی با تعبیرهای گوناگون ذکر شده است؛ یعنی پیامبران پیشین نیز، پس از نشر دعوت توحید و روشن کردن افکار، برای استوار ماندن دین خدا به پا می‌خاستند و به این وظیفه‌ی گران‌بار توجهی به سزا می‌کردند و می‌کوشیدند تا شالوده‌ی ریخته شده و نتایج رنجهای خود را به دست پیشوایی وارسته و لایق بسپارند و سرنوشت انقلاب پر ارجی را که به بهای هستی و حاصل عمرشان تمام شده است، به پیشامدهای تاریخ - که پر از لغزش و خطاست - وا نگذارند. این بود که به هر گونه پیش‌بینی و تلاشی که شرایط کارشان اجازه می‌داد، اقدام می‌کردند و جانشین خود را به قوم خویش می‌شناساندند و چراغ راه هدایت و تقوی را به امر خداوند در کف مردان خدا می‌نهادند. با مطالعه در تاریخ و سرگذشت علم و احوال نوابغ و متفکران جهان نیز می‌بینیم که حتی دانشمندان و مخترعان نتایج آزمایشها و حاصل پیروزیهای علمی خود را در اختیار افرادی شایسته می‌گذارند. چنان که علمای اخلاق و جامعه‌شناسان و مصلحان نیز از این راه روشن برای به پا داشتن روشهای اصلاحی و سازمانهای اجتماعی خود بهره می‌گیرند. بنابراین مسلم است که پیامبری که برنامه‌ی جامعی آورده است، باید از میان تربیت [صفحه ۹۵] یافتگان مکتب خود و با در نظر گرفتن صفاتی مانند سوابق پاک و درخشان، دانش و بینش قرآنی، ملکات عالیه و انسان دوستی که در خود پیغمبر وجود دارد و باید در جانشینش نیز موجود باشد، هر کس را در خور رهبری و تربیت بشر می‌بیند به اذن خدای متعال به همگان بشناساند و این نیاز بزرگ اجتماع را برطرف سازد؛ چون کاروان بشری همیشه نیازمند پیشوایی است که بتواند افکار توده‌های مختلف را به هدف واحدی متوجه سازد و فضایل و معنویاتی را که خود بدان آراسته است به انسانها بیاموزد. اکنون کدام فرد یا دسته‌ای، از

پیامبر سزاوارتر است که با روشن بینی الهی و تشخیص بی شائبه‌ی خویش به ادای این وظیفه‌ی خطیر پردازد و پایگاه عالی هدایت را از چشم داشت مقاصد هوس انگیز مصون دارد؟ این کاری است که عقل بشر نیز آن را بر عهده‌ی پیامبر می‌بیند، چه رسد به جایی که رنگ الهام به خود گیرد و فرشته‌ی وحی با چهره‌ی ملکوتی خود بر سر راه پیامبر بایستد و وظیفه‌ی الهی انجام آن را بر دوش وی بگذارد. از این جا اهمیت موضوع را درک کرده و می‌فهمیم که تأکید ائمه علیهم‌السلام و احتجاج [۱۴۴] آنها به مسئله غدیر و جانشینی پیامبر و از جمله حضرت رضا علیه‌السلام در بیان فوق، حاکی از عظمت مقام امامت و جانشینی است و این موضوعی اساسی می‌باشد که ارزش جهان اسلام وابسته به آن است. امام رضا علیه‌السلام در ادامه خطبه مشروح خویش اشاره می‌فرماید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در موارد بسیاری مناقب و شایستگی‌های علی علیه‌السلام را بیان کرده، عظمت روح و شخصیت کامل او را ستوده است. و همواره درک سرشارش را نسبت به حقایق آسمانی که لازمه‌ی جانشینی نبی است، یادآور شده و برتریش را بر همگان با صراحت [صفحه ۹۶] تمام ابلاغ کرده است. چنان که بقیه امامان را نیز فراوان نام برده و صفات و خصوصیاتشان را برشمرده است [۱۴۵]، تا بشر، در تمام ادوار، از گمراهی مصون ماند و به سرچشمه‌ی فیاضی که از کرانه‌ی دریای وحی می‌جوشد، راه برد و با آموختن حقایق، از تحیر افکار که بدترین حالات روانی است رهایی یابد و خلاصه معلمی را که زینده‌ی جانشینی کرسی وحی است بشناسد و به او تأسی نماید. در سراسر قرآن کریم، آیات بسیاری وجود دارد که درباره‌ی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نازل شده است و مفسرین شیعه و سنی این حقیقت را در تفسیرهای خود با ذکر مدرک بیان کرده‌اند. برخی از این آیات، مربوط به خود آن حضرت و پاره‌ای مربوط به خاندان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که وی بزرگ و سرور آنان می‌باشد. از جمله آیاتی که حضرت رضا علیه‌السلام در این زمینه به آن اشاره می‌فرمایند، آیه اکمال دین است: (اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام دينا) [۱۴۶] این آیه بعد از تعیین و نصب امیرمؤمنان علیه‌السلام به مقام امامت و تمام شدن خطبه غدیر نازل گشته است و در روایت حافظ ابونعیم اصفهانی آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول آن فرمود: «الله اکبر! از کامل ساختن دین و تمام کردن نعمت و خشنودی خدا به رسالت منم و امامت علی پس از من.» متجاوز از ۱۵ نفر از دانشمندان و مفسران اهل سنت نزول این آیه را در غدیر و نیز حدیث مذکور را نوشته‌اند که اسامی و گفتار آنان در صفحات ۲۳۰ تا ۲۳۸ جلد اول کتاب «الغدیر» گرد آمده است. صاحب «الغدیر» در بحثی تحت عنوان «غدیر در کتاب عزیز» [۱۴۷] می‌گوید: پیش‌تر [صفحه ۹۷] به این حقیقت اشاره کردیم که خداوند پاک، خواست این حدیث همواره تازه و نوین بماند و پیاپی رسیدن شب و روز آن را کهنه نکند و دستخوش گذشت روزگار نگردد. از این رو آیاتی درخشان در مورد آن نازل کرد که امت اسلام هر صبحگاه و شامگاه آنها را می‌خوانند. گویی خداوند در هر بار که یکی از این آیات تلاوت می‌شود، نظر خواننده را جلب می‌کند و در روان او نقشی می‌گذارد و آنچه را که واجب است وی درباره‌ی خلافت کبرای الهی به آن ایمان داشته باشد، در گوشش فرا می‌خواند. آیه‌ی زیر، از این موارد است: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس) [۱۴۸]. نزول این آیه در طلوعه‌ی صحنه‌ی غدیر و امر خداوند به پیغمبر - مبنی بر تعیین پیشوای پس از خود - را ۳۰ نفر از دانشمندان و مفسران اهل سنت در تألیفات ویژه خود نوشته‌اند که نا ایشان و کتابشان در «الغدیر» [۱۴۹] درج است و از حافظ ابوجعفر طبری شروع شده به شیخ محمد عبده مصری منتهی می‌شود.

غدیر از زبان امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین علیه‌السلام علاوه بر این که در احادیث مناشده [۱۵۰] بارها به واقعه‌ی غدیر استناد کرده، در بعضی مواقع خاص نیز عظمت غدیر را به مردم یادآوری نموده است. از آن جمله حدیثی است که شیخ طوسی رحمه الله تحت عنوان «خطبه‌ی امیرالمؤمنین یوم الغدیر» آورده است. [صفحه ۹۸] ناقل این خطبه نسبتاً طولانی امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام است که از پدراناش از مولا

علی علیه‌السلام نقل فرموده. در بخشی از این خطبه - که برخی عبارات آن مستند به آیات الهی است و ما در ذیل به آن اشاره می‌کنیم - می‌فرماید: «ان هذا يوم عظیم الشان، فيه وقع الفرج و رفعت الدرج و وضحت الحجج و هو يوم الايضاح و الافصاح عن المقام الصراح و يوم كمال الدين و يوم العهد و المعهود و يوم الشاهد و المشهود و يوم تبيان العقود عن النفاق و الجحود و يوم البيان عن حقائق الايمان و يوم دحر الشيطان و يوم البرهان. هذا يوم الفصل الذى كنتم توعدون. هذا يوم الملاء الأعلى الذى أنتم عنه معرضون. هذا يوم الارشاد و يوم محنة العباد و يوم الدليل على الرواد. هذا يوم أبدى خفايا الصدور و مضمرات الامور. هذا يوم النصوص على أهل الخصوص. هذا يوم شيث. هذا يوم ادريس. هذا يوم يوشع. هذا يوم شمعون. هذا يوم الأمن و المأمون. هذا يوم اظهار المصون من الممكنون. هذا يوم ابله السرور» [...] [۱۵۱]؛ این روز شأنی بزرگ دارد. در همین روز، گشایش و فرج صورت گرفت و مقام‌ها و رتبه‌ها اعتلا یافت و دلایل و حجت‌ها آشکار گردید. این روز، روز آشکار شدن مقام و منزلت مخلصان است. روز کامل شدن دین، روز عهد و پیمان و هم روز گواهی و شهادت است. روز مشخص شدن صداقت و راستی از نفاق و دو رویی است. روز آشکار شدن حقایق ایمان و روز راندن شیطان و روز دلیل و برهان است. این روز بزرگ همان روز فصل و [صفحه ۹۹] جدایی حق از باطل است که به شما وعده داده شده است. این روز همان روز فرشتگان عالم بالا است - چون قیامت کبری - که شما از آن گریزانید، این روز روز ارشاد، روز امتحان و آزمایش بندگان و روز راهنمایی و هدایت گمراهان و روز آشکار شدن رازهای نهفته‌ی سینه‌ها و برملا شدن اسرار پنهانی است. در این روز بزرگ احکام و فرمانها بر دوستان خدا و خاصان درگاهش به روشنی بیان می‌شود. امروز (غدیر) روز شیث، روز ادريس، روز يوشع و روز شمعون است. روز امنیت و قرار است و روز آشکار شدن محفوظات و مکنونات دلهاست. روز رو شدن باطنهاست ... نظر به این که عید غدیر خم از ابتدای وقوع‌اش و از همان قرن نخستین تا عصر حاضر پیوسته از وقایع مسلم و حوادث انکار ناپذیر بوده است، در میان صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تابعین [۱۵۲] - چه پیش از دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، چه در عهد زمامداری آن حضرت و چه بعد از آن - استدلال به ماجرای غدیر و یادآوری آن به شکل مناسبت بسیار بوده است، به طوری که امیرالمؤمنین علیه‌السلام بارها در مناسباتی که با منکران ولایت داشته‌اند به این ماجرا تصریح کرده‌اند [۱۵۳]. علاوه بر اینها، حضرات صدیقه‌ی کبری، فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام و امام مجتبی علیه‌السلام و سیدالشهداء علیه‌السلام و برخی از بزرگان صحابه نیز در این باره مناسباتی دارند که مشروح آنها با اسناد مربوطه در غدیر آمده است [۱۵۴]. [صفحه ۱۰۲]

تحریر بزرگ

«فمن زعم أن الله لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله و من رد كتاب الله فهو كافر به»؛ هر آن کس که گمان کند خداوند دینش را کامل نفرموده، کتاب الهی را رد کرده و آن که کتاب خدا را رد کند، به او کافر است. بعضی از نویسندگان بیگانه از ولایت، چون خورشید غدیر را همواره درخشان دیدند و دانستند که در برابر آفتاب نمی‌توان به انکار روشنایی نشست، و اگر طرحی نو برای مقابله با پیام غدیر ارائه نکنند، حقیقت غدیر، بسیاری از جوانان و طرفداران حق را به نور ولایت علوی خواهد کشاند، به تحریف واقعیت‌ها روی آورده و گفتند: آری، رخدادی بنام غدیر بوده و غیر قابل انکار است، اما هدف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز این بود که اعلام کند «علی علیه‌السلام را دوست بدارند» و این که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بود که: هر کس مرا دوست دارد، باید علی علیه‌السلام را نیز دوست بدارد. آن گاه وارد بحث ادبی و واژه‌شناسی می‌شوند که: یکی از معانی واژه‌ی «ولایه» دوستی و دوست داشتن است. پس روز غدیر خم برای ابلاغ دوستی علی علیه‌السلام بود، نه آن که رهبری و امامت جهان اسلام مطرح شده باشد. اینان با تحریف پیام بزرگ غدیر و با اظهار نظرهای به ظاهر دوستانه سعی کردند این گونه مباحث را در کتابهای درسی خود به جوانان اهل سنت آموزش دهند و اذهان عمومی را نسبت

به واقعه‌ی غدیر به انحراف بکشاند و در نتیجه بسیاری از دانش پژوهان و طلاب مدارس دینی اهل سنت و توده‌های عوام نیز باور کردند که [صفحه ۱۰۳] روز غدیر، روز ابلاغ دوستی با علی علیه‌السلام بود. اما با بررسی صحیح حماسه‌ی غدیر روشن خواهد گشت که غدیر خم برای ابلاغ دوستی نبود. اگر هدف ابلاغ، دوستی علی علیه‌السلام بود، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ابلاغ این پیام الهی نگران بوده و تا سه بار عذرخواهی کرد؟ و جبرئیل اصرار ورزیده و این آیه را تلاوت نمود: (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک) [۱۵۵]. ای پیامبر! آنچه را از سوی خدا بر تو نازل شد به مردم برسان، که اگر این کار را انجام ندهی، رسالت خود را به پایان نرسانده‌ای [۱۵۶]. آن فرمان بزرگ چه بود که تا این اندازه اهمیت داشت؟ این چه مأموریتی بود که چنانچه انجام نمی‌شد رسالت ناتمام می‌ماند؟ ابلاغ دوستی علی علیه‌السلام آنچنان خطرات مهمی در پی نداشت که موجب نگرانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدا باشد و سه بار از جبرئیل درخواست نماید که ایشان را از انجام آن معاف دارد. آن حضرت خود در سخنرانی روز غدیر به این حقیقت تصریح فرمود: ... و سألت جبرئیل أن یتعفی لی السلام عن تبلیغ ذلک الیکم - ایها الناس - لعلمی بقله المتقین، و کثرة المنافقین و ادغال الاثمین و حیل المستهزئین بالاسلام الذین وصفهم الله فی کتابه: (اذ تلقونه بألسنتکم و تقولون بأفواهکم ما لیس لکم به علم و تحسبونه هینا و هو عندالله عظیم) [۱۵۷]. از جبرئیل درخواست کردم تا مرا از اعلام ولایت علی علیه‌السلام معاف بدارد؛ [صفحه ۱۰۴] زیرا، ای مردم! می‌دانم که تعداد پرهیزکاران اندک و شمار منافقان فراوان است و گنهکارانی پر فریب و نیرنگ بازانی که اسلام را مورد استهزا قرار می‌دهند وجود دارند، آنان که خداوند بزرگ در کتابش درباره‌ی آنها فرمود: «با زبانهای خود چیزی را می‌گویند که در دل باور ندارند و گمان می‌برند این کار ساده‌ای است، در صورتی که این گونه دو رویی‌ها در نزد خدا گناه بزرگی است.» پیامبری که از آغاز بعثت تا حجة‌الوداع هرگز نهراسیده و همواره در میدانهای جنگ بوده است و در وحی الهی برای یک لحظه هم تردید نداشته [۱۵۸]، اکنون از چه نگران است که در پی آن فرشته‌ی وحی، پیام الهی را برای تشویق و دلگرمی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواند که: (و الله یعصمک من الناس) [۱۵۹]؛ خدا تو را از شر مردم حفظ می‌فرماید. جز این است که هراس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به فروپاشی امت و ظهور مخالفت‌ها و درگیریهای داخلی بود و این که پرده‌دری‌ها آغاز شود، و خونریزی‌ها در امت او و در حضور او شکل گیرد، حرمت‌ها بر باد رود و ره آورد آن همه جهاد و شهادت فراموش گردد؟ آیا همه‌ی اینها می‌تواند تنها برای اعلام دوستی با امام علی علیه‌السلام بوده باشد؟! اگر در آن روز دوستی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را ابلاغ نمی‌کرد چه ضربه‌ای به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد می‌شد؟ [صفحه ۱۰۵] او که در گذشته، از آغاز بعثت تا روز غدیر، بارها و بارها فرمود: «علی را دوست دارم» و گاهی نسبت به دیگران هم اظهار دوستی می‌کرد. این مطلب تازه‌ای نبود که در صفوف امت اسلامی تزلزل و شکاف ایجاد کند. اگر هدف ابلاغ دوستی امام علی علیه‌السلام بود، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست علی علیه‌السلام را بالا برده و با او بیعت کرد و به مسلمانان نیز امر فرمود با علی علیه‌السلام بیعت کنند؟ آیا با ابلاغ دوستی علی علیه‌السلام دین کامل می‌شود؟ و چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر دوستی خود را با علی علیه‌السلام ابلاغ نمی‌کرد، دین ناقص بود؟ و چون در آن روز فرمود: من علی را دوست دارم، دین خدا کامل شد و نعمت الهی بر انسانها به اتمام رسید؟ مگر نه این است که آیه ذیل به اعتراف بسیاری از دانشمندان شیعه و سنی [۱۶۰] پس از اعلام ولایت علی علیه‌السلام و گرفتن بیعت برای آن حضرت در روز غدیر بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد: (الیوم یش الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) [۱۶۱]؛ امروز آنان که کافرند، نسبت به دین شما مأیوس گردیدند. پس از آنان نهراسید و از من که پروردگار شما هستم پروا کنید. امروز دینتان را تکمیل کردم و نعمت خود را بر شما به اتمام رساندم و رضایت دادم که دین جاودانه شما اسلام باشد. باید حادثه بسیار بزرگی در روز غدیر رخ داده باشد که زمینه‌ی نزول آیات الهی - با آن همه بشارتها و پیامها - فراهم گردد. حادثه‌ای که راه رسالت را رنگ جاودانه زند، و

رنج بعثت و هجرت را به بار بنشانند. [صفحه ۱۰۶] آیا آن حادثه‌ی عظیم جز تحقق بیعت عمومی مسلمانان با امام علی علیه‌السلام و یازده نفر از فرزندان او تا قیامت است؟! اگر هدف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر ابلاغ دوستی بود، پس چرا گروهی قصد ترور پیامبر را کردند و در بین راه مدینه وارد عمل شدند؟ [۱۶۲]. به یقین هر داور منصفی خواهد پذیرفت که اگر خداوند فرمودی: «ای رسول! امروز آنچه را بر تو نازل کردیم به مردم برسان»، یعنی ولایت امام علی علیه‌السلام و یازده امام از فرزندان او را ابلاغ کن و سپس از مسلمانانی که از سراسر جهان در این سرزمین گرد آمده‌اند، بیعت گیر و مسأله امامت را در بینش و باور، با اعتراف عمومی و در عمل، با بیعت همگان به تحقق برسان. و چون پس از انتخاب الهی و ابلاغ رسول خدا، بیعت عمومی مردم نیز تحقق یافت در نتیجه: ۱ - دین کامل شد: (الیوم اکملت لکم دینکم). ۲ - نعمت الهی بر انسانها به اتمام رسید: (و اتممت علیکم نعمتی). ۳ - اسلام جاودانه گردید: (و رضیت لکم الاسلام دینا). ۴ - و کافران منتظر فرصت، ناامید شدند: (الیوم یئس الذین کفروا). برآستی آیا بعد از غدیر برای کسی عذری باقی خواهد ماند؟! چرا در برابر آفتاب غدیر، به ظلمتکده جهل و کینه‌توزی پناه می‌برند؟! خداوند بزرگ پس از حادثه‌ی غدیر خم برای هیچکس عذر و بهانه‌ای باقی [صفحه ۱۰۷] نگذاشته است. این پیام بانوی دو عالم حضرت زهرا علیها‌السلام است که بارها این حقیقت را مطرح می‌فرمود: فما جعل الله لأحد بعد غدیر خم من حجة و لا عذر [۱۶۳]. و نیز نسبت به آغاز مخالفت‌ها فرمود: أتظن یا أباالحسن ان هذا الرجل وحده؟ و الله ما هو الا طلیعة قوم لا یلبثون ان یکشفوا عن وجوههم اقعنتها عند ما تلوح لهم الفرصة [۱۶۴]؛ ای ابوالحسن! آیا گمان می‌کنی در مخالفت با غدیر، این مرد تنهاست؟ سوگند به خدا و پیشگاه قومی است که هنوز نقاب از چهره‌شان فرو نیفتاده است و آن گاه که فرصت به دست آورند، مخالفت خود را آشکار خواهند ساخت. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پاسخ فرمود: من دستور خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را انجام می‌دهم و بر او توکل می‌کنم که بهترین یاری دهنده است. حق مطلب همان است که امام رضا علیه‌السلام فرمود: هر کس فکر کند خدا دینش را کامل نکرده، کتاب الهی را رد نموده و در نهایت کافر گردیده است. [صفحه ۱۱۰]

فراز از انتخاب

اشاره

«هل يعرفون قدر الامامة و محلها من الامامة فيجوز فيها اختيارهم؟ ان الامامة أجل قدرا و أعظم شأنًا و أعلى مكانًا و أمنع جانبًا و أبعد غورا من أن يبلغها الناس بعقولهم، أو ينالوها بأرائهم، أو يقيموا اماما باختيارهم»؛ مگر مردم به قدر و ارزش امامت و موقعیت آن در بین امت واقفند، تا انتخابشان در مورد او مقبول افتد؟ همانا امامت، ارزشش والاتر، شأنش برتر، منزلتش عالی‌تر، مکانش رفیع‌تر، ژرفایش عمیق‌تر از آن است که مردم با عقول خود آن را درک کرده، با آرا و عقایدشان آن را دریابند و یا بتوانند با انتخابشان امامی برگزینند. [صفحه ۱۱۱]

مردم کجا و انتخاب امام کجا

مفهوم کلام نورانی حضرت ثامن الحجج علیه‌السلام در این فراز از روایت - که در قالب استفهامی انکاری بیان شده - آن است که انتخاب امام توسط مردم بر این امر متوقف است که آنان بتوانند مقام و جایگاه رفیع امامت را در میان امت درک کنند، در حالی که عقول بشر از ادراک این مقام منیع قاصر است. و این فقط مربوط به زمانی نیست که مردم رشد فکری چندانی ندارند، بلکه به طور کلی و برای همیشه، افراد بشر در هر سطح از ادراک و رشد و تعالی فکری که باشند از فهم و درک حقیقی مقام، جایگاه و عظمت امام محرومند و صعود به این قله رفیع برایشان میسر نیست. و عدم اعتراف آنها به این ناتوانی تنها نشانه‌ی غوطه‌وری آنان در جهل

مرکب است؛ به این معنا که خود نیز نمی‌دانند که از درک حقیقی عاجزند. لذا امام هشتم علیه‌السلام پیش از این فرمود: «جهل القوم و خدعوا عن آرائهم»؛ مردم در جهالت خود غوطه‌ورند و در این غوطه‌ور بودن فریب خورده‌اند. این نشانه جهل مرکب است. مسأله امامت به عنوان جانشینی پیامبر مطرح است و بدیهی است که خلیفه باید همتای مستخلف عنه باشد [۱۶۵] خلیفه به کسی می‌گویند که بتواند کار مستخلف عنه را انجام دهد و تنها امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که دارای چنین مقامی است. خود در خطبه قاصعه فرمود ...: «نور وحی و رسالت را دیدم، وقتی وحی بر پیغمبر نازل می‌شد. هم بوی آن را استشمام می‌نمودم و هم نور وحی را می‌دیدم ... ناله‌ی شیطان را شنیدم. به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: این ناله‌ی کیست؟ فرمود: این شیطان است که وقتی وحی بر من نازل می‌شود، ناله می‌کند؛ چرا که دیگر سر سپرده او نیستند و فرمود: هر چه را که من می‌شنوم تو می‌شنوی و هر چه را که من می‌بینم، تو می‌بینی، با این که فرق که پیغمبر [صفحه ۱۱۲] نیستی، تو وزیر و جانشین و خلیفه‌ای.» [۱۶۶]. پس امامت مقام جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید کسی باشد که به این بارگاه بار یافته باشد. این مقامی نیست که هر کسی برای خود ادعا کند. این جانشینی یک منصب اعتباری نیست، بلکه منصبی الهی و حقیقی است. اصلی‌ترین ویژگی برای منصب امامت، عصمت است. امام باید معصوم باشد، چنانچه ویژگی اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز عصمت است. [۱۶۷] یک ملکه‌ی نفسانی و مستور است، به گونه‌ای که احدی غیر از خدای سبحان از وجود آن مطلع نمی‌شود. لذا ما تنها به نص الهی و معرفی او، قادر به شناخت امام معصوم خواهیم بود. این که امام علیه‌السلام می‌فرمایند: «من أن يبلغها الناس بعقولهم» به همین معناست که مردم نمی‌توانند از عهده این امر برآیند و بدانند معصوم کیست. پس امامت نه کار شوری است و نه کار اجماع. جانشین معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مجری قانون الهی را باید خداوند مشخص و منصوب کند و این امر از توان مردم خارج است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم به همین حقیقت اشاره کرده و امام منصوب از طرف خداوند را به مردم معرفی فرمود: «فاعلموا معاشر الناس! أن الله قد نصبه لكم ولما فرض طاعته على المهاجرين والأنصار وعلى التابعين لهم باحسان وعلى البادية والحاضر وعلى العجمي والعربي والحر والمملوك والصغير والكبير وعلى الأبيض والأسود وعلى كل موحد ماض حكمه، جاز قوله، نافذ امره» [... ۱۶۸]. [صفحه ۱۱۳] ای مردم! بدانید که خداوند او (علی علیه‌السلام) را برای شما صاحب اختیار و امام قرار داده و اطاعتش را بر مهاجرین و انصار و بر تابعین آنان به نیکی و بر روستایی و شهری و بر عجم و عرب و بر آزاد و بنده و بر بزرگ و کوچک و بر سفید و سیاه و بر هر یکتاپرستی واجب کرده است. حکم او لازم الاجرا و کلام او مورد عمل و امر او نافذ است. یکی از امتیازات مهم امام و جوب اطاعت و فرمانبری بی چون و چرا از اوست. می‌دانیم که برای هیچ یک از خلائق نسبت به دیگری حق مولویت و آمریت نیست. فقط خدا است که مالک و خالق همه خلائق است و طاعت هیچ کس در مقابل خدا، نه تنها لازم و واجب نیست، بلکه حرام و ممنوع است. پس وجوب اطاعت از امام علیه‌السلام باید در راستای وجوب اطاعت خداوند بوده و به آن برگردد و این ممکن نیست، مگر این که خدای تعالی به او حق مولویت و فرمانروایی بر مردم را عطا فرماید و فقط در این صورت است که اطاعت او همیشه و همه جا و لازم است. امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام می‌فرماید: «رغبوا عن اختيار الله و اختيار رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و أهل بيته الى اختيارهم و القرآن يناديههم: (و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة سبحان الله و تعالی عما يشركون) [۱۶۹] و قال عزوجل: (و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله أمرا أن يكون لهم الخيرة من أمرهم) [۱۷۰]. از گزینش خدا و گزینش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش روی برتافتند و به گزینش خود روی آوردند، با آن که قرآن به آنها ندا می‌داد که: پروردگار تو می‌آفریند آنچه را که می‌خواهد و برمی‌گزیند. آنها را حق گزینش نیست. پاک و منزّه است خدای تعالی از آنچه آنها شریک قرار می‌دهند. و نیز [صفحه ۱۱۴] می‌فرماید: «زمانی که خدا و رسولش در موردی حکم کردند، هیچ مرد و زن مؤمنی حق انتخاب و اختیار در مورد امر خویش را ندارند. پس مردم حق ندارند بدون اذن مالک و خالق

خود کسی را برای خود به عنوان امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگزینند و خدای سبحان هم نه تنها به آنها چنین اجازه‌ای نداده، بلکه آنها را از این کار بر حذر داشته است. این است که امام رضا علیه‌السلام فرمود: امامت، قدرش والاتر، شأنش عظیم‌تر، جایگاهش والاتر، کرانه‌هایش دورتر و عمیقش ژرف‌تر از آن است که مردم با عقول خود آن را درک کنند، یا با آرا و عقاید خویش آن را بفهمند، یا بتوانند با انتخاب خود امامی برگزینند. این است رمز اعتقاد شیعه که امام را باید خدا تعیین نماید. بیانات دل‌نشین حضرت بقیة الله (عج) در این زمینه - در پاسخ به سؤال سعد بن عبدالله اشعری قمی - نیز می‌تواند تبیین‌کننده فرمایشات امام رضا علیه‌السلام باشد: سئل مولانا صاحب الزمان علیه‌السلام عن العلة التي تمنع القوم من اختيار امام لأنفسهم. قال: مصلح أو مفسد؟ قال الراوی: مصلح. قال: فهل يجوز أن يقع خیرتهم علی المفسد بعد أن لا يعلم أحدهم ما یخطر ببال غیره من صلاح أو فساد؟ قال: بلی، فقال: هی العلة ... الخ. ثم أیده ببهان آخر فذكر قصة موسى و من اختاره من قومه [... ۱۷۱]. از امام عصر علیه‌السلام پرسیده شد که: به چه علت مردم حق ندارند و نمی‌توانند امامی برای خویش برگزینند؟ فرمود: امام مصلح و نیکوکار یا امام مفسد و بدکردار؟ راوی پاسخ داد: امام مصلح. حضرت فرمود: آیا احتمال دارد که ایشان شخصی را برگزینند و از آن جا که نمی‌دانند در دل هر کس چه [صفحه ۱۱۵] می‌گذرد و چه نیتی دارد، برگزیده آنان مفسد و بدکردار از آب درآید؟ گفت: آری، فرمود: به همین دلیل مردم نمی‌توانند امام را با گزینش و تعیین خود انتخاب کنند. سپس حضرتش دلیل دیگری بر این امر اقامه کرد و آن قصه‌ی حضرت موسی و برگزیدن گروهی از قومش بود ... مسلم است که مردم هر چه هم در علم و دانش اوج بگیرند، به درجه حضرت موسی کلیم الله نخواهند رسید؛ زیرا آن بزرگوار با آن علم خدادادی، هفتاد نفر به ظاهر نیکو و متدین را از بین تمام امتش انتخاب فرمود و آنان را به کوه طور برد تا کلام خدای را بشنوند. همانها گفتند: ای موسی، ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا این که خدا را آشکارا ببینیم. وقتی منتخبین حضرت موسی علیه‌السلام چنین اعتقادی نسبت به خدا و رؤیت او داشته باشند، وای بر منتخب دیگران! جایی که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد کسانی پنداشتند می‌توان زیر سایه‌ی سقیفه‌ای بی پایه گرد هم آمده و خلیفه‌ی خدا و رسول را تعیین کرد، در حالی که شیعه اعتقادی راسخ دارد که دست کوتاه سقیفه‌ها به اوج قله‌ی امامت نمی‌رسد تا بتواند کسی را بدین مقام نصب یا از آن عزل کند. امام خلیفه الله و جانشین خدا بر روی زمین است. وقتی ما پذیرفتیم که پیامبران و اوصیا، جانشینان خدای تعالی بر روی زمین هستند، باید این را نیز بپذیریم که خلیفه خدا به وسیله خود او برگزیده شود. چگونه می‌شود خدای تعالی برای سعادت و هدایت خلق خویش خلیفه و امامی را لازم بداند ولی انتخاب آن را در اختیار مردم قرار دهد؟ آیا می‌شود کسی را که مردم بدون تأیید خدای سبحان برای خود انتخاب می‌کنند، خلیفه‌ی خدا نامید؟ آیا می‌شود کسی را که مردم از میان خود برگزیده و به جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌نشانند، خلیفه‌ی رسول الله دانست، در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هیچ وجه او را به جانشینی خود انتخاب نکرده است؟ [صفحه ۱۱۶] به راستی، برای شناسایی جانشینان خداوند و پیامبر او چه راهی بهتر از آن که به فرموده‌های خود ایشان گوش بسپاریم؟ با نگاهی گذرا به نص صریح قرآن و احادیث معتبر نبوی، نکات زیر برای هر پژوهشگر با انصاف و حق جویی روشن می‌شود: الف - هر جا که در کلام خدای تعالی سخن از خلافت حضرت احدیت به میان آمده، جعل و قرارداد خداوندی در درجه‌ی نخست جای گرفته است. برای نمونه، درباره‌ی آدم ابوالبشر علیه‌السلام و نیز درباره‌ی خلافت حضرت داود علیه‌السلام این سخن صراحتاً و با تأکید، بیان شده است: (و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الأرض خليفة) [۱۷۲] [به یاد آور] هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من خود در زمین جانشینی قرار خواهم داد. (يا داود انا جعلناك خليفة في الأرض) [۱۷۳]. ای داوود! ما تو را در زمین به جانشینی گمارده‌ایم. حتی در مورد آیه‌ی نخست، وقتی فرشتگان کلام اعتراض آمیزی را با زبان بی‌زبانی مطرح می‌کنند، با این پاسخ کوبنده روبرو می‌شوند که: (انني أعلم ما لا تعلمون) [۱۷۴]. آن چه می‌دانم، شما نمی‌دانید. از همین جا روشن می‌شود که مسأله جانشینی خداوند حتی از مرز دانش فرشتگان هم فراتر می‌رود و مستقیماً به دانش غیبی حق تعالی پیوند می‌خورد. ب - جانشینان

پیامبران را - که جانشینان خداوند مهربان نیز به شمار می‌آیند - تنها خود آنان به مردمان معرفی می‌کنند و در این باره هرگز درنگی روا نمی‌دارند. [صفحه ۱۱۷] چگونگی تعیین جانشین توسط حضرت موسی علیه‌السلام گویای این مطلب است: خداوند آن حضرت را برای هم کلامی خود و اعطای الواح به وعده گاه فرا می‌خواند و قرار است که موسی برای مدت به ظاهر کوتاه یک ماهه از مردمان دوری گزیند، و به نظاره‌ی تجلیات خداوند نشیند. ایشان هم پیش از ترک قوم خود، آشکارا و بی‌درنگ، یگانه وصیتش را به برادرش هارون این گونه ابلاغ می‌کند: (و قال موسی لأخیه هارون اخلفنی فی قومی و أصلح و لا تتبع سبیل المفسدین) [۱۷۵]. تو جانشین من در میان قومم باش، و به اصلاح امور پرداز و از راه و روش تبهکاران پیروی نکن. می‌بینم آن پیامبر گران‌قدر، از بیم آن که مبادا پیروانش در نبود وی به تباهی و کج‌روی بگرایند، صلاح نمی‌بیند که حتی یک ماه ایشان را بدون سرپرست رها کند، و برای تعیین جانشین هم، نه به رایزنی با بزرگان قوم می‌پردازد، نه همه پرسشی را سفارش می‌کند و نه هرگز قهر و غلبه را پشتوانه نیل به خلافت می‌داند، بلکه خود به صراحت، شخص خلیفه‌ای را که حق تعالی برگزیده است معرفی و منصوب می‌کند. اکنون هنگام آن است که از همه‌ی مدعیان خلافت در تاریخ اسلام و پیروان آنان در گذر قرون و اعصار پرسیم: حال که پیامبری مانند حضرت موسی علیه‌السلام امتش را حتی یک ماه بدون خلیفه رها نمی‌کند، آیا ممکن است که خاتم پیامبران پیش از رحلت خود به تعیین جانشین و معرفی وی اقدام نکند و امت اسلام را برای همیشه بلا تکلیف بگذارد؟ با مراجعه به احادیث متواتری که از شیعه و سنی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند، در می‌یابیم که آن حضرت در زمان حیات خویش عدد و اوصاف جانشینانش را [صفحه ۱۱۸] مکرراً به گوش مردمان رسانده و لذا بهانه‌ای برای خود سری مدعیان نمانده است. برای نمونه فقط به یک روایت اکتفا می‌گردد. «جابر بن سمره» می‌گوید که: شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود پس از من دوازده خلیفه خواهند بود که همگی از قریش هستند [۱۷۶]. [صفحه ۱۲۰]

امامت، لوح افتخار

اشاره

«ان الامامه خص الله عزوجل بها ابراهیم الخلیل علیه‌السلام بعد النبوة و الخلة مرتبة ثالثة و فضیلة شرفه بها و أشاد بها ذکرة، فقال: (انی جاعلک للناس اماما) [۱۷۷]؛ فقال الخلیل سرورا بها: (و من ذریتی)، قال الله تبارک و تعالی: (لا ینال عهدی الظالمین). فأبطلت هذه الآیة امامة کل ظالم الی یوم القيامة و صارت فی الصفوة. ثم أکرمه الله تعالی بان جعلها فی ذریته أهل الصفوة و الطهارة، فقال: (و هبنا له اسحاق و یعقوب نافله و کلا جعلنا صالحین - و جعلناهم أئمة ینهدون بأمرنا و أوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة و کانوا لنا عابدين) [۱۷۸] فلم تزل فی ذریته یرثها بعض عن بعض قرنا فقرنا حتی ورثها الله تعالی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال جل و تعالی: (ان أولى الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین) [۱۷۹] فکانت له خاصة. فقلدها صلی الله علیه و آله و سلم علیا علیه‌السلام بأمر الله تعالی علی رسم ما فرض الله، فصارت فی ذریته الأصفیاء الذین آتاهم الله العلم و الایمان، بقوله تعالی: (و قال الذین أوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث) [۱۸۰] فهی فی ولد علی علیه‌السلام خاصة الی یوم القيامة؛ اذ لانی بعد محمد صلی الله علیه و آله و سلم. فمن أین یختار هؤلاء الجهال؟ [صفحه ۱۲۱] «امامت را حضرت باری تعالی بعد از نبوت و خلعت در مرتبت سوم به ابراهیم خلیل علیه‌السلام اختصاص داد و او را به آن فضیلت مشرف نمود و نامش را به امامت بلند آوازه ساخت و فرمود: همانا من تو را برای مردم امام برگزیدم.» ابراهیم خلیل در نهایت سرور عرض کرد: «از فرزندانم هم؟» باری تعالی فرمود: «عهد و پیمان من (امامت) به ستمکاران نمی‌رسد.» پس این آیه امامت هر ستمگری را تا قیامت باطل ساخت و به برگزیدگان اختصاص داد. پس باری تعالی با قرار دادن امر امامت در برگزیدگان و پاکان از نسل ابراهیم

او را گرمی داشت و فرمود: ما اسحاق و یعقوب را - اضافه بر خواسته‌اش - به او بخشیدیم و همه‌ی آنها را صالح گردانیدیم. آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت نمایند و انجام کارهای نیک و اقامه نماز و پرداخت زکات را به ایشان وحی کردیم و همه آنان بندگی ما کردند.» از آن پس امامت همواره در طول دوران در فرزندان وی مستقر گردید و آن را از یکدیگر ارث می‌بردند تا آن که باری تعالی، پیامبر گرمی صلی الله علیه و آله و سلم را وارث آن مقام گردانید و فرمود: شایسته‌ترین مردم در انتساب به ابراهیم علیه‌السلام کسانی‌اند که از او پیروی کرده و این پیامبر و مؤمنان به او نیز شایسته چنین انتسابی هستند و خداوند سرپرست و ولی ایمان آورندگان است. [صفحه ۱۲۲]

اوج افتخار ابراهیم

امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در این بخش از کلمات گهربار خود، از مهم‌ترین و حساس‌ترین لحظه‌های زندگی ابراهیم علیه‌السلام یعنی امتحانات بزرگ او و پیرویش در صحنه‌های آزمایش سخن می‌گوید، امتحاناتی که عظمت مقام و شخصیت والای ابراهیم علیه‌السلام را کاملاً مشخص ساخت و ارزش وجودی او را آشکار کرد. هنگامی که از عهده‌ی این آزمایشها موفق و سربلند بیرون آمد، خداوند فرمود: (انی جاعلک للناس اماما)؛ من تو را برای مردم امام قرار دادم. ابراهیم علیه‌السلام تقاضا کرد که از دودمان من نیز امامانی قرار ده تا این رشته نبوت و امامت قطع نشود، اما خداوند در پاسخ او فرمود: عهد من (یعنی مقام امامت) هرگز به ظالمان نخواهد رسید. نتیجه آن که، مقام امامتی که به ابراهیم علیه‌السلام - بعد از موفقیت در همه‌ی این آزمونها - بخشیده شد، فوق مقام نبوت و رسالت بود. امامت و رهبری امت به طور کلی شایسته انسانهای صالح است و نه تنها به حکم شرع، بلکه به حکم عقل نیز روا نیست که فردی ظالم و فاسد، رهبری جامعه و یا امتی را بر عهده گیرد. زمانی که موضوع رهبری دینی در جایگاه والایتری مطرح می‌شود و امام متصدی تفسیر کلام وحی و تبیین احکام الهی می‌گردد، مسأله صلاحیت و پاکی ایشان از گناه، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «ابراهیم علیه‌السلام پس از این که به مقام امامت مفتخر گردید، از درگاه خداوند تقاضا کرد که نسل او نیز یکی پس از دیگری از این افتخار بهره‌مند باشند، اما خداوند در پاسخ او فرمود: (لا ینال عهدی الظالمین)؛ امامت، عهد و پیمانی الهی است که ظالمان و گنهکاران شایسته آن نیستند. خداوند با این بیان، امامت و رهبری هر انسان ظالم و گنهکاری را تا روز قیامت باطل ساخت. از بیان حضرت ثامن الحجج علیه‌السلام این حقیقت نیز دریافت می‌شود که نه تنها هیچ [صفحه ۱۲۳] رابطه‌ای بالاتر از پیوند اعتقادی و مکتبی نیست، بلکه ارتباط با مردان خدا و اولیای الهی نیز تنها از همین طریق است. بنابراین هیچ کس نمی‌تواند ادعای ارتباط با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم کند، مگر به ایمان و عمل صالح. در روایات اسلامی نیز روی این موضوع، با صراحت تأکید شده. از جمله در روایتی از حضرت رضا علیه‌السلام به این موضوع عنایت شده است: «من أحب عاصیا فهو عاص و من أحب مطیعاً فهو مطیع و من أعان ظالماً فهو ظالم و من خذل عادلاً فهو ظالم. انه لیس بین الله و بین أحد قرابه و لا ینال أحد ولایة الله الا بالطاعة و لقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لبني عبدالمطلب: ایتونی بأعمالکم لا بأحسابکم و أنسابکم» [۱۸۱]. هر که گنهکاری را دوست داشته باشد، خود گنهکار است و کسی که انسان مطیع و فرمانبرداری را دوست بدارد، در حقیقت خود او نیز مطیع خدا به شمار می‌آید. آن که ظالمی را یاری رساند، خود ظالم است و فردی که عدالت پیشه‌ای را خوار سازد نیز ستمکار است. میان خداوند با هیچ کس خویشاوندی نیست و هیچ فردی به ولایت و دوستی او راه نمی‌یابد، مگر در پرتو طاعت و بندگی. همین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فرزندان عبدالمطلب فرمود: [فردای قیامت] اعمالتان را پیش من آورید، نه نسبت‌ها و ارتباط خویشاوندی خود را. [صفحه ۱۲۴]

یکی دیگر از ادله‌ی عصمت امام علیه‌السلام فرمایش خدای تعالی است که می‌فرماید: (انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین) [۱۸۲]. همانا من تو را برای مردم امام قرار دادم. ابراهیم علیه‌السلام عرض کرد: و از دودمان من هم؟ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد. به فرموده‌ی این آیه‌ی شریفه، کسی که مرتکب ستمی شود، شایستگی مقام امامت را ندارد. امام رضا علیه‌السلام سپس نتیجه‌گیری می‌فرماید که: این آیه امامت هر ستمکاری را تا قیامت باطل کرده و امامت تنها به برگزیدگان اختصاصی یافته است. بدیهی است که ظلم و ستم انواع مختلف دارد و آیه کریمه هر گونه ظلم و ستمی را مانع نیل ستمکار و ظالم به مقام امامت می‌داند. در واقع منظور از «ظلم» در آیه (لا ینال عهدی الظالمین) تنها ستم کردن به دیگران نیست، بلکه ظلم در اینجا به معنای وسیع کلمه به کار رفته و نقطه مقابل عدالت (به معنی گذاردن هر چیز به جای خویش) است. بنابراین ظلم آن است که شخص، کار یا چیزی را در موقعیتی که شایسته آن نیست قرار دهد و از آن جا که مقام امامت و رهبری ظاهری و باطنی مردم، مقام فوق‌العاده پر مسؤولیت و با عظمتی است، یک لحظه گناه و نافرمانی و سوء پیشینه سبب می‌گردد که لیاقت این مقام از فرد سلب گردد. لذا است که امامان اهل بیت علیهم‌السلام برای اثبات انحصار خلافت بلافضل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام به همین آیه مورد بحث استدلال می‌کردند (اشاره به این که دیگران در دوران جاهلیت بت پرست بودند). تنها کسی که یک لحظه در تمام عمر در مقابل بت سجده نکرد علی علیه‌السلام بود و چه ظلمی از این بالاتر که انسان پرستش بت نماید. لقمان به فرزندش گفت: (یا بنی لا [صفحه ۱۲۵] تشرک بالله ان الشکرک لظلم عظیم) [۱۸۳]؛ فرزندم شرک به خدا نورز! بدرستی که شرک، گناه عظیمی است. عبدالله بن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که: خداوند به ابراهیم علیه‌السلام فرمود: (انی جاعلک للناس اماما). ابراهیم علیه‌السلام شادمان گشت و گفت: «رب! و من ذریتی أئمة مثلی؟» پروردگارا! آیا از فرزندان من کسی هست که مثل من امام شود؟ خداوند به او وحی کرد: «یا ابراهیم لا أعطی لظالم من ذریتک عهدا»؛ ای ابراهیم! من عهد امامت را به افراد ظالم [از ذریه‌ات] نخواهم داد. در این هنگام ابراهیم علیه‌السلام عرض کرد: «یا رب و من الظالم من ذریتی؟» پروردگارا! چه کسانی از ذریه من «ظالم» هستند؟ فرمود: «من سجد لصنم دونی»؛ هر کس که به جای سجده برای من، برای بتی سجده کند. ابراهیم علیه‌السلام عرض کرد: «و اجنبی و بنی أن نعبد الأصنام رب انهن أضللن كثيرا من الناس» [۱۸۴]؛ خداوند! من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور مدار. پروردگارا! این بتان [و بت پرستان] بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فانتهد الدعوة و الی علی. لم یسجد احدنا لصنم قط فاتخذنی نبیا» [۱۸۵]. پس دعای ابراهیم شامل من و علی گردید؛ چون هیچ یک از ما هرگز برای بت سجده نکرده است. لذا خدا مرا به عنوان «نبی و پیامبر» انتخاب کرده و علی را به عنوان «وصی پیامبر» برگزید [صفحه ۱۲۶]

جهل گرایان

حضرت ثامن الحجج علیه‌السلام در ادامه این بحث می‌فرماید: فمن أين یختار هؤلاء الجهال؟ از چه رو این جاهل منشان به انتخاب امام دست یازیده‌اند؟! افسوس که ابر جهالت، خورشید امامت را از دیدگان ایشان پوشانده است. واقعیت امر آن است که مدعیان دروغین دلسوزی اسلام و مسلمین در سقیفه، آتشی برافروختند که دود آن، توده‌ی سیاهی شد که بر پرتو خورشید پرده افکند. بیعت سقیفه به حدی شوم بود که تمام اسلام را فرا گرفت و در دل‌های آنها بذر گناه و نفاق افشاند. اینها آتشی برافروختند که خود را سوزاندند و جامعه بشریت را از امام و حجت خدا جدا کردند. لذا است که در زیارت اربعین آمده است: امام حسین علیه‌السلام خون مبارک خود را تقدیم کرد تا بندگان تو را از حیرت جهالت و ضلالت نجات دهد. آری، سقیفه سرآغاز کجی‌ها و کج‌روی‌هایی است که در تاریخ اسلام صورت پذیرفته است. آنان که سقیفه را شکل دادند، درهای گمراهی را بر بشریت گشودند و راه‌های تباہی را هموار کردند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در توصیف آنان و آنچه پیش آوردند، فرمود: «و معادن کل خطیئة و

أبواب كل ضارب في غمرة» [۱۸۶]. آنان خاستگاه هر گونه گناهند و در گاه همه گمراهان و عقیده‌مند به باطل‌اند. همه‌ی بدعت‌ها و تحریفاتی که در دین ایجاد شد، از آن جا آغاز گشت و راه تباهی‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی با آن حادث هموار گردید و هیچ خونی به ناحق ریخته نشد، مگر به سبب بنای کژی که در سقیفه بنیان گذاشته شد. خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار، کج [صفحه ۱۲۷] کمیت اسدی شاعر اهل بیت علیهم‌السلام می‌گوید: خدمت امام باقر علیه‌السلام رسیدم. حضرت فرمود: ای کمیت! اگر مالی نزد ما بود، به تو می‌دادیم، ولی برای تو همان چیزی باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حسان بن ثابت فرمود: «مادام که از ما دفاع می‌کنی، روح‌القدس مدد کارت باشد». کمیت گوید: از امام علیه‌السلام خواستم تا مرا از اهل سقیفه و بنیان‌گذاران آن فاجعه خبر دهد. امام علیه‌السلام بالش را برداشت و آن را تا کرد و زیر سینه‌اش گرفت و فرمود: «و الله یا کمیت! ما أهریق محجمه من دم ولا اخذ مال من غیر حله ولا قلب حجر عن حجر الا ذاک فی أعناقهما» [۱۸۷]. ای کمیت! به خدا سوگند که به اندازه ابزار حجامتی خون نریزد و هیچ مالی به ناحق گرفته نشود و هیچ سنگی از روی سنگی نلغزد، جز آن که مسئولیتش بر گردن آن دو است. دعبیل خزاعی شاعر بزرگ و نامدار شیعه، در قصیده تائیه خود به همین امر اشاره دارد، آن جا که سروده است: و ما سهلت تلك المذاهب فيهم على الناس الا بيعة الفلنات [۱۸۸]. راه این انحرافها و بدعتها را بر مردمان هموار نکرد، مگر بیعت باطلی که بی تأمل و تدبیر (در سقیفه) انجام گرفت [۱۸۹]. این بیعت پیامدهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مصیبت باری ایجاد [صفحه ۱۲۸] کرد، به نحوی که همه چیز دگرگون شد و چه ستم‌ها و تجاوزها که براساس آن توجیه نشد. مهیار دیلمی، شاعر متعهد شیعی، نیز در اشعار خود به «سقیفه» از این منظر نگریسته و سروده است: فیوم السقیفه، یابن النبی طرق یومک فی کربلاء [۱۹۰]. ای پسر پیامبر! این روز سقیفه بود که به روز مصیبت تو در کربلا انجامید. سقیفه زمینه رویش همه گناهان و دروازه‌ی ورود به همه‌ی ستم‌ها بود و آنچه در تاریخ اسلام سبب شرمساری و لکه‌ی ننگ گردیده، بی شک از آن برخاسته است. از آن جمله: بازگشت به ارزشهای جاهلی، سبک شمردن دین و دینداری، زیر پا گذاشتن حرمتها و حقوق انسانی، شکستن حدود و مرزهای الهی، حاکم شدن استبداد و خودکامگی، آزدن نیکان و برگزیدگان حق، کنار زدن شایستگان و پیش افتادن وابستگان، تبعید صالحان و مسلط کردن سفالگان بر جان و مال مردمان، چپاول اموال مردم و به فقر کشاندن آنان، ریختن خون مؤمنان و آزادگان و ... و هر زشتی و پلیدی که روی داده است. [صفحه ۱۲۹ ...] شومی بیعت ایشان اسلام را فرا گرفت و در دل‌های مسلمانان همه گونه گناه را رویاند. آن بیعت بود که سلمان را بیازرد، مقداد را براند، و جندب (ابوذر) را تبعید کرد، و شکم عمار را لگدکوب کرد و [معانی] قرآن را تحریف کرد و احکام الهی را دگرگون کرد و جایگاه خلافت را به غیر اهلش سپرد خمس را برای آزاد شدگان (بنی‌امیه) مباح کرد و فرزندان لعنت شدگان (بنی مروان که رانندگان رسول خدا بودند) را بر ناموس و خون مردمان مسلط و حاکم کرد و حلال را با حرام آمیخته نمود. آن بیعت بود که ایمان و اسلام را خفیف و سبک شمرد و خانه کعبه را ویران نمود و مدینه را که شهر هجرت بود، در روز حره [۱۹۱] به غارت داد و دختران مهاجر و انصار را برای عقوبت و ستم و بیداد از پرده‌ی استتار به در آورد و بر آنان لباس ننگ و رسوایی پوشاند. آن بیعت بود که راه کشتار خاندان برگزیده حق را برای اهل شبهه و نفاق هموار کرد و از بین بردن نسل آن حضرت و به درماندگی کشیدن صاحبان حرمت و به اسیری رفتن خاندان عصمت و کشتن یاران او را رقم زد. آن بیعت بود که شکستن منبر پیامبر و دگرگون کردن [صفحه ۱۳۰] ارزشهای او و کنار زدن دین مقدس آن بزرگوار و محو نام [۱۹۲] و یاد مبارکش را مجاز شمرد [۱۹۳]. [صفحه ۱۳۱] بنابراین ریشه تمام ناگواری‌ها پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سقیفه است و برای بررسی و تحلیل مسائل و مصائب تاریخ باید ماجرای سقیفه مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد، ماجرای ناگواری که بلافاصله پس از رحلت آن حضرت شکل گرفت و تلخی آن هنوز هم کام حق جویمان عالم را می‌آزارد. حضرت زهرا سلام الله علیها در خطبه خود در بستر بیماری به هنگام عیادت زنان مهاجرین و انصار از آن حضرت، از این حقیقت تلخ پرده برمی‌دارد و در آستانه‌ی کودتای سقیفه از آینده شوم و تاریک آنها خبر می‌دهد که به بخشی از این خطبه اشاره می‌گردد:

... اما به جان خودم که نطفه‌ی فتنه در خاطرها منعقد گردیده، اندکی بیاید، تا این آبستن، فرزند آرد، آن گاه، وقت آن است که بجای شیر، از پستان روزگار خون بدوشید و قدحها لبریز از خون تازه و زهر کشنده کنید، آن جاست که بدکاران و خرابکاران را جز از زیان، سودی نباشد و آن گاه است که آیندگان، سرانجام شومی که پیشینیانشان طرح و اجرا نمودند، بیابند. اینک دل خود را به دنیایی که دارید، شادمان سازید و به نزول بلاها و فتنه‌ها مطمئن کنید که شما را به شمشیرهای بران بشارت و به قدرتهای جبار و متجاوز حوالت باد که هرج و مرج کامل بر جامعه سایه اندازد و استبداد و خودسری بر مردم حکومت کند و بیت‌المالتان را بجز اندکی، غارت کنند و کشته‌هاتان را به ستم بدروند [...] [۱۹۴]. به امید روزی که با ظهور پر شکوه آخرین بازمانده این خاندان، حق به جایگاه خویش برگردد و حلاوت و شیرینیش کام عالمی را سیراب سازد. [صفحه ۱۳۴]

بلندای مقام امامت

اشاره

«ان الامامة هي منزلة الأنبياء وارث الأوصياء. ان الامامة خلافة الله - عزوجل - و خلافة الرسول و مقام أمير المؤمنين و ميراث الحسن و الحسين عليهم السلام. ان الامامة زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و عز المؤمنين. ان الامامة اس الاسلام النامي و فرعه السامي؛ امامت، در حقیقت مقام انبیا و ارث اوصیاست. امامت، جانشینی خداوند - عزوجل - و جانشینی پیامبر اکرم و مقام امیر المؤمنین و میراث امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. امامت، زمام دین، باعث نظم مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. امامت، پایه‌ی بالنده‌ی اسلام و شاخه بلند بالای آن است. [صفحه ۱۳۵]

مقام خلیفه الهی

مقام امامت در منزلت و رتبت، هم پایه‌ی نبوت است. بدین معنا که همچنان که امر نبوت در حق کسی ثابت نمی‌شود، مگر به فرمان خداوند متعال و در این امر مردم کوچک‌ترین دخالتی ندارند، امر امامت نیز چنین است [۱۹۵]. از طرفی، امر امامت ارثی است که از جانب انبیا به اوصیایشان منتقل می‌گردد [۱۹۶]. منصب خلافت حقه‌ی الهیه در زمین، منصبی بس رفیع است و مقامی بس شامخ. خلافت در زبان عرب به معنای نیابت از دیگری است [۱۹۷] و خلیفه کسی است که در پی دیگری می‌آید و جانشین او شده و جای خالی او را پر می‌کند [۱۹۸]. و «خلیفه الله» در اصطلاح اسلامی کسی است که خداوند او را برگزیده و حاکم بر مردم قرار داده است تا میان آنان داوری کند و نیز او را امام و پیشوای آنها قرار داده تا با کتاب خدا هدایتشان کند و شریعت او را به آنها ابلاغ نماید. بنابراین، مهمترین وظیفه جانشین خدا در زمین تبلیغ وحی خداوندی است. و تبلیغ منحصرأ وظیفه‌ی خلیفه الله است. بنابراین برخلاف پیروان مکتب خلفا، شیعه خلافت را با حکومت مترادف نمی‌بیند، بلکه خلافت را به معنای امامت و ولایتی می‌داند که حکومت و زعامت از شؤون مسلم و غیر قابل تفویض وی می‌باشد. خلیفه جانشین نبی در تمام شؤون پیامبری وی بوده و به همین دلیل، فقط فردی که دارای شخصیتی پیامبر گونه است می‌تواند خلیفه‌ی پیامبر باشد. لذا خلیفه هرگز به معنای جانشین صرف در حکومت نمی‌باشد، بلکه به معنای امام هدایت‌گری است که حکومت نیز یکی از شؤون ولایت و امامت اوست. [صفحه ۱۳۶]

علامه‌ی امینی رحمه الله می‌گوید: «خلافت امارتی است الهی، مانند نبوت؛ با این تفاوت که شأن پیامبر قانون‌گذاری و آوردن وحی است و شأن خلیفه تبلیغ و توضیح و تفسیر مجملات قانون الهی.» [۱۹۹]. علامه مرعشی نجفی قدس سره نیز در این باره می‌گوید: «امامت جانشینی نبوت است و فرقی میان این دو مقام نیست، جز این که نبوت دریافت وحی الهی به طور مستقیم و بدون وساطت بشر است.» [۲۰۰]. اطلاق خلافت و جانشینی اقتضا می‌کند که خلیفه و جانشین، جامع جمیع کمالات متسخلف عنه (یعنی شخصی

که وی جانشین او شده است) باشد. محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «الأئمة بمنزلة رسول الله الا أنهم ليسوا بأنبياء» [۲۰۱]. امامان معصوم مقام پیامبر را دارند، جز این که آنان نبی نیستند. کسی که می‌خواهد شخص دیگری را جانشین خود قرار دهد، باید همه‌ی آنچه را که لازمه‌ی آن مقام و قابل انتقال است، در اختیار جانشین خود بگذارد تا خلافت و جانشینی حقیقی و واقعی تحقق یابد. بدیهی است این موضوع در زمان ظهور امام زمان علیه‌السلام - که خداوند به مؤمنان وعده داده است - انجام خواهد یافت. به استناد روایات و به اعتقاد شیعه، ائمه علیهم‌السلام - که خلفای پیامبر اسلامند - وارث همه‌ی کمالات و دایع پیامبران می‌باشند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «ألواح موسى عندنا و عصا موسى عندنا و نحن ورثة النبیین» [۲۰۲]. الواح موسی و عصای او پیش ماست و ماییم وارثان پیامبران. [صفحه ۱۳۷] امام عصر عجل الله تعالی فرجه که خود آخرین خلیفه‌ی خدا و وارث همه‌ی کمالات انبیا و اوصیای الهی است در روز ظهور و آغاز سخن، به این کمالات چنین اشاره می‌فرماید: ای مردمان! منم یادگار آدم و یادگار نوح و یادگار ابراهیم و یادگار اسماعیل ... منم یادگار موسی و عیسی و محمد ... منم یادگار پیامبران ... منم وارث آدم ... و گزیده‌ی نوح و خلاصه‌ی ابراهیم و عصاره‌ی محمد. منم صاحب قرآن و زنده کننده سنت ... ای توده‌ی خلافت! ای مردم عالم! هر کس می‌خواهد آدم و شیث را ببیند، منم آدم و شیث ... هر کس می‌خواهد نوح و فرزندش سام را ببیند، منم نوح و منم سام ... هر کس می‌خواهد ابراهیم و اسماعیل را ببیند، منم ابراهیم و منم اسماعیل ... هر کس می‌خواهد موسی و یوشع را ببیند، منم موسی و یوشع ... هر کس می‌خواهد عیسی و شمعون را ببیند، منم عیسی و شمعون ... هر کس می‌خواهد محمد و علی را ببیند، منم محمد و علی ... هر کس می‌خواهد حسن و حسین را ببیند، منم حسن و حسین ... هر کس می‌خواهد امامان دیگر را ببیند، منم امامان دیگر ... فریاد مرا پاسخ گوید: من شما را از همه چیز آگاه می‌کنم: آنچه می‌دانید و آنچه نمی‌دانید ... هر کس کتابهای آسمانی را می‌شناسد گوش فرا دهد [۲۰۳]. [صفحه ۱۳۸] چه خوش باشد که بعد از انتظاری به امیدی رسند امیدواران اگر اسکندر دوران بیاید چشند آب حیاتی تشنه کامان همی گوید: منم آدم، منم نوح خلیل داووم قربان جانان منم موسی، منم عیسی بن مریم منم پیغمبر آخر زمانان جهان شد تیره چون شبهای تاریک خدایا در رسان خورشید تابان تو ای جام جهان رخساره بنما که خستند از تعب آینه‌داران جهان ویران ز جور جو فروشان ز سالوس این گندم نمایان تو مرآت نکویی خدایی خدا را سوی ما رو کن شتابان بین ما را اسیر بند کفار گرفتار شکنج روزگاران تو موسی وار، شمشیر خدایی بکش و آن گه بکش فرعون و هامان تو ای عدل خدا کن دادخواهی ز جا خیز ای پناه بی پناهان [۲۰۴].

زمام دین

«زمام» یعنی ریسمان و طنابی که به وسیله آن شیئی بسته می‌شود؛ مانند طنابی که گرد شاخه‌های درخت می‌بندند تا آن را از پراکندگی حفظ کند و کنار هم جمع نماید. حضرت رضا علیه‌السلام امامت را به منزله‌ی زمام دین معرفی فرموده‌اند: ان الامامة زمام الدین؛ امامت ریسمانی است که پراکندگی‌ها را به هم نزدیک می‌کند. در زیارت جامعه کبیره نیز آمده است: بموالاتکم ... ائتلفت الفرقه؛ به وسیله ولایت شما ... فرقت و جدایی به الفت تبدیل می‌گردد. پس امامت منشأ ائتلاف و اتحاد و نجات از هر گونه اختلاف و تفرقه است. به [صفحه ۱۳۹] عبارت دیگر: امامت، شیرازه دین است که بدون آن دین از هم فرو خواهد پاشید. حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام این حقیقت را با بیانی دیگر مطرح فرموده‌اند: ان الله جعل امامتنا أمانا من الفرقه [۲۰۵]. خداوند امامت ما اهل بیت را مانع تفرقه قرار داد.

نظام امت

ان الامامة ... نظام المسلمین. امام رضا علیه‌السلام در ادامه‌ی فرمایش خود از امامت به عنوان نظام امت اسلامی یاد می‌فرماید. برای

روشن شدن معنای دقیق «نظام» به کلام شریف امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه مراجعه می‌کنیم: مکان القیم من الأمر مکان النظام من الخرز: یجمعه و یضمه. فاذا انقطع النظام تفرق الخرز و ذهب ثم لم یجتمع بحذافیره أبدا. در این سخن، امام علیه‌السلام زمامدار را تشبیه به «نظام» کرده و جامعه و امت را تشبیه به «خرز». ابن ابی‌الحدید در شرح سخن امام علیه‌السلام می‌گوید: «نظام» گردن‌بند، عبارت است از نخ‌کی که آن را جمع می‌کند و نظم خاصی بدان می‌دهد [۲۰۶]. «خرز» نیز به معنای دانه‌های سوراخ‌داری است که برای درست کردن گردن‌بند و یا تسبیح مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین معنای سخن امام علیه‌السلام چنین می‌شود: منزلت و موقعیت کسی که قائم به امر ولایت و امامت است، همانند رشته‌ای است که دانه‌های پراکنده‌ی جامعه را تحت نظام ویژه‌ی او در آورده و [صفحه ۱۴۰] آنها را به هم پیوند می‌دهد، که اگر این نخ پاره شود، دانه‌ها پراکنده می‌شوند و هر یک به سویی می‌روند و پس از آن هیچ‌گاه به صورت اول فراهم نمی‌گردند. بر این اساس، «نظام» عبارت است از رشته‌ای که پراکندگی‌ها را منسجم می‌کند و همه‌ی اجزا را در یک مسیر و برای نیل به یک هدف گرد می‌آورد. و معتقد به امامت معصوم کسی است که یکی از دانه‌های این رشته منسجم باشد؛ یعنی نظام دهنده را بشناسد، از نقش کلیدی او آگاه باشد، به او اظهار ارادت کند و در عمل نیز از او تبعیت و پیروی نماید. امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: ان أبغض الناس الی الله - عزوجل - من یقتدی بسنة امام و لا یقتدی بأعماله [۲۰۷]. مبعوض‌ترین افراد نزد خداوند عزوجل کسی است که در گفتار به روش امامی اقتدا کند، ولی عملا از او تبعیت ننماید.

سامان جهان و عزت مؤمنان

از آن جا که امامت زمام دین است، باعث نظم دین گردیده و از تفرقه و تشتت جلوگیری می‌نماید؛ یعنی جامعه دینی را از بروز آشفتگی‌ها حفظ می‌کند. پس عامل اصلاح و سامان دنیاست؛ چون صلاح و فلاح امت در گرو اتحاد و نظم است و محور این نظم امام است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: [صفحه ۱۴۱] «لا- یصلح الناس الا بامام و لا تصلح الأرض الا بذلک» [۲۰۸]. مردم اصلاح نمی‌شوند مگر به امام و زمین اصلاح نمی‌شود مگر به آن. امت پراکنده و آشفته‌زمینه‌ی هیچ‌گونه صلاح و فلاح نخواهد یافت و آبادی و آرامش دنیا به این دو محور وابسته است. وقتی دنیای آباد همراه با اتحادی مقدس و نظم‌ی نوین در امت اسلام نمود یابد، عزت مسلمین را در پی خواهد داشت. حضرت زهرا علیها‌السلام در کنار قبور شهدای احد و مزار عم گرامی‌اش حمزه سید الشهداء در پاسخ محمود بن لبید فرمود: «اما و الله لو ترکوا الحق علی أهله و ابتعوا عتره نبیه لما اختلف فی الله تعالی اثنان» [۲۰۹]. آگاه باشید! به خدا سوگند! اگر حق را بر اهلس باقی می‌گذارند و از عترت پیامبر خدا پیروی می‌نمودند، هیچ دو نفری در امر خدا با یکدیگر اختلاف نمی‌کردند. در چنین جامعه‌ای است که صلاح در همه‌ی ابعاد درونی و بیرونی و فردی و اجتماعی جای فساد را می‌گیرد؛ چرا که اصلاح، ضامن رستن از وضعیت موجود و رسیدن به نهایت مطلوب است. اصولا- رهبران الهی همه از صالحان [۲۱۰] و مقصدشان نیز اصلاح بوده است؛ چنانچه حضرت شعیب علیه‌السلام فرمود: (ان ارید الا الاصلاح ما استطعت) [۲۱۱] تداوم رهبری و گزینش جانشین نیز در همین امتداد صورت پذیرفته است. قرآن گزارش استخلاف هارون از جانب موسی علیهما‌السلام را چنین نقل می‌کند: [صفحه ۱۴۲] (وقال موسی لأخیه هارون اخلفنی فی قومی و أصلح و لا تتبع سبیل المفسدین) [۲۱۲]. آنچه از نعمت‌ها و مواهب الهی در نظام آفرینش خلق شده در واقع از آن صالحان است و از همین رهگذر است که زمین، سرانجام میراث آنان گشته و خلافت از آن ایشان خواهد بود. امام باقر علیه‌السلام در توضیح و تفسیر آیه شریفه: (و لا تفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها) [۲۱۳] به این نکته اشاره می‌فرماید: «ان الأرض کانت فاسده، فأصلحها الله بنبیه، فقال: و لا تفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها برسول الله و امیرالمؤمنین. فأفسدوها حین ترکوا امیرالمؤمنین علیه‌السلام [۲۱۴]. بدرستی که زمین دچار فساد و تباهی گردیده بود. خداوند به وسیله‌ی پیامبرش آن را اصلاح نمود و فرمود: بعد از آن که زمین توسط پیامبر و امیرمؤمنان صلوات الله

علیها اصلاح گردید در آن فساد نکنید. پس با پشت کردن به امیرالمؤمنین علیه‌السلام زمین را به فساد کشیدند.

بایه‌ی بالنده‌ی اسلام

در ادامه‌ی روایت، امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام آن شاخسار برآمده از درخت احمدی [۲۱۵] (اسلام) را به درخت در حال نموی تشبیه می‌فرماید که شاخه‌های مرتفع آن به بلندای آسمان کشیده شده و چشم هر بیننده را در گوشه و کنار عالم به خود جلب می‌کند. [صفحه ۱۴۳] «سامی» یعنی عالی و مرتفع و فرع سامی به شاخه‌ای می‌گویند که ارتفاع پیدا کرده و به پایین سایه انداخته باشد. در این تشبیه نکاتی است زیبا و در خور تأمل: اسلام تشبیه به درختی شده که در حال نمو است. نمو درخت به ریشه آن بستگی دارد که از طریق آن تغذیه می‌کند و این تغذیه منشأ رشد می‌شود. امامت هم ریشه درخت اسلام است و هم شاخه آن. اما چه شاخه‌ای؟ آن شاخه‌ای که از همه رفیع‌تر و به آسمان سرکشیده‌تر است. شاخه‌ی مرتفع درخت تناور اسلام و ریشه آن، امامت است. پس حیات و بالندگی اسلام در گرو امامت است. از طرف دیگر، حضرت رضا علیه‌السلام می‌فرماید: بلندترین شاخه‌ی اسلام امامت است؛ یعنی اگر کسی از دور درخت اسلام را نظاره کند، امامت را فراتر از همه شاخه‌های دیگر می‌بیند. آری! امامت در اسلام، عالی‌ترین جلوه گاهی است که رخ می‌نماید. [صفحه ۱۴۶]

شئون امام

اشاره

«بالامام تمام الصلاة و الزکاة و الصیام و الحج و الجهاد و توفیر الفیء و الصدقات و امضاء الحدود و الأحکام و منع الثغور و الأطراف. الامام یحل حلال الله و یحرم حرام الله و یقیم حدود الله و یذب عن دین الله و یدعو الی سبیل ربه بالحکمة و الموعظة الحسنه و الحجۃ البالغة.... الامام امین الله فی خلقه و حجته علی عباده و خلیفته فی بلاده و الداعی الی الله و الذاب عن حرم الله؛ به وسیله امام نماز و زکات و روزه و حج و جهاد به کمال خود می‌رسد و فیء و صدقات وفور می‌یابد و حدود و احکام جاری می‌گردد و مرزها حفظ و حراست می‌شود. امام، حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می‌کند و حدود الهی را جاری می‌نماید و از دین خدا دفاع نموده، با حکمت و موعظه نیکو و دلیل قاطع، مردم را به راه پروردگارش فرا می‌خواند.... امام، امین خدا در زمین و حجت او بر بندگان است. او خلیفه خدا در شهرهایش می‌باشد. امام، دعوت کننده‌ی مردم به سوی خدا و مدافع حرم الهی است. [صفحه ۱۴۷]

تمامیت دین

امام حقیقت و روح همه‌ی عبادات، فرمان دهنده به آنها و آموزگار احکام آنهاست. امام سبب می‌شود احکام تمام و کمال انجام پذیرد و نیز اعتقاد به امامت او شرط صحت این اعمال است. هیچ عملی بدون پذیرش امامت و ولایت امام معصوم، مقبول درگاه الهی نخواهد بود. به وسیله امام نماز، زکات، روزه، حج و جهاد کامل می‌شود و فیء [۲۱۶] و صدقات وفور می‌یابد و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزهای اسلام به دست وی انجام می‌گیرد. بدیهی است که حقیقت عبادت را کسی می‌تواند تحقق بخشد که تمام دقائق، حقایق و احکام و آداب آن را بداند. در پی موالات و متابعت پیشوایان دین است که خداوند معالم دین را به مؤمنین می‌آموزد و آنها را به حقیقت دین رهنمون می‌سازد. بنابراین لازمی رسیدن به حقیقت عبادات، تبعیت از امام و حجت بر گزیده‌ی الهی است. هر چند در هر عصر و زمانی ابرهای متراکم ظلمت و ضلالت سد راه دعوت بر گزیدگان الهی گشته، لیکن آنان با جهاد

و تلاشی شایسته و مناسب دعوت حق را آشکار نموده و خورشید حق و شمس هدایت را از پشت ابرهای جهالت بیرون آورده، در معرض دید بندگان قرار می‌دادند، تا در سایه جد و جهد و جهاد حضراتشان فرامین و دستورات حق تعالی تبیین شود و حدود الهی اقامه گردد. مرحوم علامه سید عبدالله شبر می‌گوید: مقصود از اقامه‌ی حدود، بیان و تعلیم آن است، یا اقامه و اجرای آن از طرف حضرات معصومین علیهم‌السلام، در هر زمانی، به حسب آن زمان [۲۱۷]. [صفحه ۱۴۸] در هر حال اقامه‌ی حدود الهی، آن گونه که مرضی حق تعالی بوده، به وسیله‌ی این خاندان تحقق یافته است. بنابراین مردم در تعلیم و تبیین فرایض و احکام نیز عیال این خاندان و ریزه خواران خوان آنان هستند. مرحوم محدث قمی در این ارتباط سخنی آورده که نقلش مناسب است. او می‌گوید: شیعیان قبل از روزگار حضرت باقر علیه‌السلام مناسک حج و احکام حلال و حرام خود را - آن گونه که باید و شاید - نمی‌دانستند، تا آن که حضرتش این باب را گشود و مناسک حج و حلال و حرام را برای آنان بازگو نمود، تا آن جا که سایر مردم - در امر دین - به شیعیان محتاج شوند، بعد از آنی که شیعیان نیازمند به آنان بودند [۲۱۸]. در این ارتباط چه زیباست اشعار منسوب به امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی رفعت امام: فی الأصل کنا نجوما یتضاء بنا و للبریة نحن الیوم برهان نحن البحور التی فیها لغائصکم در ثمین و یاقوت و مرجان [۲۱۹]. در اصل هستی ستارگان پرتو افکنی بودیم و امروز میان خلق حجتیم و برهان. ماییم دریاهایی که برای غواصان و فرو روندگان شما در گرانیامه و یاقوت و مرجان پربها داریم.

روح حج

صورت ظاهری حج و طواف برگرد خانه خدا در زمان جاهلیت نیز معمول بوده، ولی هدف از حج اجتماع مؤثر در اصلاح امور بشر و تزکیه نفس و تقرب به سوی خدا به رهبری پیشوای عادل است و از آن جای که تمامیت حج به ولایت امام [صفحه ۱۴۹] می‌باشد، حج بی ولایت امام، انجام همان اعمال دوران جاهلیت محسوب می‌شود. فرمایش امام باقر علیه‌السلام که می‌فرماید: «ان من تمام الحج لقاء الامام» [۲۲۰] حاکی از آن است که مردم، پس از انجام فریضه‌ی حج، باید خدمت امام آیند و از معالم دین بپرسند و ولایت و دوستی خود را با امام اعلام کنند. فضیلت نقل می‌کند که امام باقر علیه‌السلام نگاهی به طواف کنندگان نموده و فرمود: در زمان جاهلیت نیز به همین شکل طواف می‌کردند. همانا دستور دارند که به گرد کعبه طواف کنند و سپس نزد ما کوچ کرده، ولایت و دوستی خود را اظهار و مراتب یاری خویش را به ما اعلام کنند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: (و اجعل أفئدة من الناس تهوی الیهم) [۲۲۱]؛ خدایا، دل‌های ایشان را هواخواه آنان (ائمه علیهم‌السلام) قرار ده [۲۲۲]. در روایت دیگری امام باقر علیه‌السلام اولویت ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را بر چهار پایه عبادی دیگر اسلام (یعنی نماز، زکات، حج و ولایت) گوشزد می‌فرماید: «بنی الاسلام علی خمس: علی الصلاة و الزکوة و الصوم و الحج و الولاية و لم یناد بشیء کما نودی بالولاية»؛ اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت؛ و از نظر اهمیت در اسلام، به هیچ رکنی به اندازه‌ی ولایت، سفارش نشده است. سپس امام فرمودند: «فاخذ الناس بأربع و ترکوا هذه - یعنی الولاية -» [۲۲۳]. ولی مردم، چار امر نخستین را دریافته و ولایت را رها کردند. [صفحه ۱۵۰] زراره پرسید: کدام یک از این ارکان پنج گانه افضل است؟ امام علیه‌السلام فرمود: و الولاية أفضل لأنها مفتاحهن و الوالی هو الدلیل علیهن» [۲۲۴]. ولایت از دیگر امور برتر است؛ زیرا کلید آنهاست و پیشوای الهی مردم را به انجام آنها راهنمایی می‌نماید. نکته‌ی قابل توجه این که چهار عمل از این اعمال پنج گانه در شرایط خاصی ساقط می‌شوند، ولی قبول ولایت تحت هیچ شرایطی ساقط نمی‌گردد. کسی که دارایی ندارد، پرداخت زکات بر او واجب نیست و شخصی که استطاعت ندارد، حج از او ساقط است و آن که مریض باشد، نشسته نماز می‌خواند و ماه رمضان را روزه نمی‌گیرد، ولی ولایت داشتن برای شخص سالم و بیمار و برای دارا و فقیر در هر شرایطی لازم و ضروری است و نسبت به این امر قلبی هیچ گاه تکلیف ساقط نمی‌شود [۲۲۵]. مضمون روایات فوق در مجامع حدیثی شیعه آن قدر زیاد است که فقهای بزرگوار شیعه در آغاز کتب فقهی، بابتی تحت

عنوان «ابطال العبادۀ دون ولایة الأئمة و اعتقاد امامتهم» گشوده‌اند [۲۲۶]. امام رضا علیه‌السلام در ادامه فرمایش خود، می‌فرماید: و به وسیله‌ی امام اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزهای اسلام تحقق می‌پذیرد. مرزهای اسلامی فقط مرز جغرافیایی نیست، که حریم اعتقادی دین را نیز شامل = [صفحه ۱۵۱] می‌شود و با امامت امام و هدایت حجت الهی، کسی نمی‌تواند به این حریم تعدی و تجاوز نماید.

پاسدار دین

در ادامه حضرت رضا علیه‌السلام می‌فرماید: امام حلال الهی را حلال و حرام او را حرام، و حدود الهی را اقامه و از دین خدا پاسداری می‌کند. امام مبین و مجری دین است. ولی مؤمنین است. نه چیزی را به خواست خود حلال می‌کند و نه حرام، بلکه وجود مبارک امام علیه‌السلام حلال و حرام الهی را تبیین و تفسیر می‌کند و به دیگران ابلاغ می‌نماید و از آن جا که یکی از اساسی‌ترین وظایف امامت، حفظ دین خداست، امام در مقام پاسداری از آن، با تمام وجود از ساحت مکتب دفاع و حمایت می‌کند. مقصود از اقامه‌ی حدود، بیان، تعلیم و اجرای آن از طرف حضرات معصومین علیهم‌السلام است، در هر زمانی، به حسب آن زمان [۲۲۷] لذا اقامه‌ی حدود الهی - آن گونه که مرضی حق تعالی بوده باشد - به وسیله‌ی امام تحقق می‌یابد. امام علیه‌السلام مدافع مجموعه دین و حرم الهی است و این مسؤولیتی است عظیم، بر دوش امام علیه‌السلام. در بعضی روایات آمده که هتک حرمت خانه‌ی خدا، بی‌حرمتی به قرآن و ترک عمل به آن و هتک حرمت پیامبر و امام [۲۲۸] حرام است. بنابراین بزرگداشت حرمت‌های الهی عبارت است از: اطاعت از فرامین خداوند، ترک گناهان و پیروی از کسانی که اطاعتشان واجب می‌باشد. [صفحه ۱۵۲] از جمله وظایفی که امام علیه‌السلام به عهده دارد، حراست و حفاظت اسلام از انحراف است. ابی‌نصر بزنطی، از امام رضا علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: من ذکر عنده الصوفیة و لم ینکرهم بلسانه و قلبه، فلیس منا و من أنکرهم فکأنما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [۲۲۹]. کسی که نزد او نام صوفیه برده شود و آنها را بر زبان و قلب انکار نکند، از ما نیست و کسی که در مقام انکار آنها برآید، به منزله کسی است که در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با کفار مجاهدت می‌نماید. وقتی مردم در برداشت دینی دچار انحراف شوند وظیفه امام علیه‌السلام اقتضا می‌کند که دست به اقدام بزند و سد راه انحراف شود. بر این اساس می‌بینیم که در عصر امام رضا علیه‌السلام وقتی عوامل انحراف فکری به اوج خود رسیده بود، ترجمه‌ی کتب بیگانگان - به خصوص اندیشه‌های الحادی فلسفی که از سالها قبل آغاز شده بود - در جامعه جا باز کرده و گروه‌های کلامی برای دفاع از موقعیت و اثبات حقانیت خود افکارشان را به شدت رواج داده بودند و آزادی که از طرف بنی‌عباس - در پخش اندیشه‌های بیگانه - به مردم داده شده بود نقش خود را ایفا کرده و مجموع این عوامل، یک آشفتگی فکری را برای مسلمانان به ارمغان آورده بود. امام رضا علیه‌السلام برای از بین بردن این انحرافات دست به اقداماتی زدند که از جمله‌ی آنها مسافرت به مراکز پخش این گونه اندیشه‌ها - از قبیل بصره - و مناظره با طرفداران مکاتب و اندیشه‌های مختلف بود. در آن دوران فرقه‌ها و مذاهب مختلفی پدید آمده بودند و در اثر برخورد مسلمانان با عقاید و آرای اهل کتاب و نیز دانشمندان یونان، شبهات و اشکالات گوناگونی پدیدار شده بود. و این بدان دلیل بود که مأمون از نظر فکری گرایش به [صفحه ۱۵۳] مذهب اعتزال داشت و در مکتب اعتزال، عقل از جایگاه خاصی برخوردار است و بیش‌ترین توجیه و تبیین شرع براساس قیاس عقلی انجام می‌گیرد. این گرایش وی موجب شد که به ترجمه‌ی کتب منطق و فلسفه رو آورد [۲۳۰] در واقع او می‌خواست با رونق دادن به اندیشه‌های درهم و برهم وارداتی و ساخته اوهام و افکار فلاسفه یونان از رونق بازار توجه به مقام علمی امامان که به خصوص پس از امام باقر و حضرت صادق علیهماالسلام چشمگیر شده بود، بکاهد. بر این اساس، مأمون فرستاده‌ای را به سوی حاکم سیسیل - که مسیحی بود - فرستاد و از او خواست که کتابخانه سیسیل را که از حیث کتابهای فلسفی و علمی غنی بود، نزد او بفرستد. حاکم، اعیان دولت را جمع کرد و درخواست

مأمون را با آنان در میان گذاشت. آنان به او گفتند: کتابها را به سوی او بفرست. سوگند به خدا! این علم به هر کشوری داخل شود، مردم آن جا را فاسد می‌کند! حاکم این گفته را استوار دانست و بدان عمل کرد [۲۳۱]. دکتر «طه حسین» نویسنده نامدار معاصر مصری در این باره می‌نویسد ... چیزی نگذشت که مسلمانان با فرهنگهای بیگانه، به خصوص با فرهنگ یونانی و از همه بیشتر با فلسفه یونان آشنا شدند. اینها همه روی مسلمانان اثر گذاشت و آن را وسیله دفاع از دین خود قرار دادند. آن گاه قدمی فراتر نهادند و عقل قاصر بشری را بر هر چیزی حاکم شمردند و گمان کردند تنها عقل، سرچشمه‌ی معرفت است و تدریجا خود را بی‌نیاز از سرچشمه وحی دانستند. این ایمان افراطی به عقل آنان را فریفته ساخت و به افراط و تفریط از حق گرفتار آمدند. همین اشتباه بود که درهای اختلاف را به روی آنان گشود و هر جمعیتی به استدلالهای واهی تمسک جستند و [صفحه ۱۵۴] تعداد فرقه‌های آنان را از هفتاد گذراند [۲۳۲]. همان طور که اشاره شد، در بین مترجمان، گروهی از پیروان متعصب و سرسخت مذاهب دیگر نیز بودند که به یقین همه‌ی آنان در کار خود حسن نیت نداشتند، بلکه گروهی از آنها سعی می‌کردند از این بازار داغ انتقال اندیشه‌های بیگانه به محیط جامعه‌ی مسلمین، فرصتی برای نشر عقاید فاسد و مسموم خود به دست آورند و به این ترتیب، عقاید خرافی و افکار انحرافی، در لابلای این کتب به ظاهر علمی به مسلمانان منتقل شد و به سرعت در افکار گروهی از جوانان و ساده دلان نفوذ کرد بر این اساس می‌بینیم، امام رضا علیه‌السلام در مناظره با سلیمان مروزی وقتی سخن از اعتقاد به جبر به میان می‌آید، به او هشدار می‌دهد که این تفکر تو، ریشه در تفکر یهود دارد و ربطی به حقایق اسلام ندارد. یک نگاه کوتاه به مترجمان برجسته آن دوران نشان می‌دهد که یهود و نصاری در امر ترجمه کتب، نقش بسزایی داشته‌اند. معروف‌ترین مترجمان متون از زبان یونانی به عربی عبارتند از: ۱ - حنین بن اسحاق (متوفای ۲۵۹ یا ۲۶۳ هجری): وی از مردم حیره و فرزند داروگری مسیحی بود [۲۳۳]. ۲ - یوحنا بن مالویه: وی از مسیحیان سریانی و پزشک دربار بود. هارون امور ترجمه کتب کهن را به او واگذار کرده بود و مترجمان و نویسندگان ماهری در اختیار وی گذاشته بود. او به هارون و امین و مأمون خدمت کرده است. حنین بن اسحاق شاگرد اوست. ۳ - ثابت بن قروه (متوفای سال ۲۸۸): او اهل حران و بت‌پرست بوده است [۲۳۴]. [صفحه ۱۵۵] این شرایط خاص فکری و فرهنگی، وظیفه سنگینی بر دوش امام هشتم علیه‌السلام به عنوان حافظ دین خدا گذارد و آن پیشوا و نگاهبان ایمان و اسلام که به خوبی از این وضع خطرناک آگاه بود، کمر همت بست و در برابر این امواج فکری سهمگین و تند بادهای خطرناک، سخت ایستاد و با شرکت در جلسات، بحثها و مناظرات آزاد با بزرگان فلسفه، متکلمان، علمای اهل کتاب و ... بی‌پایگی سخنان و شبهات آنان را روشن ساخت و اصالت عقیده و فرهنگ اسلامی را حفظ کرد. این مناظرات که از طرف مأمون و با حضور وی تشکیل می‌شد، دارای محتوای عمیق و جالبی است که هنوز هم با گذشت حدود هزار و دویست سال از آن تاریخ، راهگشا و روشنگر و بسیار پربار و آموزنده است. به عنوان نمونه می‌توان از مناظره امام با جاثلیق [۲۳۵]، رأس الجالوت [۲۳۶]، هرز ابر [۲۳۷]، عمران صابی [۲۳۸]، سلیمان مروزی [۲۳۹]، علی بن محمد بن جهم [۲۴۰] و مناظره با ارباب مذاهب مختلف بصره نام برد. برخی از این مناظرات به قدری مهم و پرهیجان بود که بازتاب آن در سراسر کشور می‌پیچید.

شیوه‌ی دعوت

امام رضا علیه‌السلام درباره‌ی رسالت عظیم دیگر امام یعنی دعوت به سوی خدا می‌فرماید: [صفحه ۱۵۶] «یدعو الی سبیل ربه بالحکمه و الموعظه الحسنه و الحجته البالغه»؛ با حکمت و موعظه نیکو و دلیل قاطع، مردم را به پروردگارش فرا می‌خواند. ذات اقدس الهی، خود نخستین دعوت کننده انسان است که در یک فراخوان عمومی، بندگانش را به سوی خود دعوت فرموده است: (و الله یدعو الی دار السلام) [۲۴۱]. از این رو گنجهکاران در روز قیامت، چون متوجه می‌شدند دعوت خدا را بی‌پاسخ گذاشته‌اند، مهلتی مجدد می‌خواهند تا آن را اجابت کنند [۲۴۲]. بنابراین وجود انسان‌های برگزیده‌ی الهی برای ابلاغ چنین دعوتی ضرورت

می‌یابد. این انسانهای اسوه، همان انبیای الهی و جانشینان معصوم آنانند که این مأموریت را نیک به انجام می‌رسانند. قرآن کریم خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - درباره چگونگی انجام این مأموریت - می‌فرماید: (ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ و الموعظۃ الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن) [۲۴۳]. با حکمت و اندرز نیکو به سوی راه پروردگارت دعوت نما و با آنها بر طریقی که نیکوتر است جدال کن. فرمایش امام رضا علیه السلام نیز در این بخش از گفتارشان، ناظر به نحوه دعوت امام است. ائمه معصومین علیهم السلام همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با گفتار حکیمانه و مواعظ و نصایح [صفحه ۱۵۷] متقن و روشن، خلق را به سوی حق رهنمون می‌شدند. تأمل و تدبر در گفتار سراسر حکمت و مواعظ همراه با لطف و شفقت حضراتشان - حتی در برخورد با مخالفین - خود بهترین دلیل بر این مدعا است. ابراز دعوت این خاندان براهین استوار و مواعظ و نصایح سازنده و زیباست، نه پرخاشگری و تندخویی. آن گاه که مفضل به دنبال شنیدن گفتار کفرآمیز ابن ابی العوجاء پرخاش نمود و گفت: ای دشمن خدا! در دین خدا ملحد شدی؟ ابن ابی العوجاء گفت: اگر تو از اصحاب امام صادق علیه السلام بودی، این گونه با ما سخن نمی‌گفتی؛ زیرا آن حضرت بیش از این گفتار ما را می‌شنید، ولی در خطاب و گفتگو با ما ناسزا نمی‌گفت و تعدی نمی‌نمود. او هر آینه همان شخصیت حلیم و با وقار و محکم و ثابتی است که خشونت نداشته و تند و سبکی بر او عارض نگردیده است. سخن ما را کاملاً می‌شنود تا آن جا که گمان می‌کنیم دلیل او را از بین برده‌ایم، سپس با کلامی کوتاه پاسخ ما را می‌دهد به طوری که توان رد و جواب او را نداریم. تو اگر از اصحاب او هستی همانند او با ما سخن بگوی [۲۴۴]. آری، انتظار از پیروان ائمه علیهم السلام این است که همانند امامان خویش با دیگران با حکمت و موعظه نیکو برخورد کرده و در مسیر دعوت از راه و روش ایشان پیروی نمایند. علامه‌ی مجلسی در بیان حدیثی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم که در آن از جدال مذهبی نهی شده است، می‌نویسد: «از اخبار شریف چنین دانسته می‌شود که مناظرات کلامی در صورتی ناپسند و مذموم هستند که مقصود از آنها غلبه‌ی یکی بر دیگری، اظهار کمال، فخر فروشی یا [صفحه ۱۵۸] تعصب فرقه‌ای و ترویج عقیده‌ی باطل باشد. اما هر گاه مناظره با هدف انکار نکردن حق، برطرف ساختن باطل، پاسداری از حریم دین و راهنمایی گمراهان باشد، بی تردید این گونه مناظرات از بزرگ‌ترین پایه‌های دین است. البته تشخیص بین این دو بسیار مشکل و توان فرساست و چه بسا انسان در آغاز امر گرفتار اشتباه شود. به ویژه آن که نفس آدمی در این زمینه نیرنگهای پنهان را به کار می‌گیرد که رهایی از آنها جز به فضل حق تعالی ممکن نیست.» [۲۴۵]. مناظرات برگزیدگان الهی با پیروان سایر ادیان یا فرق، و دفاع استدلالی از معارف دین در برابر شکاکان و مخالفان بهترین گواه بر ارج گذاری ایشان نسبت به تحقیق و تدبر درباره‌ی مسایل اعتقادی و فکری می‌باشد. سخنان گهربار امیرمؤمنان علیه السلام در ابعاد مختلف شناخت خدا، قدردانی امام صادق علیه السلام از متکلمانی چون هشام بن حکم و مباحثات پربار امام ابوالحسن الرضا علیه السلام با دانشمندان فرق و مذاهب همه نشانه‌ی نقش انکار ناپذیر باورهای مستند دینی در ساختار مذهبی فرد و اجتماع از دیدگاه اسلام است. محمد بن فضل گوید: حضرت رضا علیه السلام در اجتماع مردم کوفه، به جمعیت فرمود: می‌خواهم بهره‌ای از [علم] خود نصیب شما کنم، همان گونه که نصیب مردم بصره کرده‌ام، بدرستی که خداوند علم تمام کتابهای آسمانی را به من آموخته است. سپس فرمود: ... فاعلموا أنه لیس بامام بعد محمد الا من قام بما قام به محمد حین یقضی الأمر الیه و لا یصلح للامامه الا من حاج الامم بالبرهین للامامه. فقال رأس الجالوت: و ما هذا الدلیل علی الامام؟ قال: أن یکون عالماً بالتوراه و الانجیل و الزبور و القرآن الحکیم، فیحاج أهل التوراه بتوراتهم و أهل الانجیل بانجیلهم و أهل القرآن بقرآنهم و أن یکون عالماً بجمیع [صفحه ۱۵۹] اللغات حتی لا یخفی علیه لسان أحد فیحاج کل قوم بلغتهم. ثم یکون مع هذا الخصال تقیا من کل دنس، طاهراً من کل عیب، عادلاً، منصفاً، حکیماً، رؤوفاً، رحیماً، غفوراً، عطوفاً، صادقاً، باراً، آمیناً، مأموناً، راتقاً، فاتقاً [۲۴۶]. امام علیه السلام فرمود: بدانید امام و رهبر بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی است که کارهایی را که به عهده‌ی او واگذار شده است، انجام دهد. برای امامت کسی صلاحیت دارد که بتواند رهبری خود را بر تمام امت‌ها و ملت‌ها ثابت کند. عالم بزرگ یهود پرسید: آن

دلیل و برهان امام، کدام است؟ امام رضا علیه السلام فرمود: این که به تورات و انجیل و زبور و قرآن حکیم، دانا باشد، پس با اهل تورات به توراتشان و با اهل انجیل به انجیلشان و با اهل قرآن به قرآنشان محاجه و بحث کند. با همه‌ی زبانها آشنا باشد، به طوری که زبان هیچ کس بر او مستور و پنهان نباشد تا بتواند با هر قومی به لغت آنها احتجاج کند و با وجود همه‌ی این خصلتها پرهیزکار و پاک بوده و از هر گونه پلیدی، پاکیزه و از هر عیب، منزّه باشد. دادگر، منصف، حکیم، رؤوف، مهربان، بخشنده‌ی لغزشها و توجه کننده به زبردستان، راستگو، خیرخواه، نیکوکار، امین و مورد اعتماد بوده، بازکننده گره‌ها و مشکلات و برطرف کننده اختلافات و پرکننده شکافها باشد.

امین خدا

الامام امین الله فی خلقه. امام، امین خدا در بین مردم است. امام رضا علیه السلام در نامه‌ای به عبدالله به جندب مرقوم داشتند: [صفحه ۱۶۰] أما بعد، فان محمدا كان أمين الله في خلقه، فلما قبض كنا أهل البيت ورثته فنحن أمناء الله في أرضه [... ۲۴۷]. اما بعد... براستی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم امین خدا در میان خلق بود و چون وی از دنیا رفت ما خاندان وارثان اویم و مایم امین خدا در روی زمین. بزرگ‌ترین امانت خدا در نزد اهل بیت منصب امامت - با همه‌ی مختصات آن - می‌باشد، که ائمه معصومین علیهم السلام امانت‌دار این منصب الهی بوده و هر کدام از آنان، این امانت شریف را به امام بعدی می‌رسانده‌اند، چنانچه این معنی در روایات بسیاری از جمله در تفسیر آیه شریفه‌ی زیر آمده است: (ان الله يأمرکم أن تؤدوا الأمانات الی أهلها) [۲۴۸]. براستی خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهل آن بسپارید. امام هشتم علیه السلام در تأویل آیه شریفه این گونه می‌فرماید: الأمانة؛ الولایة، من ادعاها بغیر حق فقد کفر [۲۴۹]. امانت همان ولایت است که هر کس به ناحق آن را ادعا کند کافر شده است.

حجت خدا

الامام ... حجة علی عباده. «حجت» به معنای دلیل و برهان است و از این رو به خاندان رسالت علیهم السلام و انبیای عظام الهی و اوصیای آنان حجت اطلاق می‌شود، که خدا به وسیله‌ی آنان بر بندگانش احتجاج می‌کند یعنی با وجود حجت، خدا بر بندگانش اقامه‌ی دلیل می‌کند. این دودمان [صفحه ۱۶۱] بر اهل دنیا و آخرت و همه‌ی عوالم هستی حجت بالغه‌ی الهی هستند. ابوصلت هروی، خادم حضرت امام رضا علیه السلام، می‌گوید: امام رضا علیه السلام، با هر کسی با زبان خودش سخن می‌گفت. به خدا سوگند که امام علیه السلام فصیح‌ترین مردم و آگاه‌ترین آنها به هر زبان و لغتی بود! روزی به آن حضرت گفتم: ای پسر پیامبر! من تعجب می‌کنم که شما با همه‌ی این زبانها آشنا هستید. فرمود: ای ابوصلت! من حجت خدا بر بندگان او هستم و خداوند کسی را که آشنای به زبان قومی نباشد، حجت بر آنان قرار نمی‌دهد [۲۵۰]. از آغاز آفرینش تا پایان آن، زمین هیچ گاه بدون حجت نبوده و باقی نخواهد ماند. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید: نحن حجج الله فی أرضه و خلفائه فی عباده ... لا تخلو الأرض من قائم منا ... ولو خلت یوما بغیر حجة لماجت بأهلها کما یموج البحر بأهله [۲۵۱]. ما حجت‌های الهی بر روی زمین و جانشینان خدا در بین بندگانش هستیم ... زمین از قائمی از ما خالی نمی‌ماند ... در صورتی که زمین یک روز از حجت الهی خالی بماند، اهلس را فرو می‌برد، همانطور که موج دریا اهلس را فرو می‌برد. همه‌ی انبیا و اوصیای ایشان حجت‌های بالغه‌ی الهی بوده‌اند [۲۵۲] که دین خدا را به مردم رسانده و حجت را در دنیا و آخرت بر آنها تمام کرده‌اند. [صفحه ۱۶۲] (رسلا مبشرین و منذرین لئلا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل) [۲۵۳]. رسولان را در حالی فرستادیم که بشارت دهنده و انذار کننده بودند تا مردم بعد از آمدن پیامبران در مقابل خداوند حجتی نداشته باشند. و نیز می‌فرماید: (قل لله الحجة البالغة) [۲۵۴]. بگو: برای خدا دلیل رسا و قاطع است. امام رضا علیه السلام در بیانی خطاب به مأمون نقش حجت‌های الهی را در دنیا و آخرت چنین ترسیم می‌فرماید ... ان

الله - تبارک و تعالی - قال لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم: (قل فله الحجة البالغة) و هی التي تبلغ الجاهل فیعلمها علی جهله كما یعلمها العالم بعلمه و الدنيا و الآخرة قائمتان بالحجة [۲۵۵...]. خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: بگو: حجت خدا رسا و تمام است. و این آن حجتی است که چون بر بی خبر برسد - با این که جاهل بدان بود - آن را می فهمد و بدان علم پیدا می کند، همان طوری که عالم با علم خود آن را می یابد و دنیا و آخرت به حجت برپاست. این کلام حضرت حق - که حجت خدا رسا و تمام است - بدین معناست که دلایل خداوند برای بشر از طریق حجت درونی (عقل) و حجت بیرونی (انبیا و اوصیای آنها) از هر نظر روشن و رسا است، به طوری که جای هیچ گونه تردید و عذری برای افراد باقی نمی ماند. در روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه آمده است: خداوند در روز [صفحه ۱۶۳] قیامت به بنده‌ی خویش می گوید: بنده‌ی من! آیا می دانستی و گناه کردی؟ اگر بگویدی آری، می فرماید: چرا به آنچه می دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگویدی نمی دانستم، می گوید: چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟ در این هنگام فرو می ماند که چه بگوید. این است معنی حجت بالغه [۲۵۶]. ناگفته نماند که لقب حجة الله اشاره ویژه‌ای به امام مهدی علیه السلام نیز دارد. در همین رابطه مرحوم محدث نوری می گوید...: «با آن که در این لقب همه‌ی ائمه علیهم السلام شریک اند و همه حجت خداوند بر خلق اند، و لکن این واژه اختصاص ویژه به امام عصر علیه السلام دارد، به طوری که در روایات هر جا بی قرینه و شاهدی ذکر می شود، مراد، آن حضرت است. و بعضی گفته اند لقب آن جناب «حجة الله» است، به معنی غلبه یا سلطنت خدای بر خلائق؛ چه، این هر دو به واسطه‌ی آن حضرت به ظهور خواهد رسید و نقش خاتم آن جناب «أنا حجة الله» است (و در روایتی «أنا حجة الله و خالصته») و با همین مهر، روی زمین حکومت خواهد کرد» [۲۵۷]. زمین هرگز تهی نبود ز حجت که این راز بقای انس و جان است اگر حجت عیان و گر نهان است جهان جسم است و او جان جهان است

جانشین خدا

«الامام ... خلیفته فی بلاده»؛ امام خلیفه‌ی خدا است در شهرهایش. در اهمیت و عظمت مقام خلیفه الهی امام پیش تر سخن گفتیم، لیکن در این مقام [صفحه ۱۶۴] اشاره می کنیم که واژه‌ی خلیفه را گاهی به سلطان اعظم نیز اطلاق می کنند و به امام و پیشوایی که بالا-تر از او پیشوایی نیست هم امام گفته می شود [۲۵۸]. و همه‌ی این معانی بر وجود مقدس امام به نحو اکمل و اتم صادق است. امام علیه السلام گذشته از آن که مقام خلافت و جانشینی دارد، سلطان اعظمی است که سلطنت‌های عظیمی چون ملک داوودی و سلیمانی نیز در کنار ملک و سلطنت او حقیر و کوچک است. امام پیشوایی است که فوق او پیشوایی نیست. آری، او خلیفه خدا در روی زمین است.

دعوت کننده الهی

... «و الداعی الی الله». امام علیه السلام، انسان‌ها را به سوی خدای سبحان فرا می خواند. در فرازهای پیشین حضرت ثامن الحجج علیه السلام از شیوه‌ی این دعوت سخن به میان آوردند و اینک از خود امام به عنوان دعوت کننده یاد می کنند. این ویژگی جامع مقامات و در بردارنده‌ی کمالات بسیاری است و هر کسی صلاحیت و شایستگی ندارد که دعوت کننده به سوی خدا باشد. عنوان «داعی الی الله» زبیده‌ی کسی است که از جهل و خطا و لغزش و نادانی محفوظ و مصون باشد. همچنین دعوت کننده‌ی به خدا باید عارف بالله باشد و گرنه چگونه کسی می تواند به چیزی که نمی شناسد و معرفت ندارد دعوت کند؟ نتیجتاً از خود این جمله می توان به مقام عصمت، قداست و علم و آگاهی مطلق امام پی برد. «داعی الی الله» تعبیری است که در قرآن کریم عیناً برای شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: [صفحه ۱۶۵] ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا

گناهاتان را ببخشد و شما را از عذاب الیم پناه دهد و هر کس به دعوت کننده الهی پاسخ نگوید، هرگز نمی‌تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند و غیر از خدا یار و یآوری برای او نیست. چنین کسانی در گمراهی آشکارند [۲۵۹]. و هنگامی که این تعبیر برای ائمه علیهم‌السلام به کار برده می‌شود می‌تواند ما را به چند نکته رهنمون سازد: اول: امامان علیهم‌السلام نیز مانند نیای بزرگوارشان، خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم، مأمور دعوت مردم بوده و از عصمت خدا دادی برخوردارند تا در ابلاغ دعوت آسمانی خود بی هیچ کژی و کاستی بکوشند و از عهده‌ی به فرجام رساندن آن بدرستی برآیند. دوم: دعوت امامان بزرگوار با دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ویژگی‌های یکسان فراوانی دارد؛ از جمله حضرت مهدی علیه‌السلام در زمان ظهور به همگونی دعوت خود با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین اشاره می‌فرمایند: اَدْعُوكم الی ما دعاکم الیه النبی [۲۶۰]. شما را فرا می‌خوانم به سوی همان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن دعوتتان کرد. همچنین امام صادق علیه‌السلام به ابوبصیر فرمود: ای ابومحمد! آن گاه که قائم علیه‌السلام برخیزد، دعوت تازه‌ای را همانند دعوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سر می‌گیرد [۲۶۱]. یکی از ویژگی‌های دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حیات بخش بودن آن است: یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم) [۲۶۲]. [صفحه ۱۶۶] ای مؤمنان! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، هنگامی که شما را به چیزی می‌خواند که مایه‌ی حیاتتان است. و دقیقاً همین ویژگی در دعوت امام عصر علیه‌السلام نیز به چشم می‌خورد. ایشان هم مانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واسطه رحمت و حیات معنوی برای انسانهاست. این نکته‌ای است که امام باقر علیه‌السلام در تفسیر آیه: (اعلموا أن الله یحیی الأرض بعد موتها) [۲۶۳]. تذکر داده و فرموده‌اند: خداوند زمین را پس از مرگش به دست قائم علیه‌السلام زنده خواهد کرد و مرگ آن، به معنای کفر زمینیان است که از بی‌ایمانی [در حقیقت] مرده‌اند [۲۶۴]. [صفحه ۱۴۸]

جلوه‌های امام

اشاره

«الامام كالشمس الطالعة المجللة بنورها للعالم و هی فی الافق بحیث لا تنالها الأیدی و الأبصار. الامام البدر المنیر و السراج الزاهر و النور الساطع و النجم الهادی فی غیاب الدجی و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار ... الدال علی الهدی و المنجی من الردی. الامام النار علی الیفاع، الحار لمن اصطلی به و الدلیل فی المهالك. من فارقه فهالك»؛ امام همانند خورشیدی است که طلوع کرده و عالم را به نور خویش روشن نموده است، در حالی که در افق و فراز آسمان است، به گونه‌ای که دستان و دیدگان از دسترسی به او عاجز و درمانده‌اند. امام به ماه کاملی می‌ماند که زیبایی و روشنایی مهتاب، از اوست. به چراغی مانند است که فروغ آن، فراگیر و آشکار است. نور درخشانی است که در سر تا سر عالم، پراکنده و پرتو افکن است. ستاره‌ای است در شبهای تار و دیجور و در بیابانهای سرد و خاموش و در گردابهای هولناک و بلاخیز. درخششی چنان چشمگیر و امید بخش دارد که راه را بر گم گشتگان می‌نماید ... راهبر و هدایت‌گر و نجات بخش از هلاکت است. [صفحه ۱۶۹] امام همانند شعله‌ای است فروزان، که بر فراز تپه‌ای بلند، جویندگان راه هدایت را به سوی خویش می‌خواند. به آتشی می‌ماند که سرمازدگان دشت سرد گمراهی را گرما و امید می‌بخشد. راهنمای دلسوزی است که انسانها را از میان پرتگاههای خطر خیز، به سلامت عبور می‌دهد. هر کس از پیروی او سر بر تابد، در دره هولناک گمراهی و سیاهی سرنگون می‌شود. [صفحه ۱۷۰] هشتمین ماه تابناک آسمان امامت، این بخش از کلام سراسر نور خویش را با تشبیه و استعاره آراسته تا با کمک واژه‌ها و الفاظ، جامی از معرفت امام را به تشنگان این وادی اهدا کرده و کامشان را از زلال این سرچشمه، سیراب فرماید و از آن جا که همواره نور برای انسان، آسودگی خاطر و امنیت را به ارمغان

می‌آورد، حضرتش امام را که وجود والا-یش مایه‌ی روشنی، حیات و آرامش است، به مظاهر ارزشمند نور تشبیه فرموده است [۲۶۵]. [صفحه ۱۷۱] خورشید فروزان، ماه تابان، ستاره‌ی درخشان و شعله‌ی رقصان. همان طور که برای برقراری نظام آفرینش و بقای حیات در این عالم، نور خورشید و ماه ضروری است و قوای جاذبه هر یک از کرات برای نگهداری و تعادل کرات دیگر لازم است، جاذبه ولایت اولیای حق و انوار درخشنده آنان نیز برای نگهداری و بقای عالم، مسأله‌ای ضروری و قطعی است و چنانچه یک لحظه زمین از وجود آنان خالی بماند از هم فرو پاشیده و گسیخته خواهد شد. آری، این خاندان مدار دهرند [۲۶۶]، آسیای وجود بر محور هستی آنها می‌چرخد، سیر افلاک و گردش کرات به یمن بود آنها و بر قطب وجودشان استوار است. و امروز آخرین در ثمین این حلقه، حضرت بقیه‌الله ابوالصالح المهدی علیه‌السلام، مدار هستی است و محور دایره‌ی وجود. اختران پرتو مشکات دل انوار ما دل ما مظهر کل، کل همگی مظهر ما نه همین اهل زمین را همه باب اللهم نُه فلک در دوراند به دور سر ما چشمه‌ی خضر بود تشنه شراب ما را آتش طور شراری بود از مجمر ما گو به آن خواهی هستی طلب زهد فروش نبود طالب کالای تو در کشور ما ماه اگر نور و ضیا کسب نمود از خورشید خود بود مکتسب از شمع‌ه‌ی اختر ما خسرو ملک طریقت به حقیقت ماییم کله از فقر به تارک ز فنا افسر ما عالم و آدم اگر چه همگی اسرارند بود اسرار کمینی ز سگان در ما [۲۶۷]. [صفحه ۱۷۲]

خورشید فروزان

چه زیباست وقتی شمس الشموس از خورشید آسمان ولایت سخن می‌گوید. حضرت رضا علیه‌السلام امام را به خورشیدی مانند می‌کند که پرتو خویش را بر جهان گسترانده، در حالی که خود در بلندای افق قرار دارد. به سبب رفعت جایگاه، دست احدی به آن نمی‌رسد و به جهت شدت نورانیت، هیچ چشمی توان دید او را ندارد. دقت در زوایای این تشبیه زیبای حضرتش نشان می‌دهد که گذشته از آن که درخشش انوار ولایی امام، عالم را روشن و منور ساخته، جایگاه رفیع او بسان خورشید نایافتنی است و هیچ کس را توان دسترسی به کمال از کمالات و یا شأنی از شئون امام نیست. دیگر آن همان سان که خورشید در افق قرار دارد و زمین با حرکت به دور آن و نزدیکی با این سرچشمه نور منور می‌شود، امام نیز خورشید عالم معناست. پس همگان باید به او روی آورند و اطراف شمع وجودش پروانه‌وار طواف کنند [۲۶۸]، و هر کس به او نزدیک‌تر [۲۶۹] شود، بهره‌وری او از نورش بیش‌تر است. آری! همچنان که خورشید، مایه‌ی حیات انسان بوده و زندگی بدون آن سرد و بی‌روح و افسرده است و در نهایت به مرگ می‌انجامد، امام علیه‌السلام نیز در زندگانی مادی و معنوی بشر، بسان خورشیدی است که حیات انسان بدو وابسته است. این خورشید جهان افروز الهی گاهی در پشت ابر غیبت قرار می‌گیرد، اما از ورای همان ابر تیره نیز نور خود را به انسان‌ها می‌رساند و گرنه بدون این نور هدایت، بشر ظلمت زده، چگونه ممکن است راه نجات بی‌یابد؟ [صفحه ۱۷۳] خورشید پشت ابر، گهگاه بدون حجاب، به برخی از انسانها رخ می‌نماید. امام غایب نیز گاهی شرف لقای خود را به بعضی از سعادت‌مندان می‌رساند و همچنان که خورشید پشت ابر نور خود را به همه‌ی نقاط زمین می‌رساند، اما در این میان هر خانه‌ای که آمادگی بیشتری برای پذیرش آفتاب داشته باشد، از نور خورشید سهم بیشتری خواهد داشت، امام عصر علیه‌السلام نیز فیض خود را به همه‌ی مردم می‌رساند، اما هر کس که خانه دل خود را بیشتر برای پذیرش نور ولایت حضرتش آماده کند، از ایشان بیش‌تر بهره‌مند خواهد شد، و بالاخره هر کس از آثار مفید و برکات نور مستقیم خورشید آگاهی بیشتری داشته باشد، از زمستان دیربا و ابرهای ممتد و پیوسته، در عذاب بیشتری خواهد بود و چنین شخصی، برای سپری شدن زمستان و فرا رسیدن بهار انتظار می‌کشد و خود را برای ظهور مستقیم نور آماده می‌سازد. حالات مردم برای پایان یافتن دوران غیبت نیز یکسان نیست. اصولاً- بعضی از «بهار انسانها» [۲۷۰] بی‌خبرند. برخی باخبرند، لیکن از خود ناامیدند و برای رسیدن به آن تلاش نمی‌کنند و تنها معدودی، با امید تمام برای رسیدن به آن می‌کوشند، چشم به راه دوخته‌اند و پیوسته زمزمه دارند که: خاکیان! پشت ابر خورشیدی است که بجز نور او فروغی نیست زندگی بر زمین ز

یمن وی است و نه بی او چگونگی می‌شد زیست ای خوش آن روز که ابر سیاه غیبت، از چهره دلربای خورشید مکه کنار رود و «أشرقَت الأرض بنور ربها» معنی شود. [صفحه ۱۷۴]

ماه تابان

حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام امام را تشبیه به «بدر [۲۷۱] منیر» یا ماه تابان می‌نمایند. پیش‌تر اشاره شد که اطلاق شمس، قمر و نجوم بر ائمه هدی علیهم‌السلام از باب استعاره و کنایه و تشبیه معقول به محسوس است. خداوند متعال به مقتضای صفت رحمانیتش موجبات سعادت بشر را در این عالم از هر جهت فراهم ساخته؛ که از آن جمله آفرینش خورشید و ماه و ستارگان درخشانده است و چنانچه این انوار روشنایی بخش نبودند، امکان حیات برای افراد بشر و سایر موجودات زنده مهیا نمی‌گشت. اما نکته مهمتر آن که همچنان که نور خورشید و ماه و ستارگان در عالم ظاهر پرتو افکن است، انوار درخشانده‌تر و پر فروغ‌تر ائمه هدی علیهم‌السلام نیز تمام عوالم ملک و ملکوت را منور ساخته است، به طوری که نور آن بزرگواران قابل مقایسه با نور خورشید و ماه و کواکب نیست. آری، روشنی طلعت‌شان ماه ندارد. خلقکم الله أنوارا فجعلکم بعرضه محدقین [۲۷۲]. خدا شما را به صورت انواری خلق کرد و سپس محیط به عرش خود گردانید. برستی کدام خورشید و ماه است که نورش محیط به عرش الهی باشد. آنان بحق نور الانوارند [۲۷۳]. جالب است که در برخی روایات، وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم به خورشید جهان افروز و امیر عالم، امیر المؤمنین علیه‌السلام به ماه تشبیه شده‌اند. [صفحه ۱۷۵] حدیث ذیل روشنگر این تشبیه زیباست: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن قول الله عز وجل: (و الشمس و ضحیها)، قال: الشمس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به اوضح الله للناس دینهم. قال: قلت: (و القمر اذا تلاها)، قال: ذلك أمير المؤمنین علیه‌السلام تلا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نفثه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالعلم نفثا [۲۷۴]. راوی گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم که مراد خداوند از «سوگند به شمس و نور آن» چیست؟ فرمود: مقصود خورشید رسالت، خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم است که به سبب او خداوند متعال آیین و روش صحیح زندگی را به مردم آموخت. سپس پرسیدم مراد از «سوگند به قمر که به دنبال خورشید درآید» چیست؟ فرمود: مقصود ماه ولایت، امیر المؤمنین علیه‌السلام است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عهده‌دار منصب هدایت خلق می‌باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علم و دانش را به او آموخته است. حضرت ثامن الحجج علیه‌السلام در روایت دیگری، از وسعت علم حجت خدا به نظارت «ماه آسمان» تعبیر فرموده‌اند: انما منزلة الامام فی الأرض بمنزلة القمر فی السماء و فی موضعه هو مطلع علی جمیع الأشياء کلها [۲۷۵]. جایگاه امام علیه‌السلام در زمین همچون ماه تابان در آسمان است که بر همگان آگاهی کامل دارد. [صفحه ۱۷۶]

نور درخشان

... «و السراج الزاهر و النور الساطع». در فراز بعد نیز امام رضا علیه‌السلام با ایمان و اشاره به ذکر نکاتی بر وجه استعاره پرداخته و امام را به چراغی فروزان تشبیه می‌نماید. قابل توجه این که در قرآن کریم چهار بار واژه «سراج» آمده که در سه مورد به معنای خورشید است. از جمله می‌فرماید: (و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا) [۲۷۶]؛ خداوند ماه را نور آسمانها و خورشید را چراغ فروزنده آن قرار داد. اطلاق «سراج» به خورشید به خاطر آن است که نور از درونش می‌جوشد و همچون ماه، نور را از منبع دیگری کسب نمی‌کند. قرآن کریم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به «سراج منیر» [۲۷۷] یا چراغ نور افشان تعبیر می‌فرماید و این اشاره به معجزات و دلایل حقانیت و نشانه‌های صدق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. در واقع پیامبر و امام چراغ روشنی است که خود گواه خویش است و نور فروزانی است که ظلمات جهل و شرک و کفر را از آسمان روح انسانها می‌زداید و چشم‌ها

و دلها را به سوی خود متوجه می‌کند که وجود او دلیل حقانیت اوست. آفتاب آمد دلیل آفتاب ولی همان گونه که خفاشان توانایی دیدن نور خورشید را ندارند و خود را از آن پنهان می‌دارند، کور دلان لجوج نیز هرگز از این نور استفاده نکرده و نمی‌کنند. چنان که ابوجهل‌ها دست بر گوش می‌گرفتند تا آهنگ قرآن را نشنوند. همیشه ظلمت و تاریکی مایه‌ی اضطراب و وحشت است و نور سبب آرامش. دزدان از تاریکی شب استفاده می‌کنند و حیوانات درنده غالباً در تاریکی شب از لانه خود بیرون می‌آیند. تاریکی مایه‌ی پراکندگی است و نور سبب جمعیت. [صفحه ۱۷۷] روشنایی و نور مایه‌ی نمو درختان، پرورش گلها، رسیدن میوه‌ها و خلاصه تمام فعالیت‌های حیاتی است و تشبیه وجود پیامبر و امام علیهما السلام به یک منبع نور همه‌ی این مفاهیم را در ذهن تداعی می‌کند. وجود ایشان مایه‌ی آرامش دل‌های باورمندان و فرار دزدان دین و ایمان و گرگان بی رحم ستمگر و موجب جمعیت خاطر و پرورش و نمو روح ایمان و اخلاق و خلاصه مایه‌ی حیات، جنبش و حرکت است و تاریخ زندگی این عزیزان شاهد و گواه زنده این حقیقت است. امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، می‌فرماید: مثل من در میان شما مثل چراغی است در تاریکی، که هر کس به ظلمت در افتاده، از من نور و روشنی می‌گیرد [۲۷۸]. جدایی از نور امام علیه السلام، در افتادن به کام ظلمت است و سقوط در ورطه‌ی ضلالت. از این روست که فرموده‌اند: در دوران غیبت امام عصر علیه السلام معرفت حضرتش را از خداوند طلب کنید تا از گمراهی نجات یابید... اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی [۲۷۹...]. خدایا! حجت خود را به من شناسان! چنانچه حجت را به من شناسانی، از دینم گمراه می‌گردم.

ستاره هدایت

... «و النجم الهدی». ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ما را انیس و مونس شد [صفحه ۱۷۸] برای رسیدن به هر هدفی پیش از هر چیز انتخاب راه صحیح لازم است و در تشخیص درست راه، وجود علامتها و نشانه‌ها اهمیت حیاتی دارند. از گذشته‌های دور، بشر در راهیابی و تشخیص مسیر صحیح از ستارگان آسمان بهره می‌جسته است و این اجرام نورانی بسان نشانه‌هایی روشن او را یاری می‌داده‌اند. ستارگان آسمان امامت و ولایت نیز همین هدف را تعقیب می‌کنند. روایاتی که در ذیل بعضی از آیات کریمه آمده است، این معنا را روشن می‌نماید. قرآن کریم می‌فرماید: (و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی الظلمات البر و البحر) [۲۸۰]. او خدایی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکی‌های خشکی و دریا به وسیله‌ی آنها هدایت شوید. منظور از نجوم در آیه فوق رهبران الهی و هادیان راه سعادت (یعنی امامان معصوم علیهم السلام) هستند که مردم در پرتو انوار هدایت آنها از گمراهی نجات می‌یابند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اهل بیت علیهم السلام من سبب امنیت اهل زمین‌اند، آنچنان که ستارگان امان آسمانی‌اند.» همچنین ذیل آیه‌ی شریفه (و علامات و بالنجم هم یهتدون) [۲۸۱] علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که: «النجم رسول الله و العلامات الأئمة علیهم السلام» [۲۸۲]؛ منظور از ستاره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مراد از علامات امامان هستند. همین مضمون از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز نقل شده است. به علاوه امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فوق فرمود: «نحن النجم»؛ ما ستارگانیم [۲۸۳]. [صفحه ۱۷۹] در روایتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام را ستاره بنی‌هاشم [۲۸۴] می‌خواند و در مقامی دیگر خطاب به او می‌فرماید: تو یکی از آن نشانه‌ها هستی [۲۸۵]. از آنجا که راه‌های انحرافی بسیارند و در طول مسیر حیات معنوی انسان، خطر گمراهی از راه اصلی کاملاً جدی است، توجه به علامات اهمیت ویژه‌ای دارد و معمولاً مکاتب، دعوتها و حتی اشخاص را از نشانه‌هایشان باز می‌شناسند و حق را در سایه‌ی علامتها از باطل تشخیص می‌دهند. جابر بن عبدالله انصاری حدیث زیبایی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که ایشان فرمود: ای مردم! هر گاه خورشید غروب کرد به ماه و آن گاه که ماه پنهان گشت به دو ستاره‌ی فرقدین [۲۸۶] تمسک جوید. جابر گوید: سؤال شد منظور از خورشید کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من هستم. خداوند متعال ما را

همچون ستاره‌ی درخشان آسمان قرار داد که چون ستاره‌ای غروب کند، ستاره‌ای دیگر طلوع نماید. من به منزله‌ی خورشیدم. قوتی از بین شما رفته‌ام، بیاد از ماه بهره‌مند شوید. سؤال شد: ماه کیست؟ فرمود: برادرم و وصی و یاور و ادا کننده‌ی دینم و پدر فرزندانم و جانشین من در میان اهل بیتم، علی علیه‌السلام. سؤال شد: فرقدان کیانند؟ فرمود: حسن و حسین علیهما‌السلام، سپس چنین فرمود: ایشان و فاطمه سلام الله علیها که ستاره‌ی درخشنده‌ی زهره است - عترت و اهل بیت منند. اینان با قرآنند و از هم جدا [صفحه ۱۸۰] نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد گردند. [۲۸۷]. آری! این است که امام هشتم علیه‌السلام می‌فرماید: امام ستاره راهنماست، در شدت تاریکی‌های شب و در گذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها. همجواری و همراهی با او گمراهی در پی ندارد. امام ستاره هدایت‌گر در دنیای ظلمت زده‌ی جهل و جهالت است. امام منشأ هدایت و نجات امت از جهل در هنگامه‌ی فتنه و زمانه‌ی سرگردانی است [۲۸۸]. [صفحه ۱۸۱] در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود از گوشه‌ای برون آای کوب هدایت از هر طرف که رفته‌ام جز وحشتم نیفزود زهار زین بیابان وین راه بی نهایت امام، راهبر، هدایت‌گر و نجات بخش از هلاکت است و با اوامر و نواهی خویش جامعه را رهبری می‌کند و امت را از سرگردانی و گمراهی نجات می‌دهد و در این راه از مصائب و دشواریها هراسی به دل راه نمی‌دهد و تا پای جان می‌ایستد. «و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حیره الضلالة» [۲۸۹]. چنانچه امام حسین علیه‌السلام، خون خود را، در راه خدا بخشید تا بندگان او را از جهالت، سردرگمی و گمراهی نجات دهد. [صفحه ۱۸۲]

فانوس گم گشتگان

«الامام ... النار علی الیفاع [۲۹۰]، الحار لمن اصطلی به». معمولا افرادی که در بیابان مشغول کارند، برای این که یکدیگر را گم نکرده و موقعیت خود را حفظ کنند، بر روی یک تپه بلند آتشی روشن می‌کنند، که روشنی آن از دور راهنمای آنهاست. در واقع آتش روی تپه، نشان و علامتی است برای جلوگیری از حیرت و سرگردانی. در ادامه‌ی این خطبه حضرت رضا علیه‌السلام امام را به آتش روشن روی تپه تشبیه فرموده که راهنمای گم گشتگان است و نیز امام کانونی گرما بخش برای ما سرمازدگان است. جامعه‌ی محروم از هدایت و ولایت امام معصوم و بی نصیب از علوم الهی او، جامعه‌ای سرمازده، منجمد، پژمرده و بی ثمر است. این امام است که در انسانها روح تازه می‌دمد و به آنان حرارت و گرما می‌بخشد. آن جا که خطر سقوط در لغزش گاه‌ها و پرتگاه‌های هلاکت و ضلالت هست، امام راهنماست. به طوری که اگر کسی از امام فاصله بگیرد و پیوند روحی و معنوی خود را با ایشان قطع کند، سقوطش حتمی است. در زیارت جامعه کبیره آمده است ... و ضل من فارقکم؛ ... کسی که از شما جدا شود گمراه می‌گردد [۲۹۱]. هر که از تو جداست گمراه است وان که با شماست آگاه است چون شماید فلک نجات مهتران در دل است آب حیات من ز دامانتان نگیرم دست حق دلم را به مهتران پیوست [صفحه ۱۸۳] و در فرازی دیگر از همان زیارت، امام هادی علیه‌السلام می‌فرماید ... و به وسیله شما (ائمه) خداوند ما را از پرتگاههای هلاکت و آتش جهنم نجات مرحمت فرمود. مهالک، پرتگاههای هلاکت و نابودی است که خطرناک‌ترین آنها، ضلالت و گمراهی است. به شما از هلاک، ما رستیم زین سبب بنده‌ی شما هستیم و ارهیدیم از عذاب خدا و ز هلاکت به لطف و یمن شما [صفحه ۱۸۶]

چشمه سار مهر

اشاره

«الامام الماء العذب علی الظماء و الدال علی الهدی و المنجی من الردی. الامام السحاب الماطر و الغیث الهاطل و الشمس المضيئة و السماء الظلیلة و الأرض البسیطة و العین الغزیرة و الغدیر و الروضة»؛ امام، آب گوارایی است از بهر تشنگان. راهنمایی است که

ره‌جویان راه هدایت را به مقصد می‌رساند. او نجات بخش انسانها از مهلکه‌های نابودی است. امام ابری است پر باران، بارانی است ریزان، خورشیدی است درخشان، آسمانی است سایه افکن، زمینی است گسترده، چشمه‌ای است جوشان، برکه‌ای است با آب گوارا و باغ است و بوستان. [صفحه ۱۸۷]

آب گوارا

هشتمین چشمه جوشان رحمت، امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام، در این بخش از گفتار والای خویش با تعبیرات متعددی امام را منشأ حیات زمین و زمینیان معرفی می‌فرماید، گاه او را آب گوارا می‌خواند و گاه ابری پر باران، زمانی از او به بارانی شتابنده تعبیر می‌کند و زمانی به چشمه‌ای و یا برکه‌ای پر آب. شاید این همه تأکید از آن روست که نیاز به آب بیش از هر نیاز دیگری برای بشر ملموس است و این برکت الهی، مایه‌ی بقا و ادامه‌ی حیات اوست. حضرت، امام را به آب گوارا آن هم در اوج نیاز و شدت عطش تشبیه می‌فرماید و برآستی که هیچ آب گوارایی لذت بخش‌تر و شیرین‌تر از درک حضور امام نیست. و ای خوش آن ایام فرخنده که آن بازمانده‌ی امامان در میان مردم ظاهر شده و چشمه‌های آب گوارای خویش را از هر سو جاری کرده، اهل عالم را از شهد شیرین محبت خود سیراب سازد، دوستان و محبانش پروانه‌وار دور شمع وجود او جمع شده و با آب دیدارش آتش فراق را برای همیشه خاموش سازند. والاترین عطش در وجود انسان، عطش حکمت و معرفت است. چنانچه حیات بدن بدون آب امکان‌پذیر نیست، انسانیت انسان نیز بدون معارف الهی زنده نمی‌ماند و همچنان که وقتی عطش به انسان رو می‌آورد، به جستجوی آب گوارا بر می‌خیزد و چنانچه آن را نیابد آه و ناله سر خواهد داد، انسانهای زنده دل نیز به هنگام تشنگی روحی کاملاً متوجهند که تنها به وجود حجت خدا و کسب فیض از محضر آن ولی الهی سیراب می‌گردند و چون دست خویش را از دامان آن عزیز کوتاه می‌بینند، در غیاب او ناله و زاری سر می‌دهند. و دعای ندبه جلوه‌ای از این اظهار عطش است. فریاد استغاثه انسانهای عاقل و تشنه‌ای که می‌دانند عطش درونی‌شان فقط با آب گوارای ولایت مهدویت سیراب می‌شود و لذا از سویدای دل چنین می‌نالند: [صفحه ۱۸۸] کی می‌شود که ما تشنگان وصال، از چشمه‌ی آب زلال ظهور تو سیراب گردیم که عطش ما بس طولانی گشته است؟! کی می‌شود که در چشمه سار رحمت درآیم و از آب زلال و گوارای چشمه‌ی معرفت تو، سیراب شویم؟! چه شود که راه یابد سوی آب، تشنه‌کامی چه شود که کام جوید زلب تو کامجویی لازمه‌ی بهره‌وری از چنین آب گوارایی، استقامت در مسیر ولایت و باور داشتن قلبی آن است. قرآن کریم می‌فرماید: (وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا) [۲۹۲]. و اگر آنها (جن و انس) بر طریقه [ایمان] استقامت ورزند، ما آنها را با آب فراوان سیراب می‌کنیم. امام باقر علیه‌السلام در تأویل آیه مذکور می‌فرماید: یعنی لو استقاموا علی ولایة امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و الأوصیاء من ولده علیهم‌السلام و قبلوا طاعتهم فی أمرهم و نهیم، لأسقیناهم ماء غدقا؛ یقول لأشربنا قلوبهم الايمان [۲۹۳]. یعنی اگر بر ولایت علی علیه‌السلام و جانشینانی که فرزندان آن حضرتند استقامت ورزند و اطاعت آنها را در امر و نهی‌شان بپذیرند، آنها را از آب فراوان سیراب می‌نماییم؛ یعنی دلهاشان را از ایمان سیراب خواهیم ساخت. آری! امام با هدایت آشکار و نهانش فرو نشانده‌ی عطش روحانی انسانهای طالب راستی است. [صفحه ۱۸۹] امام چشمه‌ی جوشان فیض و رحمت است و معدن خیرات و برکات آسمانی و زمینی ... ان ذکر الخیر کنتم أوله و أصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه [۲۹۴]. آری! اگر ذکری از خیر به میان آید، اهل بیت علیهم‌السلام، اول آن، ریشه‌ی آن، شاخه‌ی آن، معدن آن، مأوی و جایگاه آن و منتها و نهایت آن هستند. اصل و فرع خیر در آل عباس معدن خیرات از آن شمامست از شما صادر شده گفتار نیک و شما ظاهر شده کردار نیک لذا از هر طرف که به سوی هر خیر و کمالی گام برداشته شود، امام محسوس است. دست بر شاخسار هر خیری دراز شود و هر میوه‌ای که از آن چیده شود و هر گلی از آن شاخسار که بوییده شود، پیوندی ناگسستنی با شجره‌ی طیبه اهل بیت علیهم‌السلام دارد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: نحن أصل کل خیر و من فروعنا

کل بر. فمن البر التوحيد و الصلوٰة و الصيام و كظم الغيظ و العفو عن المسيء و رحمة الفقير و تعهد المجاور و الاقرار بالتفضل لأهله [۲۹۵]. ما ریشه‌ی هر خیر هستیم و همه‌ی نیکی‌ها از شاخه‌های ماست و از جمله نیکی‌هاست: توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، گذشت از بدکار، ترحم به فقیر، احساس مسؤولیت در برابر همسایه و اعتراف به برتری آن که شایستگی آن را دارد. [صفحه ۱۹۰] در صدر همه نیکی‌ها، توحید یعنی اعتقاد به خدای واحد جای دارد و سایر خوبی‌ها - که از فروع دین‌اند - از آن ناشی می‌شوند. کوتاه سخن این که، عبور چشمه‌ی جوشان گامهای امام، سرسبزی و مهر و نور و فروغ را در سر تا سر این کره‌ی خاکی به ارمغان می‌آورد و زندگی را طراوتی دیگر می‌بخشد. در ادامه حضرت رضا علیه‌السلام امام را به غدیر تشبیه فرموده است: «الامام ... و الغدیر». «غدیر» به معنای: برکه، آبگیر، سد کوچک و محل تجمع آبی است که از سیلابها بوجود می‌آید [۲۹۶]. در فصل بهار که ابرها غرش کنان می‌بارند و دشت و صحرا را سیراب می‌کنند، دانه‌های باران از روی صخره‌ها و توده‌های شن به هم پیوسته و جویبارهای کوچکی بوجود می‌آورند و سر به دامن طبیعت نهاده، از دامنه‌ی کوه سرازیر می‌شوند و فراز و نشیب زمین به آبگیرها هدایتشان می‌کند. با وزش نسیم بهاری که پیام زندگی نوین را به گوش طبیعت می‌رساند، از کنار آبگیر سبزه‌ها می‌رویند و لاله‌ها سر بر می‌کشند. در هوای گرم تابستان، پرنندگان در جستجوی آب پرواز می‌کنند، پر و بال می‌کشند، در اطراف آبگیرها می‌نشینند و از اندوخته‌ی طبیعت سیراب می‌شوند. گاه شبانی، یا بیابان گرد تشنه‌ای از آنها آب می‌نوشد، یا سیاح شوریده‌ای که شام تار بیابان و وحشت صحرا در طوفان عواطف گرفتارش کرده است، از تابش مهتاب بر سطح برکه، فروغ امید در دلش می‌تابد و از روی علفها و سبزه‌ها خود را بدان می‌رساند تا بیاساید و با صفای آب، خاطر خسته‌اش را تسکین دهد. این غدیر طبیعت است. اما در معنای اصطلاحی، غدیر مفهومی دارد که برای دوست و دشمن روشن است و از بوی خوش آن جهان تا ابد عطر آگین است. نسیم روح‌انگیزی که از [صفحه ۱۹۱] سایه‌سار درختان غدیر برخاست، شمیم ولایت را بر جان اهل و لا تا دور دستهای تاریخ می‌رساند. زلال برکه‌ی غدیر تمام شدنی نیست؛ چرا که آن جا نعمت بر مردم تمام شد. غدیر یادگار سیلابهای عظیم رحمت در تاریخ بود که چشمه‌های جوشانی از خود جاری ساخت و تا بلندای ظهور صاحب ولایت عظمی جاری خواهد بود. نهرهایی که از هر سوی جهان راه خود را تا قلوب پاک و سرشار از محبت دوستان علی علیه‌السلام در می‌نوردد و سینه‌هایشان را آبیاری می‌کند. چرا نگوییم ما با عطر دل‌انگیز و صدای روح نواز و چهره‌ی زیبای غدیر زنده‌ایم؟ ما غدیر را آن گونه که در خم ریختند، چشیده‌ایم و آن را با تمام وجود لمس کرده‌ایم. غدیر در روح و جسم و جان ما و آمیخته با گوشت و خون و استخوان ماست. ما از غدیریم و غدیر از آن ماست. همه باید راه غدیر را بشناسند و در آب آن غسل کنند و برگ سبز درختانش را زینت دل کنند و سایه بلندش را بر سر خود بیابند، تا چشمه‌ی غدیر در خاطره‌ها جاری ماند و هرگز - حتی بعد از گذشت قرن‌ها - فراموش نگردد. [صفحه ۱۹۲]

بوستان و گلستان

بگشای رخ که باغ و گلستانم آرزوست امام علیه‌السلام بوستان است و گلستان. این تعبیر جذاب و دل‌نشین به خاطر حصول فرح و سرور در هنگام رؤیت و مصاحبت با امام و شنیدن کلام دل‌گشای اوست. همان طور که مشاهده یک باغ پر گل در دل انسان سرور ایجاد می‌کند، مشاهده و دیدن امام نیز برای او شادی آور است. آری به حق، دیدار امام سرسبزی دلهاست. زیبایی گل به واسطه‌ی وجود او جان می‌گیرد و پاکی شبنم به یمن حضور او است. با نزدیک شدن و پناه آوردن به بوستان معنوی امام علیه‌السلام، می‌توان از برکات مادی و معنوی و نسیم رحمانی این گل سرسبد خلقت استفاده کرد. در سایه سار معرفت امام است که آسودگی و آرامش فراهم می‌آید و دغدغه هر گونه افسردگی از نهاد جانها رخت بر می‌بندد. امام علیه‌السلام، همانند بوستانی است خرم و شاداب که پذیرای دوستداران حقیقت می‌باشد. روشنی بخش دیده‌ام مهدی بی تو عالم به چشم من تار است به صفایت قسم گل نرگس بی تو هر گل که دیده‌ام خار است در بوستان رسالت، ائمه علیهم‌السلام هم گل‌اند و هم گلاب. بخشی از

شمیم دلنواز و عطر روح پرور این بوستان محمدی از طریق گلبرگهای امامت به مشام راویان، محدثان، اصحاب و شاعران «عترت» می‌رسد و از طریق آنان در کوچه پس کوچه‌های تاریخ، حدیث، فقه کلام و اخلاق به عطر افشانی می‌پردازد. یاران ائمه علیهم‌السلام، گسترش دهنده‌ی آن شمیم دلنواز بودند، چه آنان که فقه اهل بیت علیهم‌السلام را می‌آموختند و می‌گسترند و به فتوا می‌نشستند، چه آنان که کلام و عقاید را از ائمه علیهم‌السلام فرا گرفته، با مخالفان به [صفحه ۱۹۳] مناظره و بحث می‌پرداختند و حق را بر پیشانی زمان می‌نشانند و چه آنان که در تفسیر و علوم قرآنی، از مکتب عترت نور می‌گرفتند و فروغ می‌گسترند و... چه آنان که در کسوت و هیأت تاجران و پیشه‌وران و صاحبان حرفه‌ها و مشاغل مادی، با مردم می‌آمیختند و فرهنگ زندگی بخش و زلال ائمه علیهم‌السلام را با گفتار و کردار به کام جانها می‌چشانند. مکتب تعلیمی - تربیتی اهل بیت علیهم‌السلام، بوستان با طراوت و سرسبزی بود (بوژه در دوران امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام) که هزاران نهال ثمربخش در آن روید و بالید و به برگ و بار نشست و جامعه‌ی اسلامی از میوه‌ی آن، هم در آن عصر و هم در دورانهای بعد، بهره برد. از منظری دیگر، می‌توان اصل ولایت و امامت را به بوستانی تشبیه کرد که هر یک از پیشوایان و ائمه دین علیهم‌السلام بسان درختی برافراشته، میوه و ثمره‌ی خود را به جویندگان حقیقت ارزانی می‌نمایند. این تشبیه مضمون آیه‌ی شریفه ذیل را به خاطر می‌آورد که: (ألم تر کیف ضرب الله مثلا- کلمه طیبه کَشَجَره طیبه أصلها ثابت و فرعها فی السماء - توتی اَکَلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الأمثال للناس لعلهم یتذکرون) [۲۹۷]. آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه‌ی طیبه [و گفتار پاکیزه] را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن [در زمین] ثابت و شاخه آن در آسمان است؟! میوه‌های خود را هر زمان به اذن پروردگارش می‌دهد و خداوند برای مردم مثلها می‌زند، شاید متذکر شوند. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ریشه این درخت است و علی علیه‌السلام شاخه‌ی آن و امامان - که از ذریه آنها می‌باشند - شاخه‌های کوچک‌تر و علم امامان میوه‌ی [صفحه ۱۹۴] این درخت است و پیروان آنها برگهای این درخت‌اند [۲۹۸]. تنها گلها و درختان بوستان اهل بیت علیهم‌السلام است که تند باد حوادث و طوفانهای سخت مشکلات، آنها را از جا حرکت نمی‌دهد. افق فکر آنها محدود به دنیای کوچک نیست. حجابهای زمان و مکان را می‌درند و به سوی ابدیت و بی‌نهایت پیش می‌روند. برنامه‌های آنها از سر هوی و هوس نیست، بلکه همگی به اذن پروردگار و طبق فرمان اوست و این حرکت و پویایی و ثمربخش بودن نیز از همین جا سرچشمه می‌گیرد. برآستی که هر کس به چنین روضه‌ای پناه آورد و دست به شاخسار وجودشان دراز کند، از میوه‌های لذیذ و معطرشان بهره‌مند خواهد گشت. ای امید دل شکسته‌ی ما وی تو رونق فزای بستانها بی تو خیری به زندگانی نیست بی تو بی حاصل است این دنیا هر کجا می‌روم همین رنگ است تار و تیره گرفته غم افزا تو بیا تا بهار ما باشی غرق گل کن تمامی صحرا جالب است که احمد خوارزمی حنفی، باغستان سخنان علی علیه‌السلام را چنین توصیف نموده: جویباران فضایل در دنیا از دریا‌های فضایل اوست. گلزارهای توحید و عدل در باغستانهای سخنان و نوشته‌های اوست. اوست قطب دایره‌ی [صفحه ۱۹۵] هدایت، چراغ تاریکی‌های ضلالت و حقیقت خردها. میوه‌های پیروزی از پرچم او چیده شده و گوهرهای دانش از کلک او برچیده شده. از سر تا قدمش را سروش غیبی ستوده و گواه عظمتش بوده [۲۹۹].

آسمان سایه افکن

همه موجودات عالم در سایه سار مهر امام علیه‌السلام زنده‌اند و روزی‌های مادی و معنوی نصیب آنها می‌شود. کلمه‌ی «سما» که در لغت به معنی آسمان است در قرآن و روایات به معانی مختلفی آمده است و «آنچه در جهت فوق قرار گرفته است» قدر مشترک همه آنهاست. قرآن کریم می‌فرماید: (و جعلنا السماء سقفا محفوظا) [۳۰۰]؛ ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم. یکی از مفاهیمی که این آیه به آن اشاره دارد، همان جو زمین است؛ یعنی قشر هوای متراکمی که دور تا دور کره‌ی زمین را پوشانده. اگر به نقش اساسی و حیاتی این قشر ضخیم هوا - که زمین را از هر سو احاطه کرده - ببیندیشیم، خواهیم دانست که این سقف محکم

در عین آن که مانع تابش نور آفتاب نیست، تا چه اندازه در حفاظت انسانها مؤثر است. اگر این سقف نبود، زمین دائما در معرض رگبار سنگهای پراکنده آسمانی بوده و عملا آرامش از مردم جهان سلب می‌شد، ولی این قشر فشرده تقریبا تمام سنگهای آسمانی را قبل از سقوط به سطح زمین می‌سوزاند و نابود می‌کند. از جمله شواهدی که نشان می‌دهد یکی از معانی آسمان همین «جو زمین» است، [صفحه ۱۹۶] حدیثی از امام صادق علیه‌السلام، در مورد رنگ آسمان است که به مفضل می‌فرماید: «ای مفضل! در رنگ آسمانی بیندیش که خدا آن را این چنین آبی آفریده که موافق‌ترین رنگ برای چشم انسان است و حتی نظر کردن به آن دیده را تقویت می‌کند.» [۳۰۱]. به علاوه اشعه‌ی آفتاب - که دارای قسمت‌های مرگباری است - به وسیله آن تصفیه می‌شود و از نفوذ اشعه‌ی کشنده‌ی کیهانی که از بیرون جو به سوی زمین سرازیر است، جلوگیری می‌کند. با عنایت به مطالب فوق در می‌یابیم که امام رضا علیه‌السلام در بیان گستردگی رحمت امام چه تعبیر زیبایی می‌فرمایند؛ آن جا که امام را تشبیه به آسمان گسترده (الامام ... و السماء البسطة) فرموده‌اند. گستردگی و سایه افکنی آسمان امامت و ولایت، جهانیان را در سایه‌ی رحمتش بهره‌مند و پا برجا ساخته است. گذشته از این، وسعت روح امام چونان آسمانهای گسترده و کهکشانه‌ی بی‌کران است که آن را نهایی نیست و اگر قرآن می‌فرماید: (و فی السماء رزقکم) شاید اشاره‌ای به این حقیقت است که روزی ما از آسمان بلند مقام امامان، به دستمان می‌رسد.

زمین گسترده

در ادامه، حضرت رضا علیه‌السلام - در مقام تشبیه و توصیف امام - او را به زمین گسترده (الامام ... و الأرض البسطة) تشبیه فرموده است. «بساط» از ماده‌ی «بسط» به معنی گستردن چیزی است. لذا واژه‌ی بساط به هر چیز گسترده‌ای اطلاق می‌شود و یک مصداق آن فرش است. قرآن کریم می‌فرماید: (و الله جعل لكم الأرض بساطا) [۳۰۲]؛ خداوند زمین را برای شما فرش گسترده‌ای قرار داد. [صفحه ۱۹۷] آنچنان ناهموار است که نتوانید بر آن استراحت و رفت و آمد کنید و نه آنچنان نرم و هموار است که در آن فرو روید و قدرت حرکت نداشته باشید. نه چنان داغ و سوزان است که از گرمایش به زحمت بیفتید و نه سرد و بی‌حرارت که زندگی بر روی آن برای شما دشوار گردد. بعلاوه، بساطی است که گسترده و آماده و دارای همه‌ی امکانات جهت رفع نیازمندیهای زندگی انسانها. زمین قرارگاهی است برای همه افراد بشر و در حالی که چندین نوع حرکت دارد، در پرتو قانون جاذبه و قشر عظیم هوایی که آن را از هر سو فرا گرفته و عوامل گوناگون دیگر، چنان آرام است که ساکنان آن کمترین حرکتی احساس نمی‌کنند و هنگامی اهمیت این نعمت آشکار می‌گردد که اندکی تزلزل و دگرگونی در آن رخ دهد. می‌دانیم نعمت آرامش و امنیت پایه‌ی اصلی بهره‌گیری از نعمتهای دیگر است. بدیهی است اگر این عوامل مختلف دست به دست هم نمی‌دادند، هرگز این آرامش وجود نداشت. این زمین گسترده زندگان را روی خود جمع می‌کند و تمام حوائج و نیازهایشان را در اختیارشان می‌گذارد و مردگان آنها را نیز در خود جای می‌دهد، که اگر زمین آماده پذیرش مردگان نبود، عفونت و بیماری‌های ناشی از آن فاجعه‌ای عظیم برای زندگان به وجود می‌آورد. آری! زمین همچون مادری که فرزندان خود را دور هم جمع می‌کند و زیر پر و بال خویش قرار می‌دهد، انسانها را روی خود جای می‌دهد، نوازش می‌کند، تغذیه می‌نماید، لباس می‌پوشاند، سکنا می‌دهد و همه حوائجشان را تأمین می‌نماید. تشبیه امام به زمین گسترده ظاهرا اشاره به سعه‌ی وجودی امام علیه‌السلام و نیز گستردگی رحمت او دارد، که سفره برکت امام علیه‌السلام برای همگان پهن است و وسیع‌ترین و محکم‌ترین پناهگاه امت است؛ «أوسعکم كهفا» [۳۰۳] که کسی بیش از او مردم را پناه [صفحه ۱۹۸] نداده و در هجوم بلاها و آسیب‌ها هیچ کس چون او آغوش پر مهر خود را به روی بندگان خدا ننگشوده است. امام صادق علیه‌السلام به یکی از شیعیان فرمود: به خدا قسم من نسبت به شما از خودتان مهربان‌ترم. [۳۰۴] امام عصر علیه‌السلام خطاب به شیعیانش می‌فرماید: ما در مراعات حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یادتان را از خاطر نمی‌بریم. اگر چنین

نبود، بلاهای سخت بر شما فرو می‌آمد و دشمنان، شما را نابود می‌کردند [۳۰۵]. در این روزگار، بزرگ‌ترین و روشن‌ترین جلوه‌ی رحمت فراگیر خداوند رحمان و رحیم، همان وجود نازنین و رحمت خیز امام زمان علیه‌السلام است که در درود و سلام به او عرض می‌کنیم: سلام بر تو ای پرچم برافراشته‌ی هدایت! درود بر تو ای دانش فراوان و ریزان! سلام بر تو ای فریاد رس درماندگان! درود بر تو ای یاری گریب‌یاوران! سلام بر تو ای رحمت فراگیر و گسترده‌ی خدا! [۳۰۶]. گره‌گشایی امام علیه‌السلام از کار فرو بسته‌ی انسانها، به فرد یا قشری خاص و گروهی معین اختصاص نداشته، هر نیازمند و مددجویی را در بر می‌گیرد. سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی حضرت مهدی علیه‌السلام روح امید در انسان می‌دمد: أما الحجّة، فاذا بلغ السیف منک المذبح - و أوماً بیده الی حلقه - فاستغث به فهو یغیثک و هو کھف و غیث لمن استغاث به [۳۰۷]. اما حجت (صاحب الزمان علیه‌السلام) پس آن هنگام که کارد به گلویت رسید [صفحه ۱۹۹] - راوی گوید: در هنگام بیان کردن این سخن، آن حضرت با دست گلوی خودش را نشان داد - از او دادخواهی کن که به فریادت خواهد رسید و او پناهگاه و فریادرس هر کس است که از او دادخواهی کند. خود امام عصر علیه‌السلام نیز در هنگامه‌ی ظهور چنین خواهد فرمود ...: أن رحمۃ ربکم وسعت کل شیء و انا تلک الرحمۃ [۳۰۸]. من همان رحمت پروردگارتان هستم که همه چیز را فراگرفته است. بنابراین به فضل الهی در این بستر آرام، همه‌ی وسایل آسایش و آرامش فرزندان این زمین آماده و مهیاست. [صفحه ۲۰۲]

مهر بی کران

اشاره

«الامام الأنیس الرفیق و الوالد الشفیق و الأخ الشقیق و الأم البرة بالولد الصغیر و مفرع العباد فی الداهیة الناد»؛ امام همدمی همداستان، پدری مهربان، برادری همراه و همتاست، مادری است که به کودک خردسالش سخت مهر می‌ورزد. پناه بندگان بی پناهی است که در سختی‌ها و رنجها و مصیبت‌های مرگبار راه به جایی ندارند.

انیس دلها

باید در کلام نورانی امام رؤوف علیه‌السلام - که خود فریادرس امت [۳۰۹] است - به نیکی تدبیر نمود و آن جام لبریز از زلال وحی را با آرامی نوش جان نمود و درک و فهم حقیقت آن را نیز باید از او طلب کرد که کلام امام را، فهمی از امام باید. اکنون در محضر انوار رضوی، زانوی ادب بر زمین زده و نظاره کنیم که آن حضرت چه زیبا پرده از رأفت امام بر می‌گیرد و آن برتر از معنا را به پیمانهای الفاظ کیل می‌کند که در انشش کوتاهی نمی‌ورزد و رفاقت بی ریایش مالا مال از محبت است. دیگر باره این مقام را با تعبیری عمیق‌تر به تصویر می‌کشد و رأفتش را به پدری دلسوز تشبیه می‌کند که از هیچ هدایت و ارشادی دریغ نمی‌ورزد که قطعاً عطوفت و لطف پدری از محبت و انس رفاقت برتر است. اما لطف امام علیه‌السلام فوق اینهاست؛ چون برادری است که همراه انسان و توأم با او [صفحه ۲۰۳] به دنیا آمده است، آن گونه که یکی بوده‌اند (مثل دانه‌ی خرما) و سپس دو نیم گشته‌اند. گویی انسان را جزئی از خود می‌داند و این سان مهر می‌ورزد. مجبانش را از خود جدا نمی‌بیند و رعیتش را اجزای خود می‌انگارد. پرتوی از این وحدت و یگانگی را در حضرت بقیة الله ارواحنا فداه نسبت به دوستانش از ناله‌های سوزان سحرش به خوبی می‌توان دریافت، آن چنانکه سید بن طاووس گوید: سحر گاهی در سرداب مقدس آن حضرت، در سامرا نوای آن عزیز را شنیدم که در حال مناجات می‌نالید و به درگاه خدای چنین می‌گفت: «اللهم ان شیعتنا خلقت من شعاع انوارنا و بقیة طینتنا و قد فعلوا ذنوبا کثیرة اتکالا علی حبننا و ولایتنا. فان کانت ذنوبهم بینک و بینهم فاصفح عنهم، فقد رضینا و ما کان منها فیما بینهم فأصلح بینهم و قاص بها

عن خمسنا و أدخلهم الجنة و زحزحهم عن النار و لا تجمع بینهم و بین أعدائنا فی سخطک» [۳۱۰]. پروردگارا! شیعیان ما از پرتو انوار ما خلق شده اند و از زیاده‌ی گل ما سرشته گردیده‌اند. آنها گناهان زیادی با اتکا به محبت و ولایت ما مرتکب شده‌اند. اگر گناهان آنان گناهانی است که در ارتباط با تو است، از آنها درگذر، که ما نسبت به حق خود اظهار رضایت کرده‌ایم و آنچه از گناهان آنها در ارتباط خودشان و مردم است، خودت بین آنها را اصلاح کن و از خمسی که حق ماست، به آنها بده تا راضی شوند و آنها را از آتش جهنم نجات بده و با دشمنان ما در سخط خود جمع نفرما. می‌بینید که چگونه رأفتش می‌خروشد و چشمه‌ی مهرش می‌جوشد و دوستانش را [صفحه ۲۰۴] از خود می‌داند و تصریح می‌کند که آنها از انوار ما خلق شده‌اند و از اضافه‌ی گل ما سرشته گردیده‌اند و از این روست که هر گاه مصیبتی بر دوستانش وارد می‌شود، قلب او متأثر می‌گردد و از حزن آنان محزون می‌شود و به درد آنها دردمند. از بررسی آیات و روایات به خوبی استفاده می‌شود که رهبران الهی بیش از آنچه تصور شود، از گمراهی مردم رنج می‌برند و به ایمان آنها عشق می‌ورزیدند از این که می‌دیدند تشنه‌ی کامانی در کنار چشمه‌ی آب زلال نشسته‌اند و از تشنگی فریاد می‌کشند ناراحت بودند، اشک می‌ریختند، دعا می‌کردند، شب و روز تلاش و کوشش داشتند، در نهان و آشکار تبلیغ می‌کردند، در خلوت و اجتماع فریاد می‌زدند و از این که مردم راه روشن و راست را رها کرده، به بی‌راهه می‌رفتند رنج می‌برند، رنجی جان‌گناه که گاهی آنها را تا سرحد مرگ پیش می‌برد! و راستی تا چنین نباشد امامت در مفهوم عمیقش پیاده نخواهد شد. گاه این حالت اندوه به قدری شدید می‌شد که جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خطر می‌افتاد و خدا او را دلداری می‌داد: گویی می‌خواهی خود را هلاک کنی که چرا اینها ایمان نمی‌آورند. غم مخور! ما آنها را آزاد قرار داده‌ایم و اگر بخواهیم از آسمان آیه‌ای فرو می‌فرستیم که گردنهایشان بی اختیار در برابر آن فرود آید [۳۱۱]. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به رمله فرمود: یا رمله! لیس من مؤمن یمرض الا مرضنا بمرضه و لا یحزن الا حزنا بحزنه و لا یدعو الا انا لدعائه و لا یسکت الا دعونا له [۳۱۲]. ای رمله! هیچ مؤمنی بیمار نمی‌شود، مگر اینکه ما هم به خاطر بیماری او بیمار می‌شویم و غمگین نمی‌شود، مگر آن که ما هم در غم او غمگین [صفحه ۲۰۵] می‌شویم و هیچ دعایی نمی‌کند، مگر آن که به دعای او آمین می‌گوییم و سکوت نمی‌کند، مگر آن که ما برایش دعا می‌کنیم. پس این ارتباط و دلبستگی آن حضرت به شیعیانش از کدامین چشمه سار نشأت گرفته و نشان از چیست؟ جز آن که جوشش رأفتی است که سینه‌ی پر مهرش آن را انباشته کرده و خروش محبتی است که قلب از هستی برترش، مالا مال اوست؟ اما، این توصیف و تعریفها در برابر رأفت امام علیه‌السلام جز قطره‌ای از باران رحمتش و ذره‌ای از بی‌نهایت مهرش نیست. یگانه مادر مهربانی است که دریا دریا عطوفت را نثار فرزند خردسالش می‌کند و دامن دامن رأفت را به پایش می‌ریزد. از خطاهای فراوانش می‌گذرد و هرگز او را از خود نمی‌راند.

فرا تر از مهر مادری

ولی در نهایت، مهر مادری نیز با تمام عظمتش حد و مرزی دارد و آینه تشبیه را وسعت روی یار نیست، بلکه بهتر آن که بی‌پرده سخن رود و سیمای او آنچنان که هست ترمیم شود که اگر رفیق را محبتی است از بی‌کران مهر او چشیده و اگر پدران را شفقتی است، از چشمه‌ی جوشان لطف او جرعه‌ای نوشیده‌اند و مادران، خود جرعه نوش اقیانوس رأفت اویند. اینان را به امام چه شباهتی است و سوز محبت او را با گرمی مهر اینان، چه مقارنتی؟! همان به، که او را بی‌نقاب بنگریم، تا هر کس به قدر همت خود خوشه‌ای چیند و به قدر معرفتش جلوه‌ای بیند. این جاست که امام علیه‌السلام از تشبیه و استعاره سرباز زده، شأنی از شؤن لطفش را بیان می‌کند و حرفی از الفبای محبت و مودتش را بر ملا می‌سازد، که: امام پناه بندگان است در آن واقعه‌ی بزرگ و ترس‌آوری که همه در فکر خویش‌اند؛ آن جا که ملاذ و پناهی نیست، آن جا که دریای ژرف عطوفت مادر نیز به گل می‌نشیند، [صفحه ۲۰۶] آن واقعه‌ای که خدا آن را از هر دایه‌ای هولناک‌تر و از هر تلخی تلخ‌تر می‌نامد: روزی که مادران شیر ده فرزندان شیرخوار خود را

فراموش می‌کنند و زن آبستن حمل خود را [از ترس] ساقط می‌کند و مردم را مست و بیهوش می‌انگاری، در حالی که چنین نیستند ولی عذاب الهی شدید است [۳۱۳]. امام علیه‌السلام این جا پناه مردمان است. این جا که گرمی تمام محبت‌ها به سردی می‌گراید و همه از یکدیگر فرار می‌کنند. (یوم یفر المرء من أخیه - و أمه و أبیه - و صاحبته و بنیه) [۳۱۴]. روزی که مرد از برادر و مادر و پدرش و از همسر و فرزندان فرار می‌کند. این زمان، وقت آتش فشان کوه عشق و محبت است و گاه جوشش چشمه سار صفا و رأفت و هنگامی دستگیری هر یک از امامان از امت خویش می‌باشد. امام باقر علیه‌السلام از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ستایش فرزندش مهدی علیه‌السلام و مهر بی کران او چنین داد سخن داده است: اوسعکم کھف، و اکثرکم علما و أوسعکم رحما [۳۱۵]. [حضرت مهدی علیه‌السلام] از همه‌ی شما بیش تر، مردمان را پناه می‌دهد و از همه‌ی شما علمش افزون تر است و رحمت و لطفش از همه فراگیر تر. این کلام - که به نقل از علامه، شیخ حر عاملی، چهار معصوم آن را نقل فرموده‌اند - گوهری از خزائن معرفت آن ولی الله الاعظم است که در نهایت ظرافت، عمق رأفت او را بیان می‌کند و وسعت رحمت او را بر عموم یادآور می‌شود و از آن جا که مولی الموحدین، امیرالمؤمنین علیه‌السلام رأفت او را به کھفی تشبیه می‌فرماید، می‌توان نکته‌ها فهمید که چگونه لطف عامش نه تنها شیعیان و مجبان، بلکه عموم مردمان را فرا گرفته [صفحه ۲۰۷] است همچون کھفی که ملجأ هر پناه جویی است و آغوش امن و امان بر بی پناهان گشوده است و هر که به او روی آورد ایمن خواهد بود. با استناد به روایت فوق الذکر می‌توان گفت: هر که به آن جناب پناهنده شود و از او تقاضای لطف و احسان کند، ناامید نخواهد گشت و آن حضرت او را امان خواهد داد و چون همگان را می‌پذیرد به همین خاطر کھف امانش از همه وسیع تر است و رحمتش از همه واسع تر، مگر آن کس که خود از سایه مهرش دوری کند و در برابر این امواج لطف، به ستیزگی برخیزد که قطعا به خاک هلاکت خواهد افتاد. آنچه تا این جا بدان گوش جان سپردید، شمه‌ای بود از رأفت آن والا-مقام، آن هم در آن زمان که خلق و خوی زیبایش همچون جمال دل آرایش، مستور و محجوب است و این همه نور و ضیا، پرتوی است که از روزنه‌ای میزبان دیدگانمان می‌شود و رایحه‌ای است که از پس پرده‌ها به مشام جان ما می‌رسد.

پدر مهربان

امام، حقیقتا، پدری دلسوز و مهربان است که سحاب رحمتش دل‌های خسته مشتاقان را سیراب می‌کند... «و الوالد الشفیق». و چشمه‌های صفا و جوانمردی از انگشتان مقدسش می‌جوشد، و این چنین است که شیفتگانش هر جمعه ناله سر می‌دهند و ضجه‌ها می‌کشند و التماسها می‌کنند و لطف خاص پدر مهربان خود را می‌طلبند که...: هب لنا رأفته و رحمته و دعائه و خیره ما ننال به سعة من رحمتک و فوزا عندک [۳۱۶]. [صفحه ۲۰۸] بار پروردگارا! بر ما رأفت و رحمت و دعا و نیکی او (حضرت مهدی علیه‌السلام) را عنایت فرما، به آن مقدار که به بزرگی رحمت نایل شویم و در نزد تو فایز و رستگار گردیم. اینان می‌دانند که برای رسیدن به رحمت عظمای الهی که مختص خواص اولیاء الله است، رأفت آن بزرگوار لازم است و برای سربلندی در پیشگاه اقدس حضرت حق، دعای خیر آن پدر دلسوز را باید همراه داشت و هر که را نیکی و احسان آن بزرگ شامل شد به رحمت کبری نایل گشت و آن را که دعای خیر او بدرقه‌ی راه شد، به مقام (رضوان من الله اکبر) [۳۱۷] واصل گردید. در میان گنجینه‌های نور آل محمد علیهم‌السلام گوهرهایی یافت می‌شود که هر چشمی را به خود خیره می‌کند و نوای روح افزایش، گوش جان را می‌نوازد و معنای آن، چنان بر دل می‌نشیند که گویی عزیز است گمشده که سالها وی را می‌جسته و صحراها در پی‌اش دویده و یعقوب وار در فراقش گریه‌ها کرده و دیده‌ها به خون نشانده. از این روست که امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «لو علموا محاسن کلامنا لاتبعونا» [۳۱۸]. اگر زیبایی‌های کلام ما را دریابند، از ما تبعیت خواهند کرد. از جمله‌ی این گوهرهای تابناک، روایتی است بس عظیم که امام حسن عسکری علیه‌السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌فرماید: خداوند به نیکی و احسان به یتیمان

تشویق می‌کند، برای آن که از پدرانشان جدا افتاده‌اند. پس هر که از آنها نگهداری کند، خدا او را نگاه خواهد داشت و هر کس آنها را اکرام کند، خداوند او را کرامت خواهد فرمود و آن که به نوازش، دستی بر سر یتیمی بکشد خداوند در بهشت به [صفحه ۲۰۹] تعداد موهای آن یتیم که دست بر آن کشیده، به او قصری عطا می‌کند که از دنیا و آنچه در آن است وسیع‌تر است و آنچه دلها میل کنند و دیده‌ها لذت برند در آن یافت می‌شود و تا ابد در آن باقی خواهند ماند [۳۱۹]. تا بدین جای کلام امام علیه‌السلام گرچه از اسرار تربیتی فرد و اجتماع است و موجب کمال روح و ایجاد حس انسان دوستی و آشنایی انسان با دردمندان جامعه گشته و روح شکر و سپاس از خداوند را به شخص می‌بخشد، اما آن حضرت این تأکیدات و توجهات به ایتم را مطرح می‌فرماید تا از این امر مهم به مسأله‌ی دیگری اشاره کند و مقدمات رسیدن به نتیجه مطلوب فراهم گردد و در نهایت یتیم حقیقی معرفی شود و ضعفش یادآوری گردد، توانمندان به یاری او بشتابند و از سوز پدری مهربان که فرزند یتیمش از او دور افتاده است، پرده بردارد. بنابراین در ادامه حدیث چنین می‌فرماید: «و اشد من یتیم هذا الیتیم یتیم ینقطع عن امامه لا یقدر الوصول الیه و لا یدری کیف حکمه فیما یتلی به من شرائع دینه» [۳۲۰]. یتیم‌تر از این یتیم، آن کسی را که از امامش دور افتاده، و قادر نیست او را بیابد و نمی‌داند که احکام دینش را چه سازد و از کجا تحصیل کند. می‌بینیم که امام علیه‌السلام حال کسی را که از امامش دور افتاده، از پدر مردگان بدتر می‌داند و تحیرش را در دوران دوری از امامش سخت‌تر توصیف می‌کند، که اگر آن که پدر از دست داده از برخی امکانات محروم است، یتیم حقیقی مبتلا- به تحیری است که اگر همچنان ادامه یابد او را به هلاکت خواهد کشید. از طرفی با توصیف این سرشکستگی نقش پدر حقیقی را گوشزد می‌کند که فقدان او چه لطمه‌ای به انسان [صفحه ۲۱۰] خواهد زد و اگر پدرش را نیابد بیابانه‌های جهل، نفسش را خواهد برید و گرگان صحرای ضلالت به خاک و خونس خواهند کشید. از جمله جلوه‌های مشفقانه پدر دلسوز، این است که نسبت به اعمال و رفتار فرزند خود، احساس مسؤولیت می‌کند و لغزشهای او را به گردن می‌گیرد. ائمه علیهم‌السلام نیز - که حقیقتاً پدران دلسوز این امت هستند - از گناهان شیعیان بسیار آزرده می‌شوند و برای آمرزش آنها استغفار می‌کنند. در آیات و روایات نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به امت خود بسیار نگران بود و خبر بخشوده شدن امت همواره برای حضرتش بشارت بزرگی بوده است. از جمله قرآن کریم درباره‌ی شفقت پدرا نه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیانی بسیار لطیف دارد: (لقد جاءکم رسول من أنفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریرص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم) [۳۲۱]. رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است و نسبت به هدایت شما اصرار می‌ورزد و در حق مؤمنان رؤوف و مهربان است. آری! پیامبر و امام نسبت به هدایت همه‌ی مردم حریرص اند ولی رأفت و رحمت آنان به مؤمنان اختصاص دارد. پدر دلسوز اگر ملاحظه کند فرزندش راه خطا می‌رود و مرتکب اشتباه می‌شود، با مهربانی و ملاطفت او را از خطایش باز می‌دارد و به هر قیمتی شده از سقوط و انحراف، نجاتش می‌دهد. برادر، در سختی‌ها و شدائد، برادر خود را تنها نمی‌گذارد و آن که برادری مانند خود دارد هیچ گاه خود را تنها احساس نمی‌کند. مادر مهربان، کودک خود را از خودش بیشتر دوست دارد. حاضر است به جای او همه‌ی ناراحتی‌ها و مشکلات را [صفحه ۲۱۱] تحمل کند، اما طفل او به سختی نیفتد و در دام بلا گرفتار نشود. جلوه‌های این همه رأفت، یک جا، در وجود نازنین امام علیه‌السلام جمع شده و خداوند چنین کسی را مربی، هادی و پدر بندگان خود، قرار داده است. کسی که ولایت چنین امامی را پذیرفته، خود را در دژ استوار و در سایه مهر و عطوفت چنان امامی قرار داده و دیگر از هیچ خطری نگرانی ندارد. کدام پدر را می‌توان از امام مهربان‌تر، آگاه‌تر، قوی‌تر، متقی‌تر، عالم‌تر و دستگیرتر یافت؟! مرحوم صدوق رحمه الله روایت جالبی را از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام نقل کرده که بیانگر جلوه‌های مشفقانه و پدرا نه امام علیه‌السلام است: «هر کس با شیعیان ما دشمنی کند، با من دشمنی کرده و هر که با ایشان دوستی نماید با من دوستی نموده؛ زیرا که آنها از خمیر مایه‌ی گل ما آفریده شده‌اند. پس هر که آنها را دوست بدارد، از ماست و هر که دشمنشان بدارد از ما نیست. شیعیان ما به نور خدا نظر می‌کنند و در رحمت خدا واقع می‌شوند و به کرامت الهی رستگار می‌گردند. هیچ یک از شیعیان

ما بیمار نمی‌شود، مگر این که به سبب بیماری او بیمار می‌شویم و غمناک نمی‌شود، مگر این که به خاطر او غمناک می‌گردیم و خوشحال نمی‌شود، مگر این که به خوشحالی‌ش شاد می‌شویم و هیچ یک از شیعیان ما از نظرمان غایب نمی‌ماند، هر کجای شرق و غرب زمین که باشند و هر که از شیعیانمان قرض‌دار بمیرد، پرداخت آن بر ماست و هر که از آنان ثروتی بر جای گذارد، برای ورثه‌ی اوست. شیعیان ما آن‌ها را که نماز را برپای دارند و زکات را ادا کنند و به حج خانه‌ی خدا روند و ماه رمضان را روزه بدارند، نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام دوستی کنند و از دشمنانشان بیزاری جویند. آن‌ها اهل ایمان و تقوی و ورع و پرهیزکاری. هر که آن‌ها را رد کند، خداوند را رد کرده و هر که بر ایشان طعن زند، بر خداوند طعن زده؛ زیرا که ایشان - به حق - بندگان خدایند و - براسستی - اولیای او هستند.» [۳۲۲]. [صفحه ۲۱۲]

وعده‌ی خوبان

از آن جا که اعمال شایسته و ناشایسته شیعیان در هر زمان بر امام همان زمان عرضه می‌شود، مهر بی کران امام علیه‌السلام ایجاب می‌کند که برای گنهکاران از خداوند استغفار کرده و برای نیکوکاران توفیق بیشتر و جزای نیکو مسألت نماید. از جمله شواهدی که می‌توان در تأیید این مدعا ارائه کرد، روایتی است که عبدالله بن ابان از امام هشتم شیعیان نقل می‌کند: «قلت للرضا علیه‌السلام: أدع الله لی ولأهل بیتی. قال: أولست أفعل؟ و الله ان أعمالکم لتعرض علی فی کل یوم و لیلۃ. فاستعظمت ذلک، فقال: أما تقرأ کتاب الله: (قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون) [۳۲۳] [۳۲۴]. به امام رضا علیه‌السلام عرض کردم: برای من و خانواده‌ام به درگاه خدا دعا کنید. ایشان فرمود: مگر نمی‌کنم؟ به خداوند سوگند که هر روز و شب کارهایتان را بدیده من می‌رسانند. آن گاه چون این سخن برای من گران آمد، آن حضرت فرمود: آیا کتاب خدا را نمی‌خوانی: «بگو هر کاری می‌کنید، بکنید که بزودی خداوند، فرستاده‌اش و مؤمنان کارت‌ان را می‌بینند.» همچنین، امام رضا علیه‌السلام بعد از آن که شخصا در مراسم تشییع و خاکسپاری یکی از شیعیان به ظاهر ناشناس خود شرکت می‌کند، در پاسخ یکی از دوستانش درباره‌ی پیشینه‌ی آشنایی خود با متوفی می‌فرماید: «أما علمت أنا، معاشر الأئمة، تعرض علينا أعمال شیعتنا صباحا و مساء؟ فما كان من التقصیر فی أعمالهم، سألنا الله - تعالی - الصّحح لصاحبه و ما كان من العلو، سألنا الله الشکر لصاحبه» [۳۲۵]. [صفحه ۲۱۳] آیا نمی‌دانی که کارهای پیروان ما، هر صبح و شام بر ما عرضه می‌شود؟ پس هر گونه کاستی که در کارهایشان باشد، ما از خداوند برای صاحب آن درخواست گذشت می‌کنیم و برای هر که بزرگواری کرده باشد، از خدای درخواست پاداش می‌نماییم.» از روایت فوق می‌توان به روشنی دریافت که روزی بر وجود مولایمان امام زمان علیه‌السلام نمی‌گذرد، مگر این که آن حضرت برای پیروان خویش دست دعا به درگاه یکتای بی‌انبار دراز می‌کند.

احسان امام

ریان بن صلت گوید: وقتی عازم عراق بودم، برای وداع خدمت حضرت رضا علیه‌السلام شرفیاب شدم و در نظرم بود جامه‌ای از جامه‌های آن حضرت را به عنوان کفن تقاضا نمایم و نیز چند درهمی از مال حضرتش - که حلال است - مسألت نمایم تا برای دخترانم انگشتر تهیه کنم، ولی در مراسم تودیع و خداحافظی گریه بر من غلبه کرد و سختی فراق و دشواری دور شدن از حضرت موجب شد خواسته‌هایم از یادم برود. با حضرتش وداع نموده و بیرون رفتم. ناگهان امام رضا علیه‌السلام مرا صدا زدند: ریان! برگرد! برگشتم. فرمود: دوست نداری چند درهم به تو بدهم که برای دخترانم انگشتر فراهم آوری؟ مایل نیستی پیراهنی از جامه‌هایم را به تو بدهم تا هر گاه مرگت فرا رسید در آن کفن شوی؟ عرض کردم: مولای من! همین دو درخواست در نظرم بود که مسألت نمایم، ولی غم فراق شما مانع گردید و از یاد بردم. امام علیه‌السلام از پشت متکای خود پیراهنی به من مرحمت و از زیر

مصلاهی خویش دراهمی عنایت فرمود که چون شمردم سی درهم بود [۳۲۶]. [صفحه ۲۱۴]

پناه بی پناهان

امام علیه‌السلام پناه مردم است. او نه تنها پناه مؤمنان و شیعیان، بلکه پناه همه‌ی بندگان خداست. گستره‌ی این مهر تا بدان جاست که حتی بر سر مخالفین نیز سایه افکنده است [۳۲۷]. امام صادق علیه‌السلام در جواب نامه محمد بن الحسن بن شمون نوشت: ما پناهگاه کسی هستیم که به ما پناه آورد: «نحن كهف لمن التجأ الینا» [۳۲۸]. سید بن طاووس رحمه الله، معتقد است که در هنگام روی آوردن شداید، بلایا، شبهات و فتنه‌ها باید به پناه امام زمان علیه‌السلام رفت و از آن حضرت استمداد نمود؛ چرا که اوست فریادرس درمانده‌ها و بیچارگان. لذا یکی از القاب شریف آن حضرت «غوث» به معنای فریادرس است [۳۲۹]. روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند، امام حسن، امام حسین، فاطمه‌ی زهرا و حضرت علی علیه‌السلام به ترتیب بر ایشان وارد شدند. با دیدن هر یک از آنان، اشک از دیدگان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جاری شد و آنان را اطراف خویش نشانند. برخی از اصحاب از علت گریه سؤال کردند. آن حضرت با بیان فضایی از هر یک از حضرات، اشاره‌ای به ماجرای شهادت آنان کردند. در بیان فضایل امام [صفحه ۲۱۵] حسین علیه‌السلام فرمود: حسین از من است... و پناهگاه پناه جویان است [۳۳۰]. جالب است که امام صادق علیه‌السلام نیز در بیان معرفی جلوه‌های رأفت امام رضا علیه‌السلام از ایشان به عنوان: غوث هذه الامه و غیایها [۳۳۱...]. (فریادرس و غیای امت) یاد می‌نمایند. نقل شده که در میدان نبرد، دشمن امیرالمؤمنین علیه‌السلام که در حال جنگ با ایشان بود، شمشیرش شکست و چون مرگ را پیش چشمش دید، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: یا علی! شمشیرت را به من ده! و آن حضرت بدون هیچ تأملی شمشیر خود را به او دادند. با تعجب عرض کرد: آیا نترسیدی که با شمشیرت تو را از بین ببرم؟ امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: ما خانواده‌ی کرم هستیم و هیچ گاه درخواست کسی را که به ما پناه آورد، رد نمی‌کنیم [۳۳۲]. دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری همچنین می‌توان از پناه آوردن مردم کوفه - در موقع خشکسالی - به امیرالمؤمنین علیه‌السلام یاد کرد، که ایشان به امام حسین علیه‌السلام فرمود که دعا کند و پس از دعا، باران فراوان نازل شد [۳۳۳]. افسوس و صد افسوس که مدتی نگذشت و مردم کوفه تلافی کردند؟!...

فتنه فراگیر

علی رغم تعابیر بسیار جذاب و نورانی در بیانات حضرت ثامن الحجج علیه‌السلام راجع به امامان معصوم و برکات وجودی آنان، متأسفانه عده بسیاری با وجود ابتلائات و شداید و مشکلات زیاد نسبت به مهر تابان و وجود مقدس گره گشای عالم، امام زمان علیه‌السلام غفلت دارند و فقط اسمی از امام غایب شنیده‌اند، ولی هیچ گاه به معنای [صفحه ۲۱۶] حقیقی کلمه، ارتباط روحی مناسبی با ایشان نداشته، از توسل و تمسک به آن حضرت غفلت می‌ورزند. فتنه‌ها و شداید در عصر غیبت امام عصر علیه‌السلام بسیار نگران کننده است. امام رضا علیه‌السلام در توصیف این فتنه‌های فراگیر می‌فرماید: «لابد من فتنه صماء صلیم، تسقط فیها کل بطانه و ولیجه و ذلك عند فقدان الشیعه الثالث من ولدی. یکی علیه‌السماء و أهل الأرض و کل حری و حران و کل حزین لهفان» [۳۳۴]. یک فتنه کور (خیلی مبهم و پیچیده) در راه است و ناگزیر فرا می‌رسد که هر خودی و دوست نزدیکی را سرنگون می‌کند. این فتنه، زمانی است که شیعیان، سومین از فرزندان مرا گم می‌کنند. اهل آسمان و زمین و هر زن و مرد دلسوخته و هر غمگین و اندوهناکی، بر آن حضرت گریه می‌کنند. «فتنه» به معنای امتحانی است که انسان را می‌فریبد و هر کس ممکن است در مقابل آن فریب خورده و بلغزد. به علاوه در بیابان دشواری این امتحان، تصریح فرموده که این فتنه «صماء» و «صلیم» است. «صماء» به معنای کر و «صلیم» به معنای شدید است؛ یعنی این امتحان، چنان سخت و دشوار و نامعلوم است که ممکن است دوستان و خواص را نیز

به زمین زند و همه را در معرض سقوط و انحراف قرار دهد. امام رضا علیه‌السلام این زمان را هنگام گریه و زاری اهل آسمان و زمین دانسته‌اند. دوره‌ای که اهل درد از گم کردن امام زمانشان، غمگین و افسرده خاطر هستند و شادی و خوشحالی نمی‌بینند؛ چون غم امام غایب از دل ایشان بیرون نمی‌رود و زندگی آنها با غم و اندوه بر غیبت امام زمانشان، آمیخته است. [صفحه ۲۱۸]

مصون از خطا

اشاره

«الامام مطهر من الذنوب، المبرء عن العيوب، مخصوص بالعلم، موسوم بالحلم، نظام‌الدین و عز المسلمین، غیظ المنافقین و بوار الکافرین»؛ امام از گناهان پاک و از عیوب میراست، تمام علم به وی اختصاص یافته، به خویشتن داری نمایان گردیده، مایه‌ی نظم دین و عزت مسلمین و خشم منافقین و هلاک کافرین است. [صفحه ۲۱۹] در این گفتار نغز و پر مایه، امام رضا علیه‌السلام در بیان صفات و ویژگی‌های امام سخنانی شیرین، شنیدنی، شادی‌بخش و شغف‌انگیز دارد. ایشان در ادامه‌ی فرمایشهای خود، به برخی کمالات امام علیه‌السلام اشاره می‌فرماید. از جمله فضایل بسیار مهم امام، «عصمت» است. ماده «عصم» در لغت به معنای منع و امساک، بازداری و نگه‌داری است و عصمت ملکه و حالت ثابت‌ی اجتناب از معاصی یا خطاهاست [۳۳۵] از نظر شیعه، عصمت امام به معنای «مصونیت از هر گونه خطا و لغزش اعم از عمدی و سهوی، کوچک و بزرگ، در نیت و قول و عمل در گذشته و حال و آینده» می‌باشد و این مسأله یک امر ذاتی نیست؛ به این معنا که امام به خودی خود از خطا مصون نیست، بلکه خداوند متعال به لطف خود، ایشان را از هر گونه اشتباهی محفوظ داشته است فیو می‌گوید: «عصمه الله من المکرهه: حفظه و وقاه»؛ خدا او را از مکرهه و ناخوشایند عصمت بخشید، یعنی او را حفظ نمود و نگه داشت [۳۳۶]. دلایل عقلی بسیاری برای عصمت ائمه علیهم‌السلام موجود است که به چند مورد آن اشاره می‌شود: ۱ - وظیفه امام هدایت مردم است و اگر خطا بر او روا باشد، لازم است دیگری او را از اشتباه حفظ نماید و چنانچه این فرد نیز ممکن الخطا باشد، محتاج به امام دیگری خواهد بود و در این صورت تسلسل پیش می‌آید - که محال است - پس لازم است امام از خطا و اشتباه معصوم باشد. ۲ - قرآن کریم اطاعت از امام را واجب می‌داند و می‌فرماید: [صفحه ۲۲۰] (أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم) [۳۳۷]. از خدا، پیامبر و صاحبان امرتان (ائمه) اطاعت کنید. حال اگر از امام خطایی سرزند، بر مردم واجب خواهد بود که با او مخالفت کنند و روشن است که این مخالفت منافی و جوب اطاعت امام است؛ پس لازم است امام معصوم باشد، چه در غیر این صورت وجوب اطاعتش امری عقلانی نیست. به عبارت دیگر چنانچه امام معصوم نباشد، ممکن است «امر به معصیت» و «نهی از معروف و طاعت» کند و چون بر مردم واجب است از او اطاعت کنند، یک کار از جهتی طاعت می‌شود و از جهتی معصیت و چنین چیزی محال است. پس امام باید معصوم باشد تا بتواند در همه جا به تمام معنی «امر به معروف» و «نهی از منکر» کند. ۳ - کتاب خدا (یعنی قرآن) به تنهایی نمی‌تواند حافظ دین الهی باشد؛ زیرا بسیاری از احکام شرعی را به صورت کلی ذکر کرده که نیاز به تبیین، تفسیر، تشریح و بیان جزئیات دارد. (چنانچه سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین است.) از این جهت باید انسان معصومی، متولی تبیین و تفسیر دین باشد تا انحراف در دین پدید نیاید [۳۳۸]. به تعبیر دیگر: امام حافظ شریعت است و اگر خطا و نسیان بر او روا باشد، وثوقی به تعبدیات و احکام تکلیفی که او بیان می‌کند، نخواهد بود. از آن جا «عصمت» امری است باطنی، فقط خداوند حکیم - که عالم به تمامی حقایق است - می‌داند چه کسی از گناه و لغزش معصوم است و برای باخبر شدن از این اعلام الهی، هیچ راهی جز نص صریح از جانب او بر زبان پاک نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست. بنابراین «امامت امام» زمانی ثابت می‌شود که از جانب خدا به وسیله پیامبرش نص صریح رسیده باشد و الا بدون وجود نص از جانب خدا امامت کسی ثابت نمی‌شود. [صفحه ۲۲۱] حتی اگر اکثریت قریب به اتفاق جامعه

کسی را به عنوان «امام» انتخاب نمایند، ولی هیچ نصی بر امامت وی نرسیده باشد، امامت این شخص باطل است. فاضل مقداد [۳۳۹] درباره‌ی عصمت گوید: «کسی که معصوم نیست، ظالم است (از این جهت که معصیت در هر مرتبه و درجه‌اش ظلم است، هر چند ظلم به نفس) و ظالم صلاحیت امامت را ندارد. پس غدیر معصوم صلاحیت امامت ندارد. بیان مطلب این که ظالم کسی است که هر چیزی را به جای خودش نمی‌گذارد و غیر معصوم این چنین است و آیه (لا ینال عهدی الظالمین) [۳۴۰] می‌گوید عهد خدا - که امامت است - به ظالم نمی‌رسد. پس امامت به غیر معصوم - که مصداق ظالم است - نخواهد رسید.» [۳۴۱]. محمد بن ابی‌عمیر می‌گوید: بهترین سخنی که از هشام بن حکم شنیدم این بود: از او پرسیدم آیا امام معصوم است؟ گفت: آری. گفتم: عصمت چیست و از چه راه می‌توان آن را اثبات نمود؟ گفت: منشأ تمام گناهان چهار چیز است و پنجمی ندارد: حرص، حسد، غضب، شهوت. این چهار صفت عوامل گناه می‌باشند، لیکن هیچ یک از اینها در وجود امام راه ندارد. امام بر دنیا حریص نیست؛ زیرا دنیا در اختیار او قرار دارد، پس حریص بودنش وجهی ندارد. امام حسود نمی‌شود؛ زیرا انسان بر مافوق حسد می‌ورزد، در حالی که بالاتر از مقام امامت مقامی نیست. امام برای امور دنیا غضب نمی‌کند بلکه فقط برای خدا غضب می‌کند و از آن جا که اجرای احکام و حدود الهی به دست امام انجام می‌گیرد، باید به گونه‌ای باشد که [صفحه ۲۲۲] ملامت مردم نتواند در وی اثر کند و از اجرای حدودش باز دارد. امام پیرو هوی و هوس نمی‌شود و دنیا را بر آخرت ترجیح نمی‌دهد؛ زیرا به آخرت و امور آخرون علاقه‌مند است [۳۴۲]. بنابراین عصمت ملکه‌ای نفسانی، قدرتی درونی و نیرویی باطنی است که دارنده‌ی آن - با وجود قدرت بر گناه - معصیت نمی‌کند. ادله‌ی عقلیه و نقلیه بر اعتبار عصمت در پیامبر و امام، قائم و ثابت است و چون از این حالت نفسانی کسی آگاه است که عالم به غیب و شهود و آگاه از اسرار و اعلان می‌باشد، لذا انتخاب پیغمبر و امام هم در انحصار حق تعالی می‌باشد؛ زیرا غیر از او کسی به باطن افراد و زوایای نیات و افکار آنان آگاهی ندارد. عصمت از کمالات نفسانی است و مانند سایر کمالات، دارای مراحل و مراتبی است که قدر متیقن و کمترین مرتبت آن، داشتن ملکه‌ی ترک معصیت و انجام طاعات است. معصوم کسی است که در تمام مراحل زندگی از همه گناهان کبیره و صغیره منزّه و مصون بوده باشد. این حد عصمتی است که در همه‌ی انبیا و اوصیا تحقق یافته است، ولی عصمتی که در خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم محقق است مرحله بالاتر و مرتبه‌ی رفیع‌تری است؛ یعنی همان گونه که حضراتشان در تمامی کمالات سرآمد همه‌ی خلق، - حتی انبیا و اولیا - بوده‌اند، در عصمت نیز، چنین هستند. ایشان نه تنها گناه نکرده، یا حتی فکر معصیت هم نمی‌کنند، بلکه هم معصومند و هم مؤید به تأییدات الهیه و هم مسدد و استوارند و از این رو هیچ گونه لغزشی از آنان سر نخواهد زد. [صفحه ۲۲۳]

عصمت در قرآن

از جمله آیات قرآن کریم که اشاره به عصمت ائمه علیهم السلام می‌کند ماجرای زیر است: در جریان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به همراه امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام در زیر یک کسای بزرگ جمع شدند، جبرئیل نازل شد و برای این پنج نور پاک و خاندان معصومشان، وحی الهی را چنین خواند: (انما یرید لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) [۳۴۳]. همانا خداوند می‌خواهد تا هر گونه گناه و ناپاکی را از شما اهل بیت دور کند و شما را بخوبی پاک سازد. آیه‌ی تطهیر، برهان روشن عصمت است؛ زیرا واژه‌ی «الرجس» (با توجه به این که الف و لام آن، الف و لام جنس است)، هر گونه پلیدی و گناه و از جمله شرک را شامل می‌شود. بنابراین از آن جا که کلمه «انما» برای حصر و تأکید است، روشن می‌شود که اراده‌ی قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهل بیت علیهم السلام از هر گونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند و این همان مقام عصمت است. اما این که آیه‌ی تطهیر درباره‌ی چه کسانی نازل شده است، روایات فراوانی در مورد حدیث کساء وارد شده که از همه‌ی آنها استفاده می‌شود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا

خواننده، عبایی بر آنها افکند و فرمود: خدایا! اینان اهل بیت من اند. رجس و آلودگی را از آنان دور کن. در این هنگام آیهی تطهیر نازل شد. حاکم حسکانی نیشابوری (از دانشمندان اهل سنت) این روایات را به طرق متعدد از روایان مختلفی گرد آورده است [۳۴۴]. [صفحه ۲۲۴]

عصمت امیرالمؤمنین

پیش تر گفتیم که مردم صلاحیت تعیین امام را ندارند و در انتخاب و نصب امام شورا و انتخاب عموم هیچ جایگاهی ندارد، بلکه امامت امری است الهی و خداوند سبحان فرد شایستهی آن مقام را تعیین می‌فرماید. بنابراین امامت، از این جهت عینا مانند نبوت می‌باشد. اکنون باید ببینیم از میان کسانی که ادعای امامت و خلافت کردند، کدام یک معصوم و شایستهی مقام امامت بوده و چه کسانی به تعبیر قرآن کریم ظالم بوده و صلاحیت احراز این مقام را نداشتند. شیعه و سنی معتقدند امیرمؤمنان علیه‌السلام معصوم بوده و هیچ گاه بت نپرستیده و هرگز برای صنمی سجده ننموده است. اولین کسی که دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پذیرفته، اسلام آورد و با آن حضرت نماز گزارد علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود. چنان که خود آن امام همام به این حقیقت چنین تصریح می‌فرماید: «فانی ولدت علی الفطره و سبقت الی الایمان و الهجرة» [۳۴۵]؛ من بر فطرت توحید تولد یافته‌ام و در ایمان و مهاجرت از همه پیش قدم بوده‌ام. امیرالمؤمنین علیه‌السلام برخلاف سایر اصحاب که از کفر و شرک و بت پرستی بیرون آمده، قبول اسلام نمودند، به اندازهی چشم بر هم زدنی به خدا کفر و شرک نورزیده است. بسیاری از دانشمندان اهل سنت از ابن عباس نقل نموده‌اند که گفت: «و الله ما من عبد آمن بالله الا و قد عبد الصنم الا علی بن ابی طالب فانه آمن بالله غیر أن یعبد صنما» [۳۴۶]. به خدا قسم! احدی از افراد این امت ایمان نیاورد، مگر آن که قبلا- بت می‌پرستید، بجز علی بن ابی طالب علیه‌السلام؛ زیرا آن حضرت به خدا ایمان آورد و اسلام را پذیرفت، بدون آن که بت و صنمی را پرستیده باشد. [صفحه ۲۲۵] بنابر اسناد و مدارک معتبری که در کتب معتبر تاریخ اسلامی ذکر شده همگی کسانی که در مقابل امیرمؤمنان علیه‌السلام ادعای امامت نموده‌اند، سابقه کفر و شرک دارند و ظالم می‌باشند. ابوبکر و عمر و عثمان که در خلافت از ایشان پیشی گرفتند و ادعای امامت نمودند، سابقه کفر و بت پرستی دارند و لذا ظالم می‌باشند و آیهی (لا- ینال عهدی الظالمین) بر آنها منطبق است. به همین دلیل، امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام صریحا به کفر و بت پرستی آنان اشاره می‌فرمود، چنان که روزی عثمان با حضرت علی علیه‌السلام به بحث و مشاجره پرداخته و چون در ضمن گفتگو نام ابوبکر و عمر به میان آمد، وی با کمال جسارت و وقاحت به آن حضرت - که نفس نفیس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است - گفت: ابوبکر و عمر بهتر از تو می‌باشند! حضرت فرمود: «أنا خیر منک و منهم». عبادت الله قبلهما و عبادته بعدهما؛ من از تو و آن دو (ابوبکر و عمر) برترم؛ زیرا [در آن زمان که شما سه نفر بت می‌پرستیدید من خدای یکتا را می‌پرستیدم] من قبل از اینکه ابوبکر و عمر اظهار اسلام نمایند، خدا را می‌پرستیدم و تو بعد از آن دو اظهار اسلام نمودی و خدای را عبادت کردی [۳۴۷]. حاصل کلام، این که: بر اساس فرموده خدای تعالی در آیهی شریفه (لا ینال عهدی الظالمین) امام باید معصوم باشد و حتی در یک لحظه از لحظات عمرش، مرتکب ظلم و معصیت نشده باشد. به همین دلیل، قداست مقام امامت و شرافت جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و الهی بودن این منصب شامخ و مرتبه ربانی اقتضا می‌نماید فقط حضرت مولی الموحدین، امیرالمؤمنین علیه‌السلام - که معصوم است - امام باشد و دیگران [صفحه ۲۲۶] که ادعای امامت نمودند و در خلافت بر آن حضرت تقدم جستند، ظالم می‌باشند و عهد امامت به آنان نمی‌رسد [۳۴۸].

بی عیب و نقص

امام از عیوب مبراست، چه عیوب ظاهری و بدنی و چه عیوب باطنی و اخلاقی. از آن جایی که امام الگو و مقتدای همه عالم

می‌باشد، نباید عیب یا نقصی داشته باشد و هر چه برای انسان عیب محسوب شود امام از آن مبرا است. چه، او حجت خدا بر مردم است و اقتضای حجت بودن او این است که احدی از او برتر نباشد. بر همین مبناست که حضرت رضا علیه‌السلام حریم قدسی امام را از هر گونه عیب منزّه می‌داند... (و المبرأ عن العیوب) از طرف دیگر، گفتیم که امام در تمام شؤون زندگی، معصوم است و این عصمت با داشتن عیوب، منافات دارد. در حریم قدسی او، غفلت، نسیان، سهو، خطا، عدم التفات، افراط، تفریط، ندانستن و نفهمیدن، نشنیدن و ندیدن و مانند اینها، راه ندارد [۳۴۹].

دانش بی‌کران

«الامام... المخصوص بالعلم» حضرت رضا علیه‌السلام می‌فرماید: تمام علم به امام اختصاص دارد. امام علیه‌السلام معدن، سرچشمه و حقیقت علم است، همه علوم نزد او جمع شده و دیگران - اگر بهره‌ای از علم دارند - خوشه‌چین خرمن اویند. ایشان قواعد علم و وارث گنجینه‌های علوم [صفحه ۲۲۷] الهی و جایگاه علوم نبویه است. خطایی بس بزرگ است که او را دانشمندی همچون سایر دانشمندان بخوانیم، که باید امام علیه‌السلام را تندیس انسانی دانش و آگاهی بدانیم - که سراپا آکنده از بینش و دانایی است - و این مطلب در خطبه غدیریّه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز، کاملاً نمایان است. چنانکه درباره حضرت مهدی علیه‌السلام می‌فرماید: «ألا انه وارث كل علم و المحيط به» [۳۵۰]. آگاه باشید که وی وارث هر دانش و در بردارنده آن است. آری! علم الهی، بسان باران، از آسمان امامت و ولایت بر جان مردمان فرو می‌ریزد و تشنه کامان معرفت را حیات و طراوتی ملکوتی می‌بخشد. در شرح و توضیح فرازهای بعدی کلام حضرت از علم امام و ویژگی‌های آن بیش‌تر خواهیم گفت.

الگوی بردباری

«الامام... موسم بالحلم» از صفات عالی انسانی و مکارم اخلاقی که در قرآن و احادیث بسیار مورد توجه بوده و در سیره‌ی ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز به روشنی جلوه‌گری می‌کند «حلم و بردباری» است که از عوامل مهم جذب دلهای غافل، به سوی اسلام می‌باشد. «حلم» به معنای منضبط کردن نفس از هیجان غضب و احساسات است، به گونه‌ای که حالت سکون، طمأنینه و صبر در مقابل نامالایمات به انسان دست دهد و از سبک مغزی، اقدامات نابخردانه و خشم پرهیز کند. «حلم» محصول اعتدال در قوه‌ی غضبیه است و حلیم کسی است که اهل افراط و تفریط در اعمال قوه‌ی غضبیه نباشد. در نتیجه کسی که با داشتن قدرت بر انتقام و کيفر، عجله نکند، حلیم نامیده می‌شود. [صفحه ۲۲۸] نکته بسیار لطیف و دقیقی در فرمایش امام رضا علیه‌السلام وجود دارد و آن این که می‌فرماید: «الامام... مخصوص بالعلم و موسوم بالحلم»؛ علم اختصاص به امام داشته و حلم نشانه‌ی اوست. علم بدون حلم، بی‌ثمر است. کسی که عالم باشد، اما حلیم و بردبار نباشد، نمی‌تواند آنچه‌ان که باید از علمش استفاده کند. به تعبیر امام جواد علیه‌السلام حلم، لباس عالم است و عالم نباید از آن عاری شود، تا دیگران نیز از علم او بهره‌مند گردند [۳۵۱]. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «لم یثمر العلم حتی یقارنه الحلم» [۳۵۲]. زمانی انسان می‌تواند میوه علم را بچیند که علم او با حلمش مقارن گردد. از این روست که امام رضا علیه‌السلام نیز در بیان ویژگی‌های امام، در این مقام به مسأله حلم اشاره می‌فرماید. آری! امام باید بردبارترین و پر حوصله‌ترین مردم باشد [۳۵۳] آگاهی اجمالی از زندگی و سیره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام مؤید این حقیقت است که ایشان در عین داشتن توان و قدرت، از منتهای عقل و آرامش و بردباری بهره‌مندند. در این جا مناسب است به نمونه‌ای از حلم حضراتشان به عنوان زینت گفتار اشاره گردد: ابوه‌ریره حاجتی داشت. خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شرفیاب شد و حضرت خواسته او را اجابت فرمود، در حالی که روز قبل علیه حضرتش حرفها زده بود. اصحاب در مقام اعتراض برآمده و گفتند: مولای ما! این همان کسی است که دیروز نسبت به شما چنین و چنان گفت و امروز زمان جبران است. حضرت فرمود: [صفحه ۲۲۹] «انی

لأستحیی أن یغلب جهله علمی و ذنبه عفوی و مسألته جودی» [۳۵۴]. من شرم می‌کنم از این که جهل او بر علم من، بدی او بر بخشش و گذشت من و خواهش او بر جود من غالب آید. و نیز حضرتش در خطبه‌ای که در آن از فضایل آل محمد علیهم‌السلام سخن گفته، چنین فرموده است: حلم و بردباری ایشان از علم‌شان و ظاهر آنها از باطن‌شان و سکوت‌شان از حکمت‌های کلامشان حکایت می‌کند [...] [۳۵۵]. حلم شما ز علم حاکی بود عصمتتان چشمه پاکی بود ظاهر تان نور بود در ظهور باطنان جلوه‌ی الله بود صمت شما از سر حکمت بود نطق شما بر همه حجت بود اگر چه ائمه علیهم‌السلام همگی به چنین کمالی آراسته بوده‌اند، لیکن تجلی این صفت ممان (یعنی حلم و بردباری) در برخی از آنان بروز و ظهور بیشتری دارد، به طوری که عبارت «و الحلم الحسینی» [۳۵۶] در مورد امام حسن مجتبی علیه‌السلام مشهور و معروف است. جلوه‌ی این کمال در وجود آن امام همان آن قدر زیاد بود که حتی دشمنان نیز بدان اعتراف کرده‌اند؛ از جمله نقل شده: هنگامی که پیکر مطهر امام حسن مجتبی علیه‌السلام را به سوی بقیع تشییع می‌کردند، مروان - که از دشمنان سرسخت خاندان نبوت بود - برای حمل پیکر به زیر تابوت آن [صفحه ۲۳۰] حضرت آمد. امام حسین علیه‌السلام به او فرمود: آیا جنازه امام حسن علیه‌السلام را حمل می‌کنی با این که همواره جرعه‌های اندوه را در زمان حیاتش به او می‌خوراندی؟! مروان در پاسخ گفت: آری، این کارها را با کسی انجام دادم که حلم و خویشتن داری او با کوهها برابری می‌کرد [۳۵۷]. صبر هم از صبر تو بی تاب شد کوزه شد و زهر شد و آب شد بعد شهادت نکشید از تو دست تیر شد و بر تن پاکت نشست همچین نقل کرده‌اند که مردی شامی به سب و شتم حضرت مجتبی علیه‌السلام و پدر بزرگوارش زبان گشود. وقتی ناسزای او خاتمه یافت، حضرت به او سلام کرده، به رویش لبخند زد و فرمود: ای پیرمرد! گمان می‌کنم غریب هستی و گویا امر بر تو مشتبّه شده. اگر گرسنه‌ای تو را سیر کنیم و اگر حاجتی داری به تو عطا نماییم و اگر راهنمایی می‌خواهی، تو را رهنمون شویم و اگر مرکب لازم داری به تو ارزانی داریم. برهنگی‌ات را با جامه، نیابت را با بخشش، آوارگی‌ات را با پناه دادن و حوائج‌ت را با ادا نمودن برطرف سازیم و اگر به خانه‌ی ما بیایی و میهمان ما باشی، تا در این دیار هستی، برای تو بهتر است، که ما منزلی وسیع و آبرویی بسیار و مالی فراوان داریم. مردک شامی دشنام گو که این گفتار را شنید، اشک از دیده‌اش فرو ریخت و گفت: أشهد أنك خلیفه الله فی أرضه، (الله أعلم حیث یجعل رسالته) [۳۵۸]؛ گواهی می‌دهم به [صفحه ۲۳۱] درستی که تو در زمین خلیفه‌ی خدایی و خدا خوب می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد و جامه‌ی زیبای خلافت الهی را بر قامت موزون چه ذوات مقدسی بپوشاند. تو و پدرت پیش از این مبعوض‌ترین خلق خدا پیش من بودید. پس از این گفتار بار و بنه‌اش را برداشته، به مهمان‌سرای حضرت رهسپار شد و پیوسته مهمان آن جناب بود. رشته‌ی محبت حضرت را به گردن افکند و حلقه‌ی غلامی او را آویزه‌ی گوش نمود [۳۵۹]. حضرت امام رضا علیه‌السلام در بخشی دیگر از این روایت شریف نیز از امام با لقب زیبای «کامل‌الحلم» یاد می‌فرماید و برآستی هم که در حق چنان افرادی، فقط شایسته و بایسته است که گفته شود: کامل‌الحلم. بخصوص اگر در کنار این موارد به این نکته توجه داشته باشیم که بقا و حیات همین فردی که به حضرت ظلم کرده، جسارت می‌کند و ناسزا می‌گوید، به واسطه همان عزیزی است که مورد جسارت و اهانت قرار گرفته، تمام تار و پود و حرکت و سکونش به طفیل آن وجود مقدسی است که ساکت نشسته و حلم می‌ورزد. در حالی که اگر نازی کند، درهم فرو ریزند قالب‌ها. [صفحه ۲۳۴]

یگانه‌ی دوران

«الامام واحد دهره، لا یدانیه أحد و لا یعادلّه عالم و لا یوجد له بدل و لا له مثل و لا نظیر»؛ امام یگانه دوران خویش است. کسی به [مقام] او نزدیک نباشد. جایگزینی برایش یافت نشود. هیچ دانشمندی با او هم طراز نیاید و هم‌تا و همانندی ندارد. سخن گفتن از کسی که سراسر معناست و نور، بس دشوار و ناممکن است؛ چه، چشم توان نگاه به آفتاب را ندارد، چه رسد به توصیف و تعریف آن. بدون تردید هرگز نمی‌توان به کنه معرفت امام علیه‌السلام نایل شد، اما بیان نورانی ائمه علیهم‌السلام در وصف امامت و مقام

امام می‌تواند راه گشای ره‌پویان این طریق باشد. آیا در میان دانشمندان کسی را سراغ داریم که مانند امام، معدن علوم ربانی و بشری باشد؟ او تنها کسی است که با چکیده‌ای از دانش الهام بخش خویش، ریشه درخت علم را آبیاری کرده، ساقه‌اش را رشد داده، شاخسارش را نیرو بخشیده و برگ‌هایش را سرسبز نموده و شکوفه‌هایش را طراوت بخشیده، آن را به ثمر نشانده و میوه‌هایش را برای استفاده در دسترس قرار داده است. امام، بینشی نافذ، روحی پاک، و اندیشه‌ای شگرف دارد. از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایتی مفصل و بسیار جالب در امر محبت امام نقل شده که مضامین آن بسیار شبیه فرمایش امام رضا علیه‌السلام است و دریچه دیگری از معرفت امام را به روی مشتاقان می‌گشاید [۳۶۰]. [صفحه ۲۳۵] ایشان به طارق بن شهاب - که طریق آسمان امامت می‌جست و پی شهاب می‌گرفت، مگرش موسی وار «بقیس من النار» [۳۶۱] رساند و از آن نار، ره به کوی نور الأنوار یابد - فرمود [۳۶۲]: «امام کلمه‌ی خدایی است، برهان الهی و جهت پروردگار است [۳۶۳] و نماینده‌ی خواست آفریدگار [۳۶۴]. امام نور یزدان است و واسطه‌ی معرفی درست خلاق جهان [۳۶۵]. اما آیت کردگار است و نشانه‌ی خاص پروردگار. او را خدای برمی‌گزیند و از همگان برتر و بهتر می‌داند و آن علم و توفیق و کمال که شایسته‌ی مقام امامت است را در او می‌نهد و سپس طاعت و ولایت وی را بر همه‌ی آفریدگانش واجب می‌کند (زیرا خیرشان در اطاعت اوست و کمالشان وابسته‌ی قبول ولایت او). از آن پس، نماینده‌ی حق و ولی مطلق، در آسمانها و زمین «امام» است. تمام بندگان خدا در عالم تکوین و تشریح، پیمان‌دار آند که از این «وجود عزیز» بهره‌گیرند و از رهبری و هدایت او، به جان استقبال کنند. هر که بر او پیشی گیرد و بی فرمان وی کاری انجام دهد، نافرمانی خدای را کرده و از مرز ایمان، بدر رفته است. امام، هر چه را خدا خواهد، کند و همان که ایزد متعال خواهد، دلخواه او نیز همان است. [صفحه ۲۳۶] بر بازویش نوشته شده: (و تمت کلمه ربك صدقا و عدلا) [۳۶۶]. آری! وجود امام، صدق محض است و عدل تام و تمام. برای امام، ستونی روشن و نورانی نصب شده که سری به آسمان دارد و پای بر زمین و با این روشنایی و نور، امام می‌تواند باطنها را بنگرد و از نهانی‌ها آگهی یابد و آنچه را در عالم است بشناسد، همه‌ی موجودات ملکوتی و برتر از آن را نیز مشاهده کند و مهم‌تر از همه به اعمال بندگان خدا واقف شود. امام زبان پرندگان را می‌داند، کلام غیر آدمی را می‌شناسد، و بدین سبب بر آنان نیز ولایت دارد. امام شخصیتی است که خداوند او را شایسته‌ی وحی و الهام خویش دانسته و لایق آگاهی از مسایل غیب شناخته، به کلمه‌ی خویش مؤیدش ساخته و حکمت خاصه‌اش را بدو تلقین فرموده. دل وی را جایگاه ظهور مشیت خویش نموده و او را سلطنت و چیرگی عالم بخشیده، امارت و فرمان‌روایی جهان داده و همه را محکوم طاعت او گردانیده است. امامت میراث انبیاست و مرتبه‌ی اصفیا، خلافت خدایی و جانشینی به تمام معنای رسولان الهی است و همین مقام است که «ولایت و سلطنت» از آن خیزد و «هدایت و عصمت» از آن تراود و چنین مرتبه‌ای، حقیقت نمای کامل دین است و می‌تواند بهتر و عالی‌تر از هر میزان و مکتبی جانهای کمال جوی را رهبری کند. امام دلیل رهروان طریق حق و روشنی‌بخش طالبان هدایت است. او راه سالکان کوی خدا و خورشید نور افشان دل‌های آشناست. ولایت امام مایه‌ی نجات و طاعت او لازمه‌ی حیات و مددکار عالم پس از ممات است. همین «ولایت» مؤمنان را عزت دهد و گنهکاران را سبب شفاعت گردد. [صفحه ۲۳۷] محبان را رهایی از بلا و عذاب بخشد و تابعان را به رستگاری و کامیابی رساند. آری «ولایت»، شاخص‌ترین علامت اسلام است. کمال ایمان بدان وابسته و شناخت حدود و احکام بدان مربوط است. سنتها را هم او روشن کند و حرام را از حلال بدرستی باز نماید. و چنین مرتبه‌ای را کسی بجز آن که خدایش برگزیده و لایق شناخته‌حائز نگردد و غیر آن که پروردگارش مقدم داشته و امامت و حکمت بخشیده واجد نشود. پس منظور از «ولایت»: - حفظ مرزهای اخلاق و دین و انسانیت است. - چاره‌سازی نیکو برای امور دنیوی و اخروی است. - و بستر مناسب برای رساندن جامعه به مرز انسانیت و کمال می‌باشد. امام برای تشنگان، آب گوارا و برای هدایت خواهان، دلیل و راهنماست. نمودار عالی این مرتبت در وجود علی بن ابی‌طالب و یازده فرزند گرامیش علیهم‌السلام تحقق یافته است. آنان مرکز دایره‌ی ایمان، قطب حقیقی وجود و آسمان جود و شرف و ریشه‌ی عزت و مجد و منشأ پیدایش بزرگی و جلال و مسیر رسیدن به کمال می‌باشند. امام

چراغ پر نور هدایت است و راه روشن سعادت. اما آب حیات بخشی است که پیایی فرا رسد [۳۶۷] و دریایی است که دمام، فزونی گیرد و غوغا کند [۳۶۸]. امام، ماه تابان است و ابر پر باران. آن گاه که مهالک دیده‌ها را کور سازد، او راه نماید و دست گیرد و زمانی که تاریکی‌های حیات، نومییدی فراهم سازد، او شمع به میان جمع آورد و همه را امید بخشد. [صفحه ۲۳۸] بحر وجود او را کرانه نیست؛ و شرافت ذاتش را توصیف ممکن نی و دست و دیده‌ها را وصول به دامانش نه [۳۶۹]. او چشمه‌ی جوشان است و بوستان وسیع و بی کران [۳۷۰] و فزاینده‌ی نشاط جان [۳۷۱]. وجود امام سراپا عمل صالح است. روش مستقیم را او نماید و داوری درست، او فرماید و پدری، به تمام معنا، او کند و در پیش آمده‌های سخت او مدد رساند. حاکم اوست و آمر به حق، او و ناهی از باطل نیز، او. بر آفریدگان - از جانب خدا - او نگهبانی کند. خداوند تنها او را ایمان بر حقایق قرار داده است. راهنمایی بندگان را - به امر پروردگار - او عهده‌دار است و تا هر جا که مرز حکومت خدایی، وسعت یافته، مسند دار قضا و داوری [۳۷۲] اوست. ظاهر وجودش را قدرتی [جز خدا] حاکم نگردد و باطن او را هیچ فهم و درکی، به درست نشناسد [۳۷۳] مثل و مانندش، عصر او به خود نبیند [۳۷۴] و کس به درجه و مرتبت وی، هرگز دست نیابد. او پرتو جلال کبریا و شرف ارض و سماست. عقل را تفکر در مقامش، متحیر سازد و مغز را توجه به کمالش مبهوت کند و امام، هم از این حد برتر است و هم از آن میزان، فراتر. بر همین اساس است که در روایات می‌بینیم امام علیه‌السلام نیز دعوت به تحدی کرده و اقوام و ملل را در مناقشه‌های علمی، فرهنگی و مسابقه‌های علمی در عرصه‌ی عدل، [صفحه ۲۳۹] احسان، عبادت و ... به هم‌آوردی خوانده است و در عین حال، خود خبر داده که کسی توان مقابله با او را ندارد. شهپر اندیشه و عمل هیچ تیز پروازی نمی‌تواند امام را پشت سر بگذارد و بر او غالب و پیروز گردد. جمله‌ی معروف امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود: «ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر» [۳۷۵]، در حقیقت، تحدی و مبارزه طلبی آن ولی خداست. اگرچه هر تشنه کامی موظف است برای دسترسی به آب حیات و حکمت در دامنه‌هایش به کاوش و جستجو پردازد تا از تشنگی هلاک نگردد، اما کسی نمی‌تواند از دامنه‌ی این کوه بالا رود و به قله‌ی منبع آن - که منبع جوش و خروش معرفت و حکمت است - نزدیک گردد؛ چون فوران این سیل سهمگین او را غرق خواهد کرد. چنان که هیچ پرنده‌ی بلند پروازی نیز نمی‌تواند اوج گرفته و بر قله‌ی علم و معرفت آن بنشیند. بنابراین در میدان ارزش‌گذاری علمی و عملی، کسی جرأت هم‌آوردی در مقابل دودمان رسالت را ندارد و آنها همواره پیشتاز و پیشرو این صحنه هستند. اگر بنابر مقایسه باشد، باید آنها را با یکدیگر قیاس کرد - که نور واحدند - نه دیگران را با آنها. شخصی به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: مگر پیامبر خدا نفرموده است: آسمان سایه نیفکنده و زمین در بر نگرفته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: بله. گفت: یعنی ابوذر حتی از خود آن حضرت و امیرمؤمنان و حسن و حسین علیهم‌السلام نیز راستگوتر بود؟ امام صادق علیه‌السلام در پاسخ چنین فرمود: سال چند ماه دارد؟ گفت: دوازده ماه. فرمود: چند ماه آن حرام است؟ گفت: چهار ماه. فرمود: آیا ماه رمضان هم جزو اینهاست؟ گفت: نه فرمود: در ماه رمضان [صفحه ۲۴۰] شبی هست که به تنهایی از هزار ماه بالاتر است. بدین ترتیب، این ماه، ماهی است که اساسا با سایر ماه‌ها مقایسه نمی‌شود. در مقایسه‌ی دیگر ماههاست که گفته می‌شود: چهار ماه آن، ماه حرام است. آن گاه فرمود: نمی‌توان کسی را با ما، اهل بیت، مقایسه کرد [۳۷۶] ابوذر در قیاس با دیگران، راستگوترین است، نه در مقایسه با ما. بنابراین تنها خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام از قدر و منزلت این بزرگواران آگاهند و اگر کسی در مدح و اوصاف ایشان سخنی می‌گوید، تنها به قدر معرفت و دانایی خود، مطالبی اظهار می‌دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرمود: علی جان! کسی خدا را نشناخته جز من و تو و کسی مرا نشناخته غیر از خدا و تو و کسی تو را نشناخته مگر خدا و من. از طرف دیگر آن مقدار از معرفت که مقدور ممکنات است و قابل پیمودن برای آنان، مراتب فراوانی دارد و همانند کوهی رفیع و بلند مرتبه است که ائمه علیهم‌السلام در اوج قله‌ی آن و شاگردانشان در دامنه‌های این کوه بلند قرار گرفته‌اند. هر کس به میزان توان و بهره‌مندی خود از مکتب آنان، مسافتی را به سوی این قله‌ی رفیع طی می‌کند و در عین حال،

فاصله‌ی او تا اوج قله به اندازه‌ی فاصله‌ی معصوم با غیر معصوم است. «لایقاس بآل محمد من هذه الامه احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابداء. هم اساس هم اساس الدین و عماد الیقین» [۳۷۷]. در میان این امت [که بهترین امت است]، کسی با آل محمد علیهم السلام مقایسه نمی‌شود [چه رسد به سایر امتها]. کسانی که ریزه‌خوار خوان نعمت آل محمد علیهم السلام هستند، با آنها برابری نخواهند کرد. آنان ریشه و اساس دین و پایه‌های استوار یقین هستند. [صفحه ۲۴۱] وجه تمایز اصلی و اساسی مقام امامت از دیگران، ادراک همین معارف بلند است که برد فکر و شهپر اندیشه دیگران به سپهر آن راه ندارد. در مقامات و کمالات عملی، شاگردان آنها نیز کم و بیش می‌توانستند از ایشان پیروی کنند [۳۷۸] و حداقل از دور هم که شده، دستی بر آتش داشته باشند؛ لیکن فاصله‌ی آنان با اهل بیت علیهم السلام به حدی است که هرگز نباید با هم مقایسه شوند. تمام این فضایل به امام علیه السلام اختصاص دارد، نه این که او از فضیلت بهره‌ای داشته باشد؛ چون ممکن است در آحاد مردم هم کسانی باشند که برخی از کمالات را دارا هستند و برخی فضایل در آنها جمع است، اما امام علیه السلام به تمام فضیلت‌ها آراسته شده و همه‌ی کمالات به نحو اعلی و ابسط در او جمع است. امام معدن فضیلت است، بی آن که خود در طلبش رفته باشد. این گونه نیست که امام پس از سالها تحصیل علم و رنج ریاضت به کسب این فضایل نایل آمده باشد، بلکه این کمالات امتیازی است که خدای سبحان، از فضل خویش به آنها عنایت فرموده است و حضرت رضا علیه السلام به این حقیقت چنین تصریح می‌فرماید: «مخصوص بالفضل کله من غیر طلب منه له و لا اکتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب»؛ به تمام فضیلت‌ها مخصوص است بدون این که خود در طلب آن رفته و آن را به دست آورده باشد، بلکه امتیازی است که خدا به فضل و بخشش به او عطا نموده. [صفحه ۲۴۲] آنچه خوبان همه دارند... انسان کامل از جمیع ماسوی الله برتر است، به یاد بیاوریم فرازی از زیارت جامعه را که: «آتاکم الله ما لم یؤت احدنا من العالمین»... [۳۷۹]، خطاب به امام علیه السلام عرض می‌کنیم خداوند سبحان به شما مقامی عطا کرده که به هیچ یک از عالمیان چنین عطایی نفرموده است. این سخن یک انسان معمولی نیست تا مبالغه و توصیف خارج از حد باشد. بیان امام معصوم علیه السلام است که خود را به ما معرفی می‌کند. مرحوم شبر در توضیح جمله فوق - که بیانگر عظمت خاندان رسالت است و شاید در این زیارت سخنی به بلندای این کلام و به رفعت این جمله نیامده باشد - بیانی در خور تأمل دارد: خداوند به شما خاندان از علوم ربانی و دانش‌های خدایی و معارف حقانی (شناخت‌های حق و اصیل) و اسرار الهی (پنهانی‌ها و رموز با غیر نگفتنی) و فضایل و کمالات نفسانی و اخلاق و خوی و خصلت‌های ملکوتی افزوده داده و عنایاتی نموده که به هیچ کس از تمامی عالمین و همه‌ی جهانیان، غیر از جدتان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرحمت نفرموده است [۳۸۰]. بیشتر از یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر عالی تبار تمام، طفلان دبستانان مرتبه‌شان، رتبه‌ی سلمانان شخصی نقل می‌کند که: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: شیعیان، نسبت به موسی و [صفحه ۲۴۳] عیسی و امیرالمؤمنین علیه السلام چه می‌گویند؟ گفتم: گمان می‌کنند که موسی و عیسی افضل از امیرالمؤمنین هستند. حضرت فرمود: آیا باور دارند که علی علیه السلام می‌دانست آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانست؟ گفتم: آری، ولی در هر حال هیچ کس را بر انبیای اولوالعزم مقدم نمی‌دارند. فرمود: با آنان به کتاب خدا استدلال نما! گفتم: از کجای قرآن دلیل آورم؟ فرمود: خداوند راجع به موسی فرمود: (و کتبنا له فی الألواح من کل شیء) [۳۸۱]؛ برای موسی در الواح از هر چیزی نوشتیم [نه این که همه چیز نوشتیم] و نسبت به عیسی فرمود: (و لأبین لکم بعض الذی تختلفون فیہ) [۳۸۲]؛ بیان می‌کنم برای شما بعض آنچه را که در آن اختلاف دارید [نه همه را]، ولی راجع به پیامبر اکرم فرمود: (و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا) [۳۸۳]؛ تو را گواه همه پیامبران می‌آوریم، (و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء) [۳۸۴]؛ بر تو کتابی فرستادیم که روشن کننده همه چیز است. [۳۸۵]. آری! هیچ کس به خود این اجازه را نمی‌دهد که در رسیدن به مقام و جایگاه این خاندان طمع ببندد؛ چون همه می‌دانند که این رفعت مقام مخصوص برگزیدگان عالم هستی است. یکی از یاران امام رضا علیه السلام گوید: روزی در خراسان، در حضور ایشان بودم. مردی پرسید: اگر اتفاقی بیفتد به که روی آوریم؟ (یعنی اگر به وجود مبارک شما آسیبی برسد و شما را نداشته باشیم

به چه کسی مراجعه کنیم؟) امام علیه السلام فرمود: به فرزندم ابوجعفر علیه السلام. [صفحه ۲۴۴] آن مرد از این پاسخ غرق تعجب شد (چون فرزند ایشان شش یا هفت ساله بوده). امام علیه السلام فرمود: از چنین چیزی نباید تعجب کرد؛ زیرا خداوند عیسی بن مریم را در شیر خواری - که از فرزندم ابوجعفر کوچکتر بود - به مقام رسالت و نبوت برگزیده و او را صاحب شریعت گردانید. آری! این فضل و رحمت خداوندی است، به هر کس که بخواهد اختصاص می دهد، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از جد والا تبارش حضرت صادق علیه السلام به مناسبت آیه شریفه‌ی: (الله یختص برحمته من یشاء)، چنین نقل نموده که آن حضرت فرمود: مختص به رحمت، پیامبر خدا و وصی او هستند. بدرستی که خداوند صد رحمت آفریده که نود و نه تای آن نزد محمد و علی و عترت و خاندان آنان علیهم السلام ذخیره شده و یک جزء باقیمانده‌ی آن بر سایر موجودات تقسیم شده است [۳۸۶]. مناسب است در این حدیث دقت بیشتری نموده و به نسبتی که در آن آمده توجه زیادتری مبذول شود. هر چه که خوبان همگی داشتند به ارث از بهر تو بگذاشتند هر چه که بوده است جمال و جلال حق به شما داد تمام و کمال [صفحه ۲۴۶]

همه معترفند

اشاره

«فمن ذا الذی یبلغ معرفه الامام، أو یکنه اختیاره؟! هیهات! هیهات! ضلت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خست العیون و تصاغرت العظما و تحیرت الحکماء و تقاصرت الحلما و حصرت الخطباء و جهلت الألباء و کلت الشعراء و عجزت الادیاء و عیبت البلغاء عن وصف شأن من شأنه، أو فضیله من فضائله و أقرت بالعجز و التقصیر و کیف یوصف بکله، أو ینعت بکنهه، أو یفهم شیء من أمره، أو یوجد من یقوم مقامه و یغنی غناه، لا کیف و أنى؟ و هو بحیث النجم من ید المتناولین و وصف الواصفین. فأین الاختیار من هذا؟! و این العقول عن هذا؟! و این یوجد مثل هذا؟! پس کیست که بتواند امام را بشناسد، یا وی را انتخاب کند؟ نه، هرگز! هرگز! در وصف شأنی از شؤون و فضیلتی از فضایلش عقول به گمراهی افتاده، حیران و سرگردان گردیده، دیدگان فرومانده، بزرگان کوچک (حقیر) شده، حکیمان در وله، عقول خردمندان کوتاه، خطیبان از خطابه بازمانده، دانایان از درکش عاجز گشته، شاعران از سرایش وامانده، ادیبان در مانده بلاغی گویان خسته و ناتوان شده، و جملگی به عجز خویش معترفند. [صفحه ۲۴۷]

چگونه می توان وصف او کرد و کنه اش را بیان نمود، یا چیزی از کارش را فهمید؟ یا کسی را یافت که جایش را بگیرد؟! نه! چگونه ممکن است؟ و حال آن که نسبت او، و وصف کنندگانش بسان اختران و دستان مردمان است. پس انتخاب آنان کجا و این مقام کجا؟! خردها کجا و درک این منزلت کجا؟! در کدامین مکان می توان چنین شخصیتی را یافت؟! [صفحه ۲۴۸] خداوند متعال دودمان رسالت را در جایگاهی از عظمت و منزلت و قرب خود قرار داده که نه فوق آن مقامی است و نه هم سان آن، جایگاهی و این حقیقت را در همه‌ی عوالم و به همه‌ی بندگانش اعلام نموده تا همه بدانند اینان کیانند و چه جایگاهی دارند. این خاندان جلالت امرشان، عظمت منزلتشان، بزرگی شأنشان، تمامیت مقام نورانشان، جایگاه خاصشان، شرافت محل و مرتبه شان و ثبات و پایداریشان و قرار و مقامشان در نزد خدا از همگان بیشتر است. این حقایق را به همه‌ی عالمیان و مجموعه هستی شناساندند و به یک مرتبه هم اکتفا ننموده، بلکه به طور مکرر در عوالم مختلف این معارف را بازگو نمودند تا همه‌ی مخلوقات، از انسانها و فرشتگان و جنیان - همه و همه - دانستند که این خاندان، جایگاه خاصی نزد پروردگار دارند و احدی از مخلوقات حق نزدیک شدن و طمع بستن در مقام و منزلت آنان را ندارد. احادیث در این زمینه فراوان است که به عنوان نمونه به نقل یکی از آنها بسنده می گردد. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی ارواح را دو هزار سال قبل از اجساد آفرید و برترین و شریف ترین آنها را ارواح پیامبر اکرم و امیرمؤمنان و فاطمه‌ی زهرا و حسن و حسین و ائمه بعد از آنان علیهم السلام قرار داده و آنان

را بر آسمان و زمین و کوهها عرضه داشت و نور حضراتشان همه‌ی آنها را زیر پوشش گرفت. خداوند به آسمانها و زمین و کوهها فرمود: اینها دوستان من و حجت‌های من بر خلق و پیشوایان بندگان من هستند. هیچ مخلوقی نیافریده‌ام که نزد من از اینان محبوب‌تر باشد و بهشتم را برای آنان و دوستانشان و آتشم را برای مخالفین و دشمنانشان آفریده‌ام. هر کس منزلت آنان را نزد من و جایگاهشان را نسبت به عظمت من ادعا نماید، او را چنان عذابی نمایم که هیچ کس را چنان عذاب نکرده‌ام و وی را با مشرکین در [صفحه ۲۴۹] پایین‌ترین درکات آتش جای دهم و هر کس به ولایت آنان و مقام و منزلتشان اقرار کند، او را با آنان در باغ‌های بهشت جای می‌دهم و هر چه بخواهد نزد من برایش فراهم است. چون آدم و همسرش در بهشت سکنی گزیدند به جایگاهی نظر افکندند که بسیار شریف و رفیع بود. گفتند: بارالها! این جایگاه از آن کیست؟ خطاب شد: سر بردارید و ساق عرض را بنگرید. چون چنین کردند، اسامی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بعد از آنان علیهم‌السلام را بر ساق عرش دیدند. گفتند: خدایا! اینان چه رفعت و مقام و شأن و منزلتی نزد تو دارند؟ خداوند فرمود: اگر اینان نبودند، شما را خلق نمی‌کردم. ایشان خزانه‌داران علم من و امینان اسرار من هستند. زینهار که به آنان به دیده‌ی حسد بنگرید و تمنای منزلت آنان نمایید و جایگاه کرامت آنان جویید، که داخل در نهی و نافرمانی من گردیده، از ظالمین شمرده خواهید شد. پرسیدند: ظالمین کیانند؟ فرمود: آنان که به ناحق ادعای منزلت این دودمان را نمایند. عرض کردند: پروردگارا! جایگاه ظالمین این خاندان را در آتشت به ما بنما، همان گونه که منزلت ایشان را در بهشت به ما نشان دادی. خداوند - عزوجل - فرمود: جایگاه آنان در پایین‌ترین درکات آتش است... ای آدم و ای حوا! هرگز به این انوار و حجت‌های من به دیده‌ی حسد ننگرید که از جوار من رانده شده، خوار و ذلیل خواهید شد [۳۸۷]. روایت دیگری که در همین مورد و مؤید همین مطلب، از معصوم علیه‌السلام نقل شده چنین است: حضرت موسی علیه‌السلام در آن شب که به شرف خطاب و کلام حق تعالی نایل گردید، [صفحه ۲۵۰] دید هر سنگی در طور، زبانش به ذکر پیامبر خاتم، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نقبا و جانشینان او گویاست. این معنی را به حق تعالی عرضه داشت. خطاب شد: «یا بن عمران! انی خلقتهم قبل الأنوار و جعلتهم خزاند الأسرار، یشاهدون أنوار ملکوتی و جعلتهم خزانه علمی و لسان حکمی و معدن سری و جعلت الدنیا و الآخرة لأجلهم»؛ ای پسران عمران! به درستی که من اینان را پیش از همه‌ی انوار آفریدم و آنان را جایگاه اسرار خود قرار دادم، که شاهد انوار ملکوت من هستند. آری! ایشان خزانه علم و زبان حکمت و معدن سر منند و دنیا و آخرت را به خاطر ایشان آفریده‌ام. حضرت موسی علیه‌السلام عرض کرد: خدایا! مرا از امت او بدار. خطاب شد: «اذا عرف محمد و أوصیائه علیهم‌السلام و عرف فضلهم و آمنت بهم فأنتم من أمته»؛ هر گاه حضرت محمد و اوصیای او را شناختی و به فضلشان معرفت یافتی و به آنان ایمان آوردی، تو هم از امت او هستی [۳۸۸]. در نزد این خاندان از اسرار الهی اموری است که آن را برای احدی اظهار نموده‌اند و غیر از نفوس پاک و شریف خودشان، هیچ کس - حتی پیامبران اولوالعزم و فرشتگان مقرب و آزمون یافتگان از اهل ایمان در عالم هستی - تاب تحمل و قابلیت حمل و پذیرش آن اسرار الهی را ندارد. «فمظمتم جلاله و اکبرتم شأنه و مجدتم کرمه و ادمتم ذکرة»؛ شما باید که جلال خدایی را، به عظمت، نشان دادید و کار او را معرفی کردید. بخشش وی را مجد بخشیدید و یادش را دوام و بقا دادید. [صفحه ۲۵۱] و نیز خود فرمودند: «لولانا لما عرف الله»؛ اگر ما نبودیم، خداوند [درست] شناخته نمی‌شد. پس، در ادب ایشان باید نگریست، در فصاحت کلامشان دقت نمود، در تحلیلات روانی ایشان، در کشف رموز اخلاقی و اجتماعیشان که همه و همه اعجاب‌آور است و شگفت‌انگیز. بی جا نیست که حتی کسانی چون ابوذر - با آن مقام رفیع و جایگاه بلند معرفت - در شناخت امام و حجت خدا اظهار ناتوانی می‌کنند؛ از جمله روزی ابوذر در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و علی علیه‌السلام هم در محضر ایشان حضور داشت. دیری نپایید ابوذر از محفل بیرون رفت. در میان راه به خلیفه‌ی دوم رسید. از ابوذر پرسید: کجا بودی؟ گفت: خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. سؤال کرد: در محضر ایشان که بود؟ ابوذر گفت: کسی بود که او را نشناختم. از یکدیگر جدا شدند. خلیفه‌ی دوم شرفیاب شد. دید علی علیه‌السلام

خدمت رسول خداست. عرض کرد: امروز از ابوذر دروغی شنیدم، کسی که شما راستگویی او را همواره می‌ستایید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: از ابوذر چه شنیدی؟ گفت: پرسیدم: خدمت پیامبر که بود؟ پاسخ داد: کسی بود که او را نشناختم. اکنون می‌بینم که علی علیه‌السلام در محضر شماست! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ابوذر دروغ نگفته. او هم علی علیه‌السلام را نمی‌شناسد [۳۸۹].

فراتر از عقول

«ضلت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسئت العیون»؛ عقل‌ها، سرگشته و اندیشه‌ها، سرگردان و خردمندان حیرت زده و دیده‌ها، وامانده. [صفحه ۲۵۲] عقل، فکر و اندیشه از شناخت حقیقت انسان‌های کاملی که خداوند سبحان آنها را به عنوان حافظان و خزانه داران اسرار غیب خویش انتخاب نموده، در حیرت است؛ چرا که اوصاف بی بدیشان تمام شدنی و کمالاتشان شرح دادنی نیست و جلال و جمالشان توصیف ناپذیر است. عبارات فوق بیان‌گر عجز انسانها از شناخت کامل و رسیدن به کنه معرفت گلهای سرسبد عالم هستی، ائمه علیهم‌السلام، می‌باشد و چرا چنین نباشد؟ چگونه می‌توان بندگان برگزیده‌ی الهی را که مظاهر تامه اسماء و صفات خدای سبحانند ستود و در مقام ستایش آنان برآمد و کمالاتشان را بر شمرد...؟ «و لا ابلغ من المدح کنهکم»؛ ... با مدحی که می‌آورم به کنه شما نمی‌رسم. می‌دانم که با توصیف شما نمی‌توانم به قدر و منزلت شما راه یابم و به جاه و جلال شما پی ببرم و قدر و منزلت شما را بدانم. این مطلب که: می‌دانم و می‌فهمم که نمی‌فهمم و راه به جایی نمی‌برم و به کنه امر شما واقف نمی‌گردم، مطلبی است بسیار مهم و حائز اهمیت. از سویی نخستین گام تکامل و از جهتی آخرین مرز معرفت شماست. ای مگس عرصه‌ی سیم‌رخ نه جولانگه توست عرض خود میبری و زحمت ما می‌داری وقتی عقل توان درک چیزی را ندارد، اگر در محدوده آن وارد شود، یقیناً جز سرگشتگی چیزی نصیب او نخواهد شد، که فرمود: «ضلت العقول». در کلام نغز و دلنشین امام رضا علیه‌السلام برای سرگردانی عقل سه لفظ و سه گونه توصیف آورده شده است: ضلالت، تیه و حیرت. «سلیمان کتانی»، دانشمند مسیحی لبنانی چه زیبا به این حقیقت اشاره می‌نماید: [صفحه ۲۵۳] «ای سرور من! آیا روا و سزااست که به جای فراهم آمدن به خدمت، درباره‌ات اختلاف پیدا کنند؟! بعضی از آنها تو را از دست دادند و تو را نیافتند... گروهی تو را از دست دادند و یافتند... و فرقه‌ای تو را یافته، آنگه از دست دادند... بی شک، این شگفت حیرت‌زایی است» [۳۹۰]. «ضلالت» در جایی مطرح است که طریق مطلوب یافت نشده است؛ مثلاً- کسی می‌خواهد به جایی برود، ولی راه را پیدا نکرده است. در این صورت گفته می‌شود او دچار ضلالت شده است. نمی‌داند باید به کدام طرف برود و سر در گم است. «تیه» در جایی مطرح است که رفتن و حرکت در غیر مطلوب باشد. کسی راهی را رفته و بعد می‌فهمد مسیر را اشتباه پیموده. این جا می‌گویند «تاهت»؛ یعنی آنچه که دنبال آن بوده، این جا نیست. «حیرت» حاصل رفتن و حرکت کردن در غیر طریق مطلوب است. وقتی فرد راهی را به اشتباه می‌رود و می‌فهمد که مقصود و مطلوب او نیست، دچار حیرت و سرگردانی می‌شود. کسانی که امام را با دیگران قیاس کرده و گفتند: امام شخصی است که علمش بیش از دیگران است، راهی به شناخت امام باز کرده‌اند که بیراهه است و به نتیجه‌ای رسیده‌اند که حیرت و سرگردانی به همراه دارد. این سخنان امام رضا علیه‌السلام در فضایی مطرح شده است که مردم در بحث امامت متحیر بوده‌اند. این حقیقت از ابتدای روایت و گزارش راوی به امام علیه‌السلام که مردم درباره امامت بحث می‌کنند (یعنی خود را صاحب نظر می‌دانند) روشن می‌شود و این جاست که امام علیه‌السلام می‌فرماید...: «تاهت الحلوم». مردم چه می‌گویند؟ چه می‌توانند بگویند؟ چه می‌فهمند که بگویند؟ هر کس هر چه در مورد امامت بگوید [صفحه ۲۵۴] بیراهه رفته است! مگر آنچه از بیانات گهربار خودشان صادر شده باشد. اگر کسی بدون راهنمایی آنها در مورد امامت حرفی بزند، مصداق «تاهت الحلوم» است. اکنون در کلام نورانی ائمه علیهم‌السلام نیک بیندیشید که امام کیست؟ امام علیه‌السلام بشری است فرشته‌خو با پیکری آسمانی و وجودی الهی، روانی پاک و

مقامی والا، پرتوی رخشان، و رازی نهان [۳۹۱]. او، گویای حقایق و راستی‌هاست و منبع علم حقیقی. کلامش روشن‌گر گفتارهاست و پایان دهنده اختلاف نظرها [۳۹۲]. او همان است که دانش کتاب خدا در سینه‌ی اوست [۳۹۳]. امام علیه‌السلام، درب ورود به آستان رحمانی و عنایت یزدانی است [۳۹۴]. او باب بخشایش بی‌منتهاست [۳۹۵]. او، برگزیده و خاص و خالص شده برای خداست [۳۹۶]. «تصاغر العظماء، تحیرت الحکماء و تقاصرت الحلما»؛ بزرگان در برابرش کوچکنند، حکیمان در وادی معرفتش حیران و دوراندیشان مقصر و ناتوانند. هر انسان شریفی در مقابل شرافت امام علیه‌السلام، متواضع و خاشع است. بزرگان بشری هر چه بزرگ باشند، در محضر امام علیه‌السلام احساس کرنش و ذلت می‌کنند. [صفحه ۲۵۵] هیچ کس نمی‌تواند در مقابل ایشان خودی نشان داده، عرض اندام نماید. سخن مالک بن انس، رئیس مذهب مالکی، درباره‌ی امام صادق علیه‌السلام مؤید این مدعا است: «ما رأی عین و لا سمعت أذن و لا خطر علی قلب بشر أفضل من جعفر الصادق فضلا و علما و عبادة و ورعا» [۳۹۷]. چشمی ندیده و گوشی نشنیده و به قلب انسانی خطور نکرده مردی را که از نظر علم و عبادت و تقوا، برتر از امام صادق علیه‌السلام باشد. دانشمند معروف اهل تسنن، حاکم حسکانی حنفی (متوفای بعد از سال ۴۹۰ هجری) کتابی در دو جلد، به نام «شواهد التنزیل»، نوشته و در مورد انگیزه‌ی تألیف این کتاب می‌گوید: در مجلسی که جمعی از علما گرد هم آمده بودند، شخصی گفت: هیچ آیه‌ای از قرآن در شأن علی و آل علی علیهم‌السلام نازل نشده است. در آن جمع جز یک نفر، کسی به او اعتراض نکرد. من در مورد تهمت و افترای بزرگ آن شخص بهت زده شدم و بر حسب وظیفه تصمیم گرفتم آیاتی از قرآن را که در شأن علی و آل علی علیهم‌السلام وارد شده، جمع‌آوری کنم. این کتاب بر همین اساس تألیف گردیده است [۳۹۸]. او در این مجموعه به ذکر ۲۱۰ آیه از قرآن کریم که در شأن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و آل پاک او علیهم‌السلام نازل شده پرداخته است. حتی غیر مسلمانان نیز در مقابل عظمت و شأن والای امام علیه‌السلام اظهار عجز و کوچکی نموده‌اند؛ از جمله جورج جرداق، دانشمند مشهور مسیحی، به وجود شخصیتی چون علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در بین انسانها افتخار می‌کند. او می‌گوید: [صفحه ۲۵۶] ای جهان! چه می‌شد که همه‌ی نیروهایت را می‌فشردی و در هر روزگار شخصیتی مانند علی با آن عقل و قلب و زبان و شمشیر نمودار می‌ساختی! [۳۹۹]. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: چه گویم درباره‌ی مردی که اهل ذمه - با آن که اسلام را نپذیرفته‌اند - به او مهر می‌ورزند. فیلسوفان با آن که میانه‌ای با اهل دین ندارند، بزرگش می‌شمارند. شاهان روم و فرنگ، شمایل او را در کنیسه‌ها و پرستش گاههای خود نقش می‌کنند، و شاهان ترک و دیلم عکس او را بر شمشیرهای خود حک می‌نمایند [۴۰۰]. آنچه که دشمنان ائمه را بسیار می‌آزرد و مایه رنجش خاطر و عذاب وجدان آنان می‌شد، همین بود که با وجود قدرت و عظمت ظاهری که داشتند، در مقابل آن عزیزان خدا احساس خردی و حقارت می‌کردند و این حقیقت در گفتار و رفتار جباران و متکبران نسبت به حضراتشان بخوبی هویداست. در روایتی که متضمن گرفتن بیعت برای ولایت عهدی امام رضا علیه‌السلام است، چنین آمده که: آنچه به دستور مأمون انجام شد، اشتباه بود و نشانه فسخ بیعت بود، نه بیعت و امام علیه‌السلام آن خطا را اصلاح فرمودند و بار دیگر بیعت گرفته شد. در آخر حدیث آمده است: مردم گفتند: چگونه کسی که کیفیت بیعت گرفتن را نمی‌داند، شایسته‌ی رهبری است؟ آن که می‌داند، اولی و سزاوارتر به این امر است و همین موجب شد که مأمون حضرتش را مسموم نماید [۴۰۱]. مأمون خلیفه‌ای قدرتمند بود عفریتی مستکبر، ولی در مقابل امام علیه‌السلام احساس حقارت و پستی کرد و همین احساس او را به طرح نقشه‌ی قتل آن حضرت کشاند. [صفحه ۲۵۷] در آخر حدیث مفصلی که بیان‌گر نحوه‌ی نماز و دعای باران حضرت رضا علیه‌السلام است چنین آمده که: پیوسته مأمون خود را حقیر و کوچک و ذلیل می‌دید تا شهادت حضرت فرا رسید [۴۰۲]. و از این نمونه‌ها در زندگانی این خاندان و سردمداران زمانشان فراوان نقل شده است؛ از جمله‌ی آنها گفتگویی است که مأمون با پدرش داشته است. وی ماجرا را چنین بازگو می‌کند: وقتی پدرم، هارون، به فرزندانش دستور اکرام و مشایعت موسی بن جعفر علیه‌السلام را داد، چون مجلس خلوت شد من که جرأت از فرزندان دیگر پدرم بیشتر بود، گفتم: یا امیرالمؤمنین! این آقا چه کسی بود که او را این قدر تعظیم و

تکریم نمودی و به احترامش از جا برخاسته و از او استقبال نموده و در صدر مجلس جایش دادی و خود از او فروتر نشستی و سپس امر کردی تا رکاب او را گرفته و با احترام مشایعتش نماییم؟ گفت: این امام مردمان است و حجت خداست بر خلق و خلیفه‌ی اوست میان بندگان. گفتم: یا امیرالمؤمنین! مگر نه این است که این صفت‌ها که گفתי همه از آن تست؟ گفت: من امام جماعتم و رهبر مردمانم در ظاهر و به قهر و غلبه، ولی موسی بن جعفر امام بر حق است. فرزندم! به خدا قسم که او به مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از من و همه‌ی مردم سزاوارتر است، ولی بدان! به خدا اگر تو نیز در امر حکومت با من منازعت کنی و ستیز آوری سرت را - که دو دیده‌ات در آن جای دارد - از پیکرت بردارم؛ زیرا که ملک عقیم است. حکومت و ریاست، خویش و بیگانه نمی‌شناسد و پدر و پسر به حساب نمی‌آورد [۴۰۳]. [صفحه ۲۵۸] جای آن است که شاهان ز تو شرمند شوند سلطنت را بگذارند و همه بنده شوند به سر خاک شهیدان از افتد گذرت کشته و مرده هم از قدرت تو زنده شوند جمع خوبان همه چون کوب و خورشید تویی تو برون آی که این جمله پراکنده شوند آری، عصاره و نقاوه‌ی سخن همان است که امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام فرمود...: «حصرت الخطباء و جهلت الألباء و عجزت الأدباء»؛ نه سخنوران بیان عظمتش را تاب می‌آورند و نه دانایان پرده‌ی جهلشان را توان دریدن دارند و نه ادیبان جز اظهار عجز در برابر عظمتش راهی دارند. خطیبان صاحب سخن در وصف امام عاجز مانده‌اند. اگر چه خطیب کسی است که بتواند خوب بیان و توصیف کند ولیک، اگر اندیشه او در مورد چیزی محصور بود، نمی‌تواند آن را وصف کند. خطیبان و سخن‌سرایان در توصیف مقام امام، زبانشان بسته است. آنها محدودند و محصور و افق اندیشه‌شان به معرفت امام نایل نمی‌شود. قلمرو عقل بشری بسیار محدودتر از آن است که بتواند اوصاف کسانی را که مثل اعلای الهی اند درک کند. اینها کجا و درک مقام امام کجا؟ علامه سید رضی رحمه الله می‌گوید: امیرمؤمنان سرچشمه و آبشخور فصاحت و منشأ و مولد بلاغت بود. رازهای پوشیده‌ی این فن از آن حضرت پدیدار گشت و قوانین آن از او گرفته شد. همه‌ی سخنوران شیوه‌ی او را پی گرفتند و واعظان شیرین سخن از گفتار او یاری جستند. با این وجود، علی علیه‌السلام از همه پیشی گرفت و دیگران وامانندند و او تقدم جست و دیگران عقب افتادند؛ زیرا در سخنش دانش الهی تجلی دارد و بوی [صفحه ۲۵۹] خوش بیانات نبوی از آن می‌آید [۴۰۴]. و نیز گوید: لغت عرب - که در مقابل هیچ کس سر فرود نیاورده بود - در مقابل او سر تسلیم فرود آورد. دشواری‌هایش در مقابل او آسان و لغات بیگانه و ناآشنایش رام و در فرمان او بودند. دروازه‌هایش را گشوده و او خود سرچشمه و جویبار گوارای فصاحت و بلاغت بود. رازهای نهفته‌اش به وسیله‌ی او آشکار و قوانین و دستوراتش از او گرفته شد [۴۰۵]. آنچه که معلوم و مسلم است آن که امام علیه‌السلام قواعد و قوانین بلاغت را ابداع کرد. اساس و پایه‌ی آن را به دست داد و اصول و قواعدی را که می‌باید بر طبق آنها رفتار کرد تعیین نمود. در بین عموم عرب کسی مانند امام علیه‌السلام به روش‌ها و اسلوب‌ها آشنا نبود. بر هر گوینده و نویسنده‌ای برتر یافت. از هر سخنران و خطیبی گویاتر و از هر نویسنده‌ای که بر روی کاغذ قلم زده است، تواناتر بود. خطیبان، خطابه را از او فرا گرفتند و ادیبان در نویسندگی به او اقتدا کردند. به گاه سخنوری، گوشه‌ها به سمت زبان او کشیده و نفس‌ها در سینه‌ها حبس می‌شد و همه به او گوش فرا می‌دادند. به گاه نویسندگی، در بیان مطالب و رساندن مفاهیم امر و نهی، تواناترین بود. به گاه جدال و بحث برطرف مقابل چیره می‌شد و استدلال می‌نمود و او را سرکوب می‌کرد. دانشمند عرب گوید: قواعد زبان ما را او نهاد. خردمند دیگر گوید: در حکمت و دانش را او گشود. و بالاخره، آن دانشمند مسیحی می‌گوید: علی علیه‌السلام جایی را اشغال کرده است که: یک دانشمند، او را ستاره‌ی درخشان علم و ادب می‌بیند و یک نویسنده‌ی برجسته، از [صفحه ۲۶۰] شیوه‌ی نگارش او پیروی می‌کند و یک فقیه، همیشه بر تحقیقات و نظرات وی تکیه می‌نماید. آری! ادیبان از تشریح اوصاف امام عاجز و ناتوانند؛ زیرا تحقق این مهم، زمانی است که به کنه معرفت، او را بشناسند و این میسر نگرردد مگر با سیراب شدن از جاری زلال کلام امامان نور. یک دهان خواهیم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک و دهان یابم چنین و صد چنین تنگ آید در فغان این چنین این قدر هم گر نگویم ای سند شیشه‌ی دل از ضعیفی بشکنند [۴۰۶]. شاعران نیز در

توصیف امام علیه‌السلام و حتی بیان شأنی از شؤون او علیه‌السلام عاجز و درمانده‌اند...؛ «کلت الشعراء و عیبت البلغاء»؛ شعرا در توصیف او متحیرند و سخن‌وران در تعریفش وامانده‌اند؛ زیرا سرمایه اصلی شاعر، تخیل قوی اوست و زمانی در توصیف و تعریف چیزی موفق است که در تخیل او بگنجد و این جاست که شاعر می‌تواند آن را به نظم در آورده و توصیف کند، ولی چون اوصاف امام علیه‌السلام در تخیل نمی‌گنجد، لذا شاعر متحیر می‌ماند که چه بگوید و چگونه او را توصیف کند؟ نه بشر توانمش گفت، نه خدا توانمش خواند متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را آری؛ شعرا نیز فقط در آن حد که امام، خود را برای دیگران تعریف و توصیف فرموده است قادرند او را بشناسند و در قالب شعر توصیفش نمایند. [صفحه ۲۶۱] من چه گویم که تو، همان باشی هر چه گویم، تو بهتر از آنی چرا که شناخت انسان کامل - که مظهر همه زیبایی‌ها و جمیع اسما و صفات الهی است - فقط کار انسان کامل است و غیر او از عهدی وصف و تعریفش بر نمی‌آید. تعبیر دلنشین و شیوای شاعر معروف و پدر شعر نو «نیما یوشیج» در این ارتباط جالب است. او می‌گوید: ای علی! ای پیشوای مؤمنین و متقیان! در این دنیای کثیف، من به تو متوجه هستم. من از هر کس هر چه دیدم غلط بود [۴۰۷...]. پیشوای مکتب شافعیان گوید: ما، در او (امام علی علیه‌السلام)، آن قدر اثر خدایی یافتیم و صفات پروردگاری به دست آوردیم که عاقبت ندانستیم: او خود، خدای بود یا از خدا جدای بود. و مات الشافعی و لیس یدری علی ربه ام ربه الله [۴۰۸]. شافعی، در حالی بمرد که تحقیق او درباره‌ی علی علیه‌السلام نتوانست پاسخگوی آن باشد که: خدا پروردگار اوست، یا علی؟ صاحب بن عباد گوید: و قالوا: علی علاقت: لا فان العلا بعلی علا [۴۰۹]. گفتند: علی به مقامات شامخی رسیده است. گفتیم: نه، بلکه این مراتب شامخ انسانی است که والایی خود را از علی علیه‌السلام گرفته است. [صفحه ۲۶۲] شیخ کاظم ازری خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گوید: لک فی مرتضی‌العلی و المعالی درجات لا یرتقی ادناها خصک الله فی مآثر شتی هی مثل الأعداد لا یتناها لیت عینا بغير روضک ترعی قذیت و استمر فیها قذاها لک نفس من جوهر اللطف صیغت جعل الله کل نفس فداها [۴۱۰]. تو را در مقامات بلند و پسندیده پایه‌هایی است که امید دست یافتن به فروترین آنها در کسی نیست. خداوند تو را به افتخارات بزرگی نایل ساخته که به سان عددها نامتناهی‌اند. کاش آن دیده که در غیر سبزه‌زار تو می‌گردد، خاری پیوسته در آن بماند. جان تو را از جوهر لطف قالب زده‌اند. خداوند همه‌ی جانها را فدای تو کند! گویندگان و سخنوران بلیغ نیز از توصیف امام عاجزند. ابن ابی‌العوجاء، استاد سخنور مادیین تاریخ - بلکه مادیین جهان - با کبر و غرور به خدمت امام صادق علیه‌السلام می‌رفت، ولی چون بر حضرت وارد می‌شد، سر به زیر می‌افکند و مؤدب در محضر ایشان می‌ایستاد و چه بسا، حتی از هیبت امام علیه‌السلام سؤالش را فراموش می‌کرد. امام علیه‌السلام می‌پرسیدند: مگر برای پرسیدن فلان سؤال نیامده‌ای؟ می‌گفت: بله، یابن رسول الله! و حضرت سؤالش را پاسخ می‌دادند [۴۱۱]. ابن ابی‌الحدید به مطلب زیبایی در این ارتباط اشاره می‌نماید. او می‌گوید: به فصاحت بنگر که چه سان خود را در اختیار علی نهاد و زمامش را به دست او سپرد! مزه خدای که به این مرد چنین مزایای پر بها و ویژگی‌های گرانبمایه بخشید. نوجوانی از فرزندان عرب مکه با آن که آمیزشی با حکیمان نداشت، در آشنایی به حکمت از افلاطون و ارسطو سرآمد و گرچه معاشرتی با دانشمندان علم اخلاق ننمود، از سقراط به مسائل اخلاقی آگاه‌تر شد [... صفحه ۲۶۳] به خلف احمر گفتند: کدام دلیرترند، علی یا عنبسه یا بسطام؟ پاسخ داد: عنبسه و بسطام را با افراد بشر و آدمیان سنجند، نه با آن کس که از حد بشریت فراتر است. گفتند: به هر حال چیزی بگو. گفت: خدا را سوگند! اگر علی نهیبی به روی آنان زند، هر دو قالب تهی کنند، پیش از آن که به آنان بتازد! [۴۱۲].

ناتوانی همگان

همگان درباره‌ی امام علیه‌السلام به تحقیق پرداختند، و در راه شناختش به جان شتافتند، اما هر چه بیشتر رفتند، کمتر دریافتند. حیرت‌زده و وامانده‌اند. قصه‌ها بافتند. آن یک، «انسان کاملش» گفت و این یک «فرشته». انش «اعجوبه» نامید و این، «آفریننده». آن

«پیشوایش» خواند و این «حلول کرده‌ی خدا» [۴۱۳]. هر یک به نظر خویش مطمئن شده، راه رفته را درست پنداشته و دل بر آن گماشتند، که: (کل حزب بما لدیهم فرحون) [۴۱۴]، ولی ندای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همه جا طنین انداز گشت که فرمود: «یا علی! هیچ کس جز خدای و من - چنان که بایست - تو را نشناخت.» باز هم به خاطر بی‌اوریم کلام امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را که می‌فرمود: چگونه می‌توان او را توصیف نمود، یا حقیقتش را درک کرد و یا به فهم چیزی از امر او دست یافت. برای شارح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، نیز همین مشکل در پیش بوده که پیاپی [صفحه ۲۶۴] گفته است: چه گویم، درباره‌ی کسی که ... چه گویم، درباره‌ی کسی که دشمنان و ستیزندگان نیز سر به آستان فضایش فرود آوردند و انکار مناقب و کتمان فضایل او را بر نتابیدند؛ زیرا که دانستی بنی‌امیه بر حکومت اسلامی در شرق و غرب زمین چیره شدند و به هر نیرنگی در خاموش ساختن نور او کوشیدند و حقایق را علیه او تحریف نمودند. عیب‌هایی برای او تراشیدند. او را بر فراز منبرها لعن کردند. مداحان او را تهدید - بلکه حبس - کردند و کشتند. از نقل روایتی که حاوی فضل او و مایه‌ی بلند آوازی او می‌شد جلوگیری نمودند، تا آنجا که اجازه ندادند نام او را بر کسی نهند، اما این ترفندها جز بر والایی و سربلندی او نیفزود؛ همچون مشک که هر چه بر آن سرپوش نهند، بویش پیچد و به سان خورشید که با کف دست نتوان چهره‌ی آن پوشاند و چون روز روشن که اگر چشم از آن فرو بندی دیدگان بسیاری آن را می‌بیند. و چه گویم درباره‌ی مردی که همه‌ی فضیلتها بدو انتساب برد و هر فرقه‌ای بدو منتهی می‌شود و هر گروهی او را به خود منتسب می‌دارند. پس او رئیس و سرچشمه و سالار همه‌ی فضیلتهاست [۴۱۵]. آری! همه می‌کوشند تا شاید بتوانند پرده‌ای از اسرار اقیانوس ژرفی را که در آن غور کرده‌اند، نشان دهند و به دامن الفاظ و عبارات نغز و شیوا چنگ می‌زنند تا شور درونی خود را بدین وسیله آشکار سازند و عظمت آن روح بلند را که چون راز مقدس آفرینش بر همه چیز دامن کشیده است، بنمایانند و با این که نیروی سخن و زیبایی بلاغت از چهره‌ی تعبیراتشان پیداست، باز نمودار است که آن هنگامه‌ی عجیبی که سازمان فکرشان را به خود سرگرم ساخته و آن عواطف پاکی که تا اعماق روانشان را تسخیر کرده است، هنوز خود را به دست این عبارات نسپرد. [صفحه ۲۶۵] اگر چه هر یک از این کلمات و اظهار نظرهای بزرگان کافی است که شناساننده‌ی عظمت بزرگترین شخصیت تاریخ بشریت یعنی امام باشد، ولی مقصود ما نشان دادن قله‌ی رفیع امامت با این گفته‌ها نیست. چون شناخت شخصیت آن والا-مقامان و هادیان نور، احتیاج به استمداد از گفتار و افکار دیگران ندارد و عظمت والای ایشان به هیچ گونه پشتوانه‌ای نیازمند نیست. وجود مقدس امام علیه‌السلام چون وجود عقل است که هر چیز باید بدو سنجیده شود و ارج و قابلیت هر پدیده به پایگاه عالی او منتهی گردد و او را باید به خود او و فروغ ذاتش شناخت. افکار تابنده و نوابغ بزرگ به وسیله او شناخته می‌شوند و هر فضیلت و اندیشه و مکتبی، با فضایل و اندیشه‌های او به سنجش در می‌آید، تا با این مقیاس نهایی عظمتها، ارزیابی گردد. این شخصیت و این انسان کامل - که آئینه‌ی صفات خداوندی است - به هیچ معرفی جز نشان دادن شخصیتش با بیان ارزشهایی که خدا و رسول برایش بیان کرده‌اند، نیازمند نیست. در وصف تو من چه ناتوانم در مدح تو الکن این زبانم ... «لا کیف و ائی؟ و هو بحیث النجم من ید المتناولین و وصف الواصفین»؛ نه، چگونه ممکن است [امام را توصیف کرده و کنه او را بیان نمود، یا چیزی از کار او فهمید یا کسی را یافت که جای او را بگیرد]؟ و حال آن که نسبت امام و توصیف کنندگانش همچون ستاره دست نیافتنی است. امام علیه‌السلام اقیانوس بی‌کرانه‌ای است که دست یافتن به اعماق ذخایر و گنجینه‌های فضیلت و دانشش، کار هیچ شناور و غواصی نیست و برای پی بردن به اندازه و قدرش به هیچ گونه پیمان و وسیله‌ی سنجشی نمی‌توان تمسک نمود. [صفحه ۲۶۶] در عین حال، باید بکشیم که در پیمودن راه زندگی، این انسان مقدس را - که همه‌ی دقائق عمرش را با درخشان‌ترین برنامه‌ها به پایان برده است - درست بشناسیم، تا او و طرز اندیشه و کارش در روانمان تجسم یابد و ما را دایم به پیروی و اقتدا به او وادار کند و فضایلش برای ما منشأ رشد و کمال باشد. [صفحه ۲۶۸]

اشاره

«اتظنون أن ذلك یوجد فی غیر آل الرسول صلی الله علیه و آله و سلم؟»؛ گمان برده‌اند که آن را در غیر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌توان یافت؟! انسان‌های کامل و معصوم منحرا آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم‌اند. آیا مردم پنداشته‌اند این مقام و منزلت را در غیر آل رسول علیهم‌السلام می‌توان یافت؟ هرگز! در بیان بسیار زیبایی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز به این حقیقت والا تصریح می‌فرمایند: آل محمد، خود منشأ علم و از بین رفتن جهل و نادانی‌اند. آنان استوانه‌های استوار اسلام و طرفداران خاص و شایسته‌ی دین و اتحادند. حقایق گرامی قرآن نزد آنان است و خود گنجوران علوم خدای مهربانند. هیچ یک از افراد این امت با آنان مقایسه نمی‌شود، و مردمی که همواره نعمت دانش و نجات‌بخشی خاندان رسول بر سرشان سایه افکنده است، با ایشان برابر نخواهند بود. آنان همان پایه و اساس دین و تکیه‌گاه ایمان و یقینند که خود سران باید به سویشان باز گردند و آیندگان به دستوراتشان بگریند. با این همه، حق اختصاصی ولایت برای ایشان ثابت است و وصیت و وراثت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میانشان محفوظ. [۴۱۶]. هرچه هست مربوط به این خاندان است. اگر صادقی هست، صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. اگر شکافنده‌ی راز و رمزهای دانش و حکمت هست، باقر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. اگر در پهنه‌ی آسمان حقیقت، خورشیدی می‌تابد آن شمس‌الشموس [صفحه ۲۶۹] آل الله علی بن موسی علیه‌السلام است و اگر کرم وجودی هست، در وجود پر برکت محمد بن علی، جواد آل محمد است. اگر دست‌هدایتی مردمان را دستگیر باشد و رهنمون گردد، دست‌هدای آل علی است و اگر زمین روزی گلستان می‌شود و مدینه فاضله تحقق می‌یابد و قسط و عدالت گسترده می‌گردد به دست پر کفایت قائم آل محمد علیه‌السلام است و بس. گر ره ز چاه شناسند رهروان از پرتو هدایت آل محمد است آیت اگر ز آل محمد طلب کنند دانش، شگفت آیت آل محمد است روزی رسان خداست، و لیکن کلید رزق در کف با کفایت آل محمد است کسب رضای حق به عمل می‌شود ولیکن شرط عمل، رضایت آل محمد است [۴۱۷]. ائمه علیهم‌السلام همگی حامل حقیقت امامت هستند، لکن به اقتضای شرایط زمانی و مکانی، جلوه‌های مختلفی داشته و دارند: گاهی صبر و سکوت، زمانی صلح و سازش، گاهی قیام و مبارزه، زمانی تشکیل حوزه‌ی تدریس، تربیت شاگردان و بیان احکام، گاهی تحمل زندان و حبس و ... حقیقت امامت یک چیز است و تنها یک هدف را تعقیب می‌کند و آن، چیزی جز هدایت مردم، نورانیت آنها و الهی کردن جانعه نیست، اما در هر عصری به مقتضای همان شرایط به شکلی جلوه‌گری می‌کند. [صفحه ۲۷۰]

دودمان رسالت

انتقال کمالات یا نقایص جسمی از راه وراثت، از امور ثابت شده علوم تجربی است. تعداد فراوانی از بیماری‌ها از راه ژن به فرزندان انسان منتقل می‌شود، چنان که بسیاری از خصوصیت‌های فردی، مانند رنگ پوست، قد و قامت، ویژگی‌های چشم و ... از این راه انتقال می‌یابد. خصوصیات روحی و صلاح و فساد آن نیز از آدمی به فرزندان وی منتقل می‌شود. افزون بر این، هر فعل یا خصلتی، دارای آثار و بازتاب‌هایی است که به خود انسان یا بستگانش باز می‌گردد. از این رو شخصیت‌های فرهیخته نه تنها خود مورد احترام هستند، بلکه افراد مرتبط با آنها نیز مورد تکریم واقع می‌شوند، چنان که آثار و عواقب منفی اعمال و خصال آدمی نیز، هم دامنگیر خودش می‌شود و هم دامنگیر وابستگان سببی و نسبی او. رسول اکرم علیه‌السلام برترین مخلوق عالم هستی است که والاترین و کامل‌ترین دین را برای بشریت آورده و بیشترین تلاش را برای هدایت جامعه‌ی بشری کرده است. به گونه‌ای که، در ماسوی الله، موجودی را نمی‌توان یافت که مدیون آن حضرت نبوده و احترام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر او واجب نباشد. دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با توجه به این حقیقت نسبت به کسانی که پشت به امت کردند و حق

وصی پیامبر را رعایت نمودند، زبان گلایه و شکایت گشوده و فرمود: «آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر من نبود؟ آیا احترام به آن حضرت در فرزندانش حفظ نمی‌شود؟» [۴۱۸]. امویان که از هر چوبی علم مخالفت با اهل بیت می‌ساختند و از هر نغمه‌ای آهنگ معاندت با آنان ساز می‌کردند، انتساب امام حسن و امام حسین علیهما السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مورد تردید قرار دادند. پس از آنها مروانیان و عباسیان نیز به این مسأله دامن زدند، [صفحه ۲۷۱] بویژه عباسیان که از نسل عباس بن عبدالمطلب بودند و بدین سبب، خود را پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانستند، کنایه از آن که ما با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیگانه نیستیم و شما در انتساب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برتر از ما نیستید. در برابر چنین دسیسه‌ای، ائمه علیهم السلام، گاهی به بیان حقایق می‌پرداختند و گاه در مقابل فخر فروشی آنان مقابل به مثل می‌کردند. زمانی که امام رضا علیه السلام در خراسان حضور داشتند، روزی مأمون در حال قدم زدن با ایشان بود، که گفت: ای ابوالحسن! درباره‌ی مطلبی فکر می‌کردم و به حقیقت مطلب پی بردم. در نسبت خودمان و نسبت شما، دیدم فضیلت ما و شما یکی است [زیرا نسبت هر دو به رسول الله می‌رسد]؛ و اختلاف پیروان ما و شما از روی تعصب و هوای نفس است. امام رضا علیه السلام فرمود: این کلام جوابی دارد که اگر مایل باشی بیان می‌کنم و گرنه نمی‌گویم. مأمون گفت: هدف من این بود که بدانم نظر شما در این باره چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: ای امیر مؤمنان! تو را به خدا قسم می‌دهم، اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پشت این تپه‌ها بیرون آید و از دختر تو خواستگاری کند، آیا جواب مثبت خواهی داد؟ گفت: سبحان الله! آیا کسی به خود اجازه می‌دهد که به رسول خدا جواب رد بدهد [و خود را از این افتخار محروم کند]؟ آن‌گاه فرمود: آیا فکر می‌کنی بر آن حضرت جایز است که از دختر من خواستگاری کند؟ مأمون ساکت شد، سرش را پایین انداخت و سپس گفت: به خدا سوگند شما بیش از دیگران به پیامبر خدا انتساب دارید [۴۱۹] امام صادق علیه السلام از پدران خود نقل کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند [صفحه ۲۷۲] ذریه هر پیامبری را از صلب خود او قرار داد، لیکن ذریه من در صلب علی بن ابی طالب علیه السلام و دخترم فاطمه علیها السلام قرار داده شد [۴۲۰]. بنابراین آنچه ارزش حقیقی دارد و مایه‌ی نجات است، اهلیت و انتساب است، نه اهمیت شناسنامه‌ای. همچنین حجاج بن یوسف ثقفی از سعید بن جبیر سؤال کرد و او را تهدید به قتل نمود، مگر آن که از قرآن ثابت کند که حسن و حسین علیهما السلام اولاد رسولند و سعید در جواب او این آیه را تلاوت نمود: (و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزی المحسنین - و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین) [۴۲۱]. آن‌گاه از حجاج پرسید: در این آیه عیسی از ذریه ابراهیم نامیده شده است. بگو بینم پدر عیسی که بود؟ گفت: عیسی پدر نداشت. سعید گفت: پس عیسی از ناحیه چه کسی به ابراهیم منسوب می‌گردد؟ گفت: از طرف مادر. سعید گفت: چگونه خدا عیسی را از طرف مادر از ذریه ابراهیم دانسته - و شما این مطلب را می‌پذیرید - ولی در مورد امام حسن و امام حسین علیهما السلام اشکال می‌کنید که چگونه ذریه‌ی رسول خدایند؟ و حجاج - که جوابی نداشت - ساکت شد. [صفحه ۲۷۳]

اعتراف اهل سنت

حاکم نیشابوری و دیگر حفاظ حدیث و راویان اهل سنت به روایت از ابن عباس آورده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من سره ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنه عدن الی غرسها ربی، فلیوال علیا من بعدی و لیوال ولیه و لیقتد بالأئمة من بعدی؛ فانهم عترتی، خلقوا من طینتی، رزقوا فهما و علما. ویل للمکذبین بفضلهم من أمتی، القاطعین فیهم صلتی. لا أنالهم الله شفاعتی» [۴۲۲]. کسی که دوست دارد زندگانش همانند زندگی من و مردنش چونان مردن من باشد و در باغ بهشت جاودانی که نهال‌های آن را خداوند [به دست قدرتش] نشانده، مسکن گزیند، باید پس از من ولایت علی را پذیرا باشد و یار و دوستدار او را یار باشد و دوست بدارد و به امامان پس از من اقتدا نماید، که ایشان عترت من و آفریده شده از طینت و سرشت من‌اند و دانش و

فهم روزی ایشان گشته است. وای بر همه‌ی آنانی از امت من، که فضایل ایشان را تکذیب کنند و رشته پیوند من و آنان را قطع کنند. خداوند آنان را به شفاعت من نرساند. این روایت بیانگر اموری است مهم که از آن میان به چند نکته اشاره می‌کنیم: اول: اقتدا به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و فرزندان معصوم آن حضرت واجب است. دوم: نامیدن آنها به «ائمه» و تعبیر از آنان بدین کلمه، صریح‌ترین و گویاترین تعبیر از امامت و خلافت بر امت می‌باشد. سوم: تعبیر به «خلفوا من طینتی» دلیل بر ارتباط تام و وابستگی و همانندی و [صفحه ۲۷۴] مماثلت آنها در منشأ خلقت با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، که مقتضی و مستلزم جانشینی پیامبر است و چون مقام نبوت به آن حضرت پایان یافت، فقط آنان قائم مقام پیامبر در امر امامت و خلفای بلافصل آن حضرت بر امتند، نه غیر ایشان. چهارم: تعبیر به «رزقوا فهما و علما» شاهد و بیانگر استحقاق و شایستگی آنها نسبت به مقام امامت و رهبری مطلقه است که چون خداوند آنها را به فهم و علم، برتری داده، سزاوارترین کس در جانشینی پیامبر و تصدی منصب امامت بوده و هستند. درحالی که دیگران و اشغال کنندگان منصب اختصاصی آنها، فاقد چنین پشتوانه‌ی ارزنده‌ای بوده، صلاحیت رهبری و امامت را نداشته‌اند؛ چرا که از علم به همه حقائق و فهم همه دقایق قرآن بی بهره بودند. پنجم: بیان عبارت «فویل للمکذبین من امتی» به طور صریح گویای این حقیقت است که تکذیب کنندگان قولی و عملی مقام امامت اهل بیت علیهم‌السلام مستحق عذاب ویل [۴۲۳] و محرومیت از شفاعت آن حضرت بوده و خواهند بود. ششم: باور کنندگان مقام امامت اهل بیت علیهم‌السلام و اقتدا کنندگان به ایشان، حیاتشان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مرگشان مرگ او و سرنوشتشان بهشت عدنی است که خداوند، خود، نهال درختانش را به قدرتش کشت نموده است. ناگفته نماند که جمله «القاطعین فیهم صلتی» اشاره به یکی از ۳ مورد زیر است: ۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خلافت ائمه اطهار علیهم‌السلام و رهبری امت خود را به نبوت وصل نمود و فرمود: بعد از من ایشان خلفا و امامان امت هستند، اما دست‌اندرکاران سقیفه گفتند: نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نشوند و پیروان آنها گفتند: بیگانگان میان ایشان فاصله‌اند. پس قطع چنین پیوند و اتصالی سبب نفرین و طلب عذاب برای متصدیان آن، از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شد. [صفحه ۲۷۷] «لو علم الله تعالی أن فی الأرض عبادا أکرم من علی و فاطمة و الحسن و الحسين لأمرنی أن أباهل بهم و لکن أمرنی بالمباهلة مع هؤلاء و هم أفضل الخلق فغلبت بهم النصاری» [۴۲۴]. اگر نزد خداوند بر روی زمین کسانی گرامی‌تر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام بودند، بی شک دستور می‌داد به وسیله آنان مباهله کنم، ولی خداوند فرمان داد به همراه اینان مباهله کنم - که برترین خلق خداوند - و من به وجود آنان بر نصاری پیروز شدم. در کتاب «غایة المرام» از صحیح مسلم در باب «فضائل علی بن ابی‌طالب» نقل کرده که: روزی معاویه به سعد بن ابی‌وقاص، گفت: چرا ابوتراب علی علیه‌السلام را سب و دشنام نمی‌گویی؟! گفت: از آن وقت که به یاد سه چیز که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی علی علیه‌السلام فرمود، افتادم از این کار صرف نظر کردم [یکی از آنها این بود] هنگامی که آیه‌ی مباهله نازل گردید، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی دعوت کرد و سپس فرمود: «اللهم هؤلاء أهلی»؛ خدایا اینها خاصان نزدیک منند. نویسنده‌ی تفسیر «کشاف» که از بزرگان اهل سنت است در ذیل آیه می‌گوید: «و این آیه قوی‌ترین دلیلی است که فضیلت اهل کسا را ثابت می‌کند».

حقانیت اهل بیت

مأمون عده‌ای از علمای عراق و خراسان را دربار خویش گرد آورده بود. پس از حضور حضرت رضا علیه‌السلام، خطاب به علما گفت: در این آیه: (ثم أوردنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر) [۴۲۵]. [صفحه ۲۷۸] مقصود از بندگان برگزیده، چه کسانی هستند؟ آنان گفتند: مقصود امت اسلامی است. مأمون رو به امام رضا علیه‌السلام کرده، پرسید: نظر شما در این باره چیست؟ امام علیه‌السلام فرمود: سخن آنان را قبول ندارم،

بلکه مقصود اهل بیت علیهم السلام هستند. مأمون عرض کرد: چگونه؟ حضرت علیه السلام پاسخ داد: اگر مقصود همه امت بودند، می‌بایست همه‌ی آنان در بهشت باشند و این با ذیل آیه سازگار نیست؛ بنابراین مقصود از بندگان برگزیده، اهل بیت علیهم السلام هستند که خداوند آنان را در قرآن چنین معرفی نموده است: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) [۴۲۶]. همانا خداوند می‌خواهد تا هر گونه گناه و ناپاکی را از شما اهل بیت دور کند و شما را بخوبی پاک سازد. و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی آنان فرمود: من دو چیز گرانبها را بین شما به امانت می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم. این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند، تا در قیامت، کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و بینم چگونه از این دو امانت، نگهداری می‌کنید. به اهل بیتم چیزی نیاموزید، که آنان داناترین شمایند. در این جا علما پرسیدند: آیا عترت، همان آل هستند؟ که امام علیه السلام فرمود: آری؟ عترت با آل یکی هستند. دوباره علما سؤال کردند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: امت من آل من هستند و اصحاب پیامبر فرمودند: آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم امت محمد هستند! امام علیه السلام در جوابشان فرمود: آیا صدق بر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم حرام است یا نه؟ گفتند: آری، حرام است. [صفحه ۲۷۹] امام علیه السلام پرسید: آیا صدقه بر امت حرام است؟ علما عرض کردند: نه، حرام نیست. امام علیه السلام فرمود: از همین جا فرق بین امت و آل، روشن شد. وای بر شما! چگونه فکر می‌کنید؟ آیا از قرآن اعراض کرده‌اید، یا بر خود ستم می‌کنید؟ آیا نمی‌دانید که روایت مذکور نیز درباره‌ی برگزیدگان و هدایت شدگان از امت وارد شده است، نه همه‌ی آنان؟! علماء گفتند: به چه دلیل؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: سخن خدا: (و لقد أرسلنا نوحا و ابراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون) [۴۲۷]. ما نوح و ابراهیم را به رسالت فرستادیم و در میان فرزندان آن دو نبوت و علم کتاب را نهادیم که بعضی از آنان هدایت یافتند و بسیاری از آنان فاسق‌اند. و آیا نمی‌دانید که نوح عرض کرد: (رب ان ابنی من اهلی و ان وعدک الحق) [۴۲۸]. خدایا! فرزندم از خاندان من است و وعده‌ی تو حق است. این سخن نوح به این دلیل بود که خداوند به او وعده فرموده بود که او و خاندانش را نجات دهد. خدا در پاسخ نوح فرمود: (یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسألنی ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین) [۴۲۹]. ای نوح! فرزندت از خاندان تو نیست؛ چون او کار ناشایستی است. از سر [صفحه ۲۸۰] نا آگاهی از من چیزی نخواه. بر حذر می‌دارم تو را از این که از مردم نادان باشی. در این جا مأمون وارد بحث شده، پرسید: آیا خدا عترت را بر بقیه‌ی مردم برگزیده است؟ و امام علیه السلام فرمود: خدا آنان را در قرآن برگزیده است. مأمون عرضه داشت: در کجای قرآن؟ امام علیه السلام پاسخ داد: در این آیات: (ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین - ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم) [۴۳۰]. بدرستی که خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد. فرزندان بودند، برخی از نسل برخی دیگر پدید آمدند و خدا شنوا و داناست. (أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما) [۴۳۱]. آیا بر آن مردم به خاطر نعمتی که خدا از فضل خویش به آنان ارزانی داشته، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان روایی بزرگ را، ارزانی ایشان داشتیم. سپس امام علیه السلام ادامه داد: به دنبال این، خداوند بقیه‌ی مؤمنان را مورد خطاب قرار داد که: (یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) [۴۳۲]. [صفحه ۲۸۱] ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر خویش، فرمان برید. علما پرسیدند: آیا در قرآن، برگزیدگان را مشخص کرده است؟ که امام علیه السلام جواب داد: آری؛ علاوه بر آیاتی که می‌گوید: ایشان در باطن، مصداق برگزیدگان می‌باشند، در ظاهر نیز در ۱۲ مورد آنها را مشخص فرموده است: ۱ - (و أنذر عشیرتک الاقربین) [۴۳۳]. ۲ - (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) [۴۳۴]. و وقتی که خداوند پاکان را برگزید، در آیه‌ی مباحله به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که: ۳ - (فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین) [۴۳۵]؛ بگو: بیایید فرزندانمان و فرزندانمان و زنانمان و زنانمان و خودمان و خودتان را بخوانیم، سپس

دعا کنیم و لعنت خدا را بر دروغگو قرار دهیم. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را برای این کار آورد. در این جا امام علیه السلام پرسید: مقصود از انفسنا کیست؟ علما جواب دادند: خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. ولی امام علیه السلام فرمود: اشتباه می‌کنید. مقصود علی علیه السلام است. دلیل آن، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: «لینتهین بنو ولیعه أو لأبعثن الیهم رجلا کنفسی» [۴۳۶]. باید بنو ولیعه کار خود را به پایان برند و گرنه مردی مثل خودم را به سوی آنان می‌فرستم. [صفحه ۲۸۲] و منظورش علی علیه السلام بود. این شرافتی است که هیچ کس در آن بر علی علیه السلام سبقت نگرفت و برای احدی چنین مقامی نبود. علی علیه السلام به منزله‌ی خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محسوب شده است. ۴ - وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بجز عترت، همه را از مسجد بیرون راند، عباس بن عبدالمطلب عرض کرد: یا رسول! ما را بیرون راندی، ولی علی علیه السلام را جای دادی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ما أنا ترکتہ و أخرجتکم و لکن الله ترکه و أخرجتکم»؛ من او را رها نکردم و شما را بیرون کنم، بلکه خداوند او را رها و شما را بیرون کرد. در این قسمت بحث حضرت علیه السلام فرمود: این سخن، بیان دیگری از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به علی علیه السلام است که فرمود: «أنت منی بمنزلہ ہارون من موسی»؛ نسبت تو به من مثل نسبت هارون به موسی علیه السلام است. ناگهان علما گفتند: این سخنان از قرآن نیست (کنایه از این که وعده دادی دوازده مورد از قرآن بیاوری). امام علیه السلام پاسخ فرمود: از قرآن شاهد می‌آورم. علما عرض کردند: بخوان! که امام علیه السلام تلاوت فرمود: (و أوحینا الی موسی و أخیه أن تبوءا لقومکم بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبلۃ) [۴۳۷]؛ به موسی و برادرش، هارون، وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه‌هایی مهیا کنید و خانه‌های خود را عبادتگاه سازید. آن گاه آن حضرت علیه السلام ادامه داد: در این آیه نسبت هارون به موسی مشخص شده [صفحه ۲۸۳] است و در آن روایت نسبت علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. با این همه دلیل دیگری وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ان هذا المسجد لا یحل لجنب و لا لحائض الا لمحمد و آل محمد» [۴۳۸]. این مسجد برای هیچ جنب و حائضی حلال نیست، مگر برای محمد و آل محمد. باز علما عرضه داشتند: آیا این تفسیر و بیان تنها نزد شما اهل بیت یافت می‌شود (کنایه از این که دیگران به این صورت، روایت نکرده‌اند). که امام علیه السلام در جواب فرمود: چه کسی می‌تواند مقام علمی ما را منکر شود؟ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینۃ العلم و علی بابها. فمن أراد مدینۃ العلم فلیأتها من بابها» [۴۳۹]. من شهر دانش هستم و علی درب آن، هر کس قصد ورود به آن شهر را دارد، باید از آن در وارد شود. ۵ - (و آت ذا القربی حقه) [۴۴۰]؛ حق خویشاوندان را ادا کن. ۶ - (قل لا- أسألکم علیہ اجرا الا- المودۃ فی القربی) [۴۴۱]؛ بگو بر این رسالت، از شما جز دوست داشتن خویشاوندان، نمی‌خواهم. در این فراز بحث، امام علیه السلام فرمود: این امتیاز تنها برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و آل اوست. چون خداوند از نوح چنین حکایت می‌کند: (و یا قوم لا أسألکم علیہ مالا ان أجری الا علی الله و ما أنا بطارد الذین آمنوا [صفحه ۲۸۴] انهم ملاقوا ربهم و لکنی أراکم قوما تجهلون) [۴۴۲]. ای قوم! در برابر تبلیغ رسالت خویش، مالی از شما نمی‌طلبم. مزد من تنها با خداست. آنها را که ایمان آورده‌اند از خود نمی‌رانم. آنان با پروردگار خویش ملاقات می‌کنند، لیک می‌بینم که شما مردمی نادان هستید. و از هود چنین حکایت می‌کند: (یا قوم لا أسألکم علیہ اجرا ان أجری الا- علی الذی فطرنی أفلا تعقلون) [۴۴۳]. ای قوم! من در برابر رسالتم از شما مزدی نمی‌طلبم. مزد من نیست، مگر با آن که مرا آفریده است. چرا اندیشه نمی‌کنید؟ ولی خدای متعال به رسول علیه السلام فرمود: (قل لا أسألکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی)؛ بگوی [با مردم] که بر این رسالت از شما، مزدی جز دوست داشتن اهل بیتم نمی‌خواهم. به این جهات خداوند، دوستی آنان را واجب کرد: الف - چون خدا می‌دانست که قریبی هرگز از دین بر نمی‌گردند و به ضلالت و گمراهی رو نمی‌آورند. ب - اگر انسان شخصی را دوست داشته باشد، ولی بعضی از اهل بیتش با او دشمن باشند، قلب انسان تسلیم نخواهد بود [کنایه از این که دوستی واقعی نخواهد بود] و چون خدا می‌خواست که در دل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به مؤمنان هیچ کدورتی

نباشد، دوستی اهل بیتش را بر مؤمنان واجب کرد. بر این اساس هر کس از اهل بیت علیهم‌السلام پیروی کند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم‌السلام او را دوست داشته باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌تواند نسبت به او بی محبت باشد و هر کس از [صفحه ۲۸۵] اهل بیت علیهم‌السلام پیروی نکند و با آنان صلی الله علیه و آله و سلم دشمنی ورزد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حق دارد که نسبت به او کینه داشته باشد، چون یکی از واجبات خدا را ترک کرده است. زمانی که این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بین اصحاب ایستاد و پس از حمد و ستایش خدا فرمود: ای مردم! خداوند از بهر من چیزی را بر شما واجب کرده است، آیا شما آن را ادا می‌کنید؟ [۴۴۴]. هیچ کس پاسخش نداد، روز دوم نیز این سخنان را تکرار کرد و کسی پاسخ نداد. روز سوم فرمود: ای مردم! آنچه خدا واجب کرده است، طلا، نقره، خوردنی و آشامیدنی نیست. اصحاب گفتند: بنابراین بیان کن! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیه را خواند و اصحاب اظهار داشتند: این واجب را قبول داریم، ولی بیشتر آنان به این قول وفا نکردند. امام رضا علیه‌السلام در ادامه‌ی سخن فرمود: پدرم از پدران‌ش علیهم‌السلام برایم نقل کرد که مهاجر و انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدند و عرض کردند: زندگی شما با توجه به مهمانانی که وارد می‌شوند، مخارج زیادی دارد. این ثروت و امکانات ما در اختیار تو است. آنچه که می‌خواهی ببخش و آنچه را که می‌خواهی نگهدار. در این هنگام جبرئیل این آیه را نازل کرد که: (قل لا أسألكم علیه أجرا). ... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لا تؤذوا قرابتی بعدی»؛ بعد از من، خویشاوندان مرا آزار ندهید. جلسه تمام شد و مردم بیرون رفتند. عده‌ای از آنان گفتند: پیامبر پیشنهاد ما را از این جهت نپذیرفت که بعد از خودش ما را به پیروی از خویشاوندانش وا دارد و آنچه را که در این مجلس گفت به دروغ به خدا نسبت داده است! به دنبال این تهمت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، این آیه نازل شد: [صفحه ۲۸۶] (أم یقولون افتراه قل ان افتریته فلا- تملکون لی من الله شیئا هو أعلم بما تفیضون فیه کفی به شهیدا بینی و بینکم و هو الغفور الرحیم) [۴۴۵]. یا می‌گویند، این دروغی است که خود بافته است بگو اگر من آن را چون دروغی به هم بافته باشم، شما نمی‌توانید خشم خدا را از من باز دارید. او از آن حرفها که می‌زید، آگاه‌تر است و شهادت او میان من و شما کافی است و اوست آمرزنده و مهربان. به دنبال نزول این آیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای آنان پیام فرستاد که حاضر شوند، و چون حاضر شدند از آنان صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا اتفاقی افتاده است؟ اصحاب: به خدا قسم ای پیامبر! بعضی از ما درباره‌ی تو بهتان بزرگی زدند، ولی ما از آن سخن ناراضی بودیم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیه را تلاوت کرد و اصحاب گریه‌ی شدیدی کردند. در پی آن خداوند این آیه را فرستاد: (و هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن السيئات و یعلم ما تفعلون) [۴۴۶]. و اوست که توبه‌ی بندگانش را می‌پذیرد و گناهانشان را عفو می‌کند و از کرده‌های شما آگاه است. ۷- (ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما) [۴۴۷]؛ خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صلوات می‌فرستد. ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او صلوات فرستید و سلام کنید، سلامی نیکو! [۴۴۸]. باز امام رضا علیه‌السلام پرسید: همه، حتی دشمنان می‌دانند که وقتی این آیه نازل شد، [صفحه ۲۸۷] مسلمانان عرض کردند: ما کیفیت سلام بر شما را می‌دانیم، اما کیفیت صلوات بر شما چگونه است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بگویید: «اللهم صلی علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید». دوباره امام علیه‌السلام سؤال کرد: آیا در این مورد اختلاف دارید؟ گفتند: نه! اما مأمون عرض کرد: این چیزی نیست که کسی درباره‌ی آن اختلاف داشته باشد، ولی از قرآن آیه‌ای روشن‌تر برای تعیین آن بیاور. امام رضا علیه‌السلام در پاسخ فرمود: در آیات (یس - و القرآن الحکیم - انک لمن المرسلین - علی صراط مستقیم) [۴۴۹] مقصود از «یاسین» کیست؟ علما عرضه داشتند: مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و کسی در این باره شک ندارد. که امام علیه‌السلام فرمود: امتیازی را که خداوند در این آیه به محمد و آل محمد عطا فرموده کمتر کسی درک می‌کند؛ چون خدا در قرآن تنها بر انبیای گذشته درود فرستاده است؛ از قبیل: - (سلام علی نوح فی العالمین) [۴۵۰]؛ سلام بر نوح باد در جهانیان! - (سلام علی ابراهیم) [۴۵۱]؛ سلام بر

ابراهیم! - (سلام علی موسی و هارون) [۴۵۲]؛ سلام بر موسی و هارون! و درباره‌ی آنان فرمود: «سلام علی آل نوح»، «سلام علی آل ابراهیم»، «سلام علی [صفحه ۲۸۸] آل موسی و هارون»، ولی درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (سلام علی آل یاسین) [۴۵۳]؛ سلام بر خاندان یاسین! مأمون گفت: می‌دانستم که توضیح و تفسیر این آیه را باید از شما، معدن نبوت، آموخت! ۸ - (و اعلموأ أنما غنمتم من شیء فأن لله خمسہ و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل) [۴۵۴]؛ بدانید که هر گاه چیزی به غنیمت گرفتید، خمس آن از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است. در این جا وجود مقدس امام رضا علیه‌السلام فرمود: در این آیه خداوند، آل را از امت جدا کرده است و سهم آل را همراه با سهم خود و رسولش بیان فرموده، ولی سهم امت را جداگانه ذکر کرده؛ چون یتیم، هنگامی که بالغ شد، سهمش قطع خواهد شد و مسکین نیز وقتی به وطن رسید سهمش قطع می‌گردد، ولی بهره آل همراه با سهم خدا و رسول او، تا قیامت ثابت است، چه فقیر باشند و چه غنی. در این آیه، خدا آنچه را برای خود و رسولش پسندید، برای آل رسول نیز پسندیده است، ولی در آیه‌ی صدقات چنین نیست: (انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤمنة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله و الله علیم حکیم) [۴۵۵]. صدقات از آن فقیران و مسکینان و کارگزاران جمع‌آوری آن است و نیز [صفحه ۲۸۹] برای به دست آوردن دل مخالفان و آزاد کردن بندگان و وام داران و انفاق در راه خدا و در راه ماندگان و خدا دانا و حکیم است. خدا خود و رسولش و آل رسول را از صدقات منزّه کرده است، بلکه صدقه را بر آل حرام کرده است؛ چرا که صدقه از پلیدی اموال مردم است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آلش از پلیدی پاک می‌باشند. همان طوری که در آیه‌ی غنیمت، خداوند ابتدا سهم خود، سپس سهم رسول و سپس سهم آل را بیان فرمود، در آیه اطاعت [۴۵۶] نیز ابتدا اطاعت از خود و سپس پیروی از رسول و اطاعت از آل او را بیان فرمود و همچنین در آیه‌ی ولایت [۴۵۷] نیز، ابتدا ولایت خود، سپس ولایت رسول و ولایت آل را مطرح فرموده است. ۹ - (فاسألوا أهل الذکر ان کنتم لا تعلمون) [۴۵۸]؛ اگر خود نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید. پس از تلاوت این آیه امام رضا علیه‌السلام فرمود: اهل ذکر ما هستیم. علما گفتند: مقصود از اهل ذکر، یهود و نصاری هستند! حضرت علیه‌السلام پاسخ داد: آیا درست است که بگوییم خداوند ما را مأمور کرده آنچه را نمی‌دانیم از یهود و نصاری بپرسیم، در حالی که آنان ما را به دین خود دعوت می‌کنند و دین خود را دین برتر می‌دانند؟! مأمون وارد بحث شده و گفت: آیا دلیلی بر بطلان حرف علما داری؟ و امام علیه‌السلام فرمود: بله، خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: (قد أنزل الله الیکم ذکرا - رسولا- یتلو علیکم آیات الله مبینات) [۴۵۹]. خداوند فرو فرستاد بر شما ذکر را، همان پیامبری که آیات روشن خدا را برایتان می‌خواند. [صفحه ۲۹۰] بنابراین، اگر ذکر رسول خداست، اهل ذکر ما هستیم. ۱۰ - (حرمت علیکم أمهاتکم و بناتکم و أخواتکم) [۴۶۰]؛ مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و ... بر شما حرام شده‌اند. باز امام علیه‌السلام از آنها پرسید: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود، برایش جایز بود با دختر من و یا با هر دختری از نسل من ازدواج کند؟ علما عرض کردند: نه، جایز نبود. امام علیه‌السلام ادامه داد: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود، برایش جایز بود که با یکی از دختران شما ازدواج کند؟ علما گفتند: آری، جایز بود. و حضرت علیه‌السلام فرمود: بنابراین، در این آیه، بیان شده است که من از آل پیامبرم، ولی شما از امت او و اگر شما هم جزء آل بودید، دختران شما هم بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرام بودند و این فرق بین آل و امت است. ۱۱ - (قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتُم ایمانه أتقتلون رجلا- أن یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم) [۴۶۱]؛ مردی مؤمن از خاندان فرعون - که ایمانش را پنهان داشته بود - گفت: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من خدای یکتاست و با دلیلهایی روشن از جانب پروردگارتان آمده؟ امام علیه‌السلام با استشهاد به این آیه فرمود: گوینده‌ی این سخن، پسر دایی فرعون است و خدا از جهت نسب، او را جزء آل فرعون محسوب کرده است، نه از جهت دین. همین طور ما که از آل پیامبریم، نه از جهت دین اوست؛ زیرا در دین، ما با همه‌ی مردم شریکیم و لیکن از جهت نسب ما فرزندان و آل او هستیم. [صفحه ۲۹۱] ۱۲ - (و أمر أهلک بالصلاة و اصطر علیها) [۴۶۲]؛ کسان

خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن استقامت کن! بار دیگر امام رضا علیه‌السلام فرمود: در این آیه ما و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با هم مأمور به نماز شده‌ایم و این اختصاص به ما دارد و شامل بقیه مردم نمی‌شود. بعد از نزول آیه، برای مدت شش ماه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای هر نمازی که می‌خواست به مسجد برود، به در خانه‌ی علی علیه‌السلام آمده و سه مرتبه می‌فرمود: «الصلاة یرحمکم الله». بنابراین خدا به آنچه ما را گرامی داشته، هیچ یک از فرزندان انبیا را کرامت نبخشیده است [۴۶۳].

اهل بیت در کتب آسمانی

حضرت رضا علیه‌السلام خطاب به جاثلیق [۴۶۴] فرمود: آیا انجیل، پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را اعلام کرده است؟ جاثلیق عرض کرد: اگر اعلام می‌کرد ما منکر نمی‌شدیم! امام رضا علیه‌السلام فرمود: مقصود از سکینه در سفر سوم چیست؟ جاثلیق گفت: نامی از نامهای خداست که اظهار کردن آن برای ما جایز نیست. که امام علیه‌السلام فرمود: اگر ثابت کردم که این اسم پیامبر ماست و عیسی علیه‌السلام نیز به آن اعتراف کرده و بنی اسرائیل را به آن بشارت داده است، اعتراف می‌کنی؟ جاثلیق عرض کرد: در آن صورت اعتراف می‌کنم، چون من انجیل را رد نمی‌کنم و منکر آن نخواهم شد. امام علیه‌السلام فرمود: بنابراین سفر سوم را که نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بشارت عیسی علیه‌السلام به آمدن محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آن است نگهدار. [صفحه ۲۹۲] جاثلیق گفت: بخوان. حضرت رضا علیه‌السلام شروع به خواندن این سفر کرد تا به اوصاف حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید و فرمود: اینها اوصاف کیست؟ جاثلیق عرض کرد: اوصافش را بگو! امام علیه‌السلام فرمود: من اوصافی را که خدا برایش بیان کرده است مطرح می‌کنم. خداوند او را چنین توصیف کرده است: صاحب شتر، صاحب عصا، صاحب کسا و فرموده است: (الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة و الانجیل یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الأغلال الّتی کانت علیهم) [۴۶۵]. این پیامبر امی - که نامش را در تورات و انجیل خود نوشته می‌یابند - به نیکی فرمانشان می‌دهد و از ناشایست بازشان می‌دارد و پاکی‌ها را بر آنان حلال و ناپاکی‌ها را حرام می‌دارد و بار گرانشان را از دوششان برداشته و بند و زنجیرشان را می‌گشاید. امام علیه‌السلام پس از تلاوت این آیه از او سؤال کرد: جاثلیق از تو می‌پرسم، به حق عیسی روح الله! آیا این اوصاف برای این پیامبر در انجیل وجود دارد یا نه؟ جاثلیق که می‌دانست اگر انجیل را انکار کند، کافر شده است - در حالی که سر به زیر افکنده بود - گفت: آری، این اوصاف در انجیل هست و عیسی در انجیل این پیامبر را نام برده است، ولی نزد نصاری ثابت نشده است که این پیامبر انجیل، همان پیامبر شماست! امام علیه‌السلام ادامه داد: حال که منکر انجیل نشدی و اعتراف کردی که صفت [صفحه ۲۹۳] محمد صلی الله علیه و آله و سلم در انجیل هست، سفر دوم را نگهدار، من نام او و نام جانشین او و نام دخترش و نام حسن و حسین را به تو نشان خواهم داد. چون جاثلیق و رأس الجالوت [۴۶۶] این سخن را شنیدند، دانستند که حضرت رضا علیه‌السلام به تورات و انجیل عالم است و گفتند: به خدا قسم! دلیل آورده‌ای که نمی‌توان آن را انکار کرد، مگر این که منکر تورات و انجیل شویم. آری! موسی علیه‌السلام و عیسی علیه‌السلام به آمدن این پیامبر بشارت داده‌اند، ولی پیش ما ثابت نشده است که این محمد همان محمد شماست و به صرف این که اسم این پیامبر محمد است، جایز نیست ما به نبوت پیامبر شما اعتراف کنیم، در حالی که شک داریم آیا محمدی که عیسی و موسی علیهما‌السلام به آمدنش بشارت داده‌اند، همان محمد شماست یا غیر اوست. امام علیه‌السلام فرمود: آیا خداوند از فرزندان آدم، قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از او، پیامبر دیگری غیر از پیامبر ما - که نامش محمد باشد - مبعوث کرده است؟ جاثلیق و رأس الجالوت عرض کردند: ما نمی‌توانیم اعتراف کنیم که محمد تورات و انجیل همان محمد شماست؛ چون اگر اعتراف کنیم به محمد و وصی او و دختر و فرزندانش با اکراه ما را وادار به اسلام آوردن می‌کنید. با مشاهده‌ی این وضعیت امام علیه‌السلام فرمود: ای جاثلیق! تو در امان خدا و رسولش هستی و از ناحیه ما آسیبی به تو نمی‌رسد. و جاثلیق عرضه داشت: حال که

به من امان دادی، این پیامبری که اسمش محمد و اسم وصی او علی و اسم دخترش فاطمه و اسم دو فرزندش حسن و حسین است، در تورات و انجیل و زبور آمده است. با مشاهده‌ی اعتراف او، امام علیه‌السلام پرسید: آیا آنچه از تورات و انجیل و زبور درباره‌ی اسم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و وصی او و دخترش و دو فرزند وی گفتم، راست است یا دروغ؟ [صفحه ۲۹۴] جاثلیق عرض کرد: راست است. پس از آن که حضرت از جاثلیق اعتراف گرفت که عیسی علیه‌السلام به آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داده است، خطاب به رأس الجالوت فرمود: ای رأس الجالوت! سفر اول از زبور را بشنو! رأس الجالوت گفت: باریک و علی من ولدک! (خدا به تو و آن که تو را بدنیا آورد برکت دهد! بخوان! امام علیه‌السلام سفر اول از زبور را خواند، تا به نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام رسید، سپس رو به رأس الجالوت نموده و به وی فرمود: ای رأس الجالوت! امانی که به جاثلیق دادم، به تو هم می‌دهم، تو را به حق خداوند سوگند! آیا این مطلب در زبور داوود هست یا نه؟ که رأس الجالوت نیز اعتراف نمود: آری این نامها همه در زبور آمده است [۴۶۷]. به یقین هیچ محقق منصفی نمی‌تواند در صحت چنین دلایل متقن و محکمی تردید کند. فریاد حقانیت خاندان پیامبر، آنچنان رسا در کوچه پس کوچه‌های تاریخ طنین انداخته که هیچکس جز سیاه دلانی که خویشان را به ناشنوایی زده‌اند، توان انکار آن را در خود نمی‌بینند. بگذار خفاشان نور گریز در عمق ظلمات جهل و تباهی بمانند که فردایی نه چندان دور، سیاه‌بختی و تیره‌روزی خویش را به نظاره خواهند نشست. چندین چراغ دارد و بیراهه می‌رود بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش [صفحه ۲۹۶]

فرار از انتخاب الهی

اشاره

... «كذبتم و الله أنفسهم و منهم الأباطیل، فارتقوا مرتقا صعبا دحضا تزل عنه الى الحضيض أقدامهم. راموا اقامة الامام بعقول حائرة باثرة ناقصة و آراء مضلة، فلم يزدادوا منه الا بعدا. قاتلهم الله! أنى يؤفكون و لقد راموا صعبا و قالوا افكا و ضلوا ضلالا بعيدا؟! و قعوا فى الحيرة اذ تركوا الامام عن بصيرة. (و زين لهم الشيطان أعمالهم فصدهم عن السبيل و كانوا مستبصرين) [۴۶۸] رغبوا عن اختيار الله و اختيار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أهل بيته الى اختيارهم و القرآن يناديهم: (و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة سبحان الله و تعالی عما يشركون) [۴۶۹] و قال عزوجل: (و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله أمرا أن يكون لهم الخيرة من أمرهم)» [۴۷۰]. سوگند به خداوند که نفسشان به آنان دروغ گفته، اباطیل به آرزویشان واداشته و از این رو به پرتگاهی بلند و لغزنده پا گذارده‌اند که پاهایشان از آن لرزیده، سقوط می‌کنند. با عقول سرگردان، ناقص و بی ثمر و عقاید گمراه کننده در صدد نصب امام برآمده‌اند، که جز دوری از مقصد نتیجه‌ای نخواهد داشت. خداوند ایشان را بکشد! به انجام کاری بس مشکل دست زده‌اند. خلاف حق سخن [صفحه ۲۹۷] گفته، به گمراهی عمیقی دچار گشتند. چون امام را از روی آگاهی رها کردند، به حیرت و سرگردانی افتادند و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت بخشید و آنان را از راه حق بازداشت، حال آن که آنان بینا و بصیر بودند. آنان انتخاب خدا و رسولش را کنار گذارده و انتخاب خود را در نظر گرفتند، حال آن که قرآن با صدای رسا به آنان خطاب می‌کند: «و پروردگار تو آنچه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند. آنان حق انتخاب ندارند و ساحت مقدس کردگار از شرک آنان منزّه و مبراست» و خداوند - که با فر و شکوه است - می‌فرماید: «آن گاه که خدا و رسولش به امر دستور دادند، هیچ مرد و زن مؤمنی از پیش خود حق انتخاب نخواهند داشت». [صفحه ۲۹۸] امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام سوگند یاد می‌کند: به خدا قسم اینها به خودشان دروغ گفته و آرزوی بیهوده برده‌اند؛ زیرا خود می‌دانند اگر کسی غیر آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان امام معرفی کند، او امام نیست. آنان فقط به جهت اغراض دنیایی و اهداف سیاسی این کار را می‌کنند؛ چنانچه خود

اهل سقیفه می‌دانستند چه می‌کنند. آنها می‌دانستند که این مقام و منصب برانده‌ی چه کسی است. مگر معاویه نمی‌فهمید؟! سخنانی که از او نقل شده، بر این مدعاست که او بیش از دیگران می‌دانست علی علیه‌السلام کیست! در چهره‌ای که تاریخ ترسیم می‌نماید این نکته پنهان نیست که ابوبکر و عمر به روشنی و وضوح می‌دانستند که خلافت شایسته و برانده‌ی چه کسی است و به چه کسی باید برگردد. حتی اگر نمی‌خواستند بدانچه از زبان پیامبر شنیده بودند استناد کنند، به مقتضای فضیلت و سبقت و بلند آوازه بودن بین مسلمانان می‌دانستند که او بعد از پسر عموی گرامیش، شایسته‌ترین افراد نسبت به امر خلافت و جانشینی است. براساس نقل دانشمندان اهل سنت عمر حدود هفتاد مرتبه گفته است: «لو لا علی لهلک عمر»؛ اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد [۴۷۱]. اما این دانستن آنان سبب نشد که به سویش بشتابید و دست در دستش بگذارند و چیزی را که بدو مربوط است، به وی واگذار کنند، بلکه با اختیار کامل، حق معلوم و مسلم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را انکار کردند. طرفداران آنان چگونه از این گونه رفتار - که موجب جنجال و پراکنده شدن آرا و پیدایش فرق اسلامی و شعله‌ور ساختن جدال و گفتگو گشت - دفاع می‌کنند؟! امام رضا علیه‌السلام، سرانجام کسانی را که پیشوایی غیر معصوم و غیر الهی برای خود برگزیدند، چنین ترسیم می‌فرماید: [صفحه ۲۹۹ ...] به پرتگاهی بلند و مشکل و لغزنده پا گزارده‌اند که پاهایشان از آن خواهد لغزید و سقوط خواهند کرد.

نشانه‌های فتنه

حضرت رضا علیه‌السلام در ادامه فرمایش خود از چهره‌ی نفاق آنها چنین نقاب بر می‌دارد: خواستند با خرد گم گشته و ناقص خود و با آرای گمراه کننده خویش امام نصب کنند، پس جز دوری از حق بهره‌ای نبردند. این سخن عالم آل محمد علیهم‌السلام حکایت از درد دیرین جامعه بشری دارد که بیش از هزار و چهارصد سال است که در دوری از حق و حقیقت می‌سوزد و از عقل کل فاصله گرفته است. بسیار جالب است که سخن و عملکرد الهی، انسانی، اجتماعی، دینی، حقوقی و تکلیفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حتی به گوش فیلسوف و نویسنده‌ی معروف قرن هیجدهم فرانسه، یعنی ولتر (م: ۱۷۷۸ م) نیز رسید، که در کتاب «درباره‌ی آداب و رسوم ملتها» گفت: «آخرین اراده‌ی محمد انجام نشد. او علی را منصوب کرده بود» [... ۴۷۲]. از مهمترین ظلم‌های غاصبین خلافت، بستن در خانه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام بود. آنان با دسیسه‌ها و نیرنگهای شیطانی خود بشریت را از اهل بیت علیهم‌السلام جدا کردند؛ یعنی باب علم و حکمت پیامبر را بستند! در حالی که خود - هنگامی که کار دشوار می‌شد، یا در پاسخ به مسائل مختلف، عاجز می‌شدند و می‌خواستند صحیح‌ترین نظریه را به دست آورند - ناچار به علی علیه‌السلام روی می‌آوردند. از عمر بن خطاب نقل شده که می‌گفت: «مبادا مسأله دشواری پیش آید که ابوالحسن نباشد.» [صفحه ۳۰۰] و نیز از او نقل است که: «هنگامی که علی در مسجد حاضر است، کسی فتوی ندهد!» [۴۷۳]. به اتفاق همه‌ی مسلمین و دانشمندان مطلع و منصف غیر مسلمان هیچ کس در اسلام - پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - مانند علی علیه‌السلام، عالم و عامل به قرآن نبود. به گفته‌ی ادیب و متفکر معروف قرن دوم، خلیل بن احمد فراهیدی: «احتیاج الكل الیه و استغناؤه عن الكل دلیل علی أنه امام الكل» [۴۷۴]؛ این که همه‌ی اصحاب و غیر اصحاب [در علم و عمل] به او نیاز داشته و او از همه و همه بی نیاز بوده، مهم‌ترین دلیل بر این است که او امام همه بود. عبدالفتاح عبدالمقصود، معترف است که: سقیفه ریشه‌ی درختی است که پیوسته میوه‌های تلخ انحراف و ستم و تفرقه بار آورده است. تمام حوادث و انحرافات و بدعتهایی که بعدها شکل گرفت، ریشه در سقیفه دارد و از آن رنگ گرفته است. به نظر بسیاری از اندیشمندان، سقیفه سرآغاز تحولی اندوهبار است؛ زیرا با آن نه تنها مسیر تاریخ اسلام و سرنوشت مسلمانان دگرگون شد، بلکه سرنوشت بشریت تغییر یافت [۴۷۵]. اگر پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امیر مؤمنان زمام امور را به دست می‌گرفت، عدالت، به معنای واقعی رخ می‌نمود و حتی کوهها و دشتها نیز طعم شیرین زمامداری پیشوایان حق و عدل را می‌چشیدند [۴۷۶]. [صفحه ۳۰۱]

نفرین امام

آن گاه امام رضا علیه‌السلام نفرینشان می‌کند و از سر شگفتی می‌فرماید: «قاتلهم الله! انی یؤفکون؟!»؛ خدا آنها را بکشد، به کجا منحرف می‌شوند؟! چگونه به خدا و رسول دروغ بستند؟! با انحراف مسیر امامت، معضل بدی در جامعه ایجاد کردند و مشکل بزرگی به وجود آوردند که جامعه را برای قرن‌های نامعلوم به تب و تاب انداخت. با طرح این مسأله که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امت را برای تعیین جانشین آزاد گذاشت، به خدا دروغ بستند «و قالوا افکا» [۴۷۷]. آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، با آن دایره‌ی وسیع مجاهدتها و کوششهای چندین ساله، ضرورت نداشت که برای پس از خود جانشین تعیین کند؟ آری، ضرورت داشت و آیاتی در این باره نازل گشت و او جانشین خود را حتی با «نص» (کلام صریح) تعیین کرد، اما به گفته‌ی شاعر معروف عرب و اسلام، کمیت بن زید اسدی (م: ۱۲۶ ق)، سخنان او را پشت سر انداختند: [صفحه ۳۰۱] و یوم الدوح، دوح غدیر خم اَبان له الولایة، لو اَطیعا پیامبر در روزی که با امت، در زیر درختان بس بزرگ کوهی، گرد آمده بودند (روز غدیر)، علی را علیه‌السلام را ولی مسلمین قرار داد، همان طور که خود ولی مسلمین بود. (النسی اُولی بالمؤمنین من انفسهم) [۴۷۸...]. لیکن در این امر اطاعتش نکردند. و از این جاست که فیلسوف بزرگ تاریخ شرق و اسلام، شیخ الرئیس، ابوعلی سینا در کتاب «الهیات شفا»، فصل امت (ناظر به واقعه‌ی غدیر) می‌گوید: «و التعیین بالنص اصوب» [۴۷۹]؛ درست‌ترین روش آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، خلیفه‌ی خود را به صراحت تعیین کند. آیا می‌توان پذیرفت که پیامبر خدا روش «اصوب» را انتخاب نکرده باشد؟ معاذ الله کیف یکون هذا؟!

کار شکنی

در لحظه‌های آخر عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حادثه بسیار تلخ و دردناکی رخ داد که قلب نازنین آن حضرت سخت جریحه‌دار گردید و خشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان را برانگیخت. آن روز اصحاب برای عیادت، شرفیاب محضر آن وجود نازنین بودند و عده‌ای از مهاجر و انصار دور تا دور بستر آن حضرت را احاطه کرده بودند. پیامبر خدا موقعیت را مناسب دانست تا آخرین اقدام را در تثبیت مسأله خلافت و جانشینی خویش به عمل آورد. پس با حال ضعف و بیماری و با صدایی آرام و آهنگی سوزناک فرمود: [صفحه ۳۰۳] «کاغذ و مرکبی بیاورید تا چیزی بنویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید.» [۴۸۰]. با شنیدن این سخن، چند نفر، چهره درهم کشیدند. کاملاً روشن بود که نمی‌خواهند چنین کاری انجام گیرد. در این حال یکی از آنها با صدایی بلند، طوری که همه بشنوند، گفت: تب و درد بر این مرد غلبه یافته و موجب هذیان گویی او شده. قرآن ما را بس است! این سخن جسورانه، باعث ناراحتی اصحاب و خاطر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شد. مگر گوینده این سخن به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد ندارند؟ آیا نمی‌داند که قرآن درباره‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: (و ما ینطق عن الهوی ان هو لا- وحی یوحی) [۴۸۱]. او هرگز از سر هوی سخن نمی‌گوید و آنچه می‌گوید، جز سخن خدا نیست. براستی هذیان گویی، آن هم در موقعیت حساس، در ساحت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راه دارد؟ کجای این سخن هذیان است؟ پناه بر خدا از این افترا و بهتان! به هر تقدیر، گوینده آن سخن کار خود را کرد و در پی آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دلی آزرده فرمود همه بیرون روند. ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: عمر گفت: پیامبر به هنگام بیماری تصمیم گرفت امر خلافت علی را مطرح کند، اما من بخاطر بیم از فتنه و پراکنده شدن امر اسلام جلو آن را گرفتم. پس آن حضرت به نیت نفسانی من پی برد و از آنجا آن خودداری کرد. [۴۸۲]. بر این اساس عمر خود صریحا اعتراف می‌کند که من علی رغم اراده و تصمیم پیامبر و اعلام خلافت بلافصل علی، مانع، انجام آن شدم. و چون پیامبر به هدف من پی می‌برد از اجرای این

تصمیم خودداری نمود. [صفحه ۳۰۴] با وجود این که شرایط و منزلت امام را می‌دانستند، با این حال به خاطر اهداف پلید خویش امام واقعی را رها کردند و امت اسلامی را به سوی ضلالت و گمراهی سختی سوق دادند. جامعه‌ای که به هر بهانه و نامی (چه شورا و چه اجماع) ... امام معصوم را رها کند و دست به دامان جاهلان و ناپاکان شود، بی‌شک در ورطه‌ی گمراهی فرو می‌رود. [صفحه ۳۰۵]

آسیب شناسی

تعصبات قومی و جاهلی

بینش سیاسی برخی از پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اداره‌ی و سرپرستی مسلمانان و ریاست و امارت، همان بینش جاهلی بود و ارزشهای جاهلی در میانشان زنده و پا بر جا بود، چنان که به «شایسته سالاری» پای بند نبودند و گرایشهای جاهلی را بر آن مقدم می‌داشتند. سخن ابو عبیده جراح به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام - هنگامی که از او خواستند بیعت کند - گویای این نگاه است. او به علی علیه‌السلام گفت: «یابن عم! انک حدیث السن و هؤلاء مشیخه قومک ... فانک ان تعش و یطل بک بقاء، فانت لهذا الأمر خلیق و به حقیق و فی فضلک و دینک و علمک و فهمک و سابقتک و نسبک و صهرک» [۴۸۳]. ای پسر عمو! تو هنوز جوانی و اینان سالخورده‌گان قریش و قوم تو اند ... تو نیز اگر زنده بمانی و عمرت طولانی باشد، به سبب فضیلت و دینداری‌ات، و دانش و فہمت، و سابقه و جهادت در راه خدا و خویشاوندی و پیوند نزدیکت با رسول خدا از هر نظر شایسته و سزاوار حکومت خواهی بود. اینها جوان بودن امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بهانه کرده بودند تا حق را پایمال کنند و کار را بدو وانگذارند و به هیچ وجه به نصوص شایسته سالاری گردن نمی‌نهادند. آنان در برابر دستوراتی از دین تسلیم بودند که مربوط به امور اخروی و مسایل شخصی و فردی بود، مانند نماز و روزه و سایر عبادات شرعی، اما در آنچه به حکومت و تدبیر امور مسلمین مربوط می‌شد، دیدگاه عصر جاهلی و روحیه قبیله پرستی داشتند و در این امور خود را ملتزم به نظام سیاسی اسلام نمی‌دانستند و به رأی خود عمل می‌کردند [۴۸۴]. [صفحه ۳۰۶] چنان که پیش از این نیز هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زید بن حارثه را از امیران سه گانه سپاه «موتہ» قرار داد، با او مخالفت کردند و در آخرین روزهای زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، با فرماندهی اسامه بن زید نیز مخالفت نمودند [۴۸۵]. آنان در امور سیاسی و حکومتی با معیارهای فردی و ملاک‌های جاهلی و شخصی عمل می‌کردند و اگر نظر و دیدگاهشان در عمل کردن بر خلاف سنت پیامبر و احکام الهی، کیان آنها را بالا می‌برد و یا قدریشان را تثبیت می‌کرد و یا به ریاست و حکومتشان نفع می‌بخشید، آن خلاف را مرتکب می‌شدند و باکی نداشتند [۴۸۶].

کینه‌های دیرینه

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در راه خدا و برای اعلای کلمه دین، در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مخالفان اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبرد کرده بود و او بود که عرب را منقاد اسلام ساخته و سران و پهلوانان مشرکان را کشته بود و البته عرب نمی‌توانست از این امر بگذرد و کینه او را به دل نگذرد. علی علیه‌السلام در راه خدا، دماغ عرب جاهلی را به خاک مالید و شاخ جاهلیت را شکست و قبایل را مطیع اسلام ساخت. خود در این باره فرمود: «أنا وضعت فی الصغر بکلک العرب و کسرت نواجم قرون ربیعہ و مضر» [۴۸۷]. من در خردی بزرگان عرب را به خاک انداختم و سرکردگان «ربیعہ» و «مضر» را هلاک ساختم. خونخواهی و کینه‌توزی عرب جاهلی چیزی نبود که به زودی رنگ بازدا. او در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همه صحنه‌ها برای برپا ساختن حق و هزیمت باطل مبارزه کرده [صفحه ۳۰۷] بود و هنوز بسیاری - علی رغم تسلیم شدنشان - هوای

انتقام در سر داشتند. آن حضرت در ضمن خطبه‌ای در این باره فرمود: «ان الله - سبحانه - بعث محمدا صلی الله علیه و آله و سلم و لیس أحد من العرب یقرأ کتابا و لا یدعی نبوة، فساق الناس حتی یوأهم محلثهم و بلغهم منجاتهم فاستقامت قناتهم و اطمأنت صفتهم. أما و الله ان كنت لفی ساقتها حتی تدلت بحذا فیرها و ما عجزت و لا جنت» [۴۸۸]. خدای سبحان محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت و کسی از عرب کتابی نمی‌خواند و ادعای نبوتی نداشت. پس مردم را به پیش راند تا به جایگاه سعادتشان رساند، تا آن که کارشان استوار و جمعیتشان پایدار گردید. هان! به خدا سوگند که من در پایه و ساقه‌ی این نهضت بودم تا آن که سپاه جاهلیت در ماند و یک باره روی بر گرداند. [در این مبارزه هولناک] من نه ناتوان شدم و نه هراسناک گشتم. بنابراین عرب بر اساس فرهنگ جاهلی - که در آنان سخت ریشه‌دار بود - علی علیه‌السلام را کسی می‌دانست که باید انتقام خونهایی که در راه حاکمیت اسلام ریخته شده بود، از او گرفته شود [۴۸۹]. زیرا آنان انتقام خونهای ریخته شده را از شخص برجسته و برتر قبیله می‌گرفتند و بی گمان علی علیه‌السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرد برجسته‌ی بنی‌هاشم و برترین شخصیت آنان به شمار می‌آمد [۴۹۰]. از امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام پرسیدند: چرا مردم با وجود آگاهی از منزلت و سبقت علی علیه‌السلام در اسلام و نیز مقام او در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از او روی برتافتند؟ [صفحه ۳۰۸] حضرت پاسخ داد: زیرا علی علیه‌السلام پدران و پیشینیان و برادران و عموها و دایی‌ها و نزدیکانشان را که دشمن خدا و رسول بودند و تعداد آنها نیز زیاد بود کشته بود، از همین رو کینه آن حضرت را به دل داشته، نمی‌خواستند او فرمانروای آنان باشد، ولی این کینه را از دیگران به دل نداشتند؛ زیرا آنها در جنگهایی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام می‌شد، نقشی نداشتند. به همین دلیل از علی علیه‌السلام رو گردانیده و به سایرین روی آوردند [۴۹۱]. این حقیقت در سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به اهل بیت خود مکرر بیان شده بود. چنان که ابوجعفر اسکافی روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خانه فاطمه علیها‌السلام در آمد و علی علیه‌السلام را خفته یافت. فاطمه زهرا علیها‌السلام برخاست تا او را بیدار کند، امام رسول خدا فرمودند: «دعیه، فرب سهر له بعدی طویل و رب جفوة لأهل بیتی من أجله شدید»؛ راحتش بگذار که بسیار شب زنده داری‌های طولانی پس از من خواهد داشت و چه بسیار ستم و جفای سخت که از کینه نسبت به او، به خاندان من خواهد رفت. فاطمه علیها‌السلام گریست، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لا تبکی فانکما معی و فی موقف الکرامه عندی» [۴۹۲]. گریه مکن که شما دو تن با من خواهید بود، و در منزلگاه کرامت در نزد من جای دارید. همچنین یونس بن خباب از قول انس بن مالک نقل کرده است که گفت: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و علی بن ابی‌طالب نیز با ما بود. از کنار بوستانی گذشتیم. [صفحه ۳۰۹] علی علیه‌السلام گفت: ای رسول خدا! چه بوستان خوبی است! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بوستان تو در بهشت از این بسیار بهتر است. انس بن مالک ادامه داده است که همین طور از کنار هفت بوستان گذشتیم و علی علیه‌السلام همچنان همان سخن را گفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز همان پاسخ را داد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و ما هم ایستادیم. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سر خود را بر دوش علی علیه‌السلام نهاد و گریست. علی علیه‌السلام پرسید: ای رسول خدا! چه چیزی شما را به گریه واداشته است؟ حضرت فرمود: «ضعائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی»؛ [سبب گریه من] کینه‌هایی است [از تو] در دل قومی که آن را آشکار نمی‌کنند، مگر پس از آن که مرا از دست بدهند. علی علیه‌السلام گفت: ای رسول خدا! آیا آن هنگام شمشیر خود را بر دوش گیرم و آنان را ریشه کن سازم؟ حضرت فرمود: بهتر آن است که صبر و استقامت پیشه کنی. علی علیه‌السلام گفت: اگر صبر و استقامت پیشه کنم، چه خواهد شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سختی و مشقت خواهی دید. علی علیه‌السلام عرض کرد: آیا در این حال دین من به سلامت خواهد بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری. علی علیه‌السلام گفت: پس در این صورت به سختی‌ها و مشقت‌ها اعتنایی نخواهم کرد [۴۹۳]. ابن ابی‌الحدید آورده است که من برای ابوجعفر نقیب - که خدایش رحمت کند - پرسشی را مطرح کردم و به او گفتم: من سخت در شگفتم که

چگونه علی علیه‌السلام پس از [صفحه ۳۱۰] رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدتی مدید زنده مانده است و مورد سوء قصد واقع نشده و او را ترور نکرده و غافلگیرانه نکشته‌اند، آن هم با وجود کینه‌های سوزانی که در دلها و سینه‌های آنان نسبت به او بوده است؟ نقیب پاسخ داد که: اگر علی علیه‌السلام خود را کنار نکشیده و تسلیم نشده بود و خود را به عبادت و نماز و دقت در قرآن مشغول نکرده بود، اگر شمشیر را به یک سو نیفکنده و همچون پارسایان رفتار نکرده بود، بی گمان کشته می‌شد! چون حاکمان در برابر رفتار و سلوک علی علیه‌السلام دلیل و بهانه‌ای برای کشتنش نداشتند، از او دست برداشتند و اگر چنین نبود، بی تردید او را می‌کشتند [۴۹۴]. بنابراین قریش به طور خاص و اعرابی که هوای جاهلیت در سر داشتند به طور عام، کینه و دشمنی علی علیه‌السلام و فرزندان و شیعیان او را در دل داشتند و هر زمان که توانستند آن را به صورت‌های گوناگون نمایان ساختند. آن کینه‌ها و دشمنی‌ها تا بدان حد بود که فرزندش حسین علیه‌السلام را به کینه و بغض علی بن ابی‌طالب کشتند، چنان که بنا بر نقل قندوزی حنفی در روز عاشورا به صراحت گفتند: «انا نقتلک بغضا لأیک»، [۴۹۵]. و چون سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را در برابر یزید بن معاویه نهادند، به بی‌تی از اشعار ابن‌زبیری [۴۹۶] تمثال کرد و سپس کینه قریش را بخاطر کشته‌های بدر آشکار نمود: لیت أشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الأسل [صفحه ۳۱۱] فأهلوا و استهلوا فرحاً ثم قالوا: یا یزید لا تشل قد قتلنا القوم من ساداتهم و عدلنا ببدر فاعتدل کاش پدرانم که در جنگ بدر کشته شدند، اینک ناله‌ی خزرجیان را در برخورد نیزه‌ها می‌دیدند. کاش بودند و شاد می‌گشتند و مسرور و آن گاه مرا می‌گفتند: دستت شل مباد. ما آن قدر سرور از آنان کشتیم که با جنگ بدر برابر گردید.

حسادت

(أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمۃ و آتیناهم ملکا عظیما - فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا) [۴۹۷]. آیا مردمان [به سبب فضل الهی] بر آنان حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگ عطا نمودیم. پس بعضی از مردمان ایمان آوردند و گروهی از ایشان از آن اعراض کردند و آتش جهنم آنان را کفایت کند. مناقب و فضایل بی شماری که در شأن امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، بر زبان مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جاری شده، درباره هیچ یک از صحابه و تابعین بیان نگردیده است و بدین ترتیب او از همه ممتاز گردیده و جایگاهی فراتر را دارا شده است. همه‌ی اینها بیانگر پیشوایی، پیشروی و سرآمدی آن وجود مبارک پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و برآستی که در میدان کمال و فضیلت، احدی را یارای هموردی با او نیست. اخبار و روایات متواتری که از ساحت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در افضلیت [صفحه ۳۱۲] و برتری آن حضرت رسیده، به روشنی نور این حقیقت بزرگ را در همه آفاق پراکنده کرده است. علیرغم همه‌ی تلاشهای بی شمار که برای محو، تحریف و تغییر فضایل و مناقب امیرمؤمنان علیه‌السلام انجام شده، شخصیت ممتاز آن حضرت چونان خورشید تابنده در میانه‌ی روزی روشن می‌درخشد. شخصیت ویژه‌ی امام علی علیه‌السلام و ویژگی‌های ممتاز و یگانه او و نیز مقام و منزلت آن حضرت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سوابق و فداکاری‌های آن بزرگوار، همه و همه اسباب برانگیختن حسادت در قریش و عرب بود. امیرمؤمنان علیه‌السلام در نامه‌ای بلند به معاویه این حقیقت را یادآور شده و در بخشی از آن چنین نوشته‌اند: «و قال عزوجل: (أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمۃ و آتیناهم ملکا عظیما) و قال للناس بعدهم: (فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه) فتبوا مقعدک ممن جهنم (و کفی بجهنم سعیرا) نحن آل ابراهیم المحسودون و أنت الحاسد لنا. خلق الله آدم بیده و نفخ فیہ من روحه و أسجد له الملائکة و علمه الأسماء کله و اصطفاه علی العالمین. فحسده الشیطان فکان من الغاوین و نوحا حسده قومه اذ قالوا: (ما هذا الا بشر مثلکم یرید أن یتفضل علیکم) [۴۹۸] ذلک حسد منهم لنوح أن یقروا له بالفضل

و هو بشر، و من بعده حسدوا هودا اذ يقول قومه: (و قال الملأ من قومه الذین کفروا و کذبوا بقاء الآخرة و أترفناهم فی الحیاة الدنيا ما هذا الا بشر مثلکم یأکل مما تأکلون منه و یشرّب مما تشرّبون - و لئن أطمعتم بشرا مثلکم [صفحه ۳۱۳] انکم اذا لخاسرون) [۴۹۹] قالوا ذلک حسدا أن یفضل الله من یشاء و یختص برحمته من یشاء و من قبل ذلک ابن آدم قابیل قتل هابیل حسدا، فکان من الخاسرین و طائفه من بنی اسرائیل (اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله) [۵۰۰] فلما بعث الله لهم طالوت ملکا حسدوه و قالوا أنى یكون له الملک علینا) [۵۰۱] و زعموا أنه (أحق بالملک منه). کل ذلک نقص علیک من أنباء ما قد سبق و عندنا تفسیره و عندنا تأویله (و قد خاب من افتری) [۵۰۲] و نعرف فیکم شبهه و أمثاله (و ما تغنی الآیات و النذر عن قوم لا یؤمنون) [۵۰۳] و کان نبینا - صلوات الله علیه - فلما جاءهم کفروا به حسدا من القوم علی تفضیل بعضنا. ألا و نحن اهل البیت آل ابراهیم المحسودون، حسدنا کما حسد آباؤنا من قبلنا، سنه و مثالا» [...] [۵۰۴]. و خدای بزرگ می‌فرماید: «بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خودش به آن عطا کرده حسد می‌برند. در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.» و برای مردمی که پس از ایشان بودند فرماید: «پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند» پس از جهنم برای خویش مجلسی تدارک ببین و «[برای آنان] دوزخ پر شراره بس است.» ما خاندان ابراهیم هستیم که بر ما حسد می‌برند و شما یباید که بر ما حسد می‌برید. خداوند آدم را به دست [صفحه ۳۱۴] خود آفرید و از روح خویش در او دمید و فرشتگان را به سجده بر او واداشت و همه‌ی نامها را به او تعلیم داد و او را بر همه‌ی مردم جهان برتری دارد. پس شیطان بر او حسد برد و در زمره‌ی گمراهان در آمد و قوم نوح نیز بر نوح حسد بردند، آن گاه که گفتند: «این [مرد] جز بشری چون شما نیست، می‌خواهد بر شما برتری جوید.» آنان بر نوح حسد می‌بردند که به فضل او در عین آن که انسانی همانند آنان است اقرار کنند. و پس از نوح بر هود حسد بردند: «و باز آن رسول را نیز مانند نوح اشراف قوم وی که ما در حیات دنیا متنعمشان کرده بودیم و آنها نیز کافر شدند و عالم آخرت را تکذیب کردند به مردم گفتند: این [مرد] جز بشری چون شما نیست. از آنچه می‌خورید، می‌خورد و از آنچه می‌نوشید، می‌نوشد. و اگر بشری مثل خودتان را اطاعت کنید، در آن صورت قطعا زیان کار خواهید بود.» آنان این سخن را از روی حسد می‌گفتند و حال آن که خداوند هر کس را که بخواهد برتری می‌دهد و هر کس را که بخواهد مورد رحمت خویش قرار می‌دهد و پیش از اینها فرزند آدم، قابیل، برادر خود هابیل را از روی حسادت کشت و در زمره‌ی زیان کاران در آمد. و همچنین طایفه‌ای از بنی اسرائیل بودند که به پیامبر خود گفتند: «پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم»، اما چون خداوند طالوت را به پادشاهی بر آنان بگماشت بر او حسادت ورزیدند و گفتند: «چگونه او را بر ما پادشاهی باشد» و پنداشتند که خود سزاوارتر از او به پادشاهی‌اند. همه‌ی اینها اموری است که پیش از این روی داده است و اینک آنها را برای تو بازگو می‌نمایم و تفسیر و تأویل آنها نزد ماست «و هر که دروغ بندد، نومی‌گردد.» اینک نمونه‌های این رویدادها را در شما (بنی‌امیه) می‌یابیم «ولی نشانه‌ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی‌آورند سود نمی‌بخشد» و نیز چون پیامبر ما پیامد بر او کافر شدند و به وی حسادت ورزیدند و حال آن که [صفحه ۳۱۵] نبوت امری است که خداوند به هر یک از بندگانش که بخواهد عطا می‌نماید. آری! قومی به ما حسادت می‌ورزند در حالی که خداوند ما را بر دیگران برتری داده است. بدان که ما، اهل بیت، همان خاندان ابراهیم هستیم که بر ایشان حسد بردند. ما نیز مورد حسادت واقع شدیم، همچنان که پدرانمان پیش از این مورد حسادت واقع شده بودند. بدین ترتیب آتش حسادت در قلوب گروهی که در رأس آنان قریش قرار داشت شعله‌ور شد که بدین آتش، نصوص جانشینی علی علیه‌السلام را سوزاندند تا در دوزخ پر شراره‌ای که برپا کرده بودند به قدرت و مکنّت دست یابند. حسادت خاندان قریش نسبت به بنی‌هاشم و بزرگ ایشان پس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی علی علیه‌السلام چیزی نبود که بر کسی پوشیده باشد و این گونه حسادتها و رفتارهای سیاسی، امری ریشه‌دار و شایع بود [۵۰۵]. حسادت قریش به علی علیه‌السلام از جهات گوناگون، بارها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظهور یافته بود. امیرمؤمنان علیه‌السلام این امر را با رسول خدا در میان می‌گذاشت و

آن حضرت وی را تسلی می‌داد و گاهی نیز علی علیه‌السلام این واقعیت را برای یاران خود بازگو می‌کرد تا ریشه‌ی بسیاری از مواضع و رفتارها و عملکردها را بدانند. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: چقدر این امت نسبت به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ظلم و بی‌انصافی کرده‌اند. شما مخالفین ما، دوستان ابوبکر را دوست دارید و از دشمنان او - هر کس که باشد - بیزارید و دوستان عمر را دوست دارید و از دشمنان او - هر کس باشد - بیزارید و از دشمنان او - هر کس باشد - بیزارید و از دشمنان او - هر کس باشد - بیزارید، ولی وقتی نوبت به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌رسد، می‌گویید: دوستانش را دوستداریم، ولی از [صفحه ۳۱۶] دشمنانش بیزار نمی‌جویم، بلکه آنان را هم دوست داریم. چگونه چنین ادعایی صحیح است در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اللهم! وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله!» ولی می‌بینی که با دشمنان او دشمن نیستند و خوارکنندگان او را خوار نمی‌شمارند، آیا این انصاف است؟ [۵۰۶].

بیعت شوم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم، حجت را بر تمام مردم تا قیامت تمام کرد و این مردم‌اند که با پذیرش یا عدم پذیرش ولایت علی بن ابی‌طالب و فرزندان آن حضرت، راه بهشت یا دوزخ را انتخاب می‌کنند و پذیرفتن یا نپذیرفتن آنان برایشان امتحان الهی است. در فرصتی که مهاجرین و انصار، بر پیکر پیامبر نماز می‌گزاردند، جناب سلمان رحمه الله فتنه‌ی سقیفه را به مولا علی علیه‌السلام خبر داد و گفت که ابوبکر هم اینک، بالای منبر است و مردم گروه گروه با او بیعت می‌کنند، آنچنان که به یک دست او اکتفا نکرده، برای احتیاط با هر دو دست وی بیعت می‌کنند! امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسیدند: بگو بدانم سلمان، وقتی ابوبکر بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت، نخستین کسی که با او بیعت کرد که بود؟ سلمان رحمه الله عرض کرد: پیرمردی عصا به دست را دیدم که بر پیشانی‌اش آثار عبادت هویدا بود، از منبر بالا رفته و در حالی که می‌گریست گفت: «حمد و سپاس خدای را که نمردم و تو را در این مکان دیدم. دستت را بده تا با تو بیعت کنم!» ابوبکر هم دست گشود و آن پیرمرد با او بیعت کرد! [صفحه ۳۱۷] دست شیطان دست شومی را فشرده سرنوشت امتی بر او سپرد پس از آن، پیرمرد گفت: روزی مانند روز آدم. این بگفت و از منبر بریز آمد و از مسجد خارج شد. علی علیه‌السلام فرمود: سلمان، دانستی او که بود؟ سلمان عرض کرد: ندانستم، اما از گفتارش خوشم نیامد، گویا در برابر غم و اندوهی که بر اثر فوت پیامبر بر ما عارض شده بود، او خوشحال به نظر می‌رسید! امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: آن پیرمردی که دیدی ابلیس بود - نفرین خدا بر او باد - رسول خدا به من خبر داده بود که ابلیس و رؤسای از اصحابش شاهد ماجرای غدیر بودند و دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فرمان خدا ابلاغ کرد که من از خود آنها به ایشان سزاوارترم بر ایشان ولایت و سرپرستی دارم. دیدند که رسول خدا دستور داد حاضران در آن جمع، به کسانی که آنجا نبودند این مهم را ابلاغ کنند. پس چون این حادثه رخ داد، یاران و اصحاب ابلیس نزد او شتافته، گفتند: این امت از این پس مورد رحمت الهی قرار می‌گیرد و دیگر راه خطا و خلاف نخواهد پیمود، ما و تو نخواهیم توانست آنان را فریب داده و از راه راست منحرف سازیم؛ زیرا پیشوا و پناه خویش را پس از پیامبرشان شناختند. ابلیس از این ماجرا سخت ناراحت شد. هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد که چون از دنیا رحلت فرماید، مردم در سایبان بنی‌ساعده - پس از نزاع و مشاجره - با ابوبکر بیعت می‌نمایند و نخستین کسی که روی منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد با او بیعت خواهد کرد، ابلیس ملعون است که به صورت پیرمردی عابد و به ظاهر خدا ترس خواهد آمد و چنین و چنان خواهد گفت. سپس از مسجد خارج شده و پیروانش را جمع می‌نماید. آنها در برابر ابلیس به سجده خواهند افتاد و می‌گویند: ای سید و سالار ما! تو همان کسی هستی که آدم را فریفتی و از بهشت بیرون کردی. ابلیس گوید: کدام امت پس از پیامبر خویش گمراه نشد؟ نه چنان بود که می‌پنداشتید. گمان کردید که من راهی برای فریب ایشان ندارم؟ دیدید [صفحه ۳۱۸] که چگونه آنان را فریفتم تا فرمان خدا را در

اطاعتش و انهادند و دستور پیامبر را نیز ترک کردند [۵۰۷]. امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در بیان شیوایی، تشبیه بسیار زیبایی فرموده است: «مثل المؤمنین فی قبولهم ولاء أمير المؤمنين عليه السلام فی يوم غدیر خم كمثل الملائكة فی سجودهم لآدم و مثل من أبی ولاية أمير المؤمنين عليه السلام يوم الغدير مثل ابليس» [۵۰۸]. مثل مؤمنین در قبول ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز غدیر خم همانند ملائکه در سجودشان در مقابل حضرت آدم علیه‌السلام است و مثل کسانی که در روز غدیر از ولایت حضرت علی علیه‌السلام سر باز زدند مانند ابلیس است. فردی به نام یحیی بن ضحاک سمرقندی که در خراسان در بحث علمی رقیب نداشت با حضرت رضا علیه‌السلام به مناظره پرداخت. امام رضا علیه‌السلام به او فرمود: یحیی! از هر چه خواهی سؤال کن! یحیی عرض کرد: درباره‌ی امامت بحث می‌کنیم. امام رضا علیه‌السلام فرمود: مانعی ندارد. یحیی گفت: چرا شما درباره‌ی کسانی که در جامعه، رهبری امت را ظاهراً به عهده نداشته‌اند، ادعای امامت و رهبری دارید؟ و آنانی را که رسماً رهبری جامعه را به عهده داشتند به عنوان رهبر قبول ندارید؟! امام رضا علیه‌السلام پاسخ فرمود: اشخاصی که آشکارا دروغ گفته و یا از روی کذب تصدیق کرده‌اند بر حقد یا بر باطل؟ یحیی حرفی برای گفتن نداشت و ساکت ماند. مأمون گفت: یحیی! چرا جواب نمی‌دهی؟ [صفحه ۳۱۹] یحیی جواب داد: ای خلیفه! مرا از پاسخ دادن به این سؤال معذور دار! مأمون خطاب به امام علیه‌السلام عرض کرد: ما نفهمیدیم، مسأله را روشن‌تر بیان کن. امام رضا علیه‌السلام فرمود: یحیی باید از پیشوایانش سخن بگوید که آنان راستگو بودند یا دروغگو؟ اگر می‌پندارد آنان دروغگو بودند، شخص دروغگو لیاقت رهبری ندارد و اگر مدعی است آنان راستگو بودند که خلیفه‌ی اول خود گفت: «من سرپرستی شما را در اختیار گرفتم در حالی که از شما بهتر نیستم!» و خلیفه دوم نیز گفت: «بیعت ابوبکر یک اشتباه بود و هر کس آن اشتباه را تکرار کند او را بکشید!» بنابراین کسی که از دیگران بهتر نیست و بیعتش یک اشتباه تاریخی بوده است، چگونه می‌تواند خلیفه‌ی دوم را به عنوان جانشین خویش و خلیفه‌ی خدا برای مردم نصب کند؟ و خلیفه‌ی دوم بر روی منبر می‌گفت: من شیطانی دارم که بر من عارض می‌شود. زمانی که مرا منحرف کرد، هدایت می‌کنید و هر گاه اشتباه کردم، مرا ارشاد کنید [۵۰۹]. بنابراین اگر او راستگو باشد با این سخنش روشن می‌سازد که لیاقت رهبری ندارد. یحیی در مقابل این استدلال پاسخی نداشت. آن گاه مأمون گفت: بر روی زمین کسی نیست که بتواند مانند شما چنین استدلال محکمی بیاورد [۵۱۰]. امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در ادامه بیانات خود با استشهاد به برخی آیات قرآن مجید عدم مشروعیت جریانی مثل سقیفه را اثبات کرده و می‌فرماید: ... «شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت بخشید و آنان را از راه حق بازداشت.» [۵۱۱]. [صفحه ۳۲۰] آری! شیطان اعمالشان را برایشان زیبا جلوه داد و با خانه‌نشین کردن ولی الله، کتاب خداوندی و حکمت الهی، بشریت را برای قرنهای متمادی در تاریکی جهل و گمراهی وارد کردند و این واقعیتی غیر قابل انکار است. و اگر بعد از بیست و پنج سال مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام زمام حکومت را به دست گرفت، تمام سعی او تحکیم اساس دین و سنت پیامبر در حکومت اسلامی بود که پیش از او ویران شده بود. آن حضرت خود می‌فرمود: «فان هذا الدین قد کان أسیراً فی أیدی الأشرار، یعمل فیه بالهوی و تطلب به الدنیا» [۵۱۲]. این دین اسیر و گرفتار دست اشرار بود در آن به هوای نفس رفتار می‌شد و وسیله‌ی دنیا طلبی واقع شده بود. اینها از بزرگترین نعمت الهی، روی برگرداندند و امری را که مربوط به خدا و پیامبرش بود، خود به عهده گرفتند. و حال آن که اگر کسی بخواهد آنچه را مربوط به خداست خود به عهده گیرد، به خدا دروغ بسته است. (و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشركون) [۵۱۳]. پروردگارتو هر چه را بخواهد می‌آفریند و هر چه را بخواهد برمی‌گزیند آنان در این امر در برابر او اختیاری ندارند. (و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله أمراً أن یكون لهم الخیرة من أمرهم) [۵۱۴]. [صفحه ۳۲۱] آن گاه که خدا و رسولش به کاری دستور دادند، هیچ مرد و زن مؤمنی از پیش خود حق انتخاب نخواهد داشت. در ادامه امام رضا علیه‌السلام به آیات دیگری از قرآن استناد می‌فرماید و این آیات شاهی است بر این مدعا که جریانی مثل سقیفه مشروعیت ندارد و بر خلاف قرآن است. «و قال: (ما لکم کیف تحکمون - أم لکم کتاب فیه تدرسون - ان لکم فیه لما تخیرون - أم لکم ایمان علینا بالغة الی

یوم القیامه ان لکم لما تحکمون - سلهم ایهم بذلک زعیم - أم لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین (۵۱۵) و قال عزوجل: (أفلا- يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها) [۵۱۶] أم طبع علی قلوبهم فهم لا- یفقهون، أم (قالوا سمعنا و هم لا یسمعون - ان شر الدواب عندالله الصم البکم الذین لا یعقلون - ولو علم الله فیهم خیرا لأسمعهم ولو أسمعهم لتولوا و هم معرضون) [۵۱۷]، أم (قالوا سمعنا و عصینا) [۵۱۸]، بل هو (فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم) [۵۱۹]؛ «قرآن می فرماید: «شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟ آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شما است؟ یا این که عهد و پیمانی مؤکد و مستمر تا روز قیامت بر ما دارید که هر چه را به نفع خود اختیار می کنید برای شما قرار می دهد؟ از آنان پیرس کدامیک چنین چیزی را ضمانت می کنند؟ آیا شریکانی دارند؟ اگر راست می گویند شرکای خود را بیاورند.» [صفحه ۳۲۲] و نیز می فرماید: «آیا در قرآن تدبیر نمی کنند، یا بر دلهاشان قفل زده شده است.» یا پروردگار بر قلبهای آنان مهر زده و دیگر نمی فهمند، یا «می گویند شنیدیم و حال آن که نمی شنوند. بدترین جنبندها در نظر خداوند کر و لالهایی هستند که نمی اندیشند و اگر پروردگار خیری برایشان سراغ داشت، آنان را شنوا می کرد و اگر آنان را شنوا می کرد، پشت کرده، روی برمی گرداندند.» یا می گویند: «می شنویم و نافرمانی می کنیم»، بلکه آن «فضل الهی است که به هر که خواهد عطا فرماید و خداوند دارای فضلی بزرگ است».

حدیث مظلومیت

ابن عباس می گوید، با عمر بن خطاب در یکی از کوچه‌های مدینه عبور می کردیم عمر به من گفت: ابن عباس! گمان می کنم که صاحب تو (پسر عمویت، علی) مظلوم واقع شده است! گفتم: چرا از وی رفع مظلومیت نمی کنی؟ (تا چنین گفتم) ناگهان دستش را که در دست من بود کشید و فوری از من دور شد. بعد از مدتی، در حالی که نفسش به تندی افتاده بود ایستاد. همین که به او رسیدم گفتم: ابن عباس! من نمی دانم چرا علی مظلوم واقع شده است! به گمانم یکی از علت‌های آن سن کم او باشد که سبب شد شیوخ و بزرگان عرب تحمل نکنند که جوانی، امیر آنان باشد از این رو او را از حقش کنار زدند! به او گفتم: عجیب است! تو را به خدا انصاف بده، خداوند متعال هنگامی که او را مأمور ابلاغ سوره‌ی براءت کرده و آیات را از رفیق گرفت، او را کوچک و کم سن و سال نشمرد! [صفحه ۳۲۳] و او با شنیدن این استدلال، بی آن که جوابی دهد مرا رها کرد و رفت [۵۲۰]. یونس بن حیب نحوی که از دانشمندان معروف در ادبیات است گوید: نزد خلیل بن احمد [۵۲۱] رفته به او گفتم: مشکلی دارم، می خواهم برایم حل کنی. هر چند این سؤال و جواب‌ها در این زمان خطرناک است! گفت: مشکلت چیست؟ گفتم: «ما بال أصحاب رسول الله كأنهم کلهم بنو أم واحدة و علی بن ابی طالب من بینهم كأنه ابن علة»؛ اصحاب پیامبر اکرم را چه می شد که همگی چنان با هم مهربان و به هم خوش بین بودند که گویی همه با هم برادر و فرزند یک مادر هستند، اما نسبت به علی بن ابی طالب چنان بی مهر بودند که گویی تنها او در میانشان برادر ناتنی و فرزند نامادری است. چرا چنین بود؟ خلیل سرش را پایین انداخته و مدتی به فکر فرو رفت. سپس گفت: چطور شد که این فکر به ذهنت خطور کرد و چرا برای این سؤال انتخاب کردی؟ گفتم: مشکلی است، می خواهم شما حل کنید. گفت: به شرط این که تا زنده‌ام برای کسی نگویی. سپس گفت: «ان علیا تقدمهم اسلاما و فاقهم علما و بذرهم شرفا و رجحهم زهدا» [صفحه ۳۲۴] و طالهم جهادا، فحسدوه و الناس الی أشکالهم و أشباههم أمیل منهم الی من بان منهم.» [۵۲۲]. خلاصه‌ی مضمون پاسخ او چنین است که: این یک قاعده‌ی کلی است که مردم نسبت به هم سنخ و هم فکر خود تمایل و گرایش بیشتری دارند تا به کسی که هم سنخ ایشان نباشد. افراد جاهل در محضر عالم تحت فشارند و قدرت ابراز وجود ندارند. ناریان مر ناریان را طالبند نوریان مر نوریان را جاذبند کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با هم جنس پرواز مردمی که فکرشان مدام بر محور پول و مقام و ریاست و شهرت می چرخد با علی علیه‌السلام که همیشه بر محور حق دور می زند [۵۲۳]، هیچ گونه

تناسب و مشابهتی ندارند. علی علیه‌السلام در اسلام مقدم بر همگان بود، در حالی که دیگران در منجلا ب شرک و کفر غوطه‌ور بودند. علی علیه‌السلام میدان‌های جنگ را با صدای تکبیر رعد آسای خود می‌لرزانید، در حالی که دیگران از ترس، مانند بید به خود می‌لرزیدند. علی علیه‌السلام از شدت زهد و بی‌رغبتی به دنیا می‌فرمود: «یا دنیا! یا دنیا! الیک عنی ... هیهات! غری غیری!» [۵۲۴]. ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو ... هیهات! دور شو، دیگری را فریب ده! اما دیگران می‌گفتند: «هل من مزید». [صفحه ۳۲۵]

اهل دنیا را به مولا کار نیست شیر حق هم همدم گفتار نیست هر که باطل بود از حیدر گریخت دست نامردان ز دست حق گسیخت به عنوان نمونه معاویه بن ابی‌سفیان بعد از رسیدن به حکومت، بالای منبر رفت و گفت: «انی ما حاربتکم لتصلوا أو تصوموا و لکن لأتأمر علیکم» [۵۲۵]. من که با شما جنگیدم برای این نبود که نماز بخوانید و یا روزه بگیرید، [من کاری به نماز و روزه شما ندارم] بلکه می‌خواستم بر شما حکومت کنم که به آن هم رسیدم. در حالی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمان حکومتش به ابن عباس فرمود: این لنگه کفش وصله‌دار من چقدر ارزش دارد؟ گفتم: هیچ ارزشی ندارد. فرمود: «و الله لهی أحب الی من امرتکم» [۵۲۶].

به خدا قسم! این لنگه کفش وصله‌دار در نظر من از حکومت بر شما محبوبتر است. لذا از علی علیه‌السلام می‌گریختند آنچنان که روباه از شیر می‌گریزد. و بر انسانهای آزاد اندیش است که ببینند تفاوت ره از کجاست تا به کجا! روزگاری که امت اسلامی بر محور علم و قدرت پیامبر اکرم صلی آله علیه و آله می‌چرخیدند، آن روز امت اسلام چونان پیکری بود آهنین و پولادین و با هیبت و صولت خود، دنیا را می‌لرزانید، آن چنان که نیرومندترین قوای عالم نمی‌توانست در مقابلش عرض اندام کند و از همین رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای حفظ این قدرت و صولت، علی علیه‌السلام را که [صفحه ۳۲۶] همانند خودش بود به جانشینی خود تعیین کرد، اما پیروان شیطان و دشمنان وحدت امت اسلامی دیدند اگر علی علیه‌السلام محور قدرت باشد، دیگر نوبت به دزدان و غارتگران نخواهد رسید. می‌دانستند که علی علیه‌السلام مردی است که حتی به برادر و نزدیک‌ترین خویشانش اجازه‌ی کوچکترین سوء استفاده از بیت‌المال و حقوق مسلمین را نمی‌دهد. او چنان پای‌بند به حفظ حقوق مردم است که برای پایمال شدن حق یک پیر زن فریادها می‌کشد. به خاطر در آوردن یک خلخال از پای دختر بچه‌ای یهودی - که در پناه دولتش زندگی کرده - اشک می‌ریزد و آرزوی مرگ می‌کند. آری دیدند نمی‌توان با این مرد کنار آمد، پس کوشیدند او را از مسند حکومت و سیاست کنار بزنند و زدند. قدرت را از علم و عدل جدا کرده و حکومت را به دست کسانی سپردند که نه از علم بویی برده و نه از حکمت طعمی چشیده بودند. سپس می‌فرمود: «و انه سیأتی علیکم من بعدی زمان لیس فیه شیء أخفی من الحق و لا أظهر من الباطل و لا أكثر من الکذب علی الله و رسوله» [۵۲۷]. زود است که پس از من روزگاری بر شما بیاید که در آن چیزی پنهان‌تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان‌تر از دروغ بر خدا و رسول نباشد. آری! نتیجه‌ی قهری و اثر وضعی فشاری که بر امام معصوم آوردند این بود که ظالمی به نام معاویه بن ابی‌سفیان بر آنان مسلط شد؛ همان که مال خدا را از خود می‌دانست و بندگان او را بنده‌ی زر خرید خویش می‌شمرد. «یتخذوا مال الله دولا و عباده خولا» [۵۲۸]. [صفحه ۳۲۸]

اوصاف بی‌کران

اشاره

«فکیف لهم باختیار الامام؟ و الامام عالم لا- یجهل و راع لا- ینکل، معدن القدس و الطهاره و النسک و الزهاده و العلم و العباده، مخصوص بدعوه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم. و نسل المطهره البتول. لا مغمز فیه فی نسب و لا یدانیه ذو حسب فی البیت من قریش و الذروه من هاشم و العتره من الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و الرضا من الله - عزوجل - شرف الأشراف و الفرع من عبد مناف. نامی العلم، کامل الحلم، مضطلع بالامامه، عالم بالسیاسه، مفروض الطاعه قائم بأمر الله - عزوجل -، ناصح لعباد الله، حافظ

ل‌دین الله.»؛ آنان چگونه می‌خواهند امام را برگزینند؟! و حال آن که امام عالمی است که جهل در او راه ندارد. فرمان‌روایی است که عقب‌نشینی ندارد. معدن قداست، طهارت، طاعت، شناخت و عبادت است و دعای خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فقط در حق وی بوده است. امام علیه‌السلام از نسل صدیقه‌ی طاهره است و هیچ عیبی در نسب وی نیست. هیچ شریفی هم طرازش نشود. نسبش از قریش و در بین قریش از بنی‌هاشم است که از بقیه آنان شرافت بیشتری دارد و در میان بنی‌هاشم از عترت (یعنی آل) رسول است. اما از نظر الهی پسندیده، شریف‌ترین اشراف و از نسل عبد مناف است. علمش بالنده، حلمش کامل شده، بر امر امامت قدرتمند و توانا و به نحوه اداره‌ی امور امت آگاه و بیناست. اطاعتش واجب، به فرمان الهی به امر امامت قائم و خیرخواه بندگان و حافظ دین خداست. [صفحه ۳۲۹] امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام در بیانات نغز و دلنشین خود علاوه بر مباحثی در تبیین امامت، در مورد صفات و ویژگی‌های امام نیز چنین اشاره می‌فرماید:

عالمی که جهل در او راه ندارد

... «الامام عالم لا یجهل.» امام عالمی است که نادانی در او راه ندارد. قید «لا یجهل» هم برای تأکید عالم بودن است و هم قید احترازی است؛ زیرا دیگر دانشمندان بشری فی‌الجملة عالمند؛ یعنی اگر در موضوعی علم و آگاهی دارند، در بسیاری از مسایل دیگر جاهلند و نادان. در بین دانشمندان کسی نیست که در تمام موضوعات علمی متخصص باشد. تا بدانجا رسید دانش من که بدانستمی که نادانم تنها امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که همیشه می‌فرمود: «أیها الناس! سلونی قبل أن تفقدونی» [۵۲۹]؛ یعنی از هر چه پرسید من جواب می‌گویم، چه از عالم ماده - با تمام پهناوری آن - و چه از عالم مجردات - با همه‌ی وسعت آن. این حرف از غیر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و فرزندان معصوم او از زبان دیگری صادر نشده و نمی‌شود. چه، هر کس دیگری که چنین ادعایی کند، رسوا خواهد شد. امام رضا علیه‌السلام از امام باقر علیه‌السلام و آن حضرت از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که جابر گفت: رسول خدا فرمود: «أنا خزانه العلم و علی مفتاحها و من أراد الخزانة فلیأت المفتاح» [۵۳۰]. من گنجینه‌ی دانشم و علی کلید آن است و کسی که دسترسی به گنجینه را می‌طلبد باید به سراغ کلید برود. [صفحه ۳۳۰] در حریم مقدس امام معصوم و حجت خدا، جهل راهی ندارد. چرا که نادانی در هر مرتبه‌ای که باشد، نقص است و با مقام عصمت آن ذوات مقدس منافات دارد. جهل و نادانی در هر مسأله‌ای باعث حیرت و سرگردانی است و این با فلسفه امامت و مقام خلیفه‌ی الهی امام، در تضاد است. سیره‌ی ائمه اطهار و معصومین علیهم‌السلام حقانیت این مطلب را ثابت کرده و علی رغم دشمنی‌های فراوان نسبت به این خاندان، دانشمندان اهل سنت نیز بر علوم سرشار ائمه علیهم‌السلام اقرار دارند. فخر رازی در تفسیر کبیرش نکته‌ای را ذکر می‌کند که حایز اهمیت است. او می‌گوید: بنی‌امیه دست به دست هم دادند تا آثار علی بن ابی‌طالب را محو کنند. علی رغم این همه دشمنی‌ها حتی یک نفر هم درباره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بقیه‌ی معصومین علیهم‌السلام نقل نکرده که از آنها مطلبی پرسیده شده باشد و فرموده باشند که نمی‌دانم، یا باید فکر کنم، مطالعه کنم و ... و به نحوی اظهار عجز کرده باشند. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از همه‌ی صحابه داناتر می‌دانستند. به عنوان نمونه: عایشه کینه و عداوت عجیبی نسبت به امام علی علیه‌السلام داشت تا جایی که مردان را به جنگ با ایشان تشویق کرد و خود نیز به جنگ آن حضرت آمد. با این حال گاه ناخود آگاه به این حقیقت اعتراف می‌کرد که: «علی أعلم الناس بالسنة» [۵۳۱]. علی علیه‌السلام آگاه‌ترین مردم به سنت رسول خداست. در مشکلاتی که برای خلفا و از جمله عمر و عثمان پیش می‌آمد، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام استمداد می‌طلبیدند و امام علیه‌السلام در جهات مختلف علمی از جمله در حل مسایل شرعی و قضایی گره‌گشایی می‌فرمود. و عمر بارها می‌گفت: «لا أبقانی» [صفحه ۳۳۱] الله فی معضلة لیس فیها أبو الحسن!» [۵۳۲]. آری تنها کسی که شهادت داشت بگوید: هر چه می‌خواهید از من پرسید و اطمینان داشت از عهده‌ی سؤالیت مطرح شده بر می‌آید، امام علی

علیه‌السلام بود [۵۳۳]. بررسی روایات موجود حاکی از آن است که حضرات معصومین علیهم‌السلام تصریحاً یا تلویحاً این حقیقت را متذکر شده‌اند که پاره‌ای از اسرار نزد آنان است که هیچ کس را برای حمل آن لایق ندیده و شایسته نمی‌شناخته‌اند. میثم تمار نقل کرده: شبی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از کوفه بیرون آمده و به مسجد جعفری رفت و در آن جا چهار رکعت نماز به جا آورد. سپس دستهای مبارکش را به آسمان برداشت و چنین دعا فرمود: «الهی! کیف أدعوك و قد عصیتک و کیف لا- أدعوك و قد عرفتک و حبک فی قلبی مکین» [۵۳۴...]. بار الها! چگونه تو را بخوانم و حال آن که تو را عصیان نمودم و چگونه تو را نخوانم و حال آن که تو را شناختم و مهرت در دل من جا گرفته و ثابت و پابرجا مانده...! سرانجام سر به سجده نهاده و چهره به خاک سایید و صد مرتبه «الهی العفو» گفت. سپس برخاست که به طرف صحرا رود، گرداگرد من خطی رسم نمود و فرمود: مبادا از این محدوده تجاوز کنی و از این خط بیرون آیی! شبی بود بسیار تاریک. با خود گفتم: در این دل شب، امام خودت را با وجود دشمنان فراوان چگونه تنها گذاردی؟ چه عذری نزد خدا و رسولش داری؟ به خدا سوگند! دنبال حضرت می‌روم و جویای حالش می‌شوم. در سایه این افکار، قدم از آن محدوده بیرون نهاده، در پی حضرت [صفحه ۳۳۲] روانه شدم. دیدم حضرتش تا نیمی از پیکر، میان چاهی آویزان شده و با چاه سخن می‌گوید و چاه هم با امام حرف می‌زند. در موقع بازگشت فرمود: کیستی؟ گفتم: میثم. فرمود: مگر تو را امر نکردم که از آن خط پا بیرون نگذاری؟! گفتم: مولای من، بر شما از دشمنان ترسیدم، دلم آرام نگرفت. فرمود: از آنچه گفتم چیزی شنیدی؟ عرض کردم: نه مولای من. فرمود: ای میثم: و فی الصدر لبانات اذا ضاق لها صدری نکت الأرض بالكف و أبدیت لها سری فمهما تنبت الأرض فذاک الثبت من بذری [۵۳۵]. در سینه‌ی من رازهایی است که هر وقت دلم از آنها تنگ می‌شود و ضیق صدر پیدا می‌کنم، با کف دست به زمین می‌زنم و اسرارم را برای خاک برملا می‌سازم. پرده از اسرارم در دل زمین و میان چاه بر می‌گیرم. پس هر گاه از زمین چیزی روید [حقیقتی ظاهر شود و رازی آشکار گردد] در سایه‌ی بذری است که من کاشته‌ام، ای دلت جایگزین همه درد ای لبت سوخته از آتش آه ای که در چشم تو شادی مرده عشق در گور وجودت خفته یک دل و این همه درد؟! یک دل و این همه آه؟! [۵۳۶]. [صفحه ۳۳۳] آری! یک دل و این همه درد؟! چه دل‌هایی است این دلها و چه سینه‌هایی است این سینه‌ها که در خود سر الله را جا داده و در مقام حفظ و حراستش برآمده؟ آری! تنها علی علیه‌السلام بود که عالمی را به نور دانش خویش روشن می‌ساخت. هرگز پرسشی را بی پاسخ نهاد و نهانی نماند که از چهره‌ی آن پرده نگشاید. می‌فرمود: بدان کس که جانم در دست اوست سوگند! دوباره‌ی هر چه که از حال تا واپسین لحظه‌ی بقای عالم وجود دارد و خواهد داشت، بپرسید، جواب خواهم داد [۵۳۷]. هر چه از مسایل ریاضی و طبیعی مطرح می‌کردند، جواب می‌گفت و در هر بحث که از ادب و علوم پیش می‌کشیدند، در سخن می‌سفت و باز می‌نالد که: «الا! ان هیئنا لعلما جما» [۵۳۸]. به راستی که در این جا بسی علم نهفته است. کسی نمی‌یابم که از این بحر ذخار، نصیبش دهم و مستعدی نمی‌بینم که از این گنج سرشار، امانتش نهم. از حضرتش تعابیر بسیار زیبای دیگری نیز در این رابطه به ما رسیده است؛ از جمله این که فرمود: «ما من علم الا و أنا أفتحه و ما من سر الا- و القائم یختمه» [۵۳۹]. علمی نیست، مگر این که من باب آن را گشودم و سری نیست، مگر این که به وسیله قائم به پایان می‌رسد. [صفحه ۳۳۴] آنان (ائمه) حیات و زندگانی علم و مرگ جهل و نادانی‌اند [۵۴۰]. و علم و دانش با حقیقت بصیرت با ایشان روی آورده است [۵۴۱]. همچنین امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: هنگامی که آیه (و کل شیء أحصیناه فی امام مبین) [۵۴۲] (ما همه چیز را در کتابی آشکار احصا کرده‌ایم) نازل شد، ابوبکر و عمر برخاستند و عرض کردند: ای پیامبر! آیا منظور از آن، تورات است؟ فرمود: نه. عرض کردند: انجیل است؟ فرمود: نه. دوباره پرسیدند: منظور قرآن است؟ فرمود: نه. در این حال امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد. هنگامی که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر او افتاد فرمود: «هو هذا، انه الامام الذی أحصى الله - تبارک و تعالی - فیه علم کل شیء» [۵۴۳]؛ امام مبین این مرد است، اوست امامی که خداوند متعال علم همه چیز را در او احصا فرمود. همین مضمون در کتب حدیثی، تحت عنوان «ان الأئمة علیهم‌السلام اذا

شاؤوا أن یعلموا، علموا» [۵۴۴] آمده است. در بعضی روایات نیز از علم امام زمان علیه‌السلام با عنوان «دانش فرو ریخته» یاد شده است [۵۴۵]. [صفحه ۳۳۵] به کار بردن تعبیر علم بجای عالم، نشانه‌ی مبالغه می‌باشد؛ یعنی امام علیه‌السلام علم مجسم است. پس بر تشنگان علم است که به ایشان روی آورند. در روایات بسیاری، از علم تعبیر به آب شده؛ چون حیات مادی و معنوی انسان به آن وابسته است و به یقین آبی که عطش روح انسان را برطرف کند، اهمیت بیشتری دارد. حقیقت حیات چیزی جز زنده شدن قلب به نور معرفت امام علیه‌السلام نیست و مرگ واقعی همانا محرومیت از این نور است و راه سیراب شدن از علم امام، استقامت و پایداری در مسیر ولایت ایشان است. قرآن می‌فرماید: (قل أرأیتم ان أصبح ماؤکم غورا فمن یأتیکم بماء معین) [۵۴۶]. بگو: اگر ببینید که آب شما (در زمین) فرو رود، پس چه کسی برایتان آب جاری، ظاهر خواهد ساخت؟ امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام این آیه را چنین تفسیر فرموده‌اند: «ماء کم أبوابکم أی الأئمة علیهم‌السلام والأئمة أبواب الله بینه و بین خلقه (فمن یأتیکم بماء معین) یعنی یأتیکم بعلم الامام» [۵۴۷]. منظور از «ماء کم»، درهای شما (یعنی امامان علیهم‌السلام) هستند، و امامان درهای خدا، میان او و آفریدگانش می‌باشند و مراد از «ماء معین» نیز علم امام است. ماء معین، علم شما هست و بس روح شما، پاک ز رجس و هوس آری! امام که از طرف خدا تعیین و با کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مردم معرفی می‌شود، به ظاهر و باطن قرآن عالم است و از درون و بیرون افراد آگاه. به اسرار و رموز خلقت [صفحه ۳۳۶] اشراف دارد و وارث تمامی علوم پیامبران پیشین است. حضرت ثامن الحجج علیه‌السلام پس از ذکر این حقیقت که در علم امام جهل و نادانی راه ندارد، در فرازهای بعدی به گونه‌ای دیگر از علم امام یاد می‌کند و در اشارتی هوشیارانه - آنسان که روش همیشگی این خاندان است - در قالب جمله‌ای کوتاه، اما عمیق، یکی از ویژگی‌های علم امام را یاد آور می‌شوند. ما نیز فرصت را غنیمت شمرده، به مناسبت این فراز به برخی از خصایص علم امام اشاره می‌کنیم. «الامام ... نامی العلم»؛ امام علمی بالنده دارد. دانش ائمه پایدار و همیشگی است. این دانش پیوسته با سرچشمه غیبی خود در ارتباط بوده، مدام قوت و شدت پذیرفته و افزایش می‌یابد. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «لولا أنا نزداد لأنفدنا» [۵۴۸]. اگر بر دانش ما افزوده نمی‌شد، به پایان می‌رسید. مفضل بن عمر گوید که امام صادق علیه‌السلام به من فرمود که: ما را هر شب جمعه شادمانی ویژه‌ای است! گفتیم: شادمانیتان افزون باد! چطور؟! فرمود: هر شب جمعه روح پیامبر اسلام و امامان تا عرش بالا می‌روند و روح ما هم با روح آنان بالا می‌رود و این ارواح به بدنهای خود باز نمی‌گردند، مگر با معرفتی تازه و جدید و اگر چنین نبود، علم ما به پایان می‌رسید. خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر می‌فرماید که از ما، فزونی علم را طلب کن: (وقل رب زدنی علما) [۵۴۹]. و بگو: پروردگارا علم مرا زیاد فرما! [صفحه ۳۳۷] یکی دیگر از ویژگی‌های این علم «وهبی» بودن آن است؛ بدان معنا که اکتسابی نیست، بلکه بخشی از جانب خدای متعال است و در آن، موقعیت سنی و سایر شرایط عادی مطرح نیست. لذا یک کودک پنج ساله (همچون وجود مقدس امام عصر «عج») و یک نوزاد در گهواره (همچون حضرت عیسی علیه‌السلام) پس از نیل به مقام امامت یا نبوت، همان گونه از علم وهبی الهی بهره‌مند است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت نوح علیه‌السلام در سنین پیری از این علم بهره داشته‌اند. ویژگی دیگر علم امام علیه‌السلام، فراگیر بودن آن است. چنانچه پیش‌تر گفتیم امام رضا علیه‌السلام از وسعت علمی حجت خدا به «ماه آسمان» تعبیر فرموده‌اند: همانا منزلت امام در زمین بسان منزلت ماه در آسمان است، که در جایگاه خود بر تمام اشیا اشراف دارد [۵۵۰]. بنابراین چگونه ممکن است چیزی از امور مردم بر ائمه علیهم‌السلام پوشیده باشد، در حالی که آنان حجت خدا بر خلق هستند. نقل شده که حضرت رضا علیه‌السلام با جمعی از مردم در مکانی نشسته بودند و مردم از محضر ایشان استفاده می‌بردند. مردی به نام «جعفر»، در حالی که لباسی کهنه به تن داشت از آن جا گذشت. لباس کهنه و مندرس و قیافه غبار آلود وی مردم را به تعجب و شگفتی واداشت و به حال «جعفر» خندیدند. حضرت که شاهد این ماجرا و خنده‌ی مردم بود، فرمود: چرا خندیدید؟ عرض کردند: قیافه چرکین و لباس مندرس این مرد ما را به خنده واداشت. امام فرمود: به زودی همین شخص به مقامی بس بزرگ خواهد رسید و ثروت زیادی به او خواهد

آورد، به طوری که او را با خدمه و غلامان زیادی خواهید دید. طولی نکشید که آن مرد والی مدینه شد و هر وقت بیرون می‌آمد با خدم و حشم و با طراوت در انظار مردم ظاهر می‌گشت. کار به جایی رسید [صفحه ۳۳۸] که همان مردمی که با حقارت به وی نگاه می‌کردند، به حال او غبطه می‌خوردند و نسبت به مقام او تعظیم می‌نمودند [۵۵۱]. امام صادق علیه‌السلام در ارتباط با نحوه‌ی آگاهی امام از اعمال مردم می‌فرماید: هنگامی که مقام امامت به او رسید، خداوند ستونی از نور در اختیارش قرار می‌دهد که اعمال اهل هر شهری را به وسیله آن می‌بیند [۵۵۲]. شیوه‌ی دیگر مشاهده‌ی اعمال انسانها، از طریق عرضه‌ی اعمال آنهاست. مأموران الهی اعمال بندگان را به پیامبر و ائمه علیهم‌السلام ارائه می‌کنند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: هر صبح، اعمال بندگان، از نیک و بد به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می‌شود. بترسید و حیا کنید از این که اعمال بدتان را بر او عرضه کنند [۵۵۳]. جام جهان بین نه به دست جم است چشم شما آینه‌ی عالم است در روایت دیگری، داود رقی نقل می‌کند که خدمت امام صادق علیه‌السلام مشرف شدم. فرمود: ای داود! روز پنج شنبه اعمالت بر من عرضه شد، چیزی در آن یافتم که مرا خرسند ساخت و آن صله‌ی رحم نسبت به پسر عمت بود. داود می‌گوید: پسر عمویی داشتم فقیر و عائله‌مند. هنگامی که به مکه رفتم، دستور دادم برای او هدیه‌ی قابل ملاحظه‌ای بفرستند. امام علیه‌السلام این جریان را به من خبر داد [۵۵۴]. بی جا نیست که ابن عباس با آن مقام و جایگاه علمی‌اش می‌گوید: علم من و همه‌ی [صفحه ۳۳۹] اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کنار علم علی علیه‌السلام همانند قطره‌ای در کنار دریاهاست هفت گانه نیست. آری! هر کس در طلب هدایت گام برمی‌دارد و دانش کتاب الهی را می‌جوید، باید به سراغ بزرگ مردی رود که گنجینه‌های اسرار علوم الهی نزد اوست [۵۵۵] و نشان افتخار «دروازه‌ی شهر علم» را از پیامبر آخرین دریافت داشته است [۵۵۶]. بدیهی است که به حکم حدیث ثقلین، این ویژگی در سایر جانشینان آن حضرت نیز استمرار یافته و همه‌ی آنان از سرچشمه‌ی زلال علوم نبوی سیراب شده‌اند و تشنگان و گم‌گشتگان را رهایی می‌بخشند. و راستی که ناسپاسی و جفاست دیده پوشیدن از این دریای مواج دانش الهی و در پی آن در کویر خشک نادانی‌ها سرگردان شدن و به امید فراهم آوردن قطره آبی از این سو به آن سو دویدن و به در یوزگی این و آن رفتن! مگر نه این است که هر علم صحیحی را باید از این چشمه‌ی جوشان معرفت کسب کرد؟! [۵۵۷]. پس سستی و ناباوری چرا؟ هر چند، از آنان که هنوز در شناخت ارج و منزلت خاندان وحی راه به جایی نبرده‌اند، چندان عجیب نیست که نیازهای خود را به گونه‌ای دیگر برآورند. شگفتی از کسانی است که مدعی پذیرش و به کارگیری سفارش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند، اما جز در محدوده‌ی احکام و قوانین دینی و یا سفارشهای اخلاقی (اگر این محدوده را نیز دستخوش تأویل و تزییق نکنند)، بر این [صفحه ۳۴۰] ادعای خود پایدار نبوده‌اند! و این جاست که آوای شکوه‌آمیز امام ششم علیه‌السلام به گوش می‌رسد که: علم را از سرچشمه‌ی اصلی آن بیاموزید و از راهزنان طریق بندگی خدا بر حذر باشید [۵۵۸]. کوتاه سخن آن که باید در شناخت همه‌ی ابعاد دین به دامان این گوهرهای تابناک در آویخت و در شناخت عقاید صحیح، احکام نجات بخش الهی، خصال ستوده اخلاقی و دیگر مسایل دینی از رهنمودهای ایشان بهره جست. این تنها راه رستگاری بوده و گریزی از آن نمی‌باشد.

سرپرستی که کوتاه‌ی نمی‌کند

«... و راع لا ینکل» راعی، به مسؤول رسیدگی و مراقبت از یک یا چند چیز گفته می‌شود. به چوپان یک گله‌ی گوسفند نیز. - از آن جهت که مسئول نگهداری و مراقبت و پروراندن گوسفندان است. - خداوند اهل بیت علیهم‌السلام را راعیان امت اسلام قرار داده و آنها را مسؤول حفظ و مراقبت و هدایت امت به سوی دینش قرار داده است و در مقابل از مردم خواسته که به این اولیای الهی روی آورده، تسلیم ایشان باشند و اوامر و نواهی آنها را اوامر و نواهی خدا بدانند. اگر کسی خود را این گونه به اولیای خدا بسپارد، دیگر باکی از گمراهی ندارد؛ زیرا ایشان دستگیری لازم را از او نموده و در برابر خطرات محافظت از او را به عهده می‌گیرند. این بیان

تعبیر دیگری از مسأله «ولایت» به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن اولیای خدا نسبت به مخلوقات است؛ چه در واقع امر هدایت و تربیت امت به ایشان واگذار شده است. تعبیر «راعی» برای امام علیه‌السلام در احادیث به صورتهای مختلف به کار رفته، لیکن راعی و حافظی که نه ترس در حریم ملکوتی او راه دارد و نه ضعف در وجود مقدسش پدید می‌آید. در بعضی از این احادیث، امام علیه‌السلام به چوپان و امت به گله گوسفندی تشبیه شده‌اند و مسلمانی که اسلام را پذیرفته، اما امام منصوب از جانب خدا را نپذیرفته باشد به گوسفندی تشبیه شده که چوپان و گله‌ی خود را گم کرده است. به هر طرف پناه می‌برد، به گله‌های مختلف برخورد می‌کند که یا او را پناه نمی‌دهند و یا آن که در میان آنها احساس آرامش نمی‌کند. به هر دری می‌زند و سرانجام با همان حال سرگردانی طعمه‌ی گرگ بیابان شده و هلاک می‌گردد. از جلوه‌های سرپرستی امام علیه‌السلام در عصر حاضر، عنایت امام عصر علیه‌السلام نسبت به شیعیان است که همواره مورد تعرض حکام جور و معاندان و مخالفان قرار می‌گیرند و به کسی نیاز دارند که در شداید و گرفتاری‌های عصر غیبت ایشان را یاری دهد و از نابودی نجاتشان بخشد. امام عصر علیه‌السلام در پیامی به شیخ مفید می‌فرماید: «انا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم ولو لا ذلك لنزل بکم اللأواء و اصطلمتکم الأعداء» [۵۵۹]. ما در رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی نکرده و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم، که اگر جز این بود، دشواری‌ها و مصیبت‌ها بر شما فرود می‌آمد و دشمنان شما را ریشه کن می‌نمودند. امام باقر علیه‌السلام به محمد بن مسلم فرمود: «من اصبح من هذه الأمة لا امام له من الله - عزوجل - ظاهر عادل، [صفحه ۳۴۲] أصبح ضالاً تائها و ان مات علی هذه الحالة، مات میتة کفر و نفاق» [۵۶۰]. هر کس از امت اسلام امامت امام منصوب از طرف خدای عزوجل را که آشکار و عادل نپذیرفته باشد، گم گشته و گمراه است و اگر به همین حال بمیرد، با حال کفر و نفاق از دنیا رفته است.

معدن قداست و پاکی

«الامام ... معدن القدس و الطهارة [۵۶۱] و النسك و الزهاده و العلم و العبادة»؛ امام ... معدن قداست و پاکی و طاعت و زهد و علم و عبادت است. «معدن» اسم مکان از ریشه‌ی «عدن» (بر وزن متن) و به معنای استقرار همراه با الفت، سرور و رضامندی است. از این رو هیچ گونه اکراه و بی میلی در هیچ یک از دو طرف (مستقر و مستقر) وجود ندارد. از آن جهت به بهشت «جنات عدن» گفته می‌شود که اولاً محل استقرار بهشتیان است و ثانیاً این استقرار از روی میل و رغبت است. در این روایت واژه معدن بیان گر کثرت قداست، طهارت، طاعت، زهد، علم و عبادت است. علاوه بر مفهوم کثرت، معدن به معنای اصل و اساس نیز هست و هر چیزی به معدن و اصل خود برمی‌گردد، همان سان که وقتی عقیق، فیروزه یا گوهر دیگری می‌بینیم، می‌گوییم: از معدن است. هر جا نیز پاکی و طهارت و ... مشاهده می‌شود، از معدن قداست و طهارت و ... که این خاندان می‌باشند - نشأت گرفته است و منبع این کمالات اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند. [صفحه ۳۴۳] ابوهاشم جعفری می‌گوید: از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام شنیدم که فرمود: «لنا أعین لا تشبه أعین الناس و فیها نور لیس للشیطان فیها نصیب» [۵۶۲]. ما را دیدگانی است که به چشمهای مردم ماند نیست [شاید مقصد امام، روشنی دل و نورانیت ذاتی اهل بیت علیهم‌السلام باشد که فیض خدادادی است و دیگران از این قداست دل و طهارت ضمیر محرومند]. در دیدگان ما نوری است که شیطان را در آن بهره و نصیبی نیست.

مخصوص به دعای پیامبر

«الامام ... مخصوص بدعوة الرسول صلی الله علیه و آله و سلم» این فراز از کلام نورانی امام هشتم علیه‌السلام حاوی نکاتی دقیق و قابل تأمل است که به برخی از آنها اشاره می‌شود: الف - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را قبل از هر کس دیگری به اسلام دعوت کرد، لذا او اولین ایمان آورنده به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. ب - پیامبر او را با عنوان

امامت خوانند و ایشان را امام و وصی خویش و خلیفه و حجت خدا معرفی کرد. ج - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام دعای خاص و ویژه می‌کرد: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». د - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچنان که از طرف خود مردم را به خدا می‌خواند، از طرف امام علیه‌السلام نیز چنین می‌کرد؛ یعنی می‌فرمود من و آن که پیرو من است (علی علیه‌السلام) شما را با بصیرتی که داریم به خدا می‌خوانیم [۵۶۳]. [صفحه ۳۴۴] در قرآن کریم می‌خوانیم که بعد از آن خداوند رسالت را به موسی بن عمران علیهما‌السلام ابلاغ می‌کند و می‌فرماید: (اذهب الی فرعون انه طغی)، موسی علیه‌السلام خواسته‌های خود را تحت شش عنوان به درگاه الهی عرضه می‌کند: ۱ - (قال رب اشرح لی صدری)؛ پروردگارا سینه‌ی مرا فراخ گردان. ۲ - (و یسر لی امری)؛ این وظیفه و کار خطیر را برایم آسان گردان. ۳ - (و احلل عقدۀ من لسانی - یفقهوا قولی)؛ و گره از زبانم بگشا تا سخنم را بفهمند. ۴ - (و اجعل لی وزیرا من اهلی - هارون اخی)؛ وزیری از خاندانم برای من مقرر فرما، برادرم هارون را. ۵ - (اشدد به أزری)؛ او را پشتوانه‌ی من قرار ده. ۶ - (و أشرکه فی امری)؛ او را در کارم شریک ساز. او سرانجام نتیجه خواسته‌های خود را چنین بیان می‌کند: (کی نسبحک کثیرا - و نذکرک کثیرا - انک کنت بنا بصیرا)؛ تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و بسیار یاد کنیم؛ زیرا تو همیشه از حال ما آگاه بوده‌ای [۵۶۴]. پیامبر اکرم علیه‌السلام نیز همان خواسته‌های موسی علیه‌السلام را برای علی علیه‌السلام از خداوند مسألت می‌نماید و چنین عرض می‌کند: «اللهم انی أسألك بما سألك اخی موسی أن تشرح لی صدری و أن تیسر لی امری و أن تحل عقدۀ من لسانی، یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی، علیا اخی، أشدد به أزری و أشرکه فی امری، کی [صفحه ۳۴۵] نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا. انک کنت بنا بصیرا» [۵۶۵]. پروردگارا! من از تو همان چیزی را می‌خواهم که برادرم موسی می‌خواست. از تو می‌خواهم سینه‌ام را گشاده گردانی و کارم را بر من آسان کنی و گره از زبانم بگشایی تا سخنم را درک کنند و برای من وزیری از خاندانم قرار دهی - برادرم علی را. خداوند! پشتوانه مرا به او محکم ساز! و او را در کار من شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم؛ که تو به حال ما بصیر و بینایی.

جامعیت اوصاف

حسن بن علی بن فضال از امام رضا علیه‌السلام چنین نقل کرده است که: برای امام نشانه‌ها و فضایل دیگری است، به شرح زیر [۵۶۶]: «أعلم الناس، أحکم الناس، أتقی الناس، أحلم الناس، أشجع الناس، أسخی الناس، أعبد الناس...، و یكون مطهرا»؛ او داناترین مردم، حکیم‌ترین و با تقوی‌ترین مردم، بردبارترین ایشان، شجاع‌ترین خلق، سخی‌ترین مردمان و عابدترین ایشان و پاک و پاکیزه است. «و یری من خلفه کما یری من بین یدیه»؛ همان طور که از روبرو می‌بیند، پشت سر خویش را نیز می‌بیند. «و لا یكون له ظل»؛ سایه ندارد. «و اذا وقع علی الأرض من بطن أمه، وقع علی راحتیه، رافعا صوته بالشهادتین»؛ هنگامی که از مادر بر زمین می‌آید، بر روی دو کف دست می‌افتد و با صدای بلند شهادتین می‌گوید. [صفحه ۳۴۶] «و تنام عینه و لا- ینام قلبه»؛ چشمش به خواب می‌رود، ولی قلبش نمی‌خوابد. «و یكون محدثا»؛ محدث است (یعنی فرشتگان با او سخن می‌گویند). «و یتوی علیہ درع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم»؛ زره رسول خدا بر تن او راست می‌آید. «و تكون رائحته أطيّب من رائحة المسک»؛ بوی امام از مشک خوش‌تر است. «و یكون أولى بالناس منهم بأنفسهم»؛ اختیار او نسبت به مردم از خودشان بیش‌تر است (صاحب اختیار و ولی مردم است). «و أشفق علیهم من آبائهم و أمهاتهم»؛ نسبت به مردم از پدر و مادرشان دلسوزتر است. «و یكون أشد الناس تواضعا لله - عزوجل -»؛ از همه مردم در مقابل خداوند متواضع‌تر است. «و یكون أخذ الناس بما یأمر به»؛ از همه بیشتر به آنچه که مردم را به آن امر کرده عمل می‌کند. «و أكف الناس عما ینهی عنه»؛ و خود از همه بیشتر، از آنچه که مردم را از آن نهی کرده پرهیز می‌کند. «و یكون دعاؤه مستجابا حتی أنه لو دعا علی صخرة، لانشقت بنصفین»؛ دعایش مستجاب است، به گونه‌ای که اگر دعا کند صخره‌ای دو نیم شود، چنین خواهد شد. «و تكون عنده سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سیفه ذوالفقار»؛

اسلحه‌ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و شمشیر آن حضرت - ذوالفقار - نزد اوست. «و تكون عنده صحیفه فیها أسماء شیعتهم الی یوم القیامه و صحیفه فیها أسماء أعدائهم الی یوم القیامه» [۵۶۷]؛ نزد او کتابی است که اسامی شیعیان تا روز قیامت در آن [صفحه ۳۴۷] مکتوب است و نیز کتابی دیگر که اسامی دشمنانشان تا روز قیامت در آن نگاشته شده. «و تكون عنده الجامعه و هی صحیفه طولها سبعون ذراعا فیها جمیع ما یحتاج الیه ولد آدم»؛ و نزد اوست «جامعه» که صحیفه‌ای است به طول هفتاد ذراع و مشتمل بر همگی نیازمندی‌های فرزندان آدم می‌باشد. «و یكون عنده الجفر الأكبر و الأصغر و اهاب ما عز و اهاب کبش. فیهما جمیع العلوم حتی أرش الخدش و حتی الجلدۀ و نصف الجلدۀ و ثلث الجلدۀ»؛ جفر اکبر و اصغر و پوست بز و پوست قوچ که جمیع علوم - حتی مجازات یک خراش و زدن یک یا نیم یا ثلث تازیانه در آنها ثبت شده است - همه و همه در دست امام علیه‌السلام است. «و یكون عنده مصحف فاطمه علیها السلام»؛ همچنین مصحف حضرت فاطمه علیها السلام نزد اوست. [صفحه ۳۴۸]

میراث دار فضایل

«الامام ... نسل المطهرة البتول، لا مغمز فيه فی نسب»؛ امام از نسل پاک فاطمه‌ی بتول - سلام الله علیها - است. شخصیتی که مادر یازده امام است و این فضیلت بزرگی است که از مشکلات وجود او درخشیده است. شاید گمان مردم بر این است که مناقب و فضایل حضرت صدیقه‌ی کبری - سلام الله علیها - تنها به این جهت است که دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و حال آن که می‌دانیم که حضرت فاطمه علیها السلام صاحب ولایت کبری است؛ یعنی همان طور که باید به ولایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام ایمان داشت، می‌باید به ولایت حضرت صدیقه زهرا علیها السلام نیز همان گونه اعتراف کرد و معتقد بود. مریم از یک نسبت عیسی عزیز از سه نسبت حضرت زهرا عزیز نور چشم رحمة للعالمین آن امام اولین و آخرین بانوی آن تاج‌دار هل اتی مرتضی مشکل گشا شیر خدا پادشاه و کلبه‌ی ایوان او یک حسام و یک زره سامان او مادر آن مرکز پرگار عشق مادر آن کاروان سالار عشق آن یکی شمع شبستان حرم حافظ جمعیت خیر الامم تا نشیند آتش پیکار و کین پشت پا زد بر سر تاج و نگین و آن دگر مولای ابرار جهان قدرت بازوی احرار جهان در نوای زندگی سوز از حسین اهل حق حریت آموز از حسین سیرت فرزندها از امهات جوهر صدق و صفا از امهات مزرع تسلیم را حاصل بتول مادران را اسوه‌ی کامل بتول [۵۶۸]. [صفحه ۳۴۹] شرافت [۵۶۹] و رفعت نسبی امام به گونه‌ای است که هیچ جای طعن و عیب‌گیری در آن نیست. امامان از لحاظ حسب و نسب هیچ نقطه تاریک و مبهمی نداشتند و از این جهت در کمال شرافت بودند. خود ائمه علیهم السلام در مناسبت‌های مختلف بارها، مراتب قدردانی و حق‌شناسی خود را نسبت به حضرت فاطمه علیها السلام ابراز می‌فرموده و به وجود مبارک حضرتش افتخار و مباهات می‌نمودند؛ از جمله حضرت سجاد علیه‌السلام - در جریان اسارت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام - همه جا به یاد و نام افتخار آفرین فاطمه علیها السلام می‌بالید و می‌خروشید که: هان، ای مردم! من فرزند فاطمه زهرا علیها السلام، ریحانه‌ی ارجمند پیامبر خدایم؛ «أنا ابن فاطمة الزهراء، أنا بن سیده النساء» [۵۷۰]. بدون تردید پاک‌زادگی [۵۷۱] و طهارت نسل در شکل‌گیری شخصیت انسان بسیار مؤثر است و در واقع، اثبات آن، پیش در آمدی برای اثبات سایر فضایل و کرامات نفسانی شخص محسوب می‌شود. پاکی ولادت و نسل و صاحب احساب و انساب مطهر بودن بسان ظرفی است پاکیزه و در خور، که مظهر آن فضایل و مناقب است. در زیارت امام معصوم در حضور آن انوار پاک اعتقاد خود را چنین عرضه می‌داریم: «گواهی می‌دهم تو نوری بودی در اصلاص پدران عالی رتبه و ارحام مادران [صفحه ۳۵۰] پاک طینت، انجاس جاهلیت تو را آلوده نساخته و جامه‌های تیره‌ی ظلمانی اعصار جاهلیت تو را نبوشانیده.» [۵۷۲]. از این رو یکی از افتخاراتی که برای امام مطرح است، پاکی نسب از عبدالمطلب تا آدم علیها السلام است. هم از حیث پدران در اصلاص عالی رتبه و هم از حیث مادران در رحم‌های مطهره قرار گرفته‌اند؛ یعنی در تمام اصلاص و انساب آن ذوات مقدس،

هیچ عیبی از نظر نسبی و اعتقادی وجود ندارد. همه آبا و اجدادشان مؤمن و پاک بوده‌اند و هیچ گونه شایبه کفر و بت پرستی در باره‌ی آنها طرح نشده است. بنابراین هیچ کس در کرامت و شرافت و اصالت نسبی به امام علیه‌السلام نمی‌رسد. وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرزند حضرت عبدالله علیه‌السلام است و امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرزند ابی طالب و جد هر دو عبدالمطلب علیه‌السلام می‌باشد و آن بزرگوار هم فرزند جناب هاشم علیه‌السلام و ایشان نیز فرزند جناب عبد مناف که با بیست و یک واسطه به جناب عدنان فرزند اسماعیل ذبیح الله می‌رسد. اینها افراد مشخص و معین و سرشناسی هستند که هر کدام در زمان خودشان دارای برجستگی‌های اجتماعی بوده‌اند.

پسندیده‌ی خدا

«الامام ... و الرضا من الله - عزوجل -» تحصیل رضای الهی، میدان وسیعی دارد که همه‌ی انسانها - حتی معصومان علیهم‌السلام - در آن امکان پیشروی دارند. قرآن کریم انگیزه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از عمل شجاعانه در «لیله‌المبیت» را جلب رضای خدا می‌داند [۵۷۳]. اساساً تنها مقصود و هدف ائمه اطهار علیهم‌السلام در طول زندگی سراسر نورشان [صفحه ۳۵۱] تحصیل رضای خداست. تحصیل رضای او با پربایی امور دینی و انجام اعمال صالح ممکن می‌شود و هر عمل صالحی، سهمی در این راه دارد. امام سجاد علیه‌السلام، در مقام مناجات عرضه می‌دارد: «و استعملنی فی مرضاتک عملاً لا أترک معه شیئاً من دینک» [۵۷۴]. پروردگارا! مرا در راه رضای خود به چنان کاری مشغول دار که با وجود آن چیزی از دین تو را ترک نکنم. امام هم مرضی و پسندیده حضرت حق است و هم وسیله‌ی رسیدن به رضوان الهی و این راه با تبعیت از اوامر و نواهی او، به روی انسان گشوده می‌شود. سید ساجدان و زینت عابدان در دعای عرفه به درگاه الهی عرضه می‌دارد: «اللهم انک أیدت دینک فی کل أوان بامام أقمته علماً لعبادک و منارا فی بلادک بعد أن وصلت حبله بحبلک وجعلته الذریعة الی رضوانک» [۵۷۵]. خدایا! تو در هر زمانی دینت را به وسیله‌ی امامی که او را علم هدایت برای بندگان خود و منار معرفت در بلاد خویش قرار دادی، تأیید می‌کنی؛ البته پس از آن که رشته‌ی تو سل به او را به رشته‌ی خود وصل کردی و او را به وسیله‌ی رسیدن به رضوان خویش قرار دادی ... امام معصوم علیه‌السلام نه تنها با گفتار، کردار و سکوت معنا دار خویش، دلیل به سوی رضای الهی است، بلکه صفات او نیز به این مقصد بلند دلالت می‌کند. در واقع، تمام شئون وجودی امام علیه‌السلام در نظام هستی چنین راهنمایی و دلالتی را به همراه دارد.

شرافت اشراف

«الامام ... و شرف الأشراف و الفرع من عبد مناف» امام باید در شرافت ذاتی و نسبی و وصفی، از هر شریفی شریف‌تر باشد؛ چرا که [صفحه ۳۵۲] هر آنچه از علوم و فضایل و کرامات و صفات کمالیه به ائمه هدی علیهم‌السلام داده شده همه از پرتو مقام نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و اوصیای گرامی ایشان وارث این مقام هستند و به علاوه بعضی از خصوصیات و صفات دیگر نیز به آنان عطا شده که به هیچ فردی از افراد عالم حتی انبیا نیز مرحمت نشده است؛ زیرا که آنان حجت‌های خدا بر اهل عالم‌اند. از همین رو است که هر فرد شریفی در مقابل عظمت و بزرگی و شرافت ائمه علیهم‌السلام سر به زیر افکنده [۵۷۶] و خود را بی مقدار می‌داند و خدایی که خود صاحب شرف است و عطای او نیز شریف می‌باشد [۵۷۷] چنین موهبتی را نصیب آنان فرموده. امام باقر علیه‌السلام در دعای سحر عرض می‌کند: «اللهم! انی أسئلك من شرفک بأشرفه و کل شرفک شریف. اللهم! انی أسئلك بشرفک کله.» [۵۷۸]. بنابراین سزاوار است در برابر مقام شرافتی که خدای تعالی به ائمه هدی علیهم‌السلام عطا فرموده، سر تعظیم فرود آوریم و بدانیم شرف آنان یکی از مراتب شرافت الهی و اعطای آن از طرف پروردگار است. گفته شده: شریف‌ترین فرد هر قومی، به عنوان فرع آن قوم می‌باشد، یا این که اولین فرزند هر کسی، فرع آن شخص است و جناب هاشم اولین فرزند عبد

مناف و شریف‌ترین آنها است.

ابر مرد توانمند

«الامام کامل الحلم مضطلع بالامامة» در ادامه حضرت علیه‌السلام، امام را با تعبیر حلم مجسم توصیف می‌فرمایند و چنین [صفحه ۳۵۳] ادامه می‌دهند که امام در تحمل سنگینی بار امامت قوی است. زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام از این بعد بسیار قابل تأمل است. این عزیزان در مسأله‌ی تبیین دین و حفظ اصل آن، اجرای احکام و اصلاح امور مسلمین، قدرت و قوت امامت را به اثبات رساندند. در مدت بیست و سه سال دوران بعثت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیش از همه‌ی پیامبران رنج کشیده و گرفتار اذیت و آزار شدید مخالفان گردید، به طوری که فرمود: «ما اوذی نبی مثل ما اوذیت» [۵۷۹]. هیچ پیامبری در راه ابلاغ رسالت مانند من آزار ندید. اما در عین حال، پیامبر سنگینی بار نبوت را به دوش کشید و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تحمل این بار سنگین بر دوش وصی ایشان قرار داشت و او نیز در تحمل آن بسیار قوی بود، چنان که درباره‌ی حضرت رضا علیه‌السلام آمده است: «و علی ولی و ناصری و من اضع علیه اعباء النبوة و أمتحنه بالاضطلاع» [... ۵۸۰]. علی (امام رضا)، ولی و ناصر من است. کسی که سنگینی بار نبوت را به دوش او گذارده و او را به قدرت و شوکت بیازمایم... بنابراین یکی دیگر از ویژگیهای امام آن است که در تحمل سنگینی بار امامت بسیار قوی است. فرازی از زیارت امامان در این زمینه قابل تأمل است...: «و نهضت باعباء الامامة و احتذیت مثال النبوة فی الصبر و الاجتهاد و النصيحة للعباد و کظم الغیظ و العفو عن الناس و عزمت علی العدل فی البریة و النصفه فی القضية و کدت الحجج علی الأمة بالدلائل [صفحه ۳۵۴] الصادقة و الشواهد الناطقة و دعوت الی الله بالحكمة البالغة و الموعدة الحسنه» [... ۵۸۱...]. و بر مسؤولیت سنگین امامت قیام کردی و همانند مقام نبوت در شکیبایی و کوشش و خیرخواهی بندگان خدا و حلم و رزوی و گذشت از خطای مردم تلاش کردی. در برپایی عدل میان بشر و انصاف در قضاوت از هیچ کوششی فروگذار نکردی و با دلایل صادق و راه گویا بر امت اتمام حجت نمودی و آنها را از روی حکمت رسا و پندهای نیکو به درگاه خدا دعوت نمودی...

سیاستمدار واقعی

«الامام ... عالم بالسیاسة» «سیاست» در لغت به معنای تدبیر و به مصلحت امری، اقدام کردن است. این معنای عام، شامل تدبیر همه امور بندگان خدا می‌شود، اما به قرینه‌ی آن که در این روایت، امام علیه‌السلام در صدد تبیین ولایت امام است، مراد از سیاست، تدبیر امور اجتماع است؛ یعنی امام نسبت به تدبیر امور جامعه، عالم به امور سیاسی است. در بینش توحیدی، اصول سیاست بر پایه توحید و پذیرش وحی و نبوت و معاد استوار می‌باشد. ائمه علیهم‌السلام سیاستمدارانی هستند که سیاست آنان نیز مانند سایر کارهایشان بر محور توحید است، لذا برخی از حرکت‌های سیاسی و اجتماعی ایشان نه با معیارهای سیاستمداران دغل آن روزگار سازگاری داشت و نه با معیارهای سیاسی بازان امروز. سالار شهیدان، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام، در راه کربلا پیشنهاد اصحابش - مبنی بر جنگیدن با سپاه هزار نفری حر - را نپذیرفت و فرمود: [صفحه ۳۵۵] «ما کنت لأبدأهم بالقتال حتی یدأونی» [۵۸۲]. هرگز آغازگر جنگ نخواهم بود [و قبل از آنان دست به قبضه شمشیر نخواهم برد]. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نامه‌ای خطاب به معاویه فرمود: «متی کنتم - یا معاویه! ساسة الرعية و ولاة أمر الأمة؟» [۵۸۳]. تو کجا و سیاست و تدبیر امور رعیت کجا؟ تو کجا و ولایت پیدا کردن بر سرنوشت امت کجا؟ با توجه به آنچه بیان شد، خاندان رسالت، مربی و مدبر و متولی امور و قائم به شئون و مؤدب و مرشد بندگان به راه نجات در دنیا و آخرت هستند و محدوده‌ی تدبیر سیاستشان، زمان خاص و مکان معین ندارد. چنین مقام و رتبه‌ای از صفات مخصوص و کمالات منحصر به فرد این دودمان است و هیچ کس نمی‌تواند ادعای چنین مقام و

منزلتی را داشته باشد. برای اثبات انحصار مقام سیاست خلق به حضرات معصومین علیهم السلام و مجمعی که مؤدب به ادب الهیه هستند، می‌توان به حدیث زیر نیک نگریست و بدان تمسک جست: به راستی خداوند عزوجل پیامبرش را تأدیب نمود، نیکو تأدیبی. آری! مؤدبی چون خدا و مؤدبی چونان رسول خدا معلوم است چه حسن تأدیبی است و چون ادب آن وجود مقدس به تأدیب الهی کامل شد، خدا در حقش فرمود: (انک لعلی خلق عظیم) [۵۸۴]. آن گاه امر دین و امر امت را به او تفویض و واگذار کرد تا در مقام سیاست [صفحه ۳۵۶] بندگان خود برآید و نسبت به او چنین فرمود: (ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) [۵۸۵]؛ آنچه رسول خدا برای شما آورد و امر نمود بگیریید و عهده‌دار انجامش گردید و از آنچه شما را نهی نمود و بر حذر داشت، بپرهیزید. و رسول الله - که خدا در حقش چنین فرموده و سیاست بندگان را به او واگذارده - مسدد و مؤید به روح القدس بود و لغزش و خطایی در هیچ شأنی از شؤون خلق و امور سیاسی بندگان که عهده‌دارش بود، در او دیده نمی‌شد [۵۸۶]. از این روایت شریف استفاده می‌شود که سیاست صحیح و تدبیر امور بندگان به تمام معنی منحصر است به سیاست‌دان مدبری که مؤدب به ادب الهی باشد و مؤید به روح القدس، تا در نتیجه هیچ لغزش و خطایی در مجموعه‌ی موارد تدبیری و سیاسی او دیده نشود؛ زیرا سیاست کامل و تمام، لازمه‌اش عصمت، علم تام و درایت به فرجام و آگاهی از سرانجام امور است که در غیر این دودمان یافت نمی‌شود. با این تعاریف معلوم می‌شود که آن چه امویان داشتند سفاهت و دغل کاری بود، نه سیاست و رهبری. سیاست و تدبیر امور امت شرایطی دارد که سیاستمدار بدون برخوردارگی از آن شرایط نمی‌تواند نقش صحیح الهی خود را ایفا کند، در نتیجه به خشم و قهر خداوند گرفتار می‌شود. یکی از آن شرایط، برخوردارگی از صبر و شرح صدر است. «آله الریاسة سعة الصدر» [۵۸۷]. سر آن حضرت موسی علیه‌السلام هنگام دریافت مأموریت ابلاغ پیام الهی به فرعونیان در ضمن خواسته‌های خود، از خداوند شرح صدر طلبید [۵۸۸]، این بود که حتی اگر [صفحه ۳۵۷] پیامبری از فرستادگان الهی در امر تبلیغ و هدایت مردم کم صبری کند، مورد عتاب خداوند قرار می‌گیرد؛ مثلاً وقتی حضرت یونس علیه‌السلام بعد از سی سال تبلیغ و ایمان آوردن تنها دو نفر، امتش را نفرین کرد، خدای متعال به او فرمود: «و لم تسسهم بسیاسد المرسلین» [۵۸۹]. با امت خود همانند سیاست انبیا و مرسلین رفتار نکردی [زود نفرین کردی]. در صفحات پیشین خواندیم که امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام فرمودند: وقتی خداوند کسی را برای تدبیر امور بندگان برمی‌گزیند، سینه‌اش را برای آن مقام گشایش می‌دهد و قلبش را منبع حکمت می‌گرداند. قرآن کریم در موارد بسیاری سیره‌ی انبیای گذشته را برای رسول اکرم علیه‌السلام نقل می‌فرماید و به او دستور می‌دهد از آنها پیروی نماید، اما آن حضرت را از پیروی سیره حضرت یونس علیه‌السلام نهی کرده و می‌فرماید: (فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت) [۵۹۰]. ای رسول ما! [برای پیاده شدن احکام پروردگارت] صبر و شکیبایی پیشه کن و همانند صاحب ماهی (حضرت یونس علیه‌السلام) مباش! بنابراین محور اساسی سیاست انبیا و پیام‌آوران الهی و سالکان خط توحید، هدایت مردم به یگانه‌پرستی و قسط و عدل است. امام عالم به سیاست است، آن گونه‌ی سیاستی که مردم را به توحید برساند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام بارها و بارها شکایت و گلایه خود را از مردمی اظهار می‌داشت که از سیاست، خیانت و نیرنگ می‌فهمیدند. مگر از راه نفاق و نیرنگ و طرق شیطانی، آرامش بر دلها می‌نشیند؟ [صفحه ۳۵۸] آن حضرت در کلام نورانی خود می‌فرماید: من سیاستمدارترین و زیرک‌ترین فرد در میان عرب می‌باشم؛ یعنی به تمام ظرافتهای سیاست عالم هستم، لیکن از چهارچوب تقوا خارج نمی‌شوم. این سخن در مقابل گفتار کسانی است که می‌گفتند: معاویه در سیاست چنین و چنان است. و نیز می‌فرمود: «و الله ما معاویه بأدهی منی و لکنه یغدر و یفجر و لولا کراهید الغدر لکنت من أدهی الناس» [۵۹۱]. قسم به خدا! معاویه از من زرننگ‌تر و سیاستمدارتر نیست، لیکن وی حيله و نیرنگ نموده و به فجور دست می‌زند، که اگر حيله و نیرنگ کاری زشت و ناخوشایند و ناپسند نبود، من از تمامی مردم زرننگ‌تر بودم.

«الامام ... مفروض الطاعة» اطاعت از امام واجب است. قرآن کریم می‌فرماید: (یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم) [۵۹۲]. این آیه و چند آیه بعد از آن درباره‌ی یکی از مهم‌ترین مسایل اسلامی، یعنی مسأله‌ی رهبری بحث می‌کند و مراجع واقعی مسلمین را در مسایل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می‌سازد. نخست به مردم با ایمان دستور می‌دهد که از خداوند اطاعت کنند. بدیهی است برای یک فرد با ایمان همه‌ی اطاعتها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود و طبق فرمان او باشد. در مرحله‌ی بعد، فرمان به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دهد، پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید، پیامبری که نماینده‌ی خدا [صفحه ۳۵۹] در میان مردم است و سخن او سخن خداست و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است و در مرحله‌ی سوم فرمان به اطاعت از «اولوا الامر» می‌دهد که حافظ دین و دنیای مردم‌اند. از این جا روشن می‌شود که پیغمبر و اولوا الامر باید دارای عصمت باشند تا امر به اطاعت مطلق آنان عقلایی باشد.

قائم به امر خدا

«الامام ... قائم بأمر الله - عزوجل -» ائمه علیهم السلام متکفل و عهده‌دار امر خدا هستند و در قیام به امر پروردگار قوی و توانا هستند. حال باید دیدار امر خدا چیست؟ مرحوم مجلسی اول گوید: «القوامون بأمره فی الامامة أو الاعم» [۵۹۳]؛ مقصود از امر خدایی امر امامت است. اوامر تکلیفی - اعم از اوامر و نواهی - و دستورات الزامی و غیر الزامی و هر آنچه که مربوط به عالم امر است. این خاندان قوامین و به پادارندگان پر قوت، حافظان و نگهبانان با قدرت، متکلفان و عهده‌داران با توان و درایت آن هستند. بارزترین وظیفه‌ی امامان معصوم علیهم السلام، آشکار کردن اوامر و نواهی خداوند متعال است، چنان که روشن‌ترین وظیفه‌ی آنان در جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز همین است.

خیرخواه بندگان

«الامام ... ناصح لعباد الله» امام خیرخواه بندگان خداست. نسبت به آنان مهربان است. رحمت برای جهانیان بودن، ویژگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان اوست و اساسا یکی از مهم‌ترین شرایط رهبری همان دلسوزی و خیرخواهی نسبت به بندگان خداست. اگر امام بخواهد نسبت به [صفحه ۳۶۰] بندگان خدا با قهر رفتار کند و همواره غلظت و شدت داشته باشد، این امر با امامت او منافات دارد.

حافظ دین خدا

«الامام ... حافظ لدین الله» امام حافظ دین خداست. او هم مبین و مفسر وحی الهی است و هم حافظ دین از تحریفات، کج‌رویها و انحرافات و هم مجری احکام پروردگار می‌باشد. از آن جا که در هر راهی زمینه‌های لغزش و سقوط وجود دارد، لذا بر سر هر راهی باید راهبری عالم به چند و چون آن باشد تا رهروان را به سلامت به سر منزل مقصود رساند. بر همین اساس، انسان پیوسته نیازمند کسی است که رافع اختلاف و دافع شکوک و شبهات باشد و از سوی دیگر شیاطین جن و انس که با نزول وحی الهی و اجرای آن فریاد حسرت و خشم از دل برآورده و می‌آورند، دائما در کمین‌اند تا دژ استوار و امن خدایی را ویران کنند. بنابراین، این بنای برافراشته الهی نیازمند به نگاهبان است. تا در پرتو دانش و توان خود و براساس مهر و دلسوزی خویش دست انسانها را گرفته، سایه ولایت خود را بر سر آنان افکند. راهشان برد و به کمالشان رساند. کلام ژرف و گهربار هادیان نور، روشن‌گر نقش مرزبانی و سنگرداری آن بزرگواران در مقابل هجوم و حيله‌های فرهنگ بیگانه است: امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود: «فی کل خلف من امتی عدل من أهل بیتی ینفی عن هذا الدین تحریف الغالین و انتحال

المبطلین و تأویل الجہال و ان ائمتکم و فدکم الی اللہ. فانظروا این توفدون فی دینکم و صلاتکم؟» [۵۹۴]. [صفحه ۳۶۱] برای هر گروهی از امت من عادل‌ی از اهل بیت من می‌باشد که تحریف غالیان و ادعاهای دروغ اهل بطالت و تأویل جاهلان را از این دین برطرف می‌نماید و بدرستی که پیشوایان شما نمایندگان شما به سوی خدایند. پس بنگرید درباره دینتان و نمازتان، به کدام نماینده رو می‌آورید؟ امام باقر علیه‌السلام نیز می‌فرماید: ان الله لم يدع الأرض الا وفيها عالم يعلم الزيادة و النقصان من دين الله - عزوجل - فاذا زاد المؤمنون شيئا، ردهم و اذا نقصوا أكمله لهم و لولا- ذلك لالتبس على المسلمين أمرهم» [۵۹۵]. خداوند زمین را از دانشمندی که افزوده‌ها و کاستی‌های دین خدا را بداند، خالی نگذاشته است. پس اگر اهل ایمان بخواهند بر دین چیزی بیفزایند، آنها را باز دارد و اگر بخواهند چیزی از آن بکاهند، آن را تکمیل فرماید و اگر جز این بود امر دین بر مسلمین مشتبه می‌شد. دانشمندان شیعه نیز به پیروی از پیشوایان خود، به مقتضای رسالتی که دین بر دوش عالمان نهاده است [۵۹۶]، پاسداری از مرزهای عقیده و ایمان را در هر دو زمینه‌ی ارشاد و اقتناع مؤمنان و اسکات منکران و پاسخ‌گویی به شبهات مخالفان پیوسته بر دوش کشیده‌اند و هیچ زمانی در انجام این وظیفه سستی نکرده‌اند. حضور متکلم بزرگی چون هشام بن حکم در جمع دانشمندان مخالف، در روزگار هارون عباسی، مباحثات بزرگانی چون شیخ مفید، سید مرتضی، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی و ... و مناظرات اعتقادی و کند و کاو در مسایل کلامی و نیز نگارش کتب بی‌شمار کلامی توسط پژوهش‌گران شیعی، همه نشانه‌ی پیشتاز بودن آنان در مرزبانی از حوزه‌ی عقاید دینی می‌باشد. [صفحه ۳۶۴]

علم امام

اشاره

«ان الأنبياء و الأئمة - صلوات الله عليهم - يوفقههم الله و يؤتاهم من مخزون علمه و حكمه ما لا يؤتاه غيرهم فيكون علمهم فوق علم أهل الزمان في قوله تعالى: (أفمن يهدي الى الحق أحق أن يتبع أم من لا يهدي الا أن يهدي فما لكم كيف تحكمون) [۵۹۷] و قوله تبارك و تعالى: (و من يؤت الحكمة فقد أوتي خيرا كثيرا) [۵۹۸] و قوله في طالوت: (ان الله اصطفاه عليكم و زاده بسطة في العلم و الجسم و الله يؤتي ملكه من يشاء و الله واسع عليم) [۵۹۹] و قال لنبية صلى الله عليه و آله و سلم: (و أنزل الله عليك الكتاب و الحكمة و علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيما) [۶۰۰] و قال في الأئمة من أهل بيت نبیه و عترته و ذريته - صلوات الله عليهم -: (أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب و الحكمة و آتيناهم ملكا عظيما - فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و كفى بجهنم سعيرا) [۶۰۱] و ان العبد اذا اختاره الله - عزوجل - لامور عباده، شرح صدره لذلك و أودع قلبه ينابيع الحكمة و ألهمه العلم الهامما، فلم يعيى [صفحه ۳۶۵] بعده بجواب و لا يحير فيه عن الصواب. فهو معصوم مؤيد موفق مسدد، قد أمن من الخطايا و الزلل و العثار، يخصصه الله بذلك ليكون حجته على عباده و شاهده على خلقه و «ذلك فضل الله يؤتاه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم» [۶۰۲]. پیامبران و امامان از سوی خداوند توفیق یافته‌اند و از علم و حکمت مخزون ربوبی، علومى به آنان عطا شده که به دیگران داده نشده است. از همین رو است که علم آنان از تمامی دانش‌ها و علوم اهل زمان برتر و والاتر است. چنان که می‌فرماید: «آیا آن که خود هدایتگر مردم به سوی حق است، شایسته‌تر است که از وی پیروی کنند، یا آن که تا راهنمایی‌اش نکنند، هدایت نمی‌یابد. چه می‌شود شما را؟ شما چگونه حکم می‌کنید؟» و نیز می‌فرماید: «هر آن کس را که حکمت دهند، خیر کثیر نصیب او گردانیده‌اند.» و درباره‌ی طالوت می‌فرماید: «پروردگارتان وی را بر شمایان برگزید و علاوه بر آن، به او فزونی در علم و قدرت جسمانی عطا فرمود و اوست که پادشاهی خود را به هر کس بخواهد می‌بخشد و اوست بسیار بخشنده‌ی دانا.» و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کتاب و حکمت را بر تو نازل نموده و آنچه را نمی‌دانستی به تو تعلیم داد و همانا فضل

الهی بر تو بزرگ (عظیم) بود.» [صفحه ۳۶۶] و نسبت به امامان از اهل بیت و خاندان و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا مردمان - به خاطر آنچه که خداوند از فضل خویش به ایشان عطا فرموده - بر آنان حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت داده و به آنان پادشاهی بزرگ عطا نمودیم، که بعضی از مردمان ایمان آوردند و گروهی از ایشان از آن روی برتافتند و آتش جهنم آنان را بس است.» هر گاه باری تعالی بنده‌ای را برای اداره‌ی امور بندگانش برگزیند، به وی شرح صدر و آمادگی کامل این امر را عنایت فرماید و در قلبش چشمه‌های جوشان حکمت را قرار دهد و علم را کاملاً به وی الهام نماید که بعد از آن در هیچ پاسخی در نماند و از رفتار و گفتار صحیح دور و منحرف نگردد. او (امام علیه‌السلام) معصوم، مؤید، موفق و مسدد و از هر گونه خطا و لغزشی در امان است. فقط اوست که از جانب خدا این گونه قرار داده شده، تا حجت بر بندگان و گواه او بر خلقش باشد. و «این فضل خداست که به هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند دارای فضلی بزرگ است.» [صفحه ۳۶۷] و چه زیباست کلام زیبای هشتمین گنجینه‌ی حکمت الهی که در این بخش با استدلال به آیات قرآن کریم یک بار دیگر حکمت و علم امام را یادآور می‌شود و ناگفته‌هایی از این بحث را مطرح می‌فرماید: خداوند سبحان انبیا و ائمه را توفیق بخشید و از خزانه علم و حکمت خود به آنها چیزی که به دیگران نداده بود اعطا فرمود. از این رو علم آنها برتر از علم مردم زمانشان است. اعطای حکمت، عطیه‌ای الهی است که از سوی پروردگار عالم به امام ارزانی می‌شود، آنسان که او از همه‌ی دانشمندان در همه زمانها، اعلم است. امام رضا علیه‌السلام در ادامه فرمایشهای خود با استدلال به برخی آیات قرآن از عظمت علم امام پرده برمی‌دارد و دیدگان حق طلب را به سوی این معدن حکمت، معطوف می‌سازد: آیه‌ی اول: آیا آن که خود هدایتگر مردم به سوی حق است، شایسته‌تر است که از وی پیروی کنند، یا آن که تا راهنمایی‌اش نکنند، هدایت نمی‌یابد. چه می‌شود شما را؟ شما چگونه حکم می‌کنید؟ مطلب مورد استدلال در آیه‌ی شریفه این است که: مخلوقات در کسب علم و حکمت و سایر کمالات دو دسته‌اند: بعضی بدون واسطه از خزائن غیبی علم و حکمت الهی، بهره‌مند می‌شوند و برخی دیگر با واسطه. اگر قرار است کسی عهده‌دار ولایت و هدایت مردم باشد، آن که از سرچشمه زلال هدایت نوشیده بر آن که از آب آلوده‌ی جوی لبی تر کرده یقیناً سزاوارتر است. آیه دوم: هر آن کس را که حکمت دهند، خیر کثیر نصیب او گردیده است. [صفحه ۳۶۸] امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: از علم و حکمت مخزون ربوبی به او عطا شده است و اینک به آیه فوق استدلال می‌فرماید که: خداوند متعال به هر کس حکمت عنایت نمود، خیر کثیر عطا فرموده است و با توجه به این که آنچه خداوند «کثیر» ش بخواند به واقع کثیر خواهد بود، امام از این خیر کثیر، بهره‌ی بسیار برده و از این موهبت بزرگ الهی به تمام معنا بهره‌مند گشته است؛ که حقیقت حکمت موهبتی است که از طرف خدای سبحان افاضه می‌گردد. آیه سوم: پروردگارتان وی (طالوت) را بر شما یان برگزید و علاوه بر آن، به او فزونی در علم و قدرت جسمانی عطا فرمود و اوست که پادشاهی خود را به هر کس بخواهد می‌بخشد و او بسیار بخشنده و داناست. از این آیه‌ی شریفه چنین بر می‌آید که اگر خداوند سبحان کسی را برای منصب هدایت جامعه - اعم از نبوت و رسالت و امامت - برگزیند، ویژگی‌هایی لازم را در او قرار می‌دهد و خصوصیت لازم برای امامت و هدایت، هم توانایی علمی است و هم نیروی جسمی؛ (و زاده بسطة فی العلم و الجسم). آیه چهارم: کتاب و حکمت را بر تو نازل نموده و آنچه را نمی‌دانستی به تو تعلیم داد و همانا فضل الهی بر تو بزرگ (عظیم) بود. در این آیه کریمه نیز پروردگار عالم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب فرموده که: خداوند متعال کتاب و حکمت را بر تو نازل کرده؛ یعنی کتاب و حکمت موهبت و عنایت خداوندی است و فرمود: (علمک ما لم تکن تعلم)؛ خداوند به تو چیزی آموخت که در مکاتب بشری پیدا نمی‌شود و فرمود: (و کان فضل الله علیک عظیماً)؛ الهی نسبت به تو عظیم است. [صفحه ۳۶۹] آیه پنجم: آیا مردمان - به خاطر آنچه که خداوند از فضل خویش به ایشان عطا فرموده - بر آنان حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت داده و به آنان پادشاهی بزرگی عطا نمودیم. بعضی از مردمان ایمان آوردند و گروهی از ایشان از آن روی برتافتند و آتش جهنم آنان را کفایت می‌کند. آری! به آنچه خداوند سبحان به ائمه علیهم‌السلام عنایت فرموده، حسادت

ورزیدند! یعنی از سقیفه تا غیبت کبرای حضرت ولی عصر علیه‌السلام آنچه مظلومیت برای ائمه ایجاد شده، به دلیل حسادت‌های دشمنان آنهاست. در این آیات نیز حکمت همراه کتاب ذکر شده است. می‌فرماید: آل ابراهیم مورد عنایت الهی واقع شدند. زمانی که مسأله امامت بر حضرت ابراهیم علیه‌السلام عرضه شد و آن حضرت این مقام را برای فرزندان نیز درخواست نمود، حق تعالی فرمود: اگر فرزندان تو اهل ظلم نباشند، ما به آنها نیز این مقام را اضافه می‌کنیم و چون همه فرزندان آن حضرت صالح نبودند - که مشمول دعای ابراهیم علیه‌السلام واقع شوند - خداوند فرمود...: بعضی از آنان ایمان آوردند و گروهی از ایشان از آن روی برتابیدند و آتش جهنم آنان را بس است. برخی از ذریه‌ی آن حضرت مشمول دعای ایشان شدند و قرآن درباره‌ی آنان می‌فرماید: ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت داده و به آنان پادشاهی بزرگی عطا نمودیم. حضرت رضا علیه‌السلام در ادامه چنین می‌فرماید: «و ان العبد اذا اختاره الله - عزوجل - لامور عباده، شرح صدره لذلك و اودع قلبه ینابیح الحکمه»؛ ... بنده‌ای را که خداوند سبحان برای امور بندگانش اختیار فرماید، به او شرح صدر می‌بخشد و آمادگی کامل این کار را عنایت می‌فرماید، و در قلبش چشمه‌های جوشان حکمت قرار می‌دهد [... صفحه ۳۷۰] لذا خداوند متعال وقتی نعمت‌های خود را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم متذکر می‌شود، از این موهبت بزرگ (یعنی شرح صدر) نیز یاد می‌فرماید. (الم نشرح لک صدرک) [۶۰۳]. آیا سینه‌ی تو را گشاده نساختیم؟ منظور از شرح صدر، توسعه روح و فکر حجت خداست و این توسعه می‌تواند مفهوم وسیعی داشته باشد، هم وسعت علمی از طریق وحی را یادآور گردد و هم گسترش تحمل و استقامت در برابر لجاجت‌ها و کارشکنی‌های دشمنان و مخالفان را شامل گردد. لذا هنگامی که موسی بن عمران علیه‌السلام مأموریت دعوت فرعون طغیان‌گر را دریافت می‌کند بلافاصله عرض می‌کند: (رب اشرح لی صدري - و یسر لی امری) [۶۰۴]. خدایا سینه‌ام را گشاده ساز و کار را بر من آسان کن! شرح صدر در حقیقت نقطه مقابل ضیق صدر است، چنان که قرآن می‌فرماید: (و لقد نعمل أنک یضیق صدرک بما یقولون) [۶۰۵]. می‌دانیم که سینه تو به خاطر گفتگوهای [مغرضانه] آنها تنگ می‌شود. اصولاً هیچ رهبر بزرگی بدون شرح صدر نمی‌تواند هدایتگر انسانها باشد و به یقین آن کس که رسالتش از همه عظیم‌تر است (مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) شرح صدر او نیز باید از همه بیشتر باشد. طوفانها آرامش اقیانوس روح او را بر هم نزنند. مشکلات او را به زانو در نیورد. کارشکنی‌های دشمنان مایوسش نسازد و پرسش از مسایل پیچیده او را در تنگنا قرار ندهد و این عظیم‌ترین هدیه‌ی الهی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود. آن حضرت، خود می‌فرماید: از پروردگارم تقاضایی نمودم که دوست داشتم این [صفحه ۳۷۱] تقاضا را نمی‌کردم. عرض کردم: خداوند! بعضی از پیامبران پیش از من، جریان باد را در اختیارشان قرار دادی و بعضی از آنها مردگان را زنده می‌کردند. خداوند به من فرمود: آیا تو یتیم نبودی و پناهت دادم؟ گفتم: آری. فرمود: آیا گمشده نبودی و هدایتت کردم؟ عرض کردم: آری، پروردگار! فرمود: آیا سینه‌ی تو را گشاده و پشتت را سبکبار نکردم؟ عرض کردم: آری، ای پروردگار! [۶۰۶]. این نشان می‌دهد که نعمت شرح صدر، برتر و بهتر از معجزات انبیاست و براستی اگر کسی حالات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دقیقاً مطالعه کند و میزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پیچیده دوران عمرش بنگرد، یقین می‌کند که کسب این موهبت از طریق عادی ممکن نیست، بلکه به تأیید الهی و عنایت ربانی است. این کلام پروردگار است که: «آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده ساخته، و بر مرکبی از نور الهی قرار گرفته، همچون سنگدلان بی نوری است که هدایت به قلبشان راه نیافته است؟» سپس می‌فرماید: «وای بر آنها که قلبهای سخت و نفوذ ناپذیری دارند که ذکر خدا در آن اثر نمی‌گذارد» [۶۰۷]. [۶۰۸]. پس به خاطر اعطای شرح صدر است که خدای متعال چشمه‌های جوشان حکمت را به قلب امام ارزانی می‌دارد و دل او را بسان گنجینه‌ای از این عطیه مملو می‌سازد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در خطابه غدیر فرمود: «معاشر الناس! ما من علم الا و قد أحصاه الله فی و کل علم علمت فقد أحصيته فی علی امام المتقین. ما من علم الا و قد علمته علیا و هو الامام المبین»؛ [صفحه ۳۷۲] هان! ای مردمان! دانشی نیست، مگر آن که خداوند آن را در سینه من به ودیعت نهاده است. هر آنچه را که او به من آموزش داد، من به

علی آموختم؛ که او پیشوای پرهیزگاران است. هیچ دانشی نیست، مگر آن که آن را به علی آموختم؛ که او امام مبین است. همچنین به گفته جابر بن عبدالله انصاری، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن که دست حضرت علی علیه السلام را گرفت و او را امیر نیکوکاران، قاتل فاجران و ... معرفی کرد، با صدای بلند فرمود: من شهر حکمت و علی دروازه‌ی آن، هر کس می‌خواهد وارد این شهر شود از حکمت آن، طرفی ببندد، باید از دروازه آن وارد شود [۶۰۹]. آری یکی از شئون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم کتاب و حکمت است و ائمه اطهار علیهم السلام نیز وارثان این شأن آن حضرت‌اند. پس پیامبر اکرم - و به تبع او، ائمه اطهار علیهم السلام - با مأموریت و تأیید ویژه‌ی الهی، عهده‌دار تعلیم کتاب و حکمت می‌باشند. بنابراین آنچه در دست بشر است و می‌توان نام حکمت بر آن نهاد، بی تردید ریشه در بیت [۶۱۰] رفیع آنان دارد، حتی آنچه را انبیای سابق برای امت‌های خود آورده‌اند، به وساطت انوار مقدس آنان دریافت کرده‌اند. اما آنچه از این خاندان نباشد، سزاوار نیست که نام آن را حکمت نهاد، هر چند ظاهری آراسته و مضمونی دل‌انگیز و شگفت‌آور داشته باشد؛ زیرا در اصطلاح قرآن و روایات، هر علمی مصداق حکمت نیست، بلکه آن چنان علمی حکمت نامیده می‌شود که معرفت آفرین و نجات‌بخش باشد و شاهد این مدعا، پاسخ امام باقر علیه السلام به سؤال ابابصیر در مورد آیه‌ی (من یؤت الحکمة فقد أوتی خیرا کثیرا) [۶۱۱] است. امام علیه السلام [صفحه ۳۷۳] حکمت را به اطاعت خداوند متعال، معرفت امام و اجتناب از کبایر تفسیر فرموده است [۶۱۲]. اینک به کلام مقدس حضرت ثامن الحجج علیه السلام باز می‌گردیم: «و ألهمه العلم الهاماً، فلم یعی بعده بجواب و لا یحیر فیهِ عن الصواب.» ایشان تأکید می‌فرماید که علم الهامی به آن عزیزان، بی واسطه افاضه می‌گردد. از این رو هیچ گاه در جواب درمانده نمی‌گردند و هیچ زمان دریافتن حق، متحیر نمی‌شوند. بر این اساس، چنان که گفته شد، در طول تاریخ زندگی پیامبر و ائمه علیهم السلام هیچ گاه نقل نشده که از ایشان سؤالی شده باشد و آنها در جواب عاجز مانده باشند [۶۱۳] و این مدال افتخاری است که تنها بر سینه‌ی آن بزرگواران خودنمایی می‌کند.

تأیید امام

خداوند متعال بندگان برگزیده‌اش را با روح قدسی تأیید می‌کند که به وسیله‌ی آن از خطا و لغزش و غفلت مصون می‌مانند. روح القدس حقیقتی است نورانی و مقدس و پاکیزه که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امام از طرف خدای تعالی افاضه می‌شود و با آن نور، همه حقایق - که از حد تصور ما بیرون است - برای او روشن می‌شود. به واسطه همراهی این حقیقت نورانی است که امام از خطا و لغزش محفوظ می‌ماند؛ بدین معنا که امام با وجود روح قدسی گناه و خطا و منشأ آن را خوب می‌شناسد و این شناخت به اندازه‌ای قوی و شدید است که وی را از ارتکاب آنها باز می‌دارد. [صفحه ۳۷۴] امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در این باره می‌فرماید: «ان الله - عزوجل - أیدنا بروح منه مقدسه مطهره لیست بملک، لم تکن مع أحد ممن مضی الامع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هی مع الأئمة منا تسدهم و توفقههم و هو عمود من نور بیننا و بین الله - عزوجل -» [۶۱۴]. خداوند متعال ما را با روحی مقدس و پاکیزه از خودش تأیید می‌کند. این روح فرشته نیست. از گذشتگاه با هیچ کس نبوده، مگر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و او همراه امامان اهل بیت علیهم السلام است و آنان به وسیله او مورد تسدید و توفیق قرار می‌گیرند. ستونی است از نور بین ما و خداوند ... مطالعه و بررسی روایات وارده در این زمینه نشان می‌دهد که روح قدسی همواره با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده، پس از رحلت ایشان به امام علیه السلام و جانشین آن حضرت منتقل می‌شود [۶۱۵]. گذشته از این، روایات حاکی از آن است که عصمت امام، تنها به زمان امامت او اختصاص ندارد، بلکه پیش از آن نیز از این موهبت الهی برخوردار است؛ چرا که او همواره از تأیید روح القدس بهره‌مند می‌گردد. چنان که تصریح شده که حتی در زمان حیات پیامبر نیز روح القدس حکم خدا را به علی علیه السلام القا می‌کرد. امام رضا علیه السلام در فرازهای آخر این بحث می‌فرماید: «یخصه الله

بذلک لیكون حجته علی عبادہ و شاهده علی خلقه» خدای سبحان این ویژگی‌ها را به امام مرحمت فرمود تا او هم حجت الهی بر بندگانش باشد و هم شاهد بر مخلوقاتش. بنابراین انسانها هر چه انجام دهند - چه در خفا و چه در عیان - در محضر و مشهد امام علیه‌السلام است و نه تنها هر کار، بلکه هر نیتی که در قلب آنها خطور کند امام زمانشان به آن بینا و از آن آگاه است. جام جهان ناست ضمیر منیر دوست [صفحه ۳۷۵]

نکوهش مردم

اشاره

فهل یقدرون علی مثل هذا، فیختارونه أو یکون مختارهم بهذه الصفة فیقدمونه؟ تعدوا - و بیت الله - الحق و نبذوا کتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لا یعلمون و فی کتاب الله الهدی و الشفاء، فنبذوه و اتبعوا أهواءهم. فذمهم الله و مقتهم و أتعسهم، فقال جل و تعالی: (و من أضل ممن اتبع هواه بغير هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین) [۶۱۶] و قال: (فتعسا لهم و أضل أعمالهم) [۶۱۷] و قال: (کبر مقتا عند الله و عند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار) [۶۱۸] و صلی الله علی النبی محمد و آله و سلم تسلیم کثیرا!؛ آیا بر چنین چیزی توانایی و دسترسی دارند که بتوانند وی را برگزینند؟! یا فرد منتخب آنان چنین اوصافی را دارد تا او را بر دیگران مقدم بدانند؟! به کعبه سوگند! از حق تجاوز کردند و قرآن را پشت سر انداختند، گویا هیچ نمی‌دانند. در کتاب الهی شفا و هدایت است و ایشان آن را کنار گذارده و از هوای نفس خویش پیروی کردند. پس خدای نیز آنان را نکوهش نمود و دشمن داشت و تباهاشان [صفحه ۳۷۷] کرد و فرمود: «چه کسی گمراه‌تر است از آن که بی راهنمای الهی، خودسرانه عمل می‌کند؟! و برستی خداوند ستمکاران را راه ننماید.» و فرمود: «هلاکت باد بر آنان و پروردگار کارهایشان را در بی راهه و گمراهی قرار داد.» و نیز فرمود: «دشمنی بزرگی است نزد خدا و ایمان آورندگان. این گونه است که ذات اقدس او بر دل هر گردن‌کش جبار مهر می‌نهد.» درود و صلوات فراوان الهی بر پیامبر و خاندان پاکش باد. [صفحه ۳۷۸]

دریغ و درد

حالا- باید پرسید آیا مسلمانی هست که با مطالعه‌ی این حقایق و درک زیان بزرگی که جامعه‌ی مسلمین - بلکه بشریت - از فاجعه‌ی غصب خلافت متحمل گردید، افسوس نخورد؟! حقایق عظیمی که در این صفحات بر زبان قلم جاری گشت، تنها قطرات اندکی از اقیانوس بی کران فضایل و کمالات امامان ماست و دریغ و درد که غاصبان بدکردار و حریصان طمع‌کار، این معادن علم و حکمت، طهارت و قداست، حلم و بردباری سخاوت و شجاعت، زهد و عبادت و عطف و رأفت را از صحنه خارج کردند و تا به امروز بشریت را از نعمت رهبری آنان محروم ساختند و مسلمانان سست پیمانی که بارها و بارها فضایل بی شمار علی علیه‌السلام را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودند و ماجرای بیعت غدیر را به خوبی به یاد داشتند، هیچ نگفتند و ترجیح دادند این حقیقت بزرگ را یادآور نشوند، در حالی که حتی اگر فرمایشات صریح و روشن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در امر خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین نیز نبود، سزاوار بود به فرمان قرآن گردن می‌نمادند که رهبری و امامت را جز برای انسانی عالم [۶۱۹] و شجاع و نیرومند [۶۲۰] نمی‌پذیرد. آیا در میان ایشان دانشمندتر از علی علیه‌السلام یافت می‌شد؟ [۶۲۱] و آیا کسی توانسته بود در شجاعت، گوی سبقت را از او برآید؟ هم او که پیامبر در غزوه‌ی خندق دربارهاش فرمود: فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و [صفحه ۳۷۹] خدا و رسولش او را دوست می‌دارند، مردی شجاع و حمله‌ور که هرگز فرار نمی‌کند و خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است [۶۲۲]. و فردای آن روز در برابر گردنهای کشیده‌ی اصحاب، رسول اکرم

صلی الله علیه و آله و سلم تنها پرچم را به دست پر اقتدار علی علیه السلام سپرد. حق آن است که آنان، چنانچه سیره‌ی رسول اکرم را نیز دنبال می‌کردند، در می‌یافتند که حضرت تنها به گفتار اکتفا نکرده، بلکه در عمل نیز شایستگی علی علیه السلام را به اثبات رسانده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تمام دوران زندگی، هرگز کسی را بر علی علیه السلام ریاست و فرماندهی نبخشید، در حالی که برخی از اصحاب را بارها بر بعضی دیگر ریاست می‌داد؛ مانند فرماندهی دادن عمرو بن عاص بر ابوبکر و عمر در غزوه ذات السلاسل [۶۲۳] و نیز ریاست دادن نوجوانی به نام اسامه بن زید بر آنان، اما علی بن ابی طالب علیه السلام در هیچ اعزامی حضور نداشت، جز این که امیر و فرمانده بود. حتی روزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دو گروه را اعزام فرمود، به علی علیه السلام امارت یک گروه و به خالد بن ولید ریاست گروه دیگر را واگذار نموده و فرمود: اگر دو سپاه متفرق و از یکدیگر جدا شدید، هر یک بر سپاهیان خود فرماندهی کنید، ولی اگر یک جا جمع شدید، علی فرمانده کل سپاهیان باشد. آری! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمامی تلاش خویش را مبذول داشت تا به مسلمین ثابت کند که علی علیه السلام، پس از او ولی و امیر همه‌ی مؤمنان است. پس سزاوار نبود کسی را بر او مقدم بدارند، اما چنین کردند و متأسفانه مسلمین از این که علی کنار زده شد، بسیار زیان دیدند و تا امروز همچنان از آنچه در گذشته کاشته‌اند، ثمره‌ی بد برداشت می‌کنند. [صفحه ۳۸۰] اگر علی علیه السلام به خلافت رسیده بود، در طول مدت سی سال، بسان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بدون هیچ تغییر و تبدیلی در فرامین و احکام الهی، میان امت حکومت می‌کرد، ولی ابوبکر و عمر خودشان در برابر نص صریح قرآن و نبی اکرم به رأی خود اجتهاد کردند و مردم کار آنها را به عنوان سنتی واجب الاتباع پذیرفتند و هنگامی که عثمان به خلافت رسید، آن قدر در احکام جعل و تحریف کرد که گفته شد: او با کتاب خدا و سنت رسول و سنت ابوبکر و عمر مخالفت کرده است و اصحاب - به عنوان اعتراض - علیه او قیام و انقلابی همگانی برپا نمودند که منجر به مرگ او و ایجاد فتنه‌ای بزرگ در میان امت اسلامی گردید و تا امروز زخمش بهبود نیافته است. ولی علی بن ابی طالب علیه السلام به کتاب خدا و سنت رسولش مقید بود و سر سوزنی از آن فراتر نمی‌رفت و بزرگترین دلیل ما بر این ادعا، مخالفتش با پذیرفتن خلافت بود (در آن جا که با او شرط کردند طبق کتاب خدا و سنت رسول و سنت خلفا عمل کند! ولی حضرت فرمود: تنها بر طبق کتاب خدا و سنت رسولش رفتار خواهم کرد [۶۲۴]). افسوس که علی علیه السلام را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را به هزار باب از دانش - که از هر بابی، هزار باب گشوده می‌شود - اختصاص داد [۶۲۵]، خانه‌نشین کردند و کسانی را به خلافت مسلمین گماردند که حتی بسیاری از احکام ظاهری قرآن را نیز نمی‌دانستند، چه رسد به این که از تأویل آیات آگاه باشند. به عنوان نمونه بخاری و مسلم در صحیح خود در باب تیمم آورده‌اند که در ایام خلافت عمر بن خطاب، شخصی از وی سؤال کرد: ای امیرمؤمنان! من جنب شدم و آب نیافتم، باید چه کنم؟ عمر گفت: نماز نخوان! او [صفحه ۳۸۱] همچنین حکم «کلالة» [۶۲۶] را نمی‌دانست تا وقتی که از دنیا رفت و همواره می‌گفت: ای کاش این نکته را از رسول خدا پرسیده بودم. در حالی که هر دو مسأله در قرآن ذکر شده است. حال اگر عمر - که اهل سنت او را از الهام شدگان و دارای سطح علمی والا می‌دانند - چنین باشد، حساب دیگران - که بی آن که علم و دانشی داشته باشند و یا از کتاب خدا چیزی بفهمند در دین بدعتها گذارده و تنها به اجتهاد شخصی خویش اکتفا می‌کردند - روشن است. البته لازم به ذکر است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام هرگز از توضیح موارد دشوار و اختلاف‌انگیز در میان امت فروگذار نبود و پیوسته مرجع اصحاب در تمام مسایل مشکل و دشوار بود و هر گاه فرصتی می‌یافت، توضیح می‌داد، نصیحت می‌کرد و مشکلات مردم را حل می‌نمود، ولی آنها هر چه را که با هواهای نفسانیشان سازگار بود، از او می‌گرفتند و آنچه که با سیاستشان مخالف بود، کنار می‌گذارند و تاریخ بهترین گواه ما در این مسأله است. اگر برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام میسر شده بود که سی سال طبق سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر مردم حکومت کند، امروز اسلام، جهان را فرا گرفته بود و عقیده‌ی متین و محکم توحید در قلوب همگان جایگزین شده و فتنه‌های کوچک و بزرگ رخ نمی‌داد. نه کربلائی پیش می‌آمد و نه عاشورایی و اگر سایر ائمه اهل بیت که

پیامبر، آنان را به عنوان اوصیا بعد از امیرالمؤمنین معرفی فرموده بود، حاکم و زمامدار مسلمین می‌شدند، دنیا نه چنین بود که امروز مشاهده می‌کنیم، ولی آزمونی بزرگ رخ داد که در آن بسیاری مردود شدند. آری! خداوند می‌فرماید: اظهار ایمان به تنهایی کافی نیست، بلکه آزمایش لازم است. [صفحه ۳۸۲] (احسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنا و هم لا یفتنون) [۶۲۷]. آیا مردم می‌پندارند که اگر بگویند: ایمان داریم، رها شده و آزمایش نمی‌شوند؟! افسوس و صد افسوس که امت اسلام در امتحان بزرگ پروردگار شکست خورد و سرافکننده گشت. آنها که در سقیفه گرد آمدند، می‌دانستند منتخب آنان هرگز نمی‌تواند کمالات الهی پیامبر (همانند علم و عصمت) را دارا باشد. از این رو برای پیشگیری از رسوایی مقام پیامبر را پایین آوردند و سهو النبی (جایز الخطا بودن پیامبر) را درباره ایشان مطرح کردند تا عصمت آن حضرت را زیر سؤال ببرند و بتوانند هر کسی را به جای آن حضرت بنشانند. و این است درد دل حضرت رضا علیه‌السلام: به کعبه سوگند! این مردم از حق تجاوز کردند. کتاب خدا را پشت سر انداختند و از هوای نفس خویش تبعیت کردند، و در نتیجه: خدای سبحان آنها را نکوهش کرد و دشمن داشت و تباهی شان داد. «چه کسی گمراهتر است از آن که بی‌راهنمای الهی خودسرانه عمل می‌کند و برستی خداوند ستمکاران را راه ننماید.» «هلاکت باد بر آنان و پروردگار کارهایشان را در بیراهه و گمراهی قرار داد.» و فرمود: «دشمنی بزرگی است در نزد خدا و ایمان آورندگان». این گونه است که خداوند بر هر دل گردنکش جبار مهر می‌نهد. سلام و صلوات بر پیامبر رحمت و خاندان پاکش پایان‌بخش سخنان سراسر نور حضرت رضا علیه‌السلام است. [صفحه ۳۸۳] ایشان طی این کلام شریف درصدد بیان جایگاه امامت و منزلت امام برآمده، حدود هشتاد و پنج صفت از اوصاف امام و خصیصه‌های امامت را برشمردند و به آیاتی از قرآن شریف تمسک جستند. انسان کاملی که تفکر در مقامش عقل را حیرت دهد و توجه به کمالش مغز را مبهوت کند؛ که امام، هم از این حد برتر است و هم از آن میزان فراتر. و امروز امام عصر - ارواحنا فداه - وارث صفات و کمالات همه‌ی انبیا و اوصیای حق است و مکتب وی، جامع جمیع درسهای تعالی و رشد. تمام پیامبران، مقدمه‌ی ظهور نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بودند و راه فهم کتاب الهی وی، قرآن، را هموار می‌کردند و جانها را آماده درک آن می‌ساختند، تا فراز آید و «دین کامل» را به جهان و جهانیان اعلام دارد. و هم اکنون رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و یازده امام از اهل بیتش علیهم‌السلام منتظر آنند که «حجت بالغه منتظر» ظاهر شود و آن درسها که داده‌اند و آن تعلیمات که در هر فرصت، اظهار نموده‌اند، جامه‌ی عمل ببوشاند و آن هدف عالی و جامع که خداوند از نظام هدایت داشت، نمایان سازد؛ که او تحقق بخش هدف انبیا و اوصیاست و مقصود الهی و منظور خاص اوست. او برای اصلاح کامل جهان انسانی قیام خواهد کرد و بساط اهریمنی و شر را به هم خواهد ریخت و این همه آشفتگی را به سامان خواهد آورد. ما نیز بدنبال همه‌ی پیامبران و اوصیای ایشان، با دلی شوریده ایستاده و نگران راهیم، تا کی آن «دولت عدل و صلاح» آغاز شود و آن دوره‌ی «کمال و فلاح» فرا رسد، طالبان را جانی دیگر بخشد و مشتاقان را توانی بیشتر دهد. به خدا سوگند می‌دانستیم غیبت امام علیه‌السلام چه دردها به وجودمان داده؟ و چه زیانها به فهم و شعورمان رسانده؟ و چه اختلاف‌ها را در میانمان افکنده؟ و چه بی‌سامانی‌ها در اجتماعمان فراهم آورده؟ [صفحه ۳۸۴] و چه اندازه شناخت راه حق را دشوار ساخته؟ و چه شبهه‌ها ایجاد کرده؟ و چه اضطرابها و انحرافهایی را موجب شده؟ چگونه مؤمنان، خوار گشته و فاسقان عزت یافته‌اند؟ سرپای اهل دین را پریشانی و غربت فرا گرفته و خواستاران هدایت را همه بال و پر شکسته است. به خدا سوگند که اگر این همه عقب‌ماندگی از صلاح و رشد را در می‌یافتیم و آن همه نقص و عیب را درک می‌کردیم و اثر حضور امام را در اجتماع مسلمین می‌شناختیم و چاره همه‌ی بی‌چارگی‌ها را در ظهور او می‌دانستیم، از فراق وی فریادی می‌کشیدیم و شب و روز به زاری از خدای طلب ظهورش می‌کردیم و لب به خنده نمی‌گشادیم و در غیبت او به هیچ امری شادمان نبودیم. پس با دلی دردمند، از خدای منان درخواست می‌کنیم که امام ما را اذن ظهور بخشد و به یمن مقدم او ارواح ما را صفا و پاکی دهد و به عزت و عظمتش، زندگی ما را با عدل و ایمان و عمل صالح بیارید و به قدرت تعلیم وی، ما از راه‌ماندگان را به علم و فهم و کمال رساند. اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا صلواتک علیه و

آله و غیبه ولینا و کثره عدونا و قلّه عددنا و شدة الفتن بنا و تظاهر الزمان علینا. «مفاتیح الجنان، دعای افتتاح»

پاورقی

[۱] «ینحدر عنی السیل و لا- یرقی الی الطیر.» (نهج البلاغه، خطبه سوم). [۲] «فبلغ الله بکم أشرف محل المکرمین و أعلى منازل المقربین و أرفع درجات المرسلین حیث لا- یلحقه لا- حق و لا- یفوقه فائق، و لا- ینسبه سابق، و لا یطمع فی ادراکه طامع.» (مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره). [۳] «یا علی! ما عرفک الا الله و أنا، و ما عرفنی الا الله و أنت، و ما عرف الله الا أنا و أنت.» (بحار الانوار ۸۴: ۳۹). [۴] سروده‌ی علی موسوی گرمارودی. [۵] اعراف (۷): ۱۲. [۶] فرقان (۲۵): ۷. [۷] انعام (۶): ۹. [۸] کهف (۱۸): ۱۱۰. [۹] تفسیر نور الثقلین، (و الله الاسماء الحسنی فادعوه بها) ... اعراف (۷): ۱۸۰. [۱۰] بحار الانوار ۱: ۲۶. [۱۱] ... «معرفة أهل كل زمان امامهم الذي يجب عليهم طاعته.» بحار الانوار ۳: ۱۲. [۱۲] ص (۳۸): ۷۵. [۱۳] بحار الانوار ۲۶: ۲۶ و ۳۳۵. [۱۴] بحار الانوار ۲۶: ۲۶ و ۳۴۶. [۱۵] بحار الانوار ۱۹۳: ۵۷. [۱۶] بحار الانوار ۳۳۵: ۲۶. [۱۷] بحار الانوار ۳: ۲۶ و ۱۶ و ۲۶۰: ۲۵. [۱۸] بحار الانوار ۹۴: ۲۶. [۱۹] «كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين.» (فيض کاشانی، کلمات مکنونه، کلمه فیها اشاره الی النبوة و الولاية، ص ۱۸۶). [۲۰] «كنت وليا و آدم بين الماء و الطين.» (مصدر سابق). [۲۱] «لولاک لما خلقت الافلاک.» (مستدرک سفینه البحار ۳: ۳۳۴). [۲۲] «نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صنائع لنا.» (غیبت شیخ طوسی: ۱۷۳). [۲۳] مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره. [۲۴] «نحن الذين بنا یمسک الله السماء أن تقع علی الأرض الا- باذنه و بنا یمسک الأرض أن تمید بأهلها ... و ینشر الرحمه و ینخرج بركات الأرض، و لولا ما فی الأرض منالساخت بأهلها.» (فرائد المسطین ۱۱۹: ۴۵). [۲۵] «ارادة الرب فی مقادیر أمورہ تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم.» (مفاتیح الجنان، زیارات مطلقه امام حسین علیه السلام، زیارت اول). [۲۶] «ذل کل شیء لکم.» (مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره). [۲۷] بحار ۱۰۹: ۲۶ و ۱۳۷. [۲۸] «ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم.» (مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره). [۲۹] «أنا قسیم الجنة و النار.» (بحار الانوار ۱۹۳: ۳۹). [۳۰] نور الثقلین، ذیل آیه ۷ سوره مبارکه آل عمران. [۳۱] بحار الانوار ۳۲۰: ۲۵. [۳۲] بحار الانوار ۲۲۸-۲۳/۱۷۲. [۳۳] بحار الانوار ۳۰۴-۲۳/۲۸۳. [۳۴] بحار الانوار ۳۳۳: ۶۸. [۳۵] «فالراغب عنکم ما رق و اللازم لکم لا حق و المقصر فی حقکم زاهق ... من والاکم فقد والی الله و من عاداکم فقد عادی الله و من أحبکم فقد أحب الله و من أبغضکم فقد أبغض الله و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله ... سعد من والاکم و هلك من عاداکم و خاب من جحدکم و ضل من فارقکم و فاز من تمسک بکم و أمن من لجأ الیکم و سلم من صدقکم و هدی من اعتصم بکم من اتبعکم فالجنة مأواه و من خالفکم فالنار مثواه و من جحدکم کافر و من حاربکم مشرک و من رد علیکم فی أسفل درک من الجحیم أشهد أن هذا سابق لکم فیما مضی و جارکم فیما بقی.» (مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره). [۳۶] «یا علی، لولا- اننی اشفق أن تقول فیک طوائف من أمتی ما قالت النصراری فی المسيح عیسی بن مریم لقلت فیک الیوم مقالا- لا تمر بملا من الناس الا أخذوا التراب من تحت قدمیک.» (بحار الانوار ۵/۷۹/۲۱). [۳۷] بحار الانوار ۸۴: ۲۳. [۳۸] مجمع البیان، ذیل آیه ۷۱ سوره اسراء. [۳۹] همان. [۴۰] «یا أيها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته) (مائده: ۶۷). [۴۱] الامام واحد دهره. (اصول کافی، کتاب الحجّه، باب نادر جامع فی فضل الامام علیه السلام). [۴۲] الکافی ۳۲۱: ۱، ح ۷. [۴۳] کمال الدین ۲۰۳: ۱، باب ۲۱. [۴۴] بحار الانوار ۳۲۵: ۳۲، ح ۳۰۲. [۴۵] اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی. مفاتیح الجنان، دعاء عصر غیبت. [۴۶] تاریخ نیشابور: ۱۱۷-۱۲۵. [۴۷] او را از این جهت «پسنده» نامیده‌اند که امام رضا علیه السلام از بین سایر مردم او را پسنندیده بودند. [۴۸] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۵: ۲- ۳۷۴ و بحار الانوار ۱۲۳: ۴۹. [۴۹] کشف الغمه ۱۴۴: ۳. [۵۰] عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱۴۴: ۲. [۵۱] همان. [۵۲] جعفر مرتضی عاملی، زندگی سیاسی امام رضا علیه السلام، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۳۰۰. [۵۳] استاد ابوالقاسم قشیری می‌گفت: این حدیث با همین سند برای یکی از پادشاهان سامانی خوانده شد و او دستور داد حدیث مزبور را با طلا نوشتند و سپس

وصیت کرد: هنگامی که در گذشت، این حدیث را در کفن او بگذارند. وقتی که از دنیا رفت، او را در خواب دیدند و از او پرسیدند: خداوند با تو چه کرد؟ گفت: حضرت حق به واسطه‌ی تعظیم و تکریم این حدیث مرا آمرزید. (مسند الرضا علیه السلام ۵۹: ۱). [۵۴] نکته‌ای اعتقادی: از دریچه‌ی نگاه شیعه امام علیه السلام در تمام شؤون وجودی، معصوم است؛ در همه‌ی کردار، گفتار، پندار، اعمال و حرکاتش - و حتی تبسمش - معصوم است. از همین رو برای دیگران حجت است و اسوه. بدین سان سفر امام رضا علیه السلام هشتمین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت، سفری معمولی نیست، که هجرتی است تکلیف مدار و هدفمند، به انگیزه‌ی آشکار سازی تزویرهای خود کامگان ستم پیشه؛ اگر چه مردم از خفایای امور و اغراض حکیمانه اعمال و رفتار آن بزرگان آگاه نباشند. روایت ذیل مؤید این حقیقت می‌باشد: ابن بابویه از محمد بن داود روایت کرده که: من و برادرم در حضور امام رضا علیه السلام بودیم که به آن حضرت اطلاع داده شد محمد بن جعفر (عموی ایشان) از دنیا رفت و چانه‌اش را بسته‌اند. راوی گوید: من و برادرم نیز در خدمت ایشان رفتیم. چون وارد شدیم، مشاهده کردیم که محمد بن جعفر از دنیا رفته و چانه‌اش را بسته‌اند و اسحاق بن جعفر و پسرانش و جماعتی از آل ابوطالب می‌گیرند. امام رضا علیه السلام بالای سر او نشسته و به صورتش نظر کردند و تبسمی نموده، از مجلس خارج شدند. این عمل حاضرین مجلس را خوش نیامد و تبسم حضرت را بی جا و بی مورد تلقی نمودند؛ چرا که شخص فقید، عموی آن حضرت بود. راوی گفت: خدمت ایشان عرضه داشتیم: قربانت شوم! این تبسم شما بر بالین محمد بن جعفر، حضار مجلس را خوش نیامد. امام علیه السلام فرمود: تبسم من از این جهت بود که محمد بن جعفر خوب می‌شود و اسحاق بن جعفر که الآن بر بالین وی می‌گرید، می‌میرد و محمد بن جعفر بر او خواهد گریست. راوی گفت: محمد بن جعفر خوب شد و اسحاق مرد. (بنابراین مراد حضرت از تبسم آن بود که امام از خفایای امور مطلع است.) (بحار الانوار ۶/۳۱/۴۹). [۵۵] منابع و مآخذ این روایت شریف عبارتند از: ۱ - ثقة الاسلام، شیخ ابوجعفر، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی قدس سره (م ۳۲۹ ق) در کتاب «الاصول من الکافی» ۱۹۸-۱-۲۰۳، ح ۱. ۲ - شیخ القمینی، ابوجعفر، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق قدس سره) (م ۳۸۱ ق) در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» ۲: ۶۷۵. ۳ - همو در کتاب «معانی الاخبار»: ۳۴-۳۳. ۴ - همو در کتاب «عیون اخبار الرضا» ۹۶: ۱ به بعد. ۵ - همو در کتاب «الامالی» ۳۹۹-۴۰۲. ۶ - ابن شعبه‌ی حرانی رحمه الله در کتاب «تحف العقول عن آل الرسول»: ۴۳۶-۴۴۲. ۷ - ابو منصور، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی رحمه الله (م ۵۸۸ ق) در کتاب «الاحتجاج»: ۲۴۰-۲۳۷. ۸ - محمد بن ابراهیم بن جعفر رحمه الله (کاتب نعمانی) (قرن چهارم) در کتاب «الغیبه»: ۱۱۶-۱۱۹. ۹ - سید هاشم بحرانی رحمه الله (م ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹) در کتاب «عمده النظر»: ۳۷-۱۴۳. ۱۰ - علامه، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی قدس سره در کتاب «بحار الانوار» ۱۲۰: ۲۵-۱۲۸، ح ۴. [۵۶] این روایت مطابق متن کتاب «الکافی» ۱۹۸: ۱، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته آورده شده است. [۵۷] انعام (۶): ۳۸. [۵۸] مانده (۵): ۳. [۵۹] بقره (۲): ۱۲۴. [۶۰] انبیاء (۲۱): ۷۲ و [۶۱] آل عمران (۳): ۶۸. [۶۲] روم (۳۰): ۵۶. [۶۳] «فیء» به غنایمی گفته می‌شود که بدون جنگ و خونریزی به دست مسلمین می‌افتد. [۶۴] قصص (۲۸): ۶۸. [۶۵] احزاب (۳۳): ۳۶. [۶۶] قلم (۶۸): ۳۶-۴۱. [۶۷] محمد (۴۷): ۲۴. [۶۸] انفال (۸): ۲۱-۲۳. [۶۹] اشاره به بخشی از آیه ۳۸ سوره‌ی عنکبوت. [۷۰] یونس (۱۰): ۳۵. [۷۱] بقره (۲): ۲۶۹. [۷۲] بقره (۲): ۲۴۷. [۷۳] نساء (۴): ۱۱۳. [۷۴] نساء (۴): ۵۵ و ۵۴. [۷۵] قصص (۲۸): ۵۰. [۷۶] محمد (۴۷): ۸. [۷۷] غافر (۴۰): ۳۵. [۷۸] مثل: «اللهم وال من والاه» و یا «اللهم اذهب عنهم الرجس» و امثال آن. و یا این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فقط او را به امامت خوانده است. [۷۹] علوم ائمه شب‌های جمعه زیاد می‌شود. ر. ک: «الکافی» ۲۵۳: ۱، باب فی أن الائمة علیهم السلام یزدادون فی لیلۃ الجمعة. [۸۰] مراد از «آرا» در این جا اندیشه و اعتقاد در مورد امامت است و در برخی از نسخ «أدیانهم» آمده است (مرآة العقول ۳: ۳۷۶). ۲) که شاید در رساندن معنا و مقصود بهتر باشد. [۸۱] لا بد للناس من میر بر او فاجر، ... نهج البلاغه، خطبه ۴۰. [۸۲] رعد (۱۳): ۷. [۸۳] نساء (۴): ۸۳. [۸۴] نور الثقلین، سوره نساء، ذیل آیه ۸۳. [۸۵] کمال الدین: باب ۲۲، ص ۲۲۲، ح ۹ و ۱۰. [۸۶] عمرو بن عبید بصری، بزرگ معتزلیان بصره. [۸۷] «الکافی» ۱۶۹: ۱.

کتاب الحجّه، باب الاضطرار الی الحجّه. [۸۸] «احتجاج طبرسی» ۳۳۶: ۲، چاپ اعلمی. [۸۹] «بحار الانوار» ۱۰۰: ۸۹، باب ۸، ح ۷۱. [۹۰] و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون. نحل (۱۶): ۴۴.... و ما ین ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی، شاید اندیشه کنند. [۹۱] آنان معتقد بودند که امام هفتم علیه السلام از دنیا نرفته و منتظر ایشان بودند. از این رو در عقیده به امامت سایر ائمه علیهم السلام توقف کردند. [۹۲] مسعودی نقل می کند: ابوجهل نزد پیامبر آمده، گفت: آیا تو از سوی خدا فرستاده شده‌ای؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری. ابوجهل گفت: آیا از من نمی ترسی؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر از سوی تو آسیبی به من برسد، من پیامبر نخواهم بود. امام رضا علیه السلام در پاسخ علی بن حمزه فرمود: من نیز می گویم اگر از سوی هارون گزندی به من برسد، من امام نخواهم بود. اثبات الوصیّه: ص ۱۷۴. [۹۳] بحار الانوار ۱۱۴: ۴۹. [۹۴] بحار الانوار ۱۷: ۴۹. [۹۵] انعام (۶): ۳۸. [۹۶] مائده (۵): ۳. [۹۷] نحل (۱۶): ۸۹. [۹۸] عیون اخبار الرضا ۵۶: ۲. [۹۹] عیون اخبار الرضا ۸۷: ۲. [۱۰۰] انعام (۶): ۳۸. [۱۰۱] مائده (۵): ۳. [۱۰۲] و چه بسا از همین روست که عده‌ای از مفسران منکر این معنی از آیات شریفه قرآن هستند که به روشنی بیان می دارد همه چیز به طور مطلق در قرآن آمده است. [۱۰۳] بحار الانوار ۸۴: ۸۹. [۱۰۴] سنن ترمذی ۶۶۳: ۵. [۱۰۵] قال المجاشعی: و حدثنا علی بن موسی الرضا عن آبائه عن علی علیه السلام قال: «سلونی عن کتاب الله، فوالله ما نزلت ایّه من کتاب الله - عزوجل - فی لیل و لانهار، و لا سیر و لا مقام الا و قد أقرّنیها رسول الله صلی الله علیه و آله و علمنی تأویلها؟ فقام ابن الکوا، فقال: یا امیر المؤمنین! فما کان ینزل علیه و أنت غائب؟ فقال: کان یحفظ علی رسول الله ما کان ینزل علیه من القرآن و أنا عنه غائب حتی أقدم یقرءنیه، و هو یقول لی: یا علی! أنزل الله علی بعدک کذا و کذا و تأویل کذا و کذا فیعلمنی تنزیله و تأویلّه.» (بشاره المصطفی: ص ۲۷۰). [۱۰۶] بحار الانوار ۲۶۹: ۲۶. [۱۰۷] حجر (۱۵): ۷۵. [۱۰۸] عیون اخبار الرضا ۲۰۰: ۲. [۱۰۹] عیون اخبار الرضا ۲: باب ۴۱، ح ۱. [۱۱۰] عیون اخبار الرضا ۱۶۷: ۲. [۱۱۱] سیره ابن هشام ۳۳: ۲. [۱۱۲] اسم او در بعضی روایات حارث بن نعمان فهری ذکر شده است. ر. ک: الغدیر، علامه امینی. [۱۱۳] العدد القویه: ۱۸۵. [۱۱۴] شرح ابن ابی الحدید ۱۱: ۱۱. [۱۱۵] شرح ابن ابی الحدید ۳۰: ۱۳. [۱۱۶] فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمودند: سو گند به خدا، پدرم روز غدیر خم برای هیچ کس عذری باقی نگذاشت. [۱۱۷] شرح ابن ابی الحدید ۲۴۸: ۹. [۱۱۸] محمد رضا حکیمی، بعثت، غدیر، عاشورا، مهدی: ۴۱. [۱۱۹] گرچه انتخاب این شش نفر بعنوان شوری ظاهری بیش نبود و چنان طراحی شده بود که کار حتما به عثمان برسد. [۱۲۰] حلیه الاولیاء ۴۴: ۱. [۱۲۱] الامامه و السیاسة ۲۳: ۱. [۱۲۲] الامامه و السیاسة ۱۸۴: ۱. [۱۲۳] الغدیر ۱۳۳: ۷. [۱۲۴] ابوالحسن الرفاء: شاعر معروف شیعی، دارای دیوان شعر، متوفی در حدود سنه ۳۶۰ ق، در بغداد. (الکنی و الألقاب، شیخ عباس قمی). [۱۲۵] عبدالوهاب بن محمد بن عمر بن محمد البغدادی شافعی، المعروف بابن رامین، متوفی ۴۳۰. [۱۲۶] بحار الانوار ۷۵: ۲۳. [۱۲۷] وسایل الشیعه ۲۵۹: ۱۹، کتاب الوصایا، باب ۱، ح ۲۴۵۴۶. [۱۲۸] بحار الانوار ۵۶: ۳۹. [۱۲۹] بقره (۲): ۱۸۰. [۱۳۰] بقره (۲): ۲۸۵. [۱۳۱] انعام (۶): ۱۵. [۱۳۲] «الله أعلم حیث یجعل رسالتّه». (انعام: ۱۲۴). [۱۳۳] الايضاح، چاپ دانشگاه تهران، سال ۱۳۵۱ ش: ۱۹۷۲ م، ص ۱۹۹، فی اجماع العامه علی أن النبی لم یوص، با اندک تصرف و تلخیص. [۱۳۴] - نص غدیر: نص غدیر یا حدیث غدیر را ۱۱۰ نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ۸۴ نفر از تابعین و ۳۶۰ نفر از عالمان قرن دوم تا چهارم هجری روایت کرده‌اند. (علامه امینی، الغدیر، ۷۲: ۱-۱۴) ۳ - نص منزلت: صحیح مسلم ۱۷۴: ۱۵. ۴ - نص رایت: تاریخ یعقوبی ۵۶: ۲. ۵ - نص ملازمت حق: مستدرک حاکم ۱۲۴: ۳. ۶ - نص تقلین: این حدیث را ۱۸۷ نفر از راویان و محدثان و عالمان اهل سنت قرن دوم تا سیزدهم هجری از جمله مسند احمد بن حنبل ۱۴: ۳ روایت کرده‌اند و این حدیث مانند حدیث غدیر از طرق متعدد و مستقل و صحیح نقل شده و از حد تواتر گذشته است. ۷ - نص ملازمت قرآن: مستدرک حاکم ۱۲۴:

۳. ۸ - نص سفینه: مستدرک حاکم ۳۴۳: ۲. ۹ - نص خصف النعل: مسند احمد بن حنبل ۳۳، ۸۲: ۳. ۱۰ - نص اخوت: مستدرک حاکم ۱۴: ۳. ۱۱ - نص اتحاد: شواهد التنزیل ۳۷۵: ۱. ۱۲ - نص اعلام براثت: مسند احمد بن حنبل ۳۳۱: ۱. [۱۳۶] حجره (۱۵): ۹۴. [۱۳۷] شعراء (۲۶): ۲۱۴. [۱۳۸] طبری، هم در تاریخ و هم در تفسیر خود این ماجرا را نقل کرده است. [۱۳۹] «أما الوصیة فلا ریب عندنا أن علیا كان وصی رسول الهل و ان خالف فی ذلك من هو منسوب عندنا الی العناد. فانه أفضل البشر بعد رسول الله و أحق بالخلافة من جمیع المسلمین و لكنه ترك حقه لما علمه من المصلحة و ما تفرس فيه هو و المسلمون من اطراب الاسلام و انتشار الکلمة لحسد العرب». (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۳۹: ۱). [۱۴۰] نهج البلاغه، خطبه ۳، فقره ۱-۴. [۱۴۱] که اگر این محور قطب نباشد، سنگ بر سنگ نمی ماند و نمی چرخد؛ یعنی که اگر خلافت من نباشد کار اسلام و مسلمین به سامان نرسد و احوالشان پریشان شود. [۱۴۲] قصص (۲۸): ۸۳. [۱۴۳] سوره ی ۲، آیات ۱۲۷ و ۱۳۶ و ۱۴۰ سوره ی ۳، آیات ۳۳ و ۳۴ و ۸۴. [۱۴۴] احتجاج یعنی دلیل آوردن و چیزی را حجت و دلیل قرار دادن. در موارد حساس در تاریخ اسلام به حدیث غدیر احتجاج شده است. [۱۴۵] ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه. [۱۴۶] مائده (۵): ۳. [۱۴۷] الغدیر ۲۱۴: ۱. [۱۴۸] مائده (۵): ۶۷. [۱۴۹] الغدیر ۲۱۴: ۱ و ۲۲۹. [۱۵۰] احادیثی که امیر مؤمنان علیه السلام مخالفان خویش را به خداوند سوگند داده و از آنان بر حق خویش اعتراف می گرفته است. [۱۵۱] شیخ طوسی، مصباح المتعبد، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی. بر خواننده محترم پوشیده نیست که بسیاری از الفاظ این خطبه شریفه حضرت علیه السلام برگرفته از برخی الفاظ و آیات قرآن کریم است. (مانند آیات مائده: ۳ و صفات: ۲۱). [۱۵۲] نسل بعد از صحابه. [۱۵۳] مانند مناهجی حضرت در روز شورا (بعد از مرگ عمر بن خطاب) و نیز در روزگار خلافت عثمان بن عفان و همچنین در روز رجب (میدان وسیع کوفه) در سال ۳۵ هجری (معجم البلدان ۳۳: ۳) و دیگری مناهجی آن حضرت با طلحه و زبیر در روز جمل در سال ۳۶ هجری و همچنین مناهجی آن حضرت در روز صفین در سال ۳۷ هجری. [۱۵۴] الغدیر، ج ۱، باب مناهجی و احتجاج به حدیث غدیر خم. [۱۵۵] مائده (۵): ۶۷. [۱۵۶] بسیاری از دانشمندان اسلامی اعتراف کرده اند که این آیه در روز غدیر برای اعلام ولایت علی علیه السلام نازل شد؛ مانند: الف - ابن عساکر، تاریخ دمشق ۸۵: ۲. ب - حسکانی، شواهد التنزیل ۱۸۷: ۱ و ۱۹۲. [۱۵۷] نور (۲۴): ۱۵. [۱۵۸] امام علی علیه السلام نسبت به شجاعت و خط شکنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کنا اذا احمر البأس اتقینا برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، فلم یکن احد منا اقرب الی العدو منه؛ هر گاه آتش جنگ سخت شعله ور می گشت، ما به رسول خدا پناه می بردیم که در آن لحظه های حساس کسی از ما به دشمن نزدیکتر از پیامبر نبود. (بحار الانوار ۲۲۰: ۵). [۱۵۹] مائده (۵): ۶۷. [۱۶۰] حسکانی حنفی، شواهد التنزیل ۱۵۷: ۱؛ الغدیر ۲۳۰: ۱. [۱۶۱] مائده (۵): آیه ی ۳. [۱۶۲] نقشه ی قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یکبار در تبوک و چند بار به وسیله ی سم و بارها بصورت ترور تدارک دیده شده بود که همه نقش بر آب شد. اما در حجه الوداع پنج نفر اصحاب صحیفه با نه نفر دیگر، برای بار آخر نقشه ی دقیق تر برای قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در راه بازگشت از مکه به مدینه ریختند و یکی از علت های این اقدامشان آن بود که قبل از اعلان خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام او را به قتل برسانند. خداوند تعالی پیامبرش را از این توطئه آگاه ساخت و وعده ی حفظ او را داد. بحار الانوار ۹۹: ۲۸ و ج ۱۱۵: ۳۷ و ۱۳۵. درباره ی نقشه ی قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تبوک: بحار الانوار ۱۸۵: ۲۱-۲۵۲. [۱۶۳] محمد بن جریر رستم طبری امامی (متوفای ۳۱۰ هجری)، دلائل الامامه: ۳۸، حدیث فدک. [۱۶۴] حلبی شافعی (متوفای ۱۰۴۴)، سیره ی حلبی ۳۰۸: ۳ و ۳۰۹. [۱۶۵] در آینده در این ارتباط بیش تر سخن خواهیم گفت. [۱۶۶] نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه قاصعه: ۸۰۳. [۱۶۷] در ارتباط با کلمه ی عصمت و لزوم آراستگی امام به این فضیلت در آینده بیش تر سخن خواهیم گفت. [۱۶۸] الاحتجاج ۶۶: ۱. [۱۶۹] قصص (۲۸): ۶۸. [۱۷۰] احزاب (۳۳): ۳۶. [۱۷۱] کمال الدین، باب ۴۳ ح ۲۱. [۱۷۲] بقره (۲): ۳۰. [۱۷۳] ص (۳۸): ۲۶. [۱۷۴] بقره (۲): ۳۰. [۱۷۵] اعراف (۷): ۴۲. [۱۷۶] فضائل الخمسه ۲۴: ۱، به نقل از مسند احمد بن حنبل. [۱۷۷] بقره (۲): ۱۲۴. [۱۷۸] انبیاء (۲۱): ۷۳ و ۷۲. [۱۷۹] آل عمران (۳): ۶۸. [۱۸۰]

روم (۳۰): ۵۶. [۱۸۱] بحار الانوار ۲۴۱: ۷. [۱۸۲] بقره (۲): ۱۲۴. [۱۸۳] لقمان (۳۱): ۱۳. [۱۸۴] ابراهیم (۱۴) ۳۵ و ۳۶. [۱۸۵] «مناقب» ابن مغازلی شافعی، نسخه کتابخانه صنعاء در یمن، ص ۱۰۲؛ احقاق الحق ۱۴۹: ۱۴. [۱۸۶] نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰. [۱۸۷] الکافی ۱۰۲: ۸-۱۰۳. [۱۸۸] کشف الغمہ ۳۲۰: ۲. [۱۸۹] وی اشاره به این اعتراف عمر کرده است که گفته بود: «و کانت بیعة ابي بکر فلتة».

[۱۹۰] الغدير ۲۴۹: ۴. [۱۹۱] در سال ۶۰ هجری بعد از شهادت امام حسین علیه السلام جمعی از اهل مدینه به شام رفته و به چشم خود دیدند که یزید پیوسته مشغول شرب خمر و قمار و لهو و لعب می‌باشد. وقتی به مدینه برگشتند، به اهل مدینه خبر دادند. آنها نیز عامل یزید یعنی عثمان بن محمد بن ابی سفیان و مروان و پدرش حکم و سایر امویان را از مدینه بیرون کردند و با عبدالله بن حنظله، غسیل الملائکه، بیعت کردند. وقتی این خبر به یزید رسید، در سال ۶۳ هجری مسلم بن عقبه معروف به «مسرف» را با لشکری فراوان به جانب مدینه فرستاد. لشکر یزید وقتی به سنگستان مدینه - که معروف به «حره» است و یک مایل تا حرم نبوی فاصله دارد - رسیدند، اهل مدینه بر آنان هجوم بردند. لشکر یزید بسیاری از آنان را کشت. بقیه به حرم پیامبر پناهنده شدند. لشکر یزید آنان را تعقیب نموده، با کمال بی حیایی وارد حرم شدند و آن قدر خون ریختند که روضه‌ی مبارکه و مسجد پر از خون شد. تعداد مقتولین در واقعه «حره» را ده هزار نفر نقل کرده‌اند. پس از آن مسلم بن عقبه دست تعدی بر اعراض و اموال مردم گشود و اموال مسلمانان و زنان اهل مدینه را تا سه روز بر لشکر خویش مباح کرد. (منتهی الآمال ۳۹: ۲-۴۲). [۱۹۲] در تاریخ، هدف بسیار خطرناک معاویه از زبان خود او چنین ثبت شده است: زبیر بن بکار، در کتاب خویش، «الموفقیات»، از مطرف فرزند مغیره بن شعبه نقل می‌کند: من همراه پدرم مغیره، به مسافرت شام رفته و بر معاویه وارد شده بودیم. پدرم هر روز به نزد معاویه می‌رفت و مدتی با او سخن می‌گفت؛ و هنگامی که به خانه باز می‌گشت، با شکفتی فراوان از معاویه و فراست و کیاست او نقل می‌کرد و از آنچه از وی دیده بود، با تعجب یاد می‌نمود. اما یک شب او را سخت ناراحت دیدم. پنداشتم ناراحتی وی از اعمالی باشد که از ما سر زده. هنگامی که از او سؤال کردم که: چرا امشب این قدر ناراحت هستی؟ گفت: فرزندم من از نزد خبیث‌ترین و کافرترین مردم بازگشته‌ام! گفتم: هان! برای چه؟ گفت: مجلس معاویه، خالی از اغیار بود. من بدو اظهار داشتیم: ای امیر المؤمنین! تو به آرزوها و آمالت رسیده‌ای. حال اگر با این کهولت سن به عدل و داد دست زنی و با دیگران به مهربانی رفتار نمایی، چقدر نیکو است! اگر نظر لطفی به خویشاوندان (بنی‌هاشم) کنی و با ایشان صله‌ی رحم نمایی، نام نیکی از خود به یادگار خواهی گذاشت. به خدای سوگند! امروز اینان هیچ چیز که ترس و هراس تو را برانگیزد، ندارند. معاویه پاسخ داد دور است، دور است آنچه می‌گویی! ابوبکر به حکومت رسید و عدالت ورزید و آن همه زحمتها را تحمل کرد. به خدای سوگند! تا مرد، نامش نیز به همراهش مرد، مگر آن گوینده‌ای روزی بگوید: ابوبکر: آن گاه عمر به حکومت رسید، کوشش‌ها کرد و در طول ده سال رنج‌ها کشید. چند روزی بیش از مرگش نگذشت که هیچ از او باقی نماند، جز این که گاه و بی‌گاه، گوینده‌ای بگوید: عمر. سپس برادرمان عثمان به خلافت رسید. مردی از نظر نسب چون او وجود نداشت!! و کرد آن چه کرد و با او کردند آنچه کردند. اما تا کشته شد، به خدای سوگند نامش نیز مرد و اعمال و رفتارش نیز فراموش گشت. در حالی که نام این مرد هاشمی (پیامبر) را هر روز پنج مرتبه در سراسر جهان اسلام فریاد می‌دارند و به بزرگی یاد می‌کنند: «أشهد أن محمدا رسول الله» تو فکر می‌کنی چه عملی با این حال باز خواهد ماند و چه نام نیکی پایدار است. ای بی‌مادر! نه، به خدای سوگند! آرام نخواهم نشست، مگر این که نام را دفن کنم. (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۳۰: ۵. [۱۹۳]...) (یدعونه الی بیعتهم التی عم شؤمها الاسلام و زرعت فی قلوب أهلها الاثم و عقت سلیمانها و طردت مقادها و نفت جندها و فتقت بطن عمارها و حرفت القرآن و بدلت الاحکام و غیرت المقام و أباحت الخمس للطلاق و سلطت أولاد اللعناء علی الفروج و الدماء و خلطت الحلال بالحرام و استخفت بالایمان و الاسلام و هدمت الکعبة و أغارت علی دار الهجرة یوم الحره و أبرزت بنات المهاجرین و الانصار للنکال و السورة و ألبستهن ثوب العار و الفضيحة و رخصت لاهل الشبهه فی قتل أهل بیت الصفة و ابادة نسله و استئصال شأفته و سبی حرمه و قتل أنصاره و کسر منبره و قلب مفخره و اخفاء دینه و قطع ذکره.»

(مفاتیح الجنان، زیارت جامعه الأئمة المعصومین). [۱۹۴] کتاب فاطمة الزهراء، استاد توفیق ابوعلم، ترجمه علی اکبر صادقی، ص ۱۹۴. [۱۹۵] مرآة العقول ۳۸۳: ۲. [۱۹۶] پیشین. [۱۹۷] راغب، مفردات، ماده «خلف». [۱۹۸] ابن اثیر، نهایه اللغه، ماه «خلف». [۱۹۹] الغدير ۱۳۱: ۷. [۲۰۰] احقاق الحق: ۳۰۶: ۲. [۲۰۱] کافی ۲۷۰: ۱. [۲۰۲] اصول کافی، کتاب الحجة، باب ما عند الأئمة من آیات الأنبياء، ح ۲. [۲۰۳] بحارالانوار ۵۹: ۵۱ و ۳۰۵: ۵۲. [۲۰۴] آثار الحجة ۲۲۱: ۱. [۲۰۵] بحارالانوار ۲۲۳: ۲۹. [۲۰۶] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۹۶: ۹. [۲۰۷] بحارالانوار ۱۷۸: ۷۱. [۲۰۸] بحارالانوار ۲۲: ۲۳، ح ۲۳. [۲۰۹] کفایة الأثر: ۱۹۹. [۲۱۰] انبیاء (۲۱): ۷۳. [۲۱۱] هود (۱۱): ۸۸. [۲۱۲] اعراف (۷): ۱۴۲. [۲۱۳] اعراف (۷): ۵۶. [۲۱۴] تفسیر صافی ۵۸۵: ۱-۵۸۶. [۲۱۵] و الغصون المتفرعة عن الشجرة الاحمدية. بحارالانوار ۵۳: ۱۰۳. [۲۱۶] «فیء» به غنایمی می گویند که بدون جنگ و خونریزی به دست مسلمانها می افتد. [۲۱۷] الانوار اللامعة: ۱۳۲. [۲۱۸] بحارالانوار ۳۳۷: ۶۳، ح ۱۱. [۲۱۹] بحارالانوار ۲۶: ۴۷. [۲۲۰] بحارالانوار ۳۷۴: ۹۹. [۲۲۱] ابراهیم (۱۴): ۳۶. [۲۲۲] کافی ۳۹۲: ۱، ح ۱. [۲۲۳] کافی ۱۸: ۲، ح ۱ و ۳ و ۸. [۲۲۴] تفسیر عیاشی ۱۹۱: ۱. [۲۲۵] خصال، باب الخمسة، ح ۲۱. [۲۲۶] محدث بزرگ شیعه، مرحوم شیخ حر عاملی، باب ۲۹ جلد اول کتاب «وسائل الشیعه» خویش را به این مطلب اختصاص داده و در آن ۱۹ حدیث نقل نموده است. [۲۲۷] الانوار اللامعة: ۱۳۲. [۲۲۸] بحارالانوار ۱۸۶: ۲۴، ح ۵. [۲۲۹] حدیقه الشیعه، ص ۵۶۲. [۲۳۰] تا عصر مأمون هیچ کاری روی ترجمه کتب فلسفی یونان نشده بود. (الدکتور احمد فرید رفاعی، عصر المأمون ۳۷۵: ۱. [۲۳۱] همان کتاب، ص ۳۷۵. [۲۳۲] آیینة اسلام، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران: ۱۳۳۹، ص ۲۶۶. [۲۳۳] دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، مترجم: احمد آرام، ناشر: دانشگاه تهران، ص ۲۶. [۲۳۴] همان، ص ۲۶۷. [۲۳۵] جاثلیق لفظی است یونانی، به معنای رئیس اسقفها و پیشوای بزرگ مسیحیان. [۲۳۶] رأس الجالوت لقب دانشمندان و بزرگان یهودیان بوده است. [۲۳۷] هر بز یا هیربد ابر لقب مخصوص پیشوای بزرگ زرتشتیان بوده است. [۲۳۸] عمران صابی - چنان که از نامش پیداست - از مذهب صابئین دفاع می کرد. صابئین گروهی هستند که خود را پیرو حضرت یحیی می دانند و به دو گروه موحد و مشرک تقسیم شده اند. بقایای پیروان این مذهب در عراق و جنوب ایران زندگی می کنند. [۲۳۹] سلیمان مروزی مشهورترین عالم علم کلام در خطه خراسان در عصر مأمون بود و مأمون برای او احترام فراوان قائل بود. [۲۴۰] علی بن محمد بن جهم از علمای بزرگ ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السلام بوده است. [۲۴۱] یونس (۱۰): ۲۵. [۲۴۲] (فیقول الذین ظلموا ربنا أخرنا الی أجل قریب نجب دعوتک). (ابراهیم: ۴۴). [۲۴۳] نحل (۱۶): ۱۲۵. [۲۴۴] بحارالانوار ۵۷: ۳. [۲۴۵] بحارالانوار ۱۲۷: ۲. [۲۴۶] الخرائج و الجرائح: ۲۰۴-۲۰۶. [۲۴۷] کافی، کتاب الحجة، باب «ان الأئمة ورثوا علم النبی». [۲۴۸] نساء (۴): ۵۸. [۲۴۹] بحارالانوار ۲۷۹: ۲۳. [۲۵۰] «یا أباصلت! انا حجة الله علی خلقه و ما كان لیتخذ حجة علی قوم و هو لا يعرف لغاتهم» (... بحارالانوار ۱۹۰: ۲۶). [۲۵۱] بحارالانوار ۳۵/۲۳/۵۹. [۲۵۲] «السلام علی حجة الله البالغه». مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۲۲، باب ۲۱ استحباب زیارة امیرالمؤمنین علیه السلام. [۲۵۳] نساء (۴): ۱۶۵. [۲۵۴] انعام (۶): ۱۴۹. [۲۵۵] بحارالانوار ۲۸۸: ۴۹، ح ۱. [۲۵۶] نور الثقلین ۷۷۶: ۱. [۲۵۷] النجم الثاقب، طبع رحلی: ۲۶. [۲۵۸] «من خلف غیره و یقوم مقامه و السلطان الأعظم و فی الشرع: الامام الذی لیس فوکه امام». (اقرّب الموارد، ماده ی خلف). [۲۵۹] (یا قومنا أجبوا ادعی الله و آمنوا به یغفر لکم من ذنوبکم و یجرکم من عذاب الیم). (احقاف: ۳۱). [۲۶۰] بحارالانوار ۳۰۶/۵۲/۷۹. [۲۶۱] «استأنف دعاء جدیدا کما دعا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم». (بحارالانوار ۳۶۷: ۵۲، ح ۱۵۰). [۲۶۲] انفال (۸): ۲۴. [۲۶۳] حدید (۵۷): ۱۷. [۲۶۴] کنزالدقائق ۹۳: ۱۳. [۲۶۵] انسان در مسیر زندگی خود نیاز به الگوی علمی دارد تا با اقتدا به او حرکت کند. الگوهای بشری غالبا محدود به تاریخ و جغرافیای معینی هستند و در امتداد زمان و گستره ی زمین، الگو بودن خود را از دست می دهند. افزون بر این که الگو بودن آنها همه جانبه و فراگیر نیست و فقط به یک یا چند خصلت محدود می شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام به لحاظ برخورداری از شخصیت معنوی، الگوهای شایسته ای برای بشریت در بسط زمین و طول زمان هستند، به گونه ای که نه هیچ زمینی آنها را محدود

می‌کند و نه هیچ زمانی محصورشان می‌گرداند. قرآن کریم می‌فرماید: (لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة). هیچ موجودی چونان ائمه اطهار علیهم السلام از کمال برخوردار نیست؛ زیرا از جهت بینش معصوم و از جهت منش مصون هستند. از این رو شایسته‌ترین و برترین الگو می‌باشند. از جمله راه‌های پیروی و بهره‌وری از این الگوها آشنایی با رفتار و کلام آن برگزیدگان عالم هستی است. از سوی دیگر شناخت تمام کمالات و ویژگی‌های آن حضرات جز به معرفی و توصیف خود آنان میسر نیست. از جمله ساده‌ترین شیوه‌ها و روشها برای بیان حقایق و معارف عمیق، دقیق و سنگینی که ائمه علیهم السلام برای توصیف شخصیت خودشان استفاده کرده‌اند، کاربرد مثال‌ها در بیاناتشان می‌باشد. به کارگیری این مثال‌ها، فهم مطالب سنگین و معارف عالی را - که دور از دسترس عقل بشر است - با تشبیه به مطالب مانوس و آشنا، برای مخاطب آسان می‌سازد، به گونه‌ای که دریچه‌هایی از معرفت به روی انسانها گشوده می‌گردد. البته در تمثیل و تشبیه، همواره باید به وجه شبه مورد نظر توجه شود؛ زیرا ممکن است مثال، مطلب مورد نظر را از یک جهت به ذهن نزدیک کند، ولی آن را از جهات متعدد، از ذهن دور سازد، مثلاً اگر گفته شود: «فلانی مثل شیر است»، بدین معنی است که انسانی شجاع است؛ زیرا شیر، مظهر شجاعت است. بنابراین هنگام بهره‌گیری از تشبیه و تمثیل، فقط باید به جهت تشبیه توجه شود تا منشأ اشتباه و خطا نگردد. [۲۶۶] مفاتیح الجنان، اعمال شب نیمه شعبان: ۱۶۶. [۲۶۷] دیوان اسرار: ۱۷-۱۶. [۲۶۸] «بأبي أنتم و أمي يا آل المصطفى انا لا- نملك الا- أن نطوف مشاهدكم» (... زیارت جامعهی ائمه المؤمنین). [۲۶۹] نزدیکی و قرب به امام به معنای تسلیم بودن در برابر ایشان و اطاعت و پیروی از حضرت و تخلق به اخلاق فاضله‌ی اوست. [۲۷۰] السلام علی ربيع الأنام. (مفاتیح الجنان، زیارت امام عصر علیه السلام). [۲۷۱] بدر به معنای ماه کامل شده در شب چهاردهم می‌باشد. [۲۷۲] مفاتیح الجنان زیارت جامعهی کبیره. [۲۷۳] «السلام علی نور الأنوار» (زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام). [۲۷۴] تفسیر برهان ۴: ۴۶۶. [۲۷۵] بحارالانوار ۱۳۶: ۲۶، ح ۱۴. [۲۷۶] نوح (۷۱): ۱۶. [۲۷۷] احزاب (۳۳): ۴۶. [۲۷۸] انما مثلی بینکم کمثل السراج فی الظلمة، یستضيء به من ولجها. (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۷). [۲۷۹] مفاتیح الجنان، دعای عصر غیبت. [۲۸۰] انعام (۶): ۹۷. [۲۸۱] نحل (۱۶): ۱۶. [۲۸۲] نور الثقلین ۴۵: ۳. [۲۸۳] نور الثقلین ۴۵: ۳. [۲۸۴] «أنت نجم بنی هاشم». (نور الثقلین ۴۵: ۳). [۲۸۵] «أنت احد العلامات.» (همان). [۲۸۶] دو ستاره‌ی روشن قطبی. [۲۸۷] بحارالانوار ۷۵: ۲۴، ح ۱۱. [۲۸۸] اهل سنت حدیثی ساختگی را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده‌اند و سوء استفاده‌های زیادی از آن نموده‌اند. «أصحابی کالنجوم، بأیهم اقتدیتم اهتدیتم»؛ «اصحاب من همانند ستارگانند، از هر کدام آنان که پیروی کردید، هدایت شده‌اید.» (صحیح مسلم، کتاب فضایل الصحابه و مسند احمد ۳۹۸: ۴. مناسب است جهت بی اعتبار بودن این حدیث جعلی نکاتی متذکر گردد: صرف نظر از سند این حدیث، به چند دلیل قاطع، این حدیث، ساختگی و بی اعتبار است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین سخنی نفرموده است. و جوه بی اساسی این حدیث دروغین، بسیار است؛ مانند: ۱ - مسافران شب، در مسیر راه، وقتی که جاده‌ی اصلی را گم کردند، میلیونها ستاره در آسمان است. اگر هر کدام از آن ستاره‌ها را به دلخواه خود تعیین کنند، هرگز در راه هدایت قرار نمی‌گیرند، بلکه ستاره‌های نشان دهنده‌ی جاده اصلی، ستاره‌های مشخص و شناخته شده‌ای است، که مسافران می‌توانند در پرتو نور و جهت‌گیری آنها، به جاده‌ی اصلی راه یابند. ۲ - حدیث مذکور با دهها حدیث دیگر تضاد دارد، مانند: «حدیث ثقلین»، حدیث «خلفائی اثنا عشر کلهم من قریش»، حدیث «علیکم بالائمة من اهل بیتی»، حدیث «اهل بیتی کالنجوم»، حدیث سفینه «مثل اهل بیتی کسفینه نوح» و حدیث «النجوم امان لأهل الأرض من الغرق و اهل بیتی لأمتی امان من الاختلاف» (ستارگان مایه‌ی حفظ اهل زمین از غرق شدن هستند، و اهل بیت من، برای امتم، مایه‌ی حفظ از اختلاف هستند) (مستدرک حاکم ۱۴۹: ۳) و احادیث دیگر ... ۳ - حوادثی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد اختلاف و کشمکش اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یکدیگر رخ داد، با حدیث مذکور سازگار نیست؛ زیرا بعضی از اصحاب، مرتد شدند (مانند آنها که ابوبکر به جنگشان رفت و به عنوان «اهل رده» شناخته شدند) و بعضی از آنها به بعض دیگر طعن زدند و اشکال گرفتند؛ مانند کشمکش اکثر صحابه با عثمان، در خبری که

او را کشتند و نیز با لعن بعضی از صحابه توسط بعض دیگر سازگار نیست چنان که معاویه فرمان سب و لعن حضرت علی علیه‌السلام را صادر کرد. و نیز هیچ تناسبی با جنگیدن اصحاب با یکدیگر (مانند جنگیدن طلحه و زبیر با علی علیه‌السلام در جنگ جمل و جنگیدن معاویه و ... با ایشان در جنگ صفین ندارد. همچنین با ارتکاب گناه کبیره‌ی بعضی از اصحاب و جاری شدن حد بر آنها به خاطر شرابخوری، زنا و دزدی و ... چنان که در مورد ولید بن عقبه و مغیره بن شعبه و ... اجرا شد - سازگار نیست. آیا اقتدا کردن به منافقان که تعدادشان بسیار بوده موجب هدایت است؟ آیا اقتدا به مروان بن حکم - که طلحه را کشت - موجب هدایت است؟ آیا اقتدا به حکم (پدر مروان) - که از اصحاب بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مسخره می‌کرد - موجب هدایت است؟ بنابراین پیروی از معنای حدیث ساختگی فوق (اصحابی کالنجوم) ... با توجه به آنچه که در خارج رخ داده، بسیار مضحک است! [۲۸۹] مفاتیح الجنان، زیارت اربعین. [۲۹۰] الیفاع: بلندی روی زمین. [۲۹۱] مفاتیح الجنان، زیارت جامعه‌ی کبیره. [۲۹۲] جن (۷۲) ۱۶. [۲۹۳] الکافی ۲۲۰: ۱، ح ۱. [۲۹۴] مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره. [۲۹۵] کافی، کتاب الروضة: ۳۳۶: ۲۴۲. [۲۹۶] مجمع البحرین، ج ۲. [۲۹۷] ابراهیم (۱۴): ۲۴-۲۵. [۲۹۸] نورالثقلین ۵۳۵: ۲. [۲۹۹] و انهار الفضائل فی الدنیا من بحور فضائله و ریاض التوحید و العدل فی بساتین خطبه و رسائله. قطب رحی الهدی، مصباح الدجی، جوهر النهی. قد جنیت ثمار النصر من علمه و التقطت جواهر العلم من قلمه و مدحه جبرئیل من قرنه الی قدمه. (سید هاشم حسینی تهرانی، بوستان معرفت: ۷۱۴). [۳۰۰] انبیاء (۲۱): ۳۲. [۳۰۱] توحید مفضل. [۳۰۲] نوح (۷۱): ۱۹. [۳۰۳] بحارالانوار ۱۱۵: ۵۱، ح ۲۴. [۳۰۴] و الله انا ارحم بکم منکم بأنفسکم. (بحارالانوار ۳۴۳: ۴۷، ح ۳۳). [۳۰۵] احتجاج طبرسی ۵۹۸: ۲، نامه امام عصر علیه‌السلام به شیخ مفید رحمه الله. [۳۰۶] مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین. [۳۰۷] بحارالانوار ۳۵: ۹۱ ح ۲۲. [۳۰۸] بحارالانوار ۱۱: ۵۳، ح ۱. [۳۰۹] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ج ۱: باب ۴، ح ۹. [۳۱۰] بحارالانوار ۳۰۲: ۵۳. [۳۱۱] شعراء (۲۶): ۴ و ۳. [۳۱۲] بحارالانوار ج ۱۴۰: ۲۶ باب ۹. [۳۱۳] حج (۲۲): ۲. [۳۱۴] عبس (۸۰): ۳۴-۳۶. [۳۱۵] اثبات الهداء ۷۵: ۷. [۳۱۶] الصحیفة المبارکه المهدیه: ۱۴۳. [۳۱۷] توبه (۹): ۷۲. [۳۱۸] بحارالانوار ۳۰: ۲. [۳۱۹] تفسیر الامام العسکری علیه‌السلام: ۳۳۹. [۳۲۰] همان. [۳۲۱] توبه (۹): ۱۲۸. [۳۲۲] شیخ صدوق، فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۱۰۵. [۳۲۳] توبه (۹): ۱۰۵. [۳۲۴] بحارالانوار ۳۴۷: ۲۳، ح ۴۷. [۳۲۵] بحارالانوار ۹۸: ۴۹، ح ۱۳. [۳۲۶] مدینه المعاجز ۶۵: ۷، ح ۲۱۶۷. [۳۲۷] پناه آوردن مروان به امام سجاد علیه‌السلام. در واقعه‌ی حره، وقتی اهل مدینه بیعت یزید ملعون را شکستند و عامل یزید و بنی‌امیه - لعنهم الله - را از مدینه بیرون کردند مروان نزد عبدالله بن عمر آمد و از او درخواست نمود که عیال خود را نزد او گذارد تا از آسیب اهل مدینه محفوظ بماند. فرزند عمر قبول نکرد. مروان نزد حضرت سجاد علیه‌السلام رسید و استدعا کرد که خانواده‌ی خود را در پناه آن حضرت در آورد تا در سایه عطوفت امام علیه‌السلام محفوظ و مصون بماند. آن حضرت قبول کردند. مروان همسر خود، عایشه دختر عثمان بن عفان، را با خانواده‌ی خود خدمت امام زین العابدین علیه‌السلام فرستاد. آن حضرت به جهت صیانت آنها، ایشان را با خانواده‌ی خود از مدینه به ینیع بیرون برد و به قولی خانواده‌ی مروان را به طائف روانه فرمود و عبدالله، فرزند گرامی خود، را با ایشان همراه نمود. (منتهی الآمال ۱۰: ۲-۱۱. [۳۲۸] بحارالانوار ۲۹۹: ۵۰، باب ۳. [۳۲۹] و الغوث و الرحمة الواسعة. (مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین). [۳۳۰] بحارالانوار ۳۹: ۲۸. [۳۳۱] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ۲۳: ۱، باب ۴، ح ۹. [۳۳۲] بحارالانوار ۶۹: ۴۱، ح ۲. [۳۳۳] بحارالانوار ۱۸۷: ۴۴، ح ۱۶. [۳۳۴] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ۶: ۲. [۳۳۵] المنجد، ماده «عصم». [۳۳۶] المصباح المنیر، ماده «عصم». [۳۳۷] نساء (۴): ۵۹. [۳۳۸] گاه نیز ممکن است این انسان معصوم غایب باشد، ولی اثبات شده که در پس پرده‌ی غیبت نیز نقش خود را ایفا می‌کند. (چنان که آفتاب از پشت ابر نور می‌بخشد). [۳۳۹] از متکلمین و دانشمندان شیعی. [۳۴۰] بقره (۲): ۱۲۴. [۳۴۱] شرح باب حادی عشر: ۴۸. [۳۴۲] بحارالانوار ۱۹۲: ۲۵، ح ۱. [۳۴۳] احزاب (۳۳): ۳۳. [۳۴۴] شواهد التنزیل ۳۱: ۲. [۳۴۵] نهج البلاغه: کلام ۵۷. [۳۴۶] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲۹۲: ۱. [۳۴۷] ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۵: ۲۰. [۳۴۸] برای تحقیق بیشتر مطالب فوق به «احقاق الحق» ج ۲، ص ۳۵۵ و

۳۹۶ و ج ۳، ص ۸۰ تا ۸۲ مراجعه شود. [۳۴۹] الامام أفضل فی العلم والدين و الكرم و الشجاعة و جمع الفضائل النفسانية و البدنية. (العلامة الحلبي، كشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد، مؤسسه النشر الاسلامی: ۳۶۶. [۳۵۰] بحار الانوار ۲۱۴: ۳۷، ح ۵۲. [۳۵۱] بحار الانوار ۲: ۷۵ و ۳. [۳۵۲] شرح غرر الحكم آمدی ۶۳: ۵. [۳۵۳] بحار الانوار ۱۱۶: ۲۵، ح ۱. [۳۵۴] بحار الانوار ۴۹: ۴۱. [۳۵۵] بحار الانوار ۲۶۶: ۲۶. [۳۵۶] سيد بن طاووس، مهج الدعوات، صلوات خواجه نصیر: ۳۶۱. [۳۵۷] نعم، كنت أفعل ذلك بمن يوازن حلمه الجبال (بحار الانوار ۱۴۵: ۴۴). [۳۵۸] انعام (۶): ۱۲۴: خداوند می‌داند رسالت خود را در کجا قرار دهد. روشن است رسالت نه ارتباطی به سن و مال دارد و نه به موقعیت قبایل، بلکه شرط آن قبل از هر چیز آمادگی روحی، پاک‌ی ضمیر، سجایای اصیل انسانی، فکر بلند و اندیشه‌ی قوی و بالاخره تقوی و پرهیزگاری فوق‌العاده‌ای در مرحله عصمت است و وجود این صفات - مخصوصا آمادگی برای مقام عصمت - چیزی است که جز خدا کسی نمی‌داند. جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز تمام صفات و برنامه‌های او را بجز - وحی و تشریح - دارد؛ یعنی هم حافظ شریعت است و هم پاسدار مکتب و قوانین آن و هم رهبر معنوی و مادی مردم. لذا باید او هم دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا و گناه باشد تا بتواند رسالت خویش را به ثمر برساند و به همین دلیل انتخاب او نیز به دست خداست و لذا خدا داناست به این که این مقام را در کجا قرار دهد. [۳۵۹] بحار الانوار ۳۴۴: ۴۳. [۳۶۰] از کتاب «علی علیه السلام، معیار کمال» نوشته‌ی دکتر رجعی مظلومی، ص ۱۰۹ - ۱۰۲ نیز بهره جسته‌ایم. [۳۶۱] (اذ قال موسى لاهله انى انست نار اسأتیکم منها بخبر أو آتیکم بشهاب قبس لعلکم تصطلون)؛ یا شعله‌ای از آتش گرفته می‌آورم تا گرم شوید. (نمل) (۲۷): ۷. [۳۶۲] بحار الانوار ۱۶۹: ۲۵، ح ۳۸ با اندک تلخیص. [۳۶۳] وجه الله. [۳۶۴] وجه الله. [۳۶۵] حجاب الله. [۳۶۶] انعام (۶): ۱۱۵. [۳۶۷] الماء الثجاج. [۳۶۸] البحر العجاج. [۳۶۹] فلا تناله الأیدی و الأبصار. [۳۷۰] الروضة المطيرة. [۳۷۱] الروضة المطيرة. [۳۷۲] و محجته فی أرضه و بلادده. [۳۷۳] و باطنه غیب لا یدرک. [۳۷۴] واحد دهره. [۳۷۵] نهج البلاغه، خطبه ۳. [۳۷۶] بحار الانوار ۴۰۶: ۲۲، ح ۲۲. [۳۷۷] نهج البلاغه، خطبه ۲. [۳۷۸] چنان که در اطعام فقیر، مسکین، و اسیر و مقدم داشتن آنها بر خود - که به نزول بخشی از سوره‌ی «هل أتى» منتهی شد - فضه خادمه نیز با امیر مؤمنان و فاطمه و حسنین علیهم السلام همراهی کرد. [۳۷۹] مفاتیح الجنان، زیارت جامعه‌ی کبیره. [۳۸۰] الانوار اللامعة: ۱۸۲. [۳۸۱] اعراف (۷): ۱۴۵. [۳۸۲] زخرف (۴۳): ۶۳. [۳۸۳] نساء (۴): ۴۱. [۳۸۴] نحل (۱۶): ۸۹. [۳۸۵] الانوار اللامعة: ۱۵۶. [۳۸۶] بحار الانوار ۶۲: ۲۴. [۳۸۷] بحار الانوار ۳۲۱: ۲۶. [۳۸۸] مشارق الامان و لباب حقائق الايمان، ورق ۴۴. [۳۸۹] بیرجندی، کبریت الاحمر، ۲۵۶. [۳۹۰] سلیمان کتانی، مقدمه کتاب امام علی، مشعلی و دزی، ترجمه‌ی جلال‌الدین فارسی. [۳۹۱] هو بشر ملکى و جسد سماوى و امر الهى و روح قدسى و مقام على و نور جلى و سر خفى. (بحار الانوار ۱۷۲: ۲۵، باب ۴). [۳۹۲] هو الناطق بالحكمة و الصواب. هو معدن الحكمة و فضل الخطاب. (مفاتیح الجنان، زیارت امیر المؤمنین علیه السلام در روز مولود: ۳۷۵). [۳۹۳] هو من عنده ام الكتاب. (مفاتیح الجنان، زیارت امیر المؤمنین علیه السلام در روز مولود: ۳۷۶). [۳۹۴] هو باب الله. (مفاتیح الجنان، زیارت مطلقه‌ی امیر المؤمنین علیه السلام: ۳۵۵). [۳۹۵] و باب حطه الله. (مفاتیح الجنان، زیارت مطلقه‌ی امیر المؤمنین علیه السلام: ۳۷۸). [۳۹۶] هو صفوة الله و خالصة الله و خاصته. (مفاتیح الجنان زیارت مطلقه‌ی امیر المؤمنین علیه السلام: ۳۷۷). [۳۹۷] بحار الانوار ۴۷: ۲۸. [۳۹۸] شواهد التنزیل ۱۴: ۱. [۳۹۹] علی بن ابیطالب، صوت العدالة الانسانية. [۴۰۰] شرح نهج البلاغه ۲۹: ۱. [۴۰۱] علل الشرائع: ۲۳۹، ح ۱. [۴۰۲] عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱۷۲: ۲. [۴۰۳] اقتباس از منتهی الآمال ۱۹۱: ۲. [۴۰۴] احمد رحمانی همدانی، امیر المؤمنین علیه السلام علی بن ابیطالب، ترجمه: حسین استاد ولی، فصل ۱۴، ح ۱۲. [۴۰۵] خطبه‌ی شریف رضی در مقدمه نهج البلاغه. [۴۰۶] مثنوی، دفتر پنجم بیت ۱۸۸۵. [۴۰۷] برگزیده آثار نیما یوشیج، نثر سیروس طاهباز، انتشارات بزرگمهر، تهران (۱۳۶۹ ش)، ص ۲۶۵. [۴۰۸] محمد صالح حسینی کشفی، مناقب مرتضوی، چاپ هند، ص ۱۵. [۴۰۹] احمد الرحمانی الهمدانی، الامام علی بن أبی طالب، ص ۳۳. [۴۱۰] احمد الرحمانی الهمدانی، الامام علی بن أبی طالب، ص ۳۳. [۴۱۱] شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ذیل ماده عوج. [۴۱۲] شرح نهج البلاغه ۱۴۶: ۱۶، با اندک تلخیص.

[۴۱۳] حلولیه، در اصطلاح عرفانی، کسانی را گویند که عقیده دارند خدا در تمام اشیا حلول کرده و امتزاج دارد (مانند حلوت در خرما) و آنها را، اتحادیه و عشاقیه و واصلیه هم می‌گویند. (سجادی، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۷۶۲). [۴۱۴] روم (۳۰: ۳۲). [۴۱۵] شرح نهج البلاغه ۱۷: ۱. [۴۱۶] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲ و ۱۵۳ و ۲۳۹. [۴۱۷] مرحوم عبدالعلی ننگارنده (م: ۱۳۴۶ ش)، سرپرست «انجمن ادبی فردوس» مشهد. [۴۱۸] بحارالانوار ۳۵: ۴۳. [۴۱۹] بحارالانوار ۲۴۱: ۲۵. [۴۲۰] بحارالانوار ۱۴۴: ۲۳، ح ۹۸. [۴۲۱] انعام (۶): ۸۴-۸۵. [۴۲۲] حاکم نیشابوری، مستدرک ۱۲۸: ۳. [۴۲۳] وادی پر حرارتی در جهنم است که اگر کوههای بزرگ در آن سرازیر شود، از شدت گرما متلاشی و به شکل مایع درآید. (مجمع البحرین، ذیل واژه «ویل»). [۴۲۴] ینابیع الموده ۲۶۶: ۲. [۴۲۵] فاطر (۳۵): ۳۲. [۴۲۶] احزاب (۳۳): ۳۳. [۴۲۷] حدید (۵۷): ۲۶. [۴۲۸] هود (۱۱): ۴۵. [۴۲۹] هود (۱۱): ۴۶. [۴۳۰] آل عمران (۳): ۳۳ و ۳۴. [۴۳۱] نساء (۴): ۵۴. [۴۳۲] نساء (۴): ۵۹. [۴۳۳] شعراء (۲۶): ۲۱۴. [۴۳۴] احزاب (۳۳): ۳۳. [۴۳۵] آل عمران (۳): ۶۱. [۴۳۶] بحارالانوار ۱۸۰: ۲۱ باب ۲۸. [۴۳۷] یونس (۱۰): ۸۷. [۴۳۸] تحف العقول: ۴۲۹. [۴۳۹] درست این سخن گفت پیغمبر است که من شهر علمم علیم در است. [۴۴۰] اسراء (۱۷): ۲۶. [۴۴۱] شوری (۴۲): ۲۳. [۴۴۲] هود (۱۱): ۲۹. [۴۴۳] هود (۱۱): ۵۱. [۴۴۴] بحارالانوار ۳۲۱: ۲۲، باب ۱۰. [۴۴۵] احقاف (۴۶): ۸. [۴۴۶] شوری (۴۲): ۲۵. [۴۴۷] احزاب (۳۳): ۵۶. [۴۴۸] در تفاسیر شیعی از ائمه علیهم السلام در معنی عبارت «سلموا تسلیمًا» چنین آمده است: معنای حقیقی این تسلیم یعنی سرسپاری محض و بی چون و چرا در مقابل فرامین و دستورات اهل بیت علیهم السلام. [۴۴۹] یس (۳۶) ۱-۴. [۴۵۰] صافات (۳۷): ۷۹. [۴۵۱] صافات (۳۷): ۱۰۹. [۴۵۲] صافات (۳۷) ۱۲۰. [۴۵۳] صافات (۳۷): ۱۳۰. [۴۵۴] انفال (۸): ۴۱. [۴۵۵] توبه (۹): ۶۰. [۴۵۶] یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الامر منکم (نساء (۴): ۵۹). [۴۵۷] انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یمونون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون (مائده (۵): ۵۵). [۴۵۸] نحل (۱۶): ۴۳. [۴۵۹] طلاق (۶۵): ۱۰-۱۱. [۴۶۰] نساء (۴): ۳. [۴۶۱] غافر (۴۰): ۲۸. [۴۶۲] طه (۲۰): ۱۳۲. [۴۶۳] تحف العقول: ۴۴۸. [۴۶۴] «جانلیق» لفظی یونانی و به معنای رئیس اسقفها و پیشوای عیسوی است. این کلمه لقبی است که به علمای بزرگ نصارا داده می‌شد و نام شخص خاصی نیست و معرب «کاتولیک» می‌باشد. [۴۶۵] اعراف (۷): ۱۵۷. [۴۶۶] «رأس الجالوت» لقب دانشمندان و بزرگان ملت یهود است و اسم خاص نیست. [۴۶۷] بحارالانوار ۷۳: ۴۹-۷۹. [۴۶۸] عنکبوت (۲۹): ۳۸. [۴۶۹] قصص (۲۸): ۶۸. [۴۷۰] احزاب (۳۳): ۳۶. [۴۷۱] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۸: ۱. ترمذی نیز گوید: عمر این سخن را چندین بار گفته است. (ینابیع الموده، چاپ اسلامبول، ۱۳۰۲ ق، ص ۷۰). [۴۷۲] محمدرضا حکیمی، مرام جاودانه، ۳۱. [۴۷۳] عبدالفتاح عبدالمقصود، السقیفة و الخلافة، ترجمه دکتر سید حسن افتخار زاده، ص ۵۱۲. [۴۷۴] قاموس الرجال ۲۰۱: ۴. [۴۷۵] السقیفة و الخلافة: ۳۱. [۴۷۶] ابوالعلاء معری، حکیم و ادیب بزرگ عرب، در گذشته به سال ۴۴۹ هجری، درباره‌ی قیام حضرت مهدی (عج) و عدالتی که با ظهور آن حضرت رخ می‌نماید، چنین سروده است: متی یقوم امام یتقید لنا فیعرف العدل أجال و غیطان آن پیشوایی که انتقام ما را [از ستمگران] خواهد گرفت، کی قیام خواهد کرد، تا با قیام او کوهها و دشت‌ها طعم عدالت [واقعی] را بچشند؟ و کمالات انسانی آن گونه که شایسته‌ی انسانهاست شکوفا می‌شد و نعمت‌ها و برکنهای الهی از آسمان و زمین مردمان را در بر می‌گرفت. (ابوالعلاء احمد بن عبدالله المعری، اللزومیات، الطبعة الثانية، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۶ ق، ج ۲، ص ۳۵۲). [۴۷۷] ۱ - «افک» به هر چیزی گفته می‌شود که از حالت اصلی و طبیعتش دگرگون شود، سپس به هر سخنی که انحراف از حق پیدا کند و متمایل به خلاف واقع گردد و از جمله به دروغ و تهمت «افک» گفته می‌شود. «راغب اصفهانی، مفردات: ۱۹). مرحوم طبرسی معتقد است که «افک» به هر دروغ ساده‌ای نمی‌گویند، بلکه دروغ بزرگی است که مسأله‌ای را از صورت اصلیش دگرگون می‌سازد و بنابراین کلمه «افک» خود بیان‌گر اهمیت این حادثه و دروغ و تهمتی است که در این زمینه مطرح گردیده است. (مجمع البیان ۲۳: ۵). [۴۷۸] احزاب (۳۳): ۶. [۴۷۹] محمدرضا حکیمی، مرام جاودانه، ص ۸۸. [۴۸۰] صحیح بخاری، باب مرض النبی ۲۳۴: ۳، حدیث شماره ۴۱۳۰. [۴۸۱] نجم (۵۳): ۳ و ۴. [۴۸۲] ابن ابی الحدید، شرح نهج

البلاغه ۷۹: ۱۲. [۴۸۳] الامامة و السياسة ۱۱: ۱-۱۲. [۴۸۴] ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه ۸۲: ۱۲-۸۴. [۴۸۵] سیره ابن‌هشام ۳۲۸: ۴. [۴۸۶] المراجعات: ۲۶۸. [۴۸۷] نهج البلاغه، خ ۱۹۲. [۴۸۸] نهج البلاغه، خ ۳۳. [۴۸۹] ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه ۸۴: ۱۲. [۴۹۰] المراجعات: ۲۶۸. [۴۹۱] بحار الانوار ۴۸۰: ۲۹. [۴۹۲] ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۰۷: ۴. [۴۹۳] ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۰۷: ۴-۱۰۸. [۴۹۴] شرح ابن ابی‌الحدید ۳۰۱: ۱۳. [۴۹۵] ینابیع المودة ۱۷۲: ۲. [۴۹۶] عبدالله بن زبیری بن قیس سهمی قرشی یکی از شعرای قریش در جاهلیت به شمار می‌رفت و سخت بر ضد مسلمانان شعر می‌سرود و آنان را هجو می‌کرد و کفار قریش را با شعر خود بر ضد مسلمانان برمی‌انگیخت و به جنگ فرا می‌خواند و نیز درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشعاری بی پروا می‌سرود و آن حضرت را هجو می‌نمود. [۴۹۷] نساء (۴): ۵۴-۵۵. [۴۹۸] مؤمنون (۲۳): ۲۴. [۴۹۹] مؤمنون (۲۳): ۳۳ و ۳۴. [۵۰۰] بقره (۲): ۲۴۶. [۵۰۱] بقره (۲): ۲۴۷. [۵۰۲] طه (۲۰): ۶۱. [۵۰۳] یونس (۱۰): ۱۰۱. [۵۰۴] الغارات: ۱۱۸ - ۱۱۵. [۵۰۵] «اللهم انی أستعد قریشا فانهم قد قطعوا رحمی». (... نهج البلاغه). [۵۰۶] بحار الانوار ۲۳۹: ۲۱، ح ۲۴. [۵۰۷] کتاب سلیم بن قیس، جزء ثانی، حدیث چهارم: ۵۷۹. [۵۰۸] عوالم ۳: ۱۵، ح ۲۳۴. [۵۰۹] تاریخ طبری ۴۶۰: ۲. [۵۱۰] عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲۳۳: ۲. [۵۱۱] (و زین لهم الشیطان أعمالهم فصدهم عن السبیل) (... عنکبوت (۲۹): ۳۸). [۵۱۲] نهج البلاغه، نامه ۵۳. [۵۱۳] قصص (۲۸): ۶۸. [۵۱۴] احزاب (۳۳): ۳۶. [۵۱۵] قلم (۶۸): ۳۶-۴۱. [۵۱۶] محمد صلی الله علیه و آله و سلم (۴۷): ۲۴. [۵۱۷] انفال (۸): ۲۱-۲۳. [۵۱۸] بقره (۲): ۹۳. [۵۱۹] جمعه (۶۲): ۴. [۵۲۰] ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه ۴۵: ۶. [۵۲۱] خلیل بن احمد فراهیدی ادیب و لغت‌دان معروف زبان تازی است. وی مبتکر اوزان عروضی شعر و اولین کسی است که در عرب کتاب لغت نوشت. کتاب او «العین» نام دارد. معروف است به تمایلات شیعی، بلکه به شیعه بودن. [۵۲۲] بحار الانوار ۷۴: ۴۰. [۵۲۳] الحق یدور مع علی حیث ما دار. [۵۲۴] نهج البلاغه، قصار ۷۷. [۵۲۵] بحار الانوار ۴۸: ۴۴. [۵۲۶] نهج البلاغه، ط ۳۳. [۵۲۷] نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷. [۵۲۸] نهج البلاغه، نامه ۶۲. [۵۲۹] از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید. خطبه ۱۸۹ نهج البلاغه. [۵۳۰] بحار الانوار ۲۰۱: ۴۰. [۵۳۱] بحار الانوار ۱۷۹: ۴۰، باب ۹۳ و الغدیر، ۱۲۰: ۶. [۵۳۲] خداوند مرا در مطلب دشواری قرار ندهد، مگر این که علی بن ابی‌طالب آنجا باشد. (الغدیر ۱۲۰: ۶. [۵۳۳] ینابیع الموده ۶۵: ۱. [۵۳۴] بحار الانوار ۴۴۹: ۹۷، باب ۷. [۵۳۵] بحار الانوار ۴۴۹: ۱۰۰. [۵۳۶] شکوفه‌ها و طلوع، سروده محمد اسماعیل توسل (معاصر)، ۷۹. [۵۳۷] فو الذی نفسی بیده لا- تسألونی فی شیء فیما بینکم و بین الساعة... الا أنباتکم». نهج البلاغه، خطبه ۹۳. [۵۳۸] نهج البلاغه: قصار ۱۳۹ فیض الاسلام و ۱۴۷ صبحی صالح. [۵۳۹] تحف العقول: ۱۷۱. [۵۴۰] هم عیش العلم و موت الجهل. (بحار الانوار ۲۶۶: ۲۶. [۵۴۱] هجم بهم العلم علی حقیقة البصیره. (نهج البلاغه، ق ۱۴۷). [۵۴۲] یاسین (۳۶): ۱۲. [۵۴۳] بحار الانوار ۴۲۷: ۳۵، باب ۲۳. [۵۴۴] بدرستی که ائمه علیهم السلام زمانی که بخواهند چیزی را بدانند می‌دانند (اصول کافی، کتاب الحجّة، باب ۴۶، ص ۲۵۸). [۵۴۵] العلم المصبوب. (احتجاج طبرسی ۳۱۶: ۲). [۵۴۶] ملک (۶۷): ۳۰. [۵۴۷] بحار الانوار ۱۰۰: ۲۴، باب ۳۷. [۵۴۸] الکافی ۲۵۵: ۱ و بحار الانوار ۱۳۶: ۱۷، باب ۱۷. [۵۴۹] طه (۲۰): ۱۱۴. [۵۵۰] بحار الانوار ۱۳۸: ۲۶، ح ۵. [۵۵۱] اثبات الهداة، قسمت امام رضا علیه السلام. [۵۵۲] فاذا صار الأمر الیه جعل الله له عمودا من نور بیصر به ما یعمل به أهل کل بلدة. (بحار الانوار ۱۳۴: ۲۶، باب ۸). [۵۵۳] ان أعمال العباد یرض علی رسول الله کل صباح، أبرارها و فجارها. فاحذروا فلیستحی أحدکم أن یرض علی نبیه العمل القبیح. (مرحوم خویی، ترجمه و شرح نهج البلاغه موسوم به منهاج البراعه ۵۵۶: ۲). [۵۵۴] الخرائج ۶۱۲: ۲. [۵۵۵] (قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب) (رعد (۱۳): ۴۳). در روایات فراوانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده، مراد از آن کس که دانش کتاب را در اختیار دارد، جانشینان حضرتش معرفی شده‌اند. (احقاق الحق ۲۸۰: ۳-۲۸۲). [۵۵۶] اشاره به حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها». اسانید عامی این حدیث در کتاب احقاق الحق ۴۶۹: ۵-۵۰۲ به طور مشروح آورده شده است. [۵۵۷] بحار الانوار ۱۶۸: ۲-۱۷۹. [۵۵۸] بحار الانوار ۹۸: ۲، ح ۴۹. [۵۵۹] بحار الانوار ۱۷۵: ۵۳، ح ۷. [۵۶۰] اصول کافی، کتاب الحجّة، باب معرفد الامام و الرد الیه، ح ۸. [۵۶۱] قدس: مبری بودن

از عیبه‌ها. طهارت: بری بودن از گناهان. [۵۶۲] بحارالانوار ۶۶: ۲۶، باب ۲. [۵۶۳] «مخصوص بدعوة الرسول» ای بدعوة الخلق نیابة عنه كما قال تعالى: (قل هذه سبيلي أدعوا الى الله على بصيرة أنا و من اتبعني) (يوسف (۱۲): ۱۰۸). و قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: «لا يبلغه الا أنا أورجل مني». أو بدعاء الرسول اياه قبل ساير الخلق أو للامامة أو بدعاء الرسول له كقوله صلى الله عليه و آله و سلم: «اللهم وال من والاه»، و قوله: «اللهم أذهب عنهم الرجس»، و قوله: «اللهم ارزقهم فهمي و علمي» و غيرها. (مرآة العقول ۳۹۴: ۲. [۵۶۴] آیات ۲۵ تا ۳۵ سورة طه (۲۰). [۵۶۵] بحارالانوار ۱۲۶: ۳۶، باب ۳۹. [۵۶۶] عيون اخبار الرضا عليه السلام ۲۱۲: ۱، باب ۱۹، ح ۱. این قسمت از فرمایش امام رضا علیه السلام مربوط به خطبه مورد نظر نمی‌باشد، ولی از آن جا که به بحث ما مربوط می‌شود آن را آوردیم. [۵۶۷] در احادیث بسیاری سخن از صحیفه و کتابی به میان آمده که حاوی اسمای شیعیان این خاندان بوده است؛ از جمله این حدیث که حدیث بن اسید الغفاری نقل نموده است: آن گاه که امام مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کرد و به مدینه مراجعه فرمود، در بازگشت خدمت حضرتش بودم. پیش روی حضرت شتری بود و بر آن باری که پیوسته توجه حضرت به آن معطوف بود. روزی عرض کردم: فدای شما شوم! بار این شتر چیست که از خود جدا نمی‌کنید؟ فرمود: نمی‌دانی؟ عرض کردم: خیر. فرمود: دیوان است. گفتم: چه دیوانی؟ فرمود: دیوانی است که در آن اسمای شیعیان ماست. گفتم: فدای شما شوم، نام مرا نشانم دهید. فرمود: صبح نزد ما بیا. صبح که شد همراه پسر برادرم که می‌توانست بخواند، (چون من سواد نداشتم) خدمت حضرت شرفیاب شدیم. فرمود: چه کاری داری؟ عرض کردم: حاجتی که دیروز گفتم. فرمود: این جوان کیست؟ گفتم: پسر برادرم می‌باشد که برای خواندن همراه آورده‌ام. فرمود: بنشین. نشستم. سپس فرمود: «علی بالدیوان الأوسط»؛ دیوان و کتاب میانه را بیاورید. وقتی آوردند، پسر برادرم نگاه می‌کرد و اسما در آن، حالت درخشش داشت. ناگهان گفت: عمو جان! این اسم من است. گفتم: مادرت به عزایت فغان آرد! بنگر نام من کجاست! اسم مرا پیدا کن! تو را آورده‌ام تا نام مرا پیدا کنی. پیوسته ورق می‌زد و نگاه می‌کرد تا گفت: این هم اسم توست. مسرور شدم و پسر برادرم با حسین بن علی علیهما السلام به فیض شهادت نایل آمد. (بحارالانوار ۱۲۴: ۲۶). [۵۶۸] محمدرضا حکیمی، کتاب شیخ آقا بزرگ تهرانی، انتشارات فجر، ص ۱۳۰ (شعر از اقبال لاهوری است.). [۵۶۹] فضایل: اکتسابی است و ربطی به حسب و نسب ندارد. شرافت: اکتسابی نیست و مربوط به نسب و حسب شخص است. البته کسی که صاحب فضیلت است، اگر از خاندان شریف و محترم نیز باشد، کمالش بیشتر است. [۵۷۰] بحارالانوار ۱۳۷: ۴۵. [۵۷۱] لم یسهم فیه (رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم) عاهر و لا- ضرب فیه فاجر. در تبار او نه زنا باره است و نه مردم بدکاره. خطبه ۲۱۴ نهج البلاغه دکتر شهیدی. [۵۷۲] أشهد أنك كنت نورا في الأضلاب الشامخة والأرحام المطهرة. لم تنجسك الجاهلية بأنجاسها و لم تلبسك من مدلهمات ثيابها. (مفاتيح الجنان، زیارت وارث). [۵۷۳] (و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله) (بقره: ۲۰۷). [۵۷۴] صحیفه سجادیه، دعای ۵۴. [۵۷۵] صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۴۷ (دعای عرفه). [۵۷۶] أطأ كل شريف لشرفكم. (مفاتيح الجنان، زیارت جامعه کبیره). [۵۷۷] یا من عطائه شريف. (مفاتيح الجنان، دعای جوشن کبیر). [۵۷۸] مفاتيح الجنان، دعای سحرهای ماه مبارک رمضان. [۵۷۹] بحارالانوار ۵۶: ۳۹. [۵۸۰] کمال‌الدین ۲۸: ۱، حدیث لوح فاطمه علیها السلام. [۵۸۱] مفاتيح الجنان، زیارت جامعه‌ی ائمه معصومین علیهم السلام. [۵۸۲] خوارزمی، مقتل الحسين علیه السلام ۲۳۴: ۱. [۵۸۳] نهج البلاغه، نامه ۱۰. [۵۸۴] قلم (۶۸): ۴. [۵۸۵] حشر (۵۹): ۷. [۵۸۶] اصول کافی، کتاب الحجّة، باب التفویض الی رسول الله و الی الأئمة علیهم السلام، ح ۴. [۵۸۷] نهج البلاغه، خ ۱۷۶. [۵۸۸] (رب اشرح لی صدری) (طه (۲۰): ۲۵). [۵۸۹] بحارالانوار ۳۹۲: ۱۴، باب ۲۶. [۵۹۰] قلم (۶۸): ۴۸. [۵۹۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰. [۵۹۲] نساء (۴): ۵۹. [۵۹۳] روضة المتقین ۴۶۹: ۵. [۵۹۴] بحارالانوار ۳۰: ۲۳، ح ۴۶. [۵۹۵] بحارالانوار ۲۶: ۲۳، ح ۳۵. [۵۹۶] برای آشنایی با روایات وارد شده در این باب به کتاب بحارالانوار ۱: ۲-۲۵، باب «ثواب الهدایة و التعليم» رجوع شود. [۵۹۷] یونس (۱۰): ۳۵. [۵۹۸] بقره (۲): ۲۶۹. [۵۹۹] بقره (۲): ۲۴۷. [۶۰۰] نساء (۴): ۱۱۳. [۶۰۱] نساء (۴): ۵۴ و ۵۵. [۶۰۲] سورة جمعه (۶۲): ۴. [۶۰۳] انشراح (۹۴): ۱. [۶۰۴] طه (۲۰): ۲۵ و ۲۶. [۶۰۵] حجر (۱۵): ۹۷. [۶۰۶] مجمع البیان، ۵۰۸:

۱۰. [۶۰۷] زمر (۳۹): ۲۲. [۶۰۸] در روایتی که از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده، آیه شریفه: (أفمن شرح الله صدره للإسلام فهو علی نور من ربه) درباره‌ی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نازل شده است. (تفسیر صافی، ذیل آیات مورد بحث). [۶۰۹] بحارالانوار ۲۰۱: ۴۰، ج ۳. [۶۱۰] (فی بیوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال - رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة) ... النور (۲۴) ۳۶ و [۶۱۱] بقره (۲): ۲۶۹. [۶۱۲] بحارالانوار ۲۱۵: ۱. [۶۱۳] به قول خلیل بن احمد فراهیدی: استغناؤه عن الكل و احتیاج الكل اليه دليل على أنه امام الكل ... حساس ترین فراز تاریخ صفحه ۲۸۲. [۶۱۴] بحارالانوار ۴۸: ۲۵. [۶۱۵] بحارالانوار ۷۵: ۲۵. [۶۱۶] قصص (۲۸): ۵۰. [۶۱۷] محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) (۴۷): ۸. [۶۱۸] غافر (۴۰): ۳۵. [۶۱۹] یونس (۱۰) ۳۵. [۶۲۰] بقره (۲): ۲۴۷. [۶۲۱] در صفحات پیش یادآور شدیم که بزرگان اصحاب در هر مشکلی به آن حضرت علیه‌السلام رجوع می‌کردند، در حالی که او هرگز، در هیچ مسأله‌ای به احدی رجوع نکرده است. [۶۲۲] صحیح بخاری ۵: ۴ و ۱۲ و صحیح مسلم ۱۸۷۲: ۴، حدیث ۳۵. [۶۲۳] سیره‌ی حلبیه، غزوه ذات السلاسل (حاشیه)، ۲۳۱. [۶۲۴] جا دارد کسی بی‌رسد: چرا علی علیه‌السلام می‌بایست به کتاب خدا و سنت رسولش مقید باشد، در حالی که ابوبکر و عمر و عثمان ناچار به اجتهاد و تغییر در احکام الهی شدند؟! [۶۲۵] منتخب کنز العمال ج ۵، ص ۴۳، ینابیع الموده ص ۷۳ و ۷۷، تاریخ دمشق ج ۲، ص ۴۸۳. [۶۲۶] در معنای «کلالة» اختلاف است و ظاهراً به معنای وارث غیر پدر و مادر و فرزند می‌باشد. - الکلالة اسم لماعد الولد و الوالد من الورثة ... مفردات راغب اصفهانی. [۶۲۷] عنکبوت (۲۹)، آیه‌ی ۲.